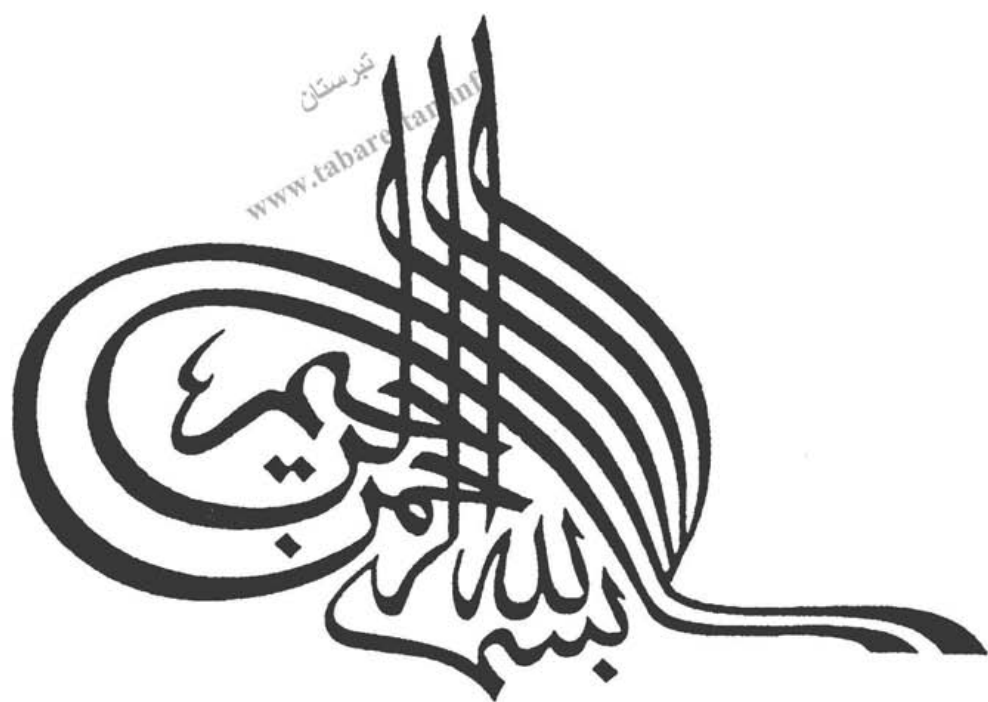


تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info



انتشارات کوشا مهر

مرکز نشر و پخش کتابهای دانشگاهی

شیراز - خیابان زند - مقابل خیام، پاساژ مسعود پلاک ۳۳

تلفن: ۳۰۳۷۹۸

ناشر برگزیده سالهای ۱۳۷۴ و ۱۳۷۶

نام کتاب:	تاریخچه ایلات و عشایر عرب خمسه فارس
نام مؤلف:	هوشنگ سهام پور
ناشر:	انتشارات کوشا مهر
تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
چاپ و لیتوگرافی:	تعاونی چاپ حافظ شیراز تلفن: ۳۰۶۰۸۹
سال انتشار:	۱۳۷۷
نوبت چاپ:	اول
قیمت:	

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
مقدمه	۱	فصل سوم	
پیشگفتار	۳	ایلات خمسه	۵۹
اطلاعات کلی عشایر	۱۲	ایل اینانلو	۶۱
شرح حال نگارنده	۱۴	ایل بهارلو	۶۴
فصل اول		طغیان بهارلو	۶۷
سخنرانی مقام معظم رهبری	۱۸	ایل باصری	۷۰
پیام آقای هاشمی رفسنجانی	۲۴	نژاد ایل باصری	۷۲
سخنرانی حجت الاسلام حیدرزاده	۲۶	ایل نفر	۷۵
فصل دوم		فصل چهارم	
نگاهی به استان فارس	۳۱	سوابق اجدادی ایلخانی	۷۸
شهر استهبان	۳۳	تصرف املاک	۸۳
شهرستان آبادیه	۳۵	منصب ایلخانی در ایلات ایران	۸۸
شهرستان جهرم	۳۷	(عکس تعدادی از ایلخانها)	
شهر داراب	۳۹	قطعه شعری از اجداد ایلخانی	۹۹
بلوک سروستان	۴۱	شجاع زنان ایل خمسه	۱۰۱
شهر فسا	۴۲	شناخت اعراب طبق تواریخ	
قطرویه	۴۴	موجود	۱۰۳
شهرستان لار	۴۷	شرحی از دائرة المعارف - اهمیت تاریخ	
استخراج از گنجینه فصلنامه	۴۹	در هر قبیله	۱۰۵
شهرستان مرو دشت	۵۱	حکومت در ایل عرب	۱۰۶
شهرستان نیریز	۵۳	ایلات خمسه	۱۰۶
شرح حال و گذشته هرات	۵۵	اعراب کرمان	۱۰۷
		واقعه‌ای از یک توطئه	۱۰۸
		حکام ایل عرب بعد از استان	۱۱۲

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
ضربه مهلك	۱۱۴	طایفه درازی	۱۵۶
تقسیمات تشکیلاتی در ایل	۱۱۶	طایفه عبدالیوسفی	۱۶۰
اعراب خمسه بی باک از دولت قاجار و		طایفه عمله	۱۶۳
و ضد انگلیس	۱۱۸	عکس از حیدر خوشنامی	۱۶۴
طایفه لبو محمدی دشمن قسم خورده		طایفه فارسی	۱۶۵
انگلیس	۱۲۰	طایفه لبو حاجی	۱۶۸
واقعه قتل مرحوم عسکرخان	۱۲۱	طایفه میرکی	۱۶۹
واقعه قتل مرحوم خانبازخان	۱۲۳	طایفه ولی شاه	۱۷۰
قلعه تبر (استخراج از آثار فرصت الدوله		تصاویری از طایفه کتی	۱۷۱
شیرازی)	۱۲۹	طایفه عرب میش مست	۱۷۳
ماجرای دستگیری فضلعلی	۱۳۲	گلکوها و صحنانها	۱۷۴
یکی دیگر از جنایات دولت قاجار	۱۳۶	تصاویری از زندگی عشایر	۱۷۶
بانوی شجاع	۱۳۸		
اجمالی از تاریخچه ایلات و عشایر خمره		فصل ششم	
فارس	۱۴۰	طوایف جباره	۱۸۱
ایل بچاقچی از عشایر کرمان	۱۴۲	معرفی ایل جباره	۱۸۴
		مسافرت شیخ جناح	۱۸۵
فصل پنجم		تیره بهلولی	۱۸۶
اعراب شیبانی	۱۴۴	طایفه پیر سلامی	۱۸۷
شناختی دیگر	۱۴۵	کوچ از راههای صعب العبور	۱۸۸
طایفه آل سعدی	۱۴۶	طایفه جابری	۱۸۹
طایفه الوانی	۱۴۸	تیره چریکلی	۱۹۱
طایفه بنی عبدالمهی	۱۴۹	سادات آل علی	۱۹۲
شجره نامه و عکس خانباز خان اول	۱۵۱	سادات حسینی	۱۹۴
عکسی از خوانین و کلانتران	۱۵۲	سادات موسوی	۲۰۲
طایفه حسانی	۱۵۴	طایفه شیرری	۲۰۳
طایفه خوشنامی	۱۵۵	تیره شهسواری	۲۱۲

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
عکسی از سران عشایر و تصاویری از قلعه	۲۰۶	طایفه نقدعلی (فرگ)	۲۴۹
تبر	۲۱۳	فصل هفتم	
طایفه عزیزی	۲۱۴	طوایف آربز همجوار	۲۵۰
طایفه غنی	۲۱۷	طایفه تاتی	۲۵۲
طایفه قوهستانی	۲۱۹	طایفه جشنی	۲۵۵
طایفه قنبری	۲۲۱	طایفه چهارراهی	۲۵۶
عکسی از حسین علی نوری	۲۲۲	طایفه شاه سوزنی	۲۶۱
تصویری از ناحیه فارس	۲۲۳	طایفه قزاقی	۲۶۳
طایفه کوچی علیمردی	۲۲۴	طایفه لشی	۲۶۶
عکس دو تن از سران طایفه	۲۲۵	فصل هشتم	
طایفه کوچی صفری	۲۲۶	خدمت گذاری از ایلات فارس	۲۶۹
طایفه کوچی عبدالرضایی	۲۲۸	آموزش و پرورش عشایر بعد از	
طایفه عرب گاومیشی	۲۲۹	انقلاب	۲۷۳
طایفه لر	۲۳۰	تاریخچه مختصری از فعالیتهای اداره	
طایفه لبردونی	۲۳۱	آموزش و پرورش عشایر	۲۷۳
طایفه لبو محمدی	۲۳۴	فصل نهم	
عکسی از سران عشایر و منطقه	۲۳۷	خدمات جهاد سازندگی	۲۷۶
دوبران	۲۳۹	زندگی عشایر عرب خمه	۲۷۷
عکس و شجرنامه اولاد مشهدی	۲۴۰	خلاصه یافته ها	۲۸۰
اسدالله	۲۴۳	فصل دهم	
بخش کلانتری طایفه لبو محمدی	۲۴۴	هنر و ادبیات	۲۹۴
عکس عده ای از سران عشایر	۲۴۷	دوبیتیهای محلی	۲۹۵
طایفه لبو شرف	۲۴۸	تأثیر محیط در ادبیات	۲۹۷
طایفه مزیدی		اشعاری از شعرای عشایر	۲۹۸
عکسی از آرامگاه سرهنگ			
محمدتقی عرب تصویر یکی از افسران			
شجاع			

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
فصل یازدهم		شجره نامه مرحوم رحیمخان کلانتر	
گوشه‌هایی از زندگی عشایر.....	۳۳۶	اینانلو.....	۴۳۶
آداب و رسوم در عشایر.....	۳۴۴	محل شجره‌نامه خوانین مزیدی.....	۴۴۱
دامداری و تصاویری از دامها.....	۳۴۵	عکس آزاده مجید سهامی.....	۴۴۲
خواستگاری در عشایر.....	۳۶۳	تقدیر از مسئولین چاپخانه حافظ شیراز.....	۴۴۳
کارهای دستی.....	۳۶۵	مشخصات شهداء و جانبازان و آزادگان.....	۴۴۴
ورزشها و بازیها.....	۳۷۴	محل و تاریخ شهداء.....	۴۴۵
فصل دوازدهم		صورت مالیات و بنیچه عرب.....	۴۴۶
اسناد و مدارک از یکصد و پنجاه سال		اصل سند بنیچه.....	۴۴۷
قبل.....	۳۸۴	سند مشهدی اسداله عرب.....	۴۴۸
فصل سیزدهم		اصل سند.....	۴۴۹
سوابق و شجره‌نامه‌ها.....	۴۰۹	سند علی محمدخان عرب.....	۴۵۰
رودخور و چشمه عاشق.....	۴۱۴	اصل سند.....	۴۵۱
ملاقات باراداریگ دولخانی.....	۴۱۶	سند مشهدی اسداله خان.....	۴۵۲
اشعاری از ایرج دولخانی.....	۴۱۸	اصل سند.....	۴۵۳
هرات یزد.....	۴۲۰	سند حاج تقی.....	۴۵۴
شرح رؤسای مزیدی.....	۴۲۴	اصل سند.....	۴۵۵
فرزندان میرمصعب قهقانی عرب		یادی از خدمتگذاران ابل باصری.....	۴۵۶
شیبانی.....	۴۲۹		
نامی و یادی از شعرای گمنام طایفه			
غنی.....	۴۳۰		
شجره‌نامه مرحومان خانبازخان بزرگ و			
فرزندش عسکرخان.....	۴۳۲		
محل شجره خانبازخان اول.....	۴۳۵		

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.tabarestan

مقدمه

عشایر ذخائر مملکتند

(امام خمینی قدس سره)

پوشیده نیست که جامعه عشایری از افراد خدمتگزار و صبور کشور عزیزمان می باشند که در طول سالهای پر نشیب و فراز تاریخ با تلاش های خستگی ناپذیر خود از جهات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیوسته نقش اساسی خویش را به خوبی ایفا نموده و بدون توقع، حاصل مساعی خود را به هموطنان خویش تقدیم نموده اند.

عشایر فارس نیز در میدان خدمتگزاری چه از نظر مبارزات خونین با دشمنان خارجی و چه از نظر اعتراض به سیاستهای غیرعادلانه حکام و سلاطین جبار و ستمگر و چه از لحاظ تولیدات و دست بافته ها نشان افتخار بر جبین و شکنج زحمت بر چهره دارند از آنجا که ایل عرب فارس نشین که در جمع بندی یکی از پنج ایل خمسه می باشد و دارای سوابق روشن و درخشان است و در خطه زرخیل شرق فارس با رهنوردیها - کوه پیمائیها با آشنائیهای طبیعت - دست و

پنجه نرم کردن با حیوانات وحشی در جنگلها با نان خشک ساختنها - بدون پزشک و مبارزه کردن با دردها گذشته خویش را رقم زده و راه پر سنگلاخ و پرپیچ و خم زندگی را از صدر اسلام تا کنون پیموده است از اول در سیاه چادرهای زمستانه و تابستانه در سردسیر و گرمسیر به بار و کوچ پرداخته و با پرورش دام و بافتن فرشهای نفیس امرار معاش می نموده لیکن تحت تأثیر عوامل عدیده سال به سال از توش و توانش کاسته شد و در اطراف و اکناف استان فارس به حالت اسکان و نیمه سیار در آمده اند و فقط تعداد اندکی هنوز به ییلاق و قشلاق می پردازند آن هم نه بصورت کوچندگی قدیم با اسب و شتر بلکه اکثراً به وسیله کامیون یک شبه از گرمسیر به سردسیر و بالعکس می رسند و نتیجه چنین آب و هوا عوض کردنها معلوم است که چه می باشد.

هدف این کتاب براین پایه استوار است که اطلاعات و سوابق ایل عرب را ثبت نموده و به نسل آینده تحویل دهد تا فرزندان از نژاد و تبار خویش بی خبر نمانند و نامها و نشانها به باد فراموشی سپرده نشود امید واثق دارد که این هدیه ناچیز مورد قبول خوانندگان گرام قرار گیرد و محققین و مطلعین کاستیها را به دیده عیب به نظر نیاورند و آنچه را مفید تشخیص می دهند در اختیار حقیر قرار دهند تا انشاءالله در چاپهای بعد بتوان مجموعه ای کاملتر و جامع تقدیم علاقمندان نمود.

هوشنگ سهام پور

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل
لتعارفوا انّا اکرمکم عندالله اتقیکم

ای مردم همانا شما را از یک مرد و زن «آدم و حوا» خلق نمودیم و
شما را قبایل و طوایف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید بدرستی
که گرامی ترین شما در نزد خدا با تقواترین شما است.
«سوره حجرات آیه ۱۲»

سرآغاز کتاب را با نام قادر متعال شروع می نمایم، و از پیشگاه با عظمتش یاری می جویم و
توفیق انجام تحریر و تکمیل تاریخچه ایلات و عشایر عرب جباره و شیانی خمسه و طوایف
ابوابجمع آن را خواستارم.

سعدی علیه الرحمه در این باره اشعار زیبایی دارد.

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

قرآن مجید انسانها را گروه گروه و طایفه به طایفه آفریده است اما از چه زمانی و چگونه و چند طایفه؟ معلوم نیست شاید بعد از هبوط حضرت آدم اولین طایفه همانا هابیل و قابیل باشد. آیا قبل از حضرت آدم و آفرینش او مخلوقات دیگر بوده‌اند؟ به چه صورت زندگی می‌کرده‌اند؟ باز هم بدرستی معلوم نیست اما آیات قرآن نشان می‌دهد که انسانهایی بر روی کره ارض زندگی می‌کرده‌اند.

تشکیلات ایلی عشایر در زمان فعلی

عشایر قشری است که از طریق قرار داشتن در یک شجره‌نامه قومی (ایل و طایفه و تیره) خود را معرفی نموده و عمدتاً در یک فعالیت تولیدی که اکثراً دامداری است شاغل می‌باشند در بعضی موارد کشاورزی نیز به عنوان شغل فرعی یا ثانوی آنها مطرح است. آنچه مسلم است عشایر روزی همگی متحرک بوده و به مرور زمان که از سوی رژیم‌های حاکم و حوادث طبیعی در تنگنا قرار گرفته و در شهرها یا روستاها مسکن گزیدند.

هم‌اکنون عشایر از نظر فرم زندگی و نحوه خدمات‌رسانی به سه دسته (گروه) تقسیم می‌شود. اول گروهی که کاملاً سیارند و مرتباً از قشلاق به ییلاق و بالعکس کوچ می‌نمایند و دامداری شغل اصلی آنهاست دوم گروهی که نیمه سیارند و در ییلاق و قشلاق خانه روستایی دارند و کشاورزی‌شان نیز چشمگیر است سوم گروهی ساکن که کاملاً به شکل روستا درآمده و عمدتاً کشاورزی دارند و یا در شهرها به کارگری و دستفروشی و مشاغل دولتی پرداخته‌اند.

ایل خمه شامل طوایف عرب و باصری و کردشولی و نفر و اینانلو و بهارلو می‌باشد. بنکو: مجموعه چند خانوار را بنکو می‌گویند.

تیره: مجموعه چند بنکو را تیره گویند.

طایفه: مجموعه چند تیره را طایفه گویند.

ایل: مجموعه چند طایفه را ایل گویند.

ییلاق (محل اطراق تابستانی) محلی که عشایر بهار و تابستان در آنجا به سر می‌برند که بین عشایر به سرحد معروف است که در اصل سردسیر است.

قشلاق (محل اطراق زمستانی) محلی که عشایر پاییز و زمستان را در آنجا به سر می‌برند که بین عشایر به گرمسیر معروف است.

خانوار: گروهی که زیر یک چادر زندگی می‌کنند و با یکدیگر هم‌خرج بوده و با هم در یک سفره غذا می‌خورند.

چون تأیید تاریخچه ایلات خمسه منوط به بررسی کارشناسان امور عشایر بوده از جناب آقای حیاتی مدیرکل و آقای مجید رضائیان کارشناس و آقای رسول خسروانیان که همه‌گونه همراهی را با نگارنده نموده‌اند صمیمانه تشکر می‌شود.

بعد از ایل قشقایی بزرگترین^۱ ایل در فارس، ایل عرب می‌باشد و این اعراب در صدر اسلام تحت فرماندهی علاء هرزمی از طریق شوشتر و دزفول بفارس آمده و از ابتداء در بحرین اقامت داشته‌اند بعد بقیه قشون سلیمان ابن مَهَلَب که از حکومت خراسان و فتح جرجان مراجعت کرده بودند در فارس به حکم خلفای بنی مروان توقف نمودند بقرُب سی‌هزار خانه می‌باشند و زبانشان هم همان زبان‌های اعراب بیابانی و بدوی است، رئیس آنها علیقلی خان عرب است یک فوج تشکیل می‌دهد این ایل جزء عساکر ایرانست و سرتیپ این فوج رضاقلی خان عرب است، بعد از قشقایی از جمیع ایلات فارس بزرگتر و متمول‌تر است. در^۲ سال ۱۲۷۱ قمری نواب والا مؤیدالدوله طهماسب میرزا حکمران مملکت فارس مأمور به تسخیر بندرعباس و خلاصی حاج محمد رحیم خان و قلع و قمع صید سُوینی (بروزن حسینی) که طغیان کرده و بندرعباس را در تصرف داشته می‌شود «رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب و بهارلو را با یک عراده توپ» برای تسخیر قلعه گَمَنَر که از توابع رودان احمدی است و قُرب و جوار بندرعباس می‌باشد و رئیس غلامرضای احمدی سراز چنبره اطاعت بیرون داشت مأمور به قلع و قمع آن می‌نماید^۳، (رضا قلیخان عرب سرتیپ فوج عرب) و دو عراده توپ در خدمت نواب والا مؤیدالدوله از راه فسا و داراب و سبعه در ماه صفر ۱۲۷۲ به بندرعباس حمله بردند و صید سُوینی را که طغیان کرده بود کشتند و با شکست فاحشی که باو دادند قریب سه هزار نفر از پیروانش نیز کشته شدند.

در سال ۱۲۷۳ قمری، بفرمان^۴ طهماسب میرزا مؤیدالدوله والی فارس «رضاقلیخان سرتیپ فوج عرب» که در کازرون بود به شجاع الملک که برای رزم با اردوی انگلیس که در بوشهر بود و

(۱) صفحه ۱۲۹ خاطرات مسعودی

(۲) صفحه ۳۰۹ فارسنامه ناصری

(۳) صفحه ۳۱۰ فارسنامه ناصری

(۴) صفحه ۳۱۵ فارسنامه ناصری.

از شیراز حرکت کرده بود ملحق شد.^۱ «رضاقلیخان سرتیپ فوج عرب» که در جبهه جنگ با اردوی انگلستان بود در شب چهاردهم این ماه با دو عراده توپ و چهار صد نفر سرباز عرب برای آوردن آذوقه از اردو بیرون رفت و سیصد نفر سرباز قشقائی و یک عراده توپ به او پیوست و از قریه چاه کوتاه غله فراوان حمل کردند.^۲ مؤیدالدوله طهماسب میرزا والی مملکت فارس حکومتی سبیه را به «رضاقلیخان سرتیپ فوج عرب و اینانلو و بهارلو» ارزانی داشت. فوج^۳ سرباز عرب بی قاعده بر لشکر انگلیس تاختند و آنچه شنیده شده در این رزم ۱۵۰۰ نفر از سوار و سرباز لشکر انگلیس تلف شدند و تلفات لشکر ایران در حدود ۵۰۰ الی ۶۰۰ نفر بود، فوج قشقائی و قراگزلو، شیرازی، کازرونی و بوشهری در این جنگ شرکت داشتند.^۴ «عرب فارسی سرتیپ فوج بهارلو و اینانلو و عرب با دو عراده توپ و فوج سرباز از شیراز برای دفع نصرالله خان روانه سبیه گردید»، نصرالله خان حاکم لارستان و مضافات بوده که سر از چنبره اطاعت والی فارس بیرون کرده بود، با توجه به مطالبی که در کتاب فارسنامه ناصری نوشته شده است معلوم می شود ایل عرب در فارس از زمان سابق ایل متهور و ارزنده ای بوده است. حال می پردازیم به کتاب وقایع اتفاقیه که بقلم خفیه نویسان انگلیسی نوشته شده و روزنامه یومیة آنها بوده، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار که انگلیسها در فارس قنصلگری داشته اند.^۵ آنکه مؤتمن الملک میانه طایفه بهارلو و عرب را در باطن افسادی کرده است، پسران نصرالله خان بهارلو، رضاخان و میراللمهراد و چند نفر دیگر از کلانتران عرب بگفته مؤتمن الملک هم قسم شده بودند و تعداد ۱۵۰۰ نفر سوار و تفنگچی اطراف خود جمع کرده حسینخان که در آن موقع کلانتر بهارلو بوده است خوف برداشته از داراب به امیر محمد شریف خان عرب و مشهدی اسدالله کلانتر یکی از طوایف عرب و باقرخان بلاغی معیت کرده به هشت فرسخی داراب رفته «از ترس اینکه مؤتمن الملک رضاخان و پسران نصرالله خان را برای دستگیری آنها بفرستد». دیگر اینکه مشهدی^۶ اسدالله عرب که یکی از کلانتران طایفه عرب است با چند طایفه کوچک که هزار خانوار بوده بعلت بدرفتاری قوام الملک و حسینخان منشی او فرار کرده و بخاک یزد متواری می شوند، قوام الملک چند نفر از ریش سفیدان عرب را به همراه نماینده ای از طرف خودش دنبال آنها می فرستد که آنها را استمالت

(۱) صفحه ۳۱۶ فارسنامه ناصری

(۲) صفحه ۳۱۸ فارسنامه ناصری

(۳) صفحه ۳۱۷ فارسنامه ناصری

(۴) صفحه ۳۱۸ فارسنامه ناصری

(۵) وقایع اتفاقیه بقلم خفیه نویسان انگلیسی صفحه ۳۵۳

(۶) وقایع اتفاقیه بقلم خفیه نویسان انگلیسی در فارس در صفحه ۳۵۳

نموده و رجعت دهند و جناب امین‌السلطان بسرکار والا معتمدالدوله تلگرافی اطلاع می‌دهند که بحضرت والا ظل‌السلطان تلگراف کنند که آنها را بخاک یزد راه ندهند.^۱ دیگر اینکه دو سه طایفه از عرب که به یزد و کرمان رفته بودند مراجعت کرده مشهدی اسدالله کلانتر آنها بشیراز آمد که قراری بکارش بدهند.^۲ دیگر اینکه از لارستان خبر رسیده قافله‌ای از طایفه مشهدی اسدالله کلانتر طایفه عرب از سمت بندرعباس بار تجارتی داشته می‌آمدند عده‌ای از اهالی کوهک که یکی از دهات لارستان است قصد غارت قافله را داشته‌اند که با مقاومت و نزاع آنها مواجه می‌شوند و یکفر کوهکی کشته می‌شود و در نتیجه قافله سلامت می‌گذرد متعاقب این جریان اهالی کوهک با جمع‌آوری عده‌ای بتعاقب می‌پردازند و به احشام مشهدی اسدالله می‌رسند، ضمن نزاعی که در می‌گیرد دو نفر از پسران مشهدی اسدالله کشته و چند نفر از طرفین منازعه نیز بقتل می‌رسند، از طرفی طایفه مشهدی اسدالله با جمع‌گیری به هفت قریه از دهستان طارم حمله برده و با غارت و چپاول کدخدای قریه ده رفیع‌آباد که از توابع طارم است کشته می‌شود.^۳ دیگر اینکه مشهدی اسدالله عرب بخونخواهی کشته‌شدن پسرانش چند ده لارستان را خراب و غارت کرده در حدود سی نفر از اهالی را مقتول می‌نماید و پس از این بطرف کرمان عزیمت و در این زمینه قوام‌الملک از حوادث اتفاقیه ناراحت و متزلزل بوده است.^۴ دیگر اینکه عرب کتی که اغتشاش کرده بودند، فضل‌الله‌خان همشیره زاده قوام‌الملک مأمور تنبیه او می‌شود که در نتیجه نزاعی که در می‌گیرد پسر مشهدی اسدالله کشته و عده‌ای از اعراب کتی گرفتار و عائله آنها اسیر و به شهر آورده می‌شوند.^۵ دیگر اینکه طایفه لشنی که متواری بوده‌اند دولت وقت حکم بقوام‌الملک می‌دهند که طایفه عرب را مأمور دستگیری آنها بنماید بهمین مناسبت مشهدی اسدالله بلوک خواجه مالی از توابع نی‌ریز را چپاول و با وارد آوردن خسارات کلی عده‌ای از افراد متواری را دستگیر و بگماشته حکیم باشی تحویل می‌دهد.^۶ دیگر اینکه ایل عرب صریحاً بجناب نظام‌السلطنه شکایت برده برکناری نواب سهام‌الملک را خواستار و امیر آقاخان نواده رضاقلی‌خان را که موقتاً از جانب حکومت فارس در ایل بوده است به جانشینی وی معرفی و نظم محل و انتظامات را نیز تضمین

(۱) صفحه ۳۶۵ وقایع اتفاقیه روزنامه بومیه اس - پی آر در فارس.

(۲) صفحه ۳۷۰ وقایع اتفاقیه روزنامه بومیه اس - پی آر. (۳) صفحه ۳۷۳ وقایع اتفاقیه روزنامه بومیه اس - پی آر.

(۴) صفحه ۸۹ وقایع اتفاقیه روزنامه بومیه اس - پی آر در فارس.

(۵) صفحه ۳۲۳ وقایع اتفاقیه روزنامه بومیه اس - پی آر در فارس.

(۶) صفحه ۴۳۲ وقایع اتفاقیه روزنامه بومیه اس - پی آر در فارس.

می‌کنند که بهمین نحو مانده است.

۱۳۱۹ قمری:^۱ دیگر اینکه شاه علی باصری با پنج شش هزار جمعیت بحوالی ده بید رفته و اظهاراتی نموده که از طرف حکومت به امیر آقاخان ایل بیگی عرب مأموریت دستگیری او داده می‌شود و امیر آقاخان نیز شاه علی را دستگیر و به شهر اعزام می‌دارد که چند روز است در حبس حکومت می‌باشد.

چهارشنبه چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۱۹:^۲ دیگر اینکه غریب نام برادر ابوالقاسم لشنی محض یاغیگری که پارسال کرده بود مقصر دیوان بود حکومت او را از امیر آقاخان عرب خواسته بودند. امیر آقاخان وی را دستگیر و به شهر فرستاد؛ امروز حکومت حکم کرده غریب را دم توپ گذارند و برادرش ابوالقاسم را هم بجرم راهزنی شقه نمودند.
چهارشنبه ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۱۹:^۳ مطابق نهم اکتبر ۱۹۰۱ دیگر آنکه محمد مراد نام کلانتر طایفه بنی عبدالهی عرب را حکومت خواسته بود موقعی که او را بشهر می‌آوردند جمعی از طایفه خودش راه را سد کرده مانع بردن او می‌شوند که در نتیجه با شلیک گلوله مقتول و جنازه‌اش را بشهر می‌برند.

سوم رجب ۱۳۱۹:^۴ دیگر اینکه ایل عرب در فسا به حاصل مردم خرابی رسانیده و چرانیده‌اند جریان را خدمت حضرت والاشعاع السلطنه عرض کرده‌اند ایشان هم حکماً، کوهی و رضاقلی‌خان و فتحعلی بیگ را که رئیس طایفه عرب هستند احضار و از امیر آقاخان التزام گرفته‌اند آنها را حاضر کند یا دو هزار تومان خسارت بپردازند نظر نگارنده دربارهٔ ایلات خمه بخصوص ایلات عرب با مدارکی که از نوشتجات خارجیهایی که به ایران می‌آمدند و بعنوان فرمانده قشون برای استیلا و حاکمیت از شرق کشور حملاتی انجام می‌دادند و در مأموریت خود خاطرات روزانه و حملات خود را بخاک ایران می‌نوشتند و کسانی را که مانع پیشرفت اقدامات خصمانه آنان بوده‌اند یک به یک نام برده‌اند مطالب بالا بقلم خفیه نویسان انگلیسی بوده است. در تشریح^۵ وضع کامل ایران ناچاریم به عشایر ایران که^۱ جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد اشاره‌ای داشته باشیم در خراسان ایلات گُرد و ترکمان تیموری (که از نژاد عرب می‌باشند)

(۱) وقایع اتفاقیه بقلم خفیه نویسان انگلیسی صفحه ۶۴۴ (۲) وقایع اتفاقیه بقلم خفیه نویسان انگلیسی صفحه ۶۵۱.

(۳) وقایع اتفاقیه بقلم خفیه نویسان انگلیسی صفحه ۶۵۱ (۴) وقایع اتفاقیه بقلم خفیه نویسان انگلیسی صفحه ۶۵۳

(۵) بقلم جنرال سرپرسی سایکس در جلد دوم مترجم (فخردانی گیلانی) صفحه ۶۰۹

هزاره‌ای، بلوچی، ترک و عرب سکونت دارند، هر چند که در اغلب موارد به زبانهای متفاوتی تکلم می‌کنند لیکن در آداب و رسوم خود متشابه می‌باشند، این قبایل معمولاً در سیاه چادرهایی که از موی بز بافته شده زندگی کرده و گله‌های خود را در بهار بطرف کوهستانها برده می‌چرانند و در پائیز بدشت و جلگه بر می‌گردانند، اینها عملاً هیچ با خارج از قبیله ازدواج نمی‌کنند و در نتیجه خونشان پاک مانده و بهمین جهت است که آداب و رسوم خود را حفظ کرده‌اند، این فرزندان آزاده دشتهای ایران از هیچکس بجز رئیس خود اطاعت نمی‌کنند، رئیس ایل فقط در مواقع مهم شورائی از سران ایل تشکیل داده با آنان مشورت می‌نماید، نفوذ رئیس ایل بسته به شخصیت اوست هرگاه وضع داخلی قبیله‌ای را از نزدیک مطالعه کنیم به تعداد زیادی از حصادتها، رقابتها و عداوتهای داخلی و خانوادگی دیرین بر خواهیم خورد، فعلاً ایل بختیاری بواسطه نقشی که در موقع مشروطیت ایران داشته‌اند فوق‌العاده اهمیت دارند لیکن در داخل همین ایل اختلافات زیاد وجود دارد:

روح پرشهامت و زنده دلی و سلامت و تندرستی مردان از خصائص عشایر ایران است و رویهم رفته جنبه‌های خوب و پسندیده آنها بر نواقصشان برتری و رجحان دارد.^۱

چون^۲ اردوی انگلیسی که در کرمان متمرکز بود قصد عبور از راه سیرجان و نیریز بفارس و شیراز داشته‌اند راهی که من پسندیدم (منظور جنرال سایکس) در امتداد خط تلگراف یزد و از آنجا از خط اصفهان و شیراز که در ده‌بید متصل می‌شود واقع بود این راه از آبادیهای می‌گذشت که ایلات عرب در آنجا سکونت داشتند این مسئله از عقل دور بود که با چارپایان کرایه‌ای از نقاط ییلاقی آنها عبور کنیم که صاحبان آنها ممکن بود به اندک تهدیدی ما را رها کرده و اسباب زحمت ما را فراهم سازند، پس از تبادل نظر با افسران و صاحبمنصبان بالاخره نظریه من مورد عمل قرار گرفت.

نظریه نگارنده: جنرال سرپرسی سایکس با اردوی تحت فرماندهی خود قدرت عبور از مناطقی که اعراب در آنجا متمرکز بوده‌اند نداشته است و بهمین جهت از حرکت اردو از طریق سیرجان و نیریز صرف نظر نموده و از طریق رفسنجان و انار و یزد و اصفهان به شیراز عزیمت می‌نمایند این بقلم یک نفر فرمانده عالی رتبه انگلیسی است که اعتراف بقدرت ایل عرب در

(۱) تألیف جنرال سرپرسی سایکس (ترجمه محمد تقی فخر دانی) صفحه ۶۰۱

(۲) تألیف جنرال سرپرسی سایکس (ترجمه محمد تقی فخر دانی) صفحه ۷۰۴

فارس و بقیه ایلات خمسه نموده است، ایلاتی که در مسیر اردو قرار داشته فقط طایفه عرب لبو محمدی بوده است ایل بهارلو و طایفه غنی^۱ در حوزه فارس ظاهراً جماعتی زیر نفوذ کلانتر قبیله لبو محمدی از عربهای خمسه قرار داشته‌اند که امیر قلیخان سهام عشایر خوانده می‌شد که ییلاق آنها هرات خوره و قشلاق آنها نزدیک داراب بود عقیده بر این بود که امیر قلیخان تقریباً در کلیه اعمالی که در شمال فارس صورت می‌گیرد دست دارد و در شرق و در جنوب شرقی فارس بهارلوها و اعراب غنی برخی از راهزنان بسیار معروف گاه بصورت حافظان و مدافعان نظم و قانون نمایان می‌شدند که بر سر کسب شناسائی رسمی از جانب دولت مرکزی با یکدیگر بر قابت می‌پرداختند. نظریه نگارنده: چون (پلیس جنوب) ایل عرب و بهارلو را وزنه‌ای در برابر بیگانگان محسوب می‌داشتند و حس وطن پرستی آنها اجازه نمی‌داد که بیگانگان به خاک ایران تجاوز نمایند و افسران انگلیسی که در آن موقع با اردوی هندی به این مملکت وارد می‌شدند و به هیچوجه سران عشایر خمسه و عرب و بهارلو حاضر به مصالحه با آنان نبوده‌اند بر حسب راهزنی و سر دستگی اشرار را به آنها می‌زدند احتمالاً حملاتی که بوسیله قشون بیگانه به آنها وارد می‌شد سرکوبی برای وطن پرستی آنان بوده و بی‌مورد نسبت راهزنی به آنان می‌داده‌اند در صورتی که ایل عرب تحت فرماندهی امیر قلیخان سهام عشایر و مهدی جانی خان مردانه ایستادگی کردند و بوسیله اردوی بیگانه مورد چپاول قرار گرفتند و حاضر نشدند با بیگانگان سازش نمایند^۲. زنان لبو محمدی از تاکتیک‌های ایجاد مانع استفاده می‌کردند یعنی ناگهان گله گوسفندان را در مسیر اردوی (اس - پی - آر) قرار میدادند و در نتیجه مردانشان فرصت می‌یافتند که یا در (اس - پی - آر) موضع بگیرند یا فرار کنند، برخی از زنان آنها واقعاً شیرزن بودند در عملیات ۱۹۱۸ علیه افراد لبو محمدی و چهار راهی و روستای چاهک در مجاورت هرات خوره. سرگرد دایر می‌گوید که خواهر سهام عشایر عملاً عملیات در ارتفاعات را رهبری می‌کرد حال که ذکر از شجاعت اعراب به میان آمد و مطالبی که درباره ایل عرب نوشته شد، لازم میدانم در مورد تیراندازی و صید شکار ایل عرب بیان نمایم. کوهی است در شمال غربی شیراز معروف است بکوه قره پیری بتوسط رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب ایل عرب که مراجعت گرمسیر

(۱) در صفحه ۱۴۳ پلیس جنوب (اس - پی - آر) تألیف جنرال سرپرستی سایکس فرمانده نظامی انگلستان در ایران ترجمه (منصوره اتحادیه)، (نظام فانی)، (منصوره جمعری فشارکی).

(۲) صفحه ۱۴۳ پلیس جنوب (اس - پی - آر).

می کردند بقرب ۲۵۰ میش و قوچ و بز و پازن چه کشته و چه زنده عربها و سواران پارکابی من شکار کردند^۱.

طوایف عرب و طوایف همجوار آنها که در شرق فارس سکونت دارند عبارتند از: ۱- لبو محمدی (ع) ۲- غنی (ع) ۳- شیری (ع) ۴- مزیدی (ع) ۵- کوچی صفری (ع) ۶- جابری (ع) ۷- نقدعلی (ع) ۸- پیر سلامی (ع) ۹- لبردانی (ع) ۱۰- قهستانی ۱۱- عزیزی (ع) ۱۲- بهلولی (ع) ۱۳- شهنواری (ع) ۱۴- چریکلی (ع) ۱۵- عیسائی (ع) ۱۶- سادات کل (ع) ۱۷- قنبری (ع) ۱۸- لبو شرف هندی (ع) ۱۹- درازی (ع) ۲۰- شکاری (ه) ۲۱- مهاری (ه) ۲۲- صباحی (ع) ۲۳- قرائی (ه) ۲۴- کتی (ع) ۲۵- عبدالیوسفی (ع) ۲۶- عمله (ع) ۲۷- لبوحاجی (ع) ۲۸- عمادی (ع) ۲۹- پلنگی (ع) ۳۰- ولیشاهی (ع) ۳۱- الوانی (ع) ۳۲- خوشنامی (ع) ۳۳- حسانی (ع) ۳۴- تکریتی (ع) ۳۵- حنائی (ع) ۳۶- آل سعدی (ع) ۳۷- عبدالرضائی (ع) ۳۸- چکنی (ع) ۳۹- شاهسون (ه) ۴۰- لبو حسینی ساکن کوشک مولا (ه) ۴۱- آربز (ه) ۴۲- تانی (ه) ۴۳- چاهکی (ه) ۴۴- چهارراهی (ه) ۴۵- جشنی (ه) ۴۶- لشنی (ه) ۴۷- سادات موسوی حاج سید کوچک (ع) ۴۸- سادات موسوی آتشی (ع) ۴۹- سادات آل علی (ع) ۵۰- سادات میرزاییگی (ع) ۵۱- سادات عمله (ع) ۵۲- عرب گاومیشی (ع) ۵۳- تربر (ه) ۵۴- بوربور (ه) ۵۵- بن سرخی (ه) ۵۶- اردال (ه) ۵۷- زغالی (ه) ۵۸- کریچه (ه) ۵۹- حسانی ساکن هرات یزد (ه) ۶۰- طوطکی ساکن هرات یزد (ه) ۶۱- سلیمانی (ه) ۶۲- زرگر (ع) ۶۳- کوچی علیمردی (ع) ۶۴- کوچی عبدالرضائی (ع) ۶۵- میرکی (ع) ۶۶- شاهسون (ه) ساکن اطراف نیریز.

(۱) خاطرات مسعودی بقلم مسعود میرزا ظل السلطان والی فارس فرزند ناصرالدین شاه صفحه ۱۴۳.
(۲) خوانندگان گرامی، اسامی طوایفی که نوشته شده است هر چه حروف (ع) کنار نام طوایف نوشته شده اینها عرب هستند و هر چه حروف (ه) کنار نام طوایف نوشته شده است آنها طوایف همجوار عرب می باشند.

اطلاعات کلی استان فارس تهیه و تنظیم از ستاد ناحیه ژاندارمری فارس سال ۱۳۳۵ خورشیدی

عشایر

در منطقه فارس عشایر نقش مؤثری داشته و چون شغل آنان دامداری است برای تعلیف احشام خود مجبور به تغییر مکان بوده در تابستان به ییلاقات شمالی استان و در زمستان بنواحی گرمسیر جنوب ییلاق و قشلاق می‌نمایند و چنانچه بارندگی زیاد و وضع سال خوب باشد وضع آنان خوب در غیر اینصورت زندگی سختی داشته و ممکن است برای امرار معاش بسرقت و دزدی مبادرت نمایند.

با وجودی که مساعی زیادی برای اسکان آنان بعمل آمد معذالک جز عده قلیلی از آنان زندگی ایلی و چادرنشینی را ترک نکرده‌اند. (بطور کلی در این استان ۶ طایفه بزرگ وجود دارد)
۱- طایفه عمله قشقایی دارای ۴۹ تیره و ۳۵۵۰۰ نفر جمعیت تعداد دام ۸۰۰۰۰۰، اسب و قاطر ۲۰۰۰، شتر ۱۰۰۰۰۰، الاغ ۱۰۰۰۰ رأس

الف - قشلاق: حدود هنگام - خنج - کاریان - فیروزآباد.

ب - ییلاق: حدود بیضاء - اردکان - سرحد چهاردانگه.

سرشناسان طایفه عبارتند از: فتح‌الله جهانگیری - کیامرث جهانگیری - الیاس گرگین‌پور - عبدالحسین نجفی - امیرحسین برومند.

۲- طایفه کشکولی دارای ۶۸ تیره و ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت تعداد دام ۳۰۰۰۰۰۰، اسب و قاطر ۲۶۰۰، شتر ۳۲۰۰، الاغ ۶۵۰۰ رأس.

الف - قشلاق: حدود کازرون - خشت - میشان.

ب - ییلاق: حدود دشت ارژن - اردکان.

سرشناسان طایفه عبارتند از: عبدالله کشکولی - سهراب کشکولی.

۳- طایفه فارسیمدان دارای ۲۳ تیره و ۱۳۵۰۰ نفر جمعیت تعداد دام ۲۸۰۰۰۰ رأس، اسب و قاطر ۴۰۰۰، شتر ۱۱۰۰۰ و الاغ ۱۰۰۰۰ رأس.

الف - قشلاق: حدود کازرون - سر مشهد - کوه پهن.

ب - ییلاق: حدود سرحد چهار دانگه - دشت ارژن.

سرشناسان طایفه عبارتند از: حسین زکی پور - فرزندان زریر فارسیمدان.

۴- طایفه شش بلوکی دارای ۱۹ تیره و ۲۱۵۰۰ نفر جمعیت تعداد دام ۲۶۰۰۰۰، اسب و قاطر ۱۵۰۰، شتر ۱۱۰۰۰ و الاغ ۵۰۰۰ رأس.

الف - قشلاق: حدود - تنگ ارم - دارالمیزان - دهرم - پوشکان - فراشبند.

ب - ییلاق: حدود سرحد چهار دانگه - اقلید - کمهر و کاگان.

سرشناسان طایفه عبارتند از: حسین شش بلوکی - امیر تیمور شش بلوکی.

۵- طایفه دره شوری دارای ۴۳ تیره و ۲۰۵۰۰ نفر جمعیت تعداد دام ۸۰۰۰۰۰، اسب و قاطر ۳۰۰۰، شتر ۲۰۰۰ و الاغ ۵۰۰۰ رأس.

الف - قشلاق: حدود فامور - کازرون - باشت - برازجان - ممسنی

ب - ییلاق: حدود سمیرم - خسرو شیرین - مهرگرد.

سرشناسان طایفه عبارتند از: امان الله سترک دره شوری زیاد دره شوری - زکی دره شوری -

جعفر قلی پناه پور.

۶- طایفه عرب و باصری - کرد شولی دارای ۳۹ تیره و ۳۸۵۰۰ نفر جمعیت، تعداد دام ۴۰۰۰۰۰، اسب و قاطر ۲۰۰ رأس، شتر ۱۰۰۰ رأس.

الف - قشلاق: فسا - داراب - جویم بنارویه - فرگ - جهرم

ب - ییلاق: بوانات - دهبید - مرو دشت - زرقان

سرشناسان این طایفه عبارتند از: حسنعلی ضرغامی - حبیب الله معتضدی - منوچهر عرب

شیبانی - امیر هوشنگ سهام پور.

شرح حال نگارنده

نامم هوشنگ سهامپور فرزند عبدالحسین فرزند امیرقلی فرزند مهدی اسداله فرزند حاج تقی فرزند حاج هاشم فرزند میرعلی فرزند صباح فرزند محمد جد طایفه لبو محمدی از شاخه جباره ایل عرب فارس یکی از پنج ایل خمه می‌باشم. در سال ۱۳۰۸ شمسی در یک سیاه چادر عشایری متولد شدم. سه ساله بودم که از طرف دولت در سراسر ایران عشایر را قهرآ و جبرآ به صورت اسکان درآوردند و ایل عرب هم در مجاورت قراء و قصبات فارس بطور پراکنده و دسته‌های کوچک بنام تحته قاپو درآمدند و کلانتران عشایر که دستشان از عواید ایلی کوتاه شده بود دولت بهر یک ملکی از املاک خالصه را واگذار نمود و در سال ۱۳۱۴ که شش سال داشتم ملکی بنام صدرآباد واقع در بلوک فسارود داراب به پدرم تحویل دادند و خانواده مادر آن ملک اقامت نمودند من که کودکی شش ساله بودم بخوبی نارضایتی عشایر را از تحته قاپو می‌دیدم و ناراحتی‌های آنان را به گوش می‌شنیدم و این نارضایتی‌ها بصورت خاطرات در زوایای قلبم نقش می‌گرفتند.

در مدرسه روستائی مشغول به تحصیل گردیدم و تا کلاس پنجم ابتدائی درس خوانده بودم که در سال ۱۳۲۰ خورشیدی عشایر از اسکان خارج گردیدند و به بیلاق و قشلاق پرداختند افراد ایل که در خانه‌های گلی پای‌بند شده بودند با چنان شور و شوقی به تکاپو افتادند و برای رواج رونق ایل چنان مشتاقانه تلاش می‌نمودند که توصیف آن مشکل است و این خاطرات را من در ذهن خود محفوظ داشتم و هنوز که حدود شصت و پنج سال از عمرم می‌گذرد یادآوری آن روحيات آن زحمتهای برایم لذت‌بخش است. پدرم عشیره ابوابجمعی خود را که در دهات اطراف داراب و نی‌ریز و بوانات بودند جمع‌آوری کرده در جوار بقیه طوایف عرب به ایاب و ذهاب پرداختند و اینجانب مجبور شدم برای ادامه تحصیل در شهرستان داراب در منزل یکی از دوستان پدرم بمانم

زیرا در ایل هیچگونه مدرسه‌ای وجود نداشت و مکتب‌های محلی و خصوصی هم با درس جدید آشنایی نداشتند پس از پایان دوره ابتدائی به واسطه دوری از خانواده و عشق و علاقه‌ای که به کوه و صحرا داشتم ترک تحصیل نموده و به جمع طایفه پیوستم. علاقه وافری که به مطالعه و کتاب خواندن داشتم و در نتیجه مقدار زیادی کتاب از جمله شاهنامه، خمسه نظامی، تاریخ ایران و جهان و گلستان و بوستان سعدی - دیوان حافظ و چند کتاب تاریخی و کتابهای دبیرستانی در خانه مان جمع شدند و من هم اگرچه دستم از مدرسه کوتاه شده بود ولی با مطالعات کتب مختلف می‌پرداختم تا اینکه در سال ۱۳۳۰ به خدمت نظام وظیفه رفتم و پس از انجام خدمت سربازی به ایل بازگشتم در این هنگام پدرم بنا به تقاضای شخصی از کلانتری ایل کناره گرفت لذا من از طرف فرمانده لشکر فارس به کلانتری چند تیره از طایفه لبو محمدی منصوب شدم و با عشق و علاقه وافری که از کودکی در وجودم جوانه زده بود مشغول انجام این وظیفه گردیدم تا اوایل سال ۱۳۴۳ که نظام کلانتری در عشایر کلاً منحل گردید به روستای صدرآباد رفتم و پس از یکسال پدرم دارفانی را وداع گفت و من برای ادامه زندگی بمنظور امرار معاش خودم و طایفه لبو محمدی مشغول فعالیت شدم که در نتیجه معادل ۳۰۸۰ هکتار از اراضی رود خور و چشمه عاشق نیز از فارس را از اداره خالصه فارس جهت خود و ۱۵۴ یکصد و پنجاه و چهار خانوار لبو محمدی گرفتم و سرگرم احیاء این اراضی گردیدم و عملاً از حالت سیار به حالت اسکان درآمدیم و چون زندگی در یک نقطه روحیه‌ام را ارضاء نمی‌کرد تصمیم گرفتم اطلاعات بیشتری راجع به ایل عرب بدست آورم و در حین فعالیت کشاورزی با مطالعه و مسافرت به مناطق ایلات مختلف اطلاعاتی کسب نمودم.

و تا سال ۱۳۵۶ در رود خور به کشاورزی اشتغال داشتم آن منطقه بیابان و فاقد سکنه بود بر اثر فعالیت و مساعی زیادی که انجام دادم در حال حاضر یکی از معمورترین نقاط حوزه شهرستان نیریز می‌باشد و در سال ۱۳۵۷ با قطع علاقه و واگذاری کلیه سرمایه کشاورزی خودم در مقابل حق الزحمه ناچیزی به عده‌ای از افراد بومی و عشایر اسکان شده به شیراز آمدم و پس از آمدن به شیراز به فکر افتادم مطالب و یادداشتهای خود را تنظیم و جمع و جور نموده و این تاریخچه را به چاپ برسانم تا شرح حال نسبتاً جامعی از تاریخ و زندگی طوایف مختلف ایل عرب که یکی از ایلات پنج‌گانه خمسه فارس می‌باشد برای اطلاع علاقمندان و عشایر زادگان باقی

و یادگار بماند شایان ذکر است که ایلات خمسه^۱ عبارتند از:

۱- ایل عرب

۲- ایل باصری

۳- ایل نفر

۴- ایل بهارلو

۵- ایل اینانلو

و لازم به یادآوری است که این مجموعه بدون عیب و نقص نخواهد بود لذا امیدوارم خوانندگان عزیز بر بنده خرده نگیرند و نکات مثبت آن را منظور نظر قرار دهند «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

باید در اینجا نسبت به افراد مطلع و تحصیل کرده عشایر عرب و دیگر سروران که در این راه بنده را یاری فرمودند و انجام هرگونه کمک معنوی قلماً و قدماً دریغ نکردند اظهار تشکر نمود. و توفیق آنان را از خدای متعال مسئلت نمایم. از آقای سید محمد آل علی که یکی از افراد طایفه لبو محمدی مدت یکسال تمام بدون وقفه و در جمع آوری اطلاعات و تکمیل و تنظیم اوراق کتاب نهایت مساعدت را نمودند، سپاسگزاری می شود.

من الله توفیق

هوشنگ سهامپور

(۱) در باورقی توضیح داده شود که استناد ما ایل عرب مربوط به صفحات تاریخ مفصل و خاطرات مسعودی صفحه ۱۲۹ می باشد.

محل اطلاعات ایلات خمسه

تبرستان
www.tabarestan.info



فصل اول (۱)

سخنرانی مقام معظم رهبری
حضرت آیت الله خامنه‌ای
۶۲/۸/۲۱ در دیدار با ستاد عشایری

بسم الله الرحمن الرحيم

انشاءالله که این اجتماع شما برادران عزیز برای این امر مهم، مثمر ثمرات خوبی باشد و کاری را که متأسفانه با چشم اهمیت شایسته‌ای به آن نگریسته نشده شما با همت خودتان بتوانید آن را به منجرای صحیح خودش هدایت کنید.

بنده از شما آقایان برادران عزیز و مسئولین که این اجتماع را ترتیب دادید متشکرم، انتظار می‌رود انشاءالله نتیجه‌ی سمینار، هم در روی کاغذ، و هم در میدان عمل مشاهده بشود. اگر ما عشایر را شناسیم کاری برایشان نمی‌توانیم بکنیم، لهذا باید عشایر را، هم از جنبه‌های مشترک عشایری که در همه‌ی عشایر این جنبه‌ها تقریباً مشترک است، و هم از جنبه‌های اختصاصی‌شان بشناسیم. من نمی‌دانم روی کارهای آماری و تحقیقاتی عشایری چقدر کار انجام شده؟ اما میدانم تا قبل از نظام جمهوری اسلامی اگر هم کار شده باشد آن کار بر مبنای یک عمل سازنده‌ی کاملی انجام نگرفته است. البته در این چندسال اخیر، برادران ما در گوشه و کنار کارهای علاقه‌مندانه‌ای انجام داده‌اند، لکن هنوز همچنان در حد گفالت نیست و در بین همه‌ی عشایر اعم از عشایر جنوب و شرق و غرب و شمال غربی و عشایر مرکزی یک خصوصیات مشترکی وجود دارد، که یکی از خصوصیات این مردم زحمت‌پذیری است و این هم به این دلیل است که زندگی عشایری زحمت‌پذیری و تلاشگری را ایجاب می‌کند. شما ببینید در دوران سازندگی کشور، ما چقدر به این خصوصیت نیازمندیم؟ میلیون‌ها انسان در میان خانواده عظیم ملت ایران در شهرها و روستاها و در عشایر دارند زحمت می‌کشند و زحمت‌کشی شیوه کار آنها بوده است. عده‌ای از مردم هستند که هنوز حرکت انقلاب و تلاش جهانی مبارزه با قدرتهای بزرگ و همه‌ی این هیاهوهای که چند سال است دنیا را به خودش متوجه کرده، اینها از خواب آسایش و رفاه طلبانه‌شان بیدار نشدند، و در میان ملت ما هستند کسانی که هنوز آن حرکت لازم را پیدا نکردند. در شرایطی که دستگاه‌های تبلیغاتی و مسئولان دولتی ما سعی دارند خفته‌ها و لخت‌ها و بیکاره‌ها را وادار به کار کنند، ما در قبال آن کسانی که طبیعت‌شان با کارپر تلاش و پرتوان آمیخته شده، یعنی عشایر وظیفه داریم و مصداق این حرف کشاورزان و کارگران و طبقات زحمتکش که آماده‌ی کار پرتوان و پرتلاش هستند وظیفه‌ای مضاعف داریم. حالا چرا مضاعف می‌گوییم؟ برای اینکه از یک نظر وظیفه‌ی انسانی و اسلامی و دولتی ما در مقابل خود این افراد است و از یک نظر وظیفه‌ی ما در کشوری است که به محصول کار این افراد نیاز داریم و آن هم رسیدگی ما را لازم دارد! لذا ما از دو نظر باید رسیدگی کنیم! یک خصوصیت دیگر عشایر عبارت از تیزهوشی آنهاست، در میان عشایر مختلف کشور تا آنجا که من با بعضی از آنها آشنا بودم یک حالت ذکاوت و تیزی را در آنها یافتیم که این مطلب را اولین بار در منطقه‌ی بلوچستان دیدم، بچه‌های کوچک عشایر بلوچ، آنچنان تیز و با شعور و فهمیده با مسائل برخورد می‌کنند و مطلب را

می‌گیرند، که برای من در بدو امر اصلاً قابل فهم نبود و حیرت کردم، بعد این برایم شد یک سوال؟ در بعضی جاهای دیگر هم آنرا آزمایش کردم، این روح و خصلت، یقیناً بخشی از آن مربوط به خاک پاک و خالص زندگی آنهاست و یک مقدار مربوط به آب و هوا و مسائل اقلیمی است و یک مقدار هم مربوط به دور بودن پاره‌ای از آلودگیهای محیطهای شهری و شاید از این قبیل چیزهاست.

حالت ذکاوت و تیزهوشی که در عشایر وجود دارد قابل تربیت است ما می‌توانیم از آن استفاده زیادی بکنیم و مسئله‌ی دیگری که در مورد عشایر وجود دارد مسئله‌ی خودکفائی است که بخشی از خودکفائی آینده ما مستقیماً به عشایر مربوط است. اگر ما خانواده‌ها و جمعیت‌های عظیم عشایری را با آن نیازهایی که دارند و با احتیاجاتی که برای کار آنها و وظیفه‌ای که آنها بعده گرفتند مورد نظر و برنامه‌ریزی قرار بدهیم، می‌توان حدس زد که از این طریق بتوانیم به بخش عظیمی از خودکفائی مواد غذایی برسیم. البته برادرانی هستند که در مناطق عشایری رفتند زندگی کردند و خصوصیت و خصلت‌های ویژه‌ی عشایر را مورد بررسی قرار دادند، نکات جالب و برجسته‌ای را در این میان فهمیدند، که همه‌ی اینها می‌تواند مبنای یک برنامه‌ریزی دقیق و صحیح قرار بگیرد.

تشکیل ستاد عشایری کار خوب و مفیدی است که از این کار بایستی حداکثر استفاده بشود تا وضع زندگی عشایر به شکل صحیح و شایسته‌ای اداره و به سامان برسد.

اگر جهاد سازندگی و وزارت کشاورزی، با سپاه پاسداران و ارگانهای انتظامی وابسته‌ی وزارت کشور، یا وزارت آموزش و پرورش و نهضت سواد آموزی، در یک مواردی اختلاف نظر و اختلاف سلیقه دارند، این اختلاف‌هایی گمان در این ستاد نباید باشد، چون اینجا جایی است که یک همکاری کامل لازم دارد و تشکیل این ستاد برای این بوده است که از جمع کردن و انباشته کردن نیروها، کار کامل‌تری را بتوان انجام داد. و لذا اگر خدای نکرده این نیروها در اینجا بر سر این مسئله، یا آن مسئله مقابل هم قرار بگیرند و اختلاف نظر پیدا کنند، ضربه‌ای مستقیم به اصل کار این برادران است! بنابراین: ارزش و اهمیت کار ایجاب می‌کند که بشدت توجه کنیم تا چنین چیزی پیش نیاید و اگر ما در این وظیفه‌ای که نسبت به یکی از مستضعف‌ترین قشرهای این جامعه بر عهده گرفتیم بتوانیم این وظیفه را با خلوص کامل و با همان صفا و صمیمیتی که در خصلت‌ها و روحیه‌های عشایر سراغ داریم انجام بدهیم، مطمئناً یک گام بزرگی در راه سازندگی این کشور

برداشته خواهد شد و به آینده‌ی کار بر روی عشایرمان خیلی امیدواریم.

حقیقت این است که تاکنون در این رابطه کار درستی انجام نگرفته، البته برادران در بخش‌های مختلف خیلی کار و تلاش کردند، اما مجموعه‌ی این تلاش‌ها هنوز بصورت یک چیز محسوسی برای عزیزان عشایر در نیامده و حتی گاهی که یک وعده‌هایی داده شده به آن وعده‌ها عمل نشده و بنده خواهم می‌کنم که در همه‌ی امور کشور، ما بجای اینکه وعده بدهیم کار کنیم و آنوقت که کار را ارائه دادیم، برای مردم بیان کنیم و همانطور که امام همیشه به مسئولین توصیه می‌کنند: کارهایی که برای مردم کرده‌اید به آنها بگوئید، امام هیچوقت نمی‌گویند کارهایی که می‌خواهید بکنید را برای مردم بگوئید، و لذا خواهم من اینست که در رابطه با عشایر بخصوص، آن کارهایی را که تصمیم دارید انجام بدهید آنها را نفرمائید و بگذارید به خلوص حسن نیت و علاقه‌مندی و صدق دستگاه اداره‌کننده‌ی این کار که در حقیقت خود شما آقایان هستید همچنان مؤمن و معتقد بمانید، تا بتوانید از نیروی ایمان و قبول صدق آنها استفاده کنید.

یک نکته‌ی دیگر هم در پرداختن به مسائل عشایر عرض بکنم و این هم مخصوص عشایر نیست، بلکه برای قشرهای مستضعفی است که ما می‌خواهیم برایشان صادقانه کار کنیم. ما وقتی می‌خواهیم برای بهبود زندگی عشایر و کارآئی و بهره‌گیری آنها برای انقلاب و جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی کنیم، باید سنت‌های عشایری و رویه‌های سنتی و زندگی عشایری را مورد نظر قرار بدهیم! یعنی طوری نباشد که ما مثل یک موجود بیگانه‌ای که در لابه‌لای چرخ و دستگاه زندگی عظیمی که قرنهای متمادی براساس آن زندگی کردند وارد بشویم. تغییر دادن رنگ و روی زندگی یک عده انسان در حالی که به آن عادت کردند، بدون این که محتوای او تغییر پیدا کرده باشد کار نادرستی است. در حالی که ما می‌توانیم این محتوا را به شکل درستی عوض کنیم اما ممکن است رویه‌ها و شیوه‌های زندگی در میان آنها را بهمان کیفیتی که بوده، مثل کوچها و ییلاق و قشلاق و تغییر مکانها و بقیه سنت‌های عشایری که خیلی هم ارزشمند است اینها را همچنان بحال خود نگه داریم و تقویت کنیم.

در مورد استفاده از نیروی عشایری که اشاره کردم: هوش و ذکاوت و استعداد فوق‌العاده‌ی آنها چقدر خوب خواهد بود؟ اگر دستگاه‌های آموزش کشور ما بتوانند به این منبع عظیم هوش و استعداد کانال بزنند، ما می‌توانیم متخصصین بزرگ مسائل دامی کشور را از جوانان عشایری و فرزندان عشایری انتخاب کنیم و ترکیب خوبی از خبر ویت سنتی و آموزش دانشگاهی بوجود

آوریم تا علاقمندی و اخلاص بکار ایجاد شود.

در یک بخشی از عشایر سراغ داریم که آنقدر تعداد باسوادها انگشت شمار و کم بودند که در حکم هیچ بودند و نتیجه این شده است که یک عده افرادی قصد کردند از نیروهای مؤمن با اخلاص و پاک و با صفای عشایر سوء استفاده کنند و در یک جاهایی هم متأسفانه سوء استفاده کردند.

البته انقلاب بحمدالله بر همه‌ی ذهنها در همه‌ی منطقه‌ها و محیط‌ها آگاهی‌های ویژه‌ای داده است و آن استفاده‌های نامشروعی که در گذشته از نام عشایر و نیروهای عشایر می‌شد خوشبختانه امروز دیگر جایی ندارد و لذا این نیروهای دست نخورده‌ی سالم عشایر که ما در سراسر کشور داریم، اینها می‌توانند بارهای عظیمی را از روی دوش انقلاب بردارند و بسیاری از این عشایر را ما در مرزها داریم که اینها می‌توانند بجای جوانان ما که از داخل شهرها مثل اصفهان و جاهای دیگر مثلاً می‌روند در اعماق بلوچستان برای پاسداری کردن و پاس دادن و حفاظت جاده‌هایی که نمی‌شناسند و حفاظت مناطقی که نابلد هستند شهید هم می‌دهند و خسته هم نمی‌شوند، چقدر بهتر و شیرین‌تر و شایسته‌تر بود اگر چنانچه جوانانی که در همان منطقه و مرزها زندگی کردند با استفاده از خیرات و برکات جمهوری اسلامی همان مرزها را خودشان حفظ می‌کردند؟ این خیلی بهتر و شایسته‌تر است. چرا به اینها شخصیت داده نشود؟ چرا به آنها امکانات داده نشود؟ چرا به آنها اطمینان نشود؟ اینها فرزندان ما و فرزندان این کشور هستند، فرزندان اسلام و همه عاشق اسلامند، آن چیزی که در میان این ملت مشترک است ایمان، انگیزه اسلامی است، و همین، چیزی است که عامل وحدت و عامل پیروزی ما بر دشمن است، و لذا دشمنان با همه وجودشان می‌خواهند این را از ما بگیرند. باور کنید هر یک از شعارهای انقلاب را که ملت ایران روی آن اصرار داشته باشد و بخواهد حفظ کند، قدرتهای بزرگ حاضرند آن شعار را محترم بشمارند مشروط بر اینکه مردم روی شعار اسلام و ایمان مذهبی خیلی پافشاری نداشته باشند. آنها حاضرند با همه چیز بسازند، لکن با اسلام حاضر نیستند بسازند!! علتش هم اینست: که ایمان اسلامی آنچنان عامل قوی برانگیزاننده‌ی مؤثری است که می‌تواند یک ملت را در مقابل بزرگترین قدرتها تجهیز کند و روح مقاومت ببخشد و بالاخره هم پیروز بشود. اسلام بین همه‌ی ما مشترک است و ایمان مذهبی در عشایر سنی و عشایر شیعه اعم از عشایر شرق و غرب و جنوب و شمال و هر جای این کشور که یک گروه عشایری هستند خیلی زیاد است! که البته باید این ایمان مذهبی را با معرفت

کامل مذهبی هم همراه کنیم و این احتیاج به یک حرکت عظیم تبلیغاتی، یا بهتر بگوئیم احتیاج به یک حرکت عظیم آموزشی دارد. در کنار ولابه‌لای این گسترشی که شما در کارهای سازندگی در بخش‌های مختلف برای عزیزان عشایری ما آغاز کردید حتماً بایستی مستمر و رو به افزایش و تمام‌نشدنی، آموزشی دینی هم وجود داشته باشد! زیرا این می‌تواند تضمین‌کننده بقیه آن بخشهایی باشد که شما می‌خواهید انجام بدهید. به‌رحال مسئله‌ی خدمات برای عشایر مهم است، مسئله‌ی استفاده از نیروی تولیدی عظیم عشایر برای به‌خودکفائی رسیدن عشایر مهم است! مسئله‌ی فرهنگ و عمق معرفت برای عشایر مهم است! مسئله‌ی احترام به سنت‌های آنها و دست زدن و خرد نکردن آن رویه‌های سالمی که در میان آنها هست مهم است! مسئله‌ی استفاده از هوش و استعداد و ذکاوت که در میان آنها بوفور پیدا می‌شود مهم است! و بالاخره مسئله مطمئن کردن آنها به صدق و صفای مسئولان مهم است البته الان هم قبول دارند، امام امت و همه‌ی مسئولان را قبول دارند. خوشبختانه دستگاه اداره‌کننده کشور را مردم قبول دارند. اما من باید بدانم این قبول تاکی قابل اعتماد است؟ تا آن وقتی که ما به مردم خلاف نگوئیم، اگر از ما که مسئولان جمهوری اسلامی و نموداری از دولت جمهوری اسلامی هستیم حرفی و وعده‌ای بشنوند که تخلف بشود، یواش یواش این اطمینانها کم می‌شود پس فکر این اطمینان به صدق و صفا و علاقمندی و دلسوزی و پیگیری مسئولان جمهوری اسلامی مهم است! و البته حضور نهادهای انقلابی در میان عشایر، علاوه بر این کارهای خدمات و تولید باید به معنای تجسم انقلاب در این محیط‌ها هم باشد و روح علاقمندی انقلاب را در میان اینها زنده کند و انقلاب را به آنها عملاً نشان بدهد.

آنها در گذشته همیشه از مأمور دولتی جز تهدید و اهانت و ظلم چیزی نمی‌دیدند و لذا اکنون اگر از مسئول دولتی در لباس فرم نظامی و انتظامی تواضع و بزرگواری و اخلاص و محبت و دعا و نماز و گریه و بندگی خدا و کارآئی و عرضه و قدرت و کفایت و همه‌ی اینها را با هم دیدند، عاشق انقلاب میشوند و انقلاب اینگونه در میان محیط‌های روستائی رشد می‌کند این سمینار را انشاءالله بر مبنای همه‌ی این خطوط مهمی که وجود دارد ادامه بدهید. امیدوارم انشاءالله نتایج سمینار را، وقتی به نتیجه‌ای رسیدید، هم بر روی کاغذ در تصمیم‌گیری، و هم انشاءالله بعداً در عمل ببینیم، و من از برادران مان که اینجا با آنها کار می‌کنید خواهم خواست تا ارتباط ما را با ستاد شما مستمرتر و اطلاعات ما را از آنچه که انجام می‌گیرد انشاءالله بیشتر کنند.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

پیام آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران به کنفرانس استراتژی توسعه زندگی عشایر

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ حمد و سپاس خدای را که به ما نعمت جمهوری اسلامی عطا فرموده و ملت بزرگ ایران را به دست مرشد صالح از یوغ وابستگی و اختناق پادشاهان که فساد می کردند و عزیزان این سرزمین را ذلیل و فرومایگان را برایشان مسلط می گردانیدند رهانید.

مش و خصائص زیستی و فرهنگی عشایر او را از پلیدیها و رذایل فرهنگی و اجتماعی ستم شاهی مصون داشته است. او در زلال طبیعت ایران زمین به سلامت زیسته و از دسترنج خود دیگران را نیز منتفع نموده است.

خرسندم از اینکه در فضای عطرآگین مملکت فداکاران و در دوران سازندگی نظام، فرزندان تحصیل کرده و هوشمند عشایر همراه با صاحب نظران و محققان سراسر کشور سمیناری را تدارک دیده اند تا در آن سیاست هایی که قابلیت اجرایی داشته و آینده این جماعت شریف را نیز بصورت کاملاً آبرومندی و سروسامان دهد مورد بررسی قرار دهند.

محرومیت های جانکاه و مضاعفی که بهر دلیل به عشایر تحمیل شده نه در حد و اندازه ایست که در قبال آن خاموشی گزیده و بی تفاوت بمانیم، به ویژه آنکه اینان وارثان بزرگواری، سلامت نفس و فداکاری ملت ما هستند و تندباد حوادث خللی بر عزم راسخ آنان در دفاع از تمامیت ارضی کشور وارد نکرده است، و به همین دلیل است که امام را حل امت، عشایر را مرزداران و ذخائر انقلاب می دانند.

دولت متعهد است غبار فقر محرومیت را از گونه‌های این مردم بلند همت بزدايد و سرعت شکافی که بین آنها و سایر اقشار بوجود آمده پرنماید. ضرورت ارتقاء کیفی و کمی سطح معیشت در جماعت‌های عشایری از یک سو مجموعه عواملی که خدمات‌رسانی آبرومندانه و مطلوب به آنان را ناممکن می‌سازد از سوی دیگر، این واقعیت که باید برخی تغییرات و اصلاحات منطقی و متناسب با روحیات و علائق آنان را مدنظر قرار دهیم گوشزد می‌نماید. تغییراتی که با بهره‌گیری از فنون و مهارتها و ارزشهای ذاتی عشایر، دسترسی آنان به مواهب و دستاوردهای تکنولوژی بشری از قبیل آموزش، بهداشت و تسهیلات زندگی را ممکن سازد.

ما باید شرایطی را فراهم کنیم که فرزندان عشایر نیز مراحل و مدارج عالی دانشگاهی را چون سایرین طی کرده و در خدمت فعالیت‌های اساسی در کشور قرار گیرند.

نیل به این مطلوب مستلزم اراده ملی و جهادی فراگیر برای شناخت درست مسئله و سپس برنامه‌ریزی و اقدام است. امیدوارم این نشست که مجموعه‌ای از دانشگاهیان، محققان، برنامه‌ریزان و مجریان کشور در آن حضور دارند بتوانند دولت را در تشخیص و انتخاب درست‌ترین راه ممکن برای خدمت به عشایر و قراردادن آنان در مسیر پیشرفت و تحول یاری کند.

برای دست‌اندرکاران و شرکت‌کنندگان در سمینار «استراتژی توسعه زندگی عشایر» و جهادگران و خدمتگزاران مخلص آنها موفقیت و برای عشایر فداکار کشورمان سرفرازی و عزت بیشتر آرزو می‌کنیم.

اکبر هاشمی رفسنجانی
رئیس جمهوری اسلامی ایران

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین حیدرزاده نماینده محترم ولی فقیه در وزارت جهاد، سازندگی

بسم الله الرحمن الرحيم
تبرستان

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ^(۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ^(۲) وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ ^(۳) لَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ^(۴)

شُورَةُ الْبَلَدِ: ۱-۳

با درود و سلام^۱ به روح پرفروش بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام امت و درود و سلام به ارواح طیبۀ شهدای اسلام و انقلاب اسلامی و آرزوی طول عمر برای مقام معظم رهبری؛ خدا را سپاسگزارم که این توفیق را عنایت فرمود و توانستم در این سمینار و گردهمایی که به عنوان سمینار استراتژی توسعه زندگی عشایر مطرح است، شرکت کنم؛ و از محضر اساتید و متخصصین و کارشناسان دانشگاهها خاصه دانشگاه شیراز فیض بگیرم.

نکته‌ای که بنظر می‌رسد قابل تأمل و توجه باشد - همانگونه که از عنوان و نام سمینار پیداست آقایان اساتید، محققین و متخصصین هم گرد هم آمده‌اند تا در رابطه با توسعه زندگی عشایر و راههای توسعه این قشر محروم و رنج‌دیده فکر کنند و بحث کنند، آن نکته‌ای که در این رابطه قطعاً مورد توجه آقایان خواهد بود - این مسأله خواهد بود که آقایان فکر خواهند کرد در این جهت که آن عوامل و ملاک‌های ارزش که به جامعه عشایری ما امروزه عزت و شرف بخشیده است چیست. آن ملاک‌های ارزش و امتیازاتی که در جامعه عشایری ما ایجاد جاذبه (جذابیت) کرده چه امتیازهایی است و چه مسایلی موجب آن امتیازات و آن ارزشها شده. اینکه قشر عشایر،

(۱) صفحه ۱۶۶ فصل‌نامه عشایر مدیر مسئول علی قنبری

امروز در کشور جمهوری اسلامی نزد مردم و مسئولین و نزد مقام ولی فقیه از اعتبار و احترام خاصی برخوردار هستند علی‌رغم اینکه از حکومت طاغوت مورد خشم و غضب قرار می‌گرفته چه مسایلی و چه ملاک‌هایی در عشایر و زندگی عشایر وجود دارد که موجبات این احترام و اعتبار را فراهم کرده. اگر امام راحل‌مان که از عشایر ایران به عنوان ذخایر انقلاب نام می‌بردند که تعبیر به ذخیره و ذخایر انقلاب یک مطلب قابل توجهی است و معنایش این است که متخصصین می‌بایستی این ذخایر را استخراج کنند و استعدادهای عشایر را به مرحله بروز، از قوه به فعلیت برسانند و این گنجینه‌های نهفته را استخراج نموده و به نفع نظام جمهوری اسلامی و امت شهیدپرور ایران از آنها بهره‌برداری شود و یا به مرزداران و مرزبانان کشور نسبت به عشایر و یا اینکه امام بزرگوارمان (رضوان الله تعالی علیه) در وصیت نامه سیاسی-الهی خودشان عشایر را در ردیف نیروهای مسلح ارتش و سپاه و بسیج از آنها نام می‌برند اینها مارا بیشتر و اداری می‌کند تا در خصیصه‌های عشایر و ویژگی‌های مخصوص به آنها فکر و تأمل کنیم.

قطعاً مسأله سختی‌ها و ناملایماتی که عشایر در طی سالها و کلاً در طول زندگی عشیرگی خودشان با آن مواجه هستند در ساختن این قشر محروم نقش بسزایی داشته و این معنا را نمی‌توان نادیده گرفت. سختی‌ها و ناملایمات است که انسان را می‌سازد. انسانی که در برابر مشقت، سختیها و ناملایمات زندگی تحمل و مقاومت بکند؛ قطعاً در پی تحمل آن مصیبت‌ها و ناملایمات خودسازی هم وجود دارد.

«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛ «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشْيٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ» و بعد دارد و بشر الصابرين.

وقتی که انسان مورد آزمایش‌های مختلف قرار می‌گیرد آنهایی که در برابر این ابتلاها و سختی‌ها مقاومت کردند و استقامت از خودشان نشان داده‌اند مژده باد بر آنها (بشر الصابری)؛ و همچنین آیاتی که در ابتدای امر تلاوت شد لا اقسام بهز البلد...

حضرت حق جل و علی قسم یاد می‌کند به شهر مکه‌ای که نبی گرامی اسلام (ص) در آن اقامت دارند و به امر ابراهیم و فرزندش قسم یاد می‌فرماید و تأکید می‌کند بر اینکه ما انسان را خلق کردیم در رنج و مشقت و ناراحتی، رنج و مشقت و ناراحتی‌ای که انسان در حرکت به سمت کمال لابد و ناگزیر است که از میان آن رنجها و ناملایمات سختی‌ها عبور کرده و آنها را تحمل کند تا برسد به کمال مطلوبی که هدف از خلقت است. اگر چنانچه انسان سختی‌ها و ناملایماتی که در زندگی برای

او وجود دارد، حالا چه سختی‌ها و ناملایماتی که در تکوین هست وجه سختی‌ها و ناملایماتی که در تشریح هست، از نظر خواندن نماز و گرفتن روزه و انجام فرائض دینی و تکالیف الهی اگر این سختی‌ها را تحمل نکند قطعاً نخواهد رسید به آن کمال مطلوبی که هدف از خلقت است.

جامعه عشایری ایران اگر امروزه در بین همه و همه محترم هستند و از آنها با عظمت یاد می‌شود این نیست جز همان خصیصه‌های مثبتی که در اینها تحقق پیدا کرده در سایه ناملایمات و سختی‌ها و ناگواری‌هایی که در طول زندگی خودشان دیده‌اند و آنرا تحمل کرده‌اند؛ روحیه صلابت، مقاومت، رزم سلحشوری و شهامت استقامت و مقاومتی که در عشایر دیده می‌شود، اینها عمدتاً بر می‌گردد به اینکه قشر مستضعف و این قشری که شاید بیشتر از قشرهای دیگر در حکومت طاغوت مورد ظلم و ستم قرار گرفته، هم در برابر مشقت‌های تکوینی در زندگی مقاومت و صبر کرده‌اند و هم در برابر آن مشقتی که انجام فرائض دینی و تکالیف الهی برای آنها داشته صبر و مقاومت کرده‌اند. جامعه عشایری ایران امروزه به عنوان یک قشر، برای مسئولین، پای‌بند به مذهب و دین و انقلاب مطرح هستند و از آنها نام برده می‌شود علت عمده اینکه در حکومت طاغوت هم مورد خشم و غضب قرار می‌گرفته همین ویژگی‌های مثبت این قشر بوده؛ یعنی وقتی که استعمار می‌دید در کشور ایرانی که خواهان این هست که آن را تحت سلطه خویش داشته باشد قشری تحت عنوان عشایر با روحیه سلحشوری بسیار بالا با روحیه‌ای مقاوم با فکر و استعدادی بسیار فوق‌العاده و سرشار وجود دارد که در برابر توطئه‌های استعمار و ایادی و عوامل استعمار می‌ایستند و مقابله می‌کنند و به مبارزه برمی‌خیزند، آنها سیاستگذاری‌های خودشان را نسبت به این قشر در جهت نابودی اینها یا حداقل تضعیف این جامعه تنظیم می‌کردند. علت عمده‌ای هم که این جامعه محترم و محروم در محرومیت و ضعف نگهداشته شده غیر از این چیز دیگری نمی‌تواند باشد؛ در حال حاضر هم که این قشر باز در گوشه و کنار نگاه می‌کنیم با اینکه ده، دروازه سال از عمر جمهوری اسلامی ایران گذشته باز هم مشکلات فراوانی بر سر راه این عزیزان وجود دارد که عمدتاً این مشکلات موجود از سیاست‌های غلط و سیاست‌های سوء حکومت طاغوت نشأت می‌گیرد. من مطمئن هستم آنچه که انگیزه شده برای برگزاری این سمینار و اینکه سازمان امور عشایر کشور متولی این سمینار شده با همکاری دانشگاه محترم شیراز و اساتید محترم دانشگاه و کلاً کارشناسان و محققینی که به نحوی سهمیم شده‌اند در برگزاری این سمینار انگیزه‌های این آقایان از جهت برگزار کردن این سمینار همان مشکلاتی است که امروزه

شاهد آن هستند در زندگی عشایری، گردهم جمع شده‌اند، سمیناری را تشکیل داده‌اند که از نظر کمی و کیفی در خور توجه است تا راه‌های حل مشکلات این قشر محروم را بررسی کنند و خود این‌هم حکایت از این دارد که جامعه عشایری مورد علاقه تک‌تک حضار و شرکت‌کنندگان در سمینار هستند و آقایان علاقمند به هر نحوی که مقدور باشد در جهت حل مشکلات این جامعه محروم بیاندیشند، فکر کنند و چاره‌جویی نمایند و آن راهی که در نهایت انتخاب کردند که راه احسن انشاءالله خواهد بود ارائه بدهند و برای مسئولین کشور خاصه مسئولین اجرایی جهت سیاست‌گذاری انشاءالله.

نکته‌ای که تاکید دارم به آقایان حتماً مد نظر قرار خواهند داد این نکته است که در طول تحقیق و تدبیر اراة نظریات مختلفی صورت خواهد گرفت آن ملاک‌های ارزشی عشایر را در نظر داشته باشند و اظهارنظرها و فکرها حول و حوش آن ملاکها باشد و حول و حوش آن امتیازات باشد گویا دو سه تا موضوع در عنوان این سمینار آمده است که روی آن بنا هست بحث شود مساله کوچ‌نشینی عشایر، مساله اسکان و رمة گردانی حسب اطلاع در رابطه با هر یک از این سه عنوان یاد شده مقالات مختلفی نوشته شده و آقایان متخصصین و محققین زحمت کشیده‌اند تا آنجایی که برای بنده نقل کرده‌اند مقالات هم مقالات علمی قابل توجهی هست و انشاءالله موضوعی را محور بحث خودشان قرار خواهند داد که مصالح جامعه عشایری و مصالح نظام جمهوری اسلامی و امت شهیدپرور ایران در آن موضوع حفظ شده باشد و ملاحظه خواهند فرمود که آیا در کوچ‌نشینی آن ملاکهای ارزشی که در جامعه عشایری وجود دارد آیا ملاکهای ارزشی در کوچ‌نشینی هست در اینکه هر سال جامعه عشایری، بیلاق و قشلاق دارند در حرکتند و تحرک دارند و امتیازاتی که این قشر و این گروه به دست آورده‌اند در سایه این معنا و این مساله هست، یا اینکه امتیازات و ارزشهایی که کسب کرده‌اند در اسکان هست یا در رمة گردانی.

به این مسایل معنوی قطعاً آقایان توجه خواهند کرد سرانجام آن نتیجه مطلوبی که مدنظر همه ما باشد و مورد توجه مسؤولین کشور هست حتماً آن نتیجه مطلوب را بدست خواهند آورد تا آنجایی که بنده اطلاع دارم و از نقطه نظرات امام امت اعلی الله مقامه درباره عشایر مطلعم و نیز از نقطه نظرات مقام رهبری و دیدگاهها و نقطه نظرات ایشان نسبت به جامعه عشایر مطلع هستم نظر مبارک امام امت و نیز مقام معظم رهبری براین هست که جامعه‌ی عشایری و قشر عشایر در کشور با همان خصوصیتی که در گذشته داشته‌اند و زیست کرده‌اند تداوم پیدا کند و ادامه حیات بدهند

چرا که در این نحو در این سبک زندگی است که عشایر را دارای آن ویژگیهای مثبت کرده می‌توانند برای کشور چه از نظر نظامی و چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فرهنگی مفید و مؤثر باشند. مقام معظم رهبری هم نظر مبارک‌شان نسبت به عشایر بر همین منوال هست اگر چنانچه این تحرک و این سختی‌ها که جامعه عشایری ما در طول دوران حیاتشان و زندگیشان مشاهده می‌کنند و دارند و تحمل می‌کنند از آنها گرفته شود و در یک جا را کد شوند و در یک جا متمرکز بشوند قطعاً آن خاصیت‌های زنده و آن خاصیت‌های مثبتی که امروز به عشایر عزت و احترام بخشیده از آنها گرفته خواهد شد حرکت فکری ما و اندیشه‌ها در جهت حل مشکلات این جامعه محبوب حتماً در راستای حفظ آن ارزشها خواهد بود یعنی حفظ ارزشهای مثبتی باعث تحرک بیشتر آنها و باعث نفع بیشتر آنها به نظام و خرج کمتر آنها نسبت به نظام بشود. در حال حاضر و در شرایط موجود شاید عشایر ما پرنفع‌ترین اقشار کشور نسبت به نظام باشند. و کم خرج‌ترین اقشار برای دولت جمهوری اسلامی. در شرایط و فرضی که این جامعه محروم اسکان پیدا نکنند که طبیعتاً احتیاج و نیاز زیادی خواهند داشت به مسایل رفاهی و تسهیلات و خدماتی، خوب قطعاً برای دولت جمهوری اسلامی، هم مسأله اسکان آنها مسأله پرخرجی خواهد بود و معلوم نیست آن تولیدی که در حال حاضر این جامعه مستضعف دارند که در سایه کوچ‌نشینی این تولید محقق هست در اسکان هم وجود داشته باشد این را به عنوان یک اعتقاد و نظر عرض می‌کنم البته نظر‌ها و نظریات اساتید و متخصصین و محققین فن بسیار ارزشمند و محترم هست البته این نکته را هم معترض بشوم که در شرایط حاضر و در حال حاضر جامعه عشایری ما با وضعیتی که دارند یعنی وضعیت کوچ‌نشینی مشکلات فراوان دارند^۱ و در جهت حل این مشکلات می‌بایستی مسئولین مربوط دولت جمهوری اسلامی و وزارت جهاد سازندگی که امروزه امور عشایر سرنوشتش و تصدی اموراتش به عهده جهادسازندگی گذاشته شده چاره‌ای بیندیشند. وضعیت موجود عشایر وضعیتی است که تحمل آن مشکل است و اگر این نظریه جایفتد و در سمینار به عنوان نتیجه نهایی اعلام بشود البته که بایستی در رابطه با حل مشکلات عشایر چاره حتمی اندیشیده شود.

انشاءالله با آرزوی موفقیت برای همه آقایان شرکت‌کننده و با درود و سلام مجدد به روح پرفروش امام امت و شهدای انقلاب و آرزوی طول عمر برای مقام معظم رهبری.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

فصل دوم

(۲)

تبرستان
www.tabarestan.info

نگاهی به استان فارس و شهرهای خمسه نشین آن

استان فارس در جنوب ایران قرار گرفته و از شمال با استانهای اصفهان و یزد از جنوب با استان هرمزگان از شرق با استان کرمان و از مغرب با استانهای بوشهر و کهکیلویه و بویراحمد همسایه است. مساحت آن ۱۳۳۰۰۰ کیلومتر مربع و در امتداد جبال زاگرس یک ناحیه کوهستانی و معتدل را تشکیل میدهد دارای کوهستانهای بهم پیوسته و گردنه‌های صعب‌العبور در ناحیه شمالی و شمال غربی و کوههای پراکنده و دشتهای حاصلخیز در ناحیه جنوب و جنوب شرقی میباشد: این استان از نظر آب و هوا به دو ناحیه سردسیری و گرمسیری تقسیم می‌شود وجود رودها و چشمه‌ها در دره‌ها و کوهپایه‌ها، باعث سرسبزی و چمنزارهای طبیعی فراوانی در جای جای فارس گردیده، که از نظر دآمداری ایلات و عشایر را جلب نموده است.

عشایر فارس عبارتند از ایل قشقائی - ایلات خمسه - ایل ممسنی و ایل بویراحمد که اکثر قریب به اتفاق در چادرهای سیاه که از موی بز و بدست خودشان بافته می‌شود زندگی می‌نمایند که در زمان کنونی اکثراً اسکان یافته و در شهرها و مناطق دیگر پراکنده می‌باشند این استان دارای ۱۴ شهرستان ۳۴ شهر ۱۱۲ دهستان و ۳۸ بخش میباشد.

محصولات فارس بعلت موقعیت آب و هوا، متنوع و گوناگون است منجمله گندم - جو - پنبه
چغندر قند - حبوبات - انواع صیفی جات و میوه جات مختلف، در باغستانهای سردسیری
مرکبات و خرما در مناطق جنوب فراوان به دست می آید. جنگل های بلوط بادیام وحشی بنه -
ارژن - کالک و درختچه های دیگر در هر جای فارس سر برافراشته است و همین خصائص باعث
تداوم کوچ نشینی در این استان می باشد.

شهرستان استهبان مرکز انجیر فارس

نام این شهر در اصل استهبانات است. بعد از استیلای عرب سین را به صاد و ت را به طا تبدیل نموده‌اند. این بلوک در شرق شیراز قرار دارد. ۳۰ فرسخ (۱۸۰ کیلومتر) از شیراز فاصله دارد، از شرق به بلوک نی‌ریز از غرب به بلوک فسا و از جانب شمال به دریاچه بختگان و از جنوب شرقی به بلوک داراب اتصال دارد. هوایش سردسیری و کوهستانی‌ش پر از باغیات انجیر دیم می‌باشد. زعفران استهبان بخوبی معروف است. و تنها در استهبان زعفران را زراعت می‌نمایند و هیچ یک از شهرستانهای فارس زراعت زعفران ندارد، گندم و جو و پنبه و کُنجد و چغندر قند و هندوانه و خربزه و خیار سبز و گوجه فرنگی، بادمجان از محصول این بلوک می‌باشد. شهر استهبان در دامنه کوه تودج قرار دارد. از ارتفاعات کوه بالای شهر استهبان چشمه‌ای جاری است که آبش بخوبی گوارائی مشهور است. و بقدر یک رود عظیم از قلب کوه سرازیر می‌شود و تشکیل آبشارهای متعددی می‌دهد و وارد شهر می‌گردد، در مسیر این رود پریاهو تمام درختان سر به فلک کشیده چنار به چشم می‌خورد. مردم استهبان کوهنورد و چابک هستند. چون اطراف استهبان را کوه احاطه نموده است. باغیات کوه کلاً متعلق به اهالی استهبان می‌باشد. در فصل برداشت محصول قسمت عمده اهالی به باغیات خود رفته و تا پایان جمع‌آوری محصول انجیر در همان محل توقف می‌نمایند. زن و مرد و پیر و جوان مردمی فعال و زرنگ می‌باشند. در جنگ با چوب و سنگ یا جنگ با تیر و تفنگ اهالی استهبان با عشایر برابرند. شهر استهبان دارای عمارات و خانه‌های بسیار زیبا می‌باشد. گرچه استهبان شهر کوچکی است لیکن بسیار شهر قشنگی است جاده کرمان و سیرجان از شهرستان استهبان می‌گذرد. شهر استهبان از استادان و دانشمندان بسیاری برخوردار می‌باشد. دبیرستان، دانشگاه، بیمارستان و مساجد بسیاری در استهبان به چشم می‌خورد. شخصیت‌های علمی، سیاسی و ادبی و نظامی در سطح بسیار عالی از استهبان برخاسته است. مجتهدین طراز اول و مرجع تقلید چون آیت‌ا... اصطهباناتی از این خاک برخاسته است. خانواده‌های روحانی و سادات جلیل‌القدر و اعیان قدیمی در استهبان هستند. محل عبور ایل عرب از طریق استهبان بوده و از سالیان بسیار قدیم روابط عشایر عرب و اهالی استهبان حسنه

بوده و یکی از شهرهایی است که فراوردهای دامی عرب را خریداری می‌کردند و به جای آن نمد پشمی و ملکی (کفش) و شتل کُرکی و دیگر لوازم ضروری به عشایر می‌فروختند. یک عده‌ای از عشایر عرب در حوزه استهبان دارای زراعت و املاک می‌باشند. مردم استهبان بسیار متدین و اهل مسجد و نماز و روزه هستند. این بود مختصری از شهر استهبان.

محلات استهبان عبارتند از (کازمان) (اھر) تیرمنجون و محله میری استهبان از نظر موقعیت جغرافیائی در ۲۴ درجه و ۳۰ دقیقه طول جغرافیائی و ۲۹ درجه و ۸ دقیقه عرض جغرافیائی قرار گرفته است و انحراف قبله از نقطه جنوب به جانب مغرب ۲۲ درجه ۳ دقیقه است.

گل و سنبل بگرد چشمه انبوه	گشاده چمشی از قلّه کوه
گل و سبزه است که اندر او شکفته ^۱	زمینش در نقاب گل نهفته

(۱) استخراج از فارسنامه ناصری صفحه ۱۷۵ در عنوان بلوک استهبان

شهرستان آباده یا کلید فارس

آباده - اقلید در لغت عرب بمعنی کلید است. که آن را مفتاح می‌گویند یعنی آن بلوک کلید گشودن فارس می‌باشد، هرکس آن را فتح نمود گویا فارس را فتح نموده این بلوک در شمال شیراز محدود است از جانب مشرق به بلوک ابرقو از جانب شمال به توابع اصفهان و از جانب مغرب به بلوک سرحد چهار دانگه و سرحد شش ناحیه و از جانب جنوب به بلوک قنقری. هوای این بلوک مایل به سردی و آبش از قنات، زراعتش گندم و جو و پنبه و کنجد و شلغم و تربچه و هویج و خیارسبز و خربزه و هندوانه، باغهایش دارای انگور، به، آلو، گلابی، شفتالو و هلو است

ز طسنازی شکوفه لب گشاده ز غمازی زبان بسته است سوسن

حرفه مردمش قاشق‌سازی، قلمدان و جعبه از چوپ آمرود (گللابی) است طول این منطقه از اقلید^۱ تا امن آباد بیست فرسخ و پهنای آن از کشکان تا قریه چنار دو فرسخ و نیم و نام قصبه این بلوک آباده است و اقلید از توابع آن می‌باشد. قاشق شربت‌خوری چوبی بزرگ و کوچک و جعبه چوبی آباده به خوبی مشهور است و این بلوک در ۴۴ فرسخی شمال شیراز قرار دارد و عرض جغرافیائی آن ۳۱ درجه و ۱۰ دقیقه است و طول جغرافیائی آن یعنی ۵۲ درجه و ۱۸ دقیقه است. و انحراف قبله آن از نقطه جنوب ۵۸ درجه و ۱۰ دقیقه است.^۲

در حال حاضر شهرستان آباده یکی از شهرهای مهم فارس است و قسمت عمده از حوزه استان فارس جزء شهرستان آباده می‌باشد. بخشهای قنقری، بوانات^۳، ده‌بید، بلوک چهاردانگه، شش ناحیه و دزکرد و ایزدخواست از توابع آباده می‌باشند. آباده اول خاک فارس قرار گرفته و استانهای اصفهان و چهارمحال بختیاری در شمال غربی و مغرب آن قرار دارد و استان یزد در شرق آباده قرار گرفته و جاده تهران - اصفهان - شیراز - بندرعباس - بوشهر از آن می‌گذرد. آباده شهری زیبا و دارای دانشگاه و دبیرستانهای متعدد و بیمارستانهای مجهز و پزشکان مجرب

(۱) اقلید شهرستان شده.

(۲) استخراج از کتاب فارسنامه ناصری بقلم میرزا حسن حسینی فسانی صفحه ۱۶۹ شرح بلوک آباده اقلید.

(۳) بوانات شهرستان شد - از آباده جدا شد.

می‌باشد. دانشمندان فاضل و ادیبی از این شهر برخاسته‌اند. این شهر ییلاق عشایر عرب و باصری و ایل قشقائی می‌باشد. که تمام فراآورده‌های دامی خود را در شهرستان آباده به فروش می‌رسانند قسمتی از عشایر در شهرستان آباده و بخشهای تابعه ساکن بوده و صاحب اراضی مزروعی و خانه و باغ و اغنام و احشام می‌باشند.

طوایف عرب لبو محمدی، غنی، شیری، کوچی، پیر سلامی، فارسی و شیبانی می‌توان گفت تمام عشایر عرب و قسمتی از ایل باصری در حوزه قنقری و بوانات و ده‌بید زندگی می‌کنند. تعدادی از عشایر در ادارات دولتی این شهرستان و بخشهای تابع شاغل می‌باشند.

شهرستان جهرم یا زیباشهر فارس

شهری زیبا که درختان خرماي سر بفلک کشیده‌اش از دور حکایت از زیبایی و صفای شهر می‌کند، در دامنه کوه البرز که یکی از رشته جبال مرتفع فارس است قرار دارد. عرض جغرافیایی این شهرستان ۲۸ درجه و ۳۲ دقیقه طول جغرافیایی آن پنجاه و سه درجه و سی و چهار دقیقه است و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب ۲۲ درجه ۲۲ دقیقه است در داخل هر خانه درختان پرتقال، نارنگی، لیمو شیرین و خرما فراوان است و پارکها و خیابانها و گذرگاهها و میادین مملو از درختان مرکبات است جهرم شهرستانی است پر از درخت خرما و مرکبات و یا باغستانی است پر از عمارات زیبا محلات شهر جهرم بدین وجه است ۱- اسفریز ۲- دشت آب ۳- سنان ۴- صحرا ۵- گازران ۶- کلوان که در سال ۱۲۵۰ قمری حاجی محمدحسن خان حاکم جهرم از (چینه گل) حصاری گرداگرد این محلات کشید و چند دروازه بر آن گذارد که اکنون آن حصار محو گردید، و چهار محله دیگر جهرم که به محله‌های نوشتان معروفند را خارج، و حصاری بر آن نهاد که اسامی آن ۱- محله جبه زر ۲- محله علی پهلوان ۳- محله کوشکک ۴- محله مصلا است.

جهرم از شهرستان شیراز ۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد و در جنوب شرقی شیراز واقع می‌باشد حدود اربعه آن از شمال به بلوک فسا از جنوب به بلوک قیر از شرق به بلوک داراب و لارستان و از غرب به بلوک کوار و فیروزآباد متصل می‌شود. در زمان سابق مردم این شهرستان با حفر چاههای سطحی بوسیله گاو و دَلُو آب از چاه می‌کشیدند و باغهای خود را آبیاری می‌کردند و اکنون از نعمت موتور پمپ و چاههای عمیق و نیمه عمیق برخوردار گردیده و باغهای خود را آبیاری نموده و فواید قابل توجهی عایدشان می‌شود. خرماي شاهانی جهرم در ایران بخوبی معروف است این شهرستان دارای دانشگاه و تاسیسات فرهنگی و آموزشی بسیار غنی میباشد جهرم دارای خیابانهای عریض و طویل و زیبا میباشد بازار جهرم که به سبک بازار وکیل شیراز و در زمانهای قدیم یعنی در سال ۱۲۵۰ قمری توسط حاج محمدحسن خان جهرمی بنا گردیده از بناهای بسیار عالی جهرم است.

یکی از چهره‌های درخشان روحانیت، حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج سید حسین آقای آیت‌اللهی، نوه حضرت آیت‌اله حاج سید عبدالحسین لاری، امام جمعه و نماینده رهبر عالیقدر در جهرم بوده که به ارشاد مردم این شهرستان اشتغال دارد. یک قسمت از ایل باصری در حوزه شهرستان جهرم زندگی می‌کنند که دارای خانه مسکونی بوده و به شغل اداری و دامداری و مغازه‌داری سرگرم، هستند. عده‌ای از عشایر مقیم جهرم از نظر تحصیلات در سطح دکترا و مهندس می‌باشند.

آیت الله حق‌شناس از زمان سابق در ۶ محله جهرم امام جماعت بوده و امور و کارهای دینی بدست ایشان بوده و اکنون واگذار به فرزند برومندشان بنام سیداحمد حق‌شناس می‌باشد. از زمان سابق ایل قشقایی و ایل عرب در منطقه جهرم در فصل زمستان همسایه بوده و مرز بین ایل عرب و قشقایی در حوزه شهرستان جهرم بوده است. مردم جهرم به میهمان دوستی و غریب‌نوازی مشهور می‌باشند. از زمان سابق این شهرستان منطقه نظامی بوده و تیپ و هنگ و پادگان نظامی در این شهر مستقر بوده است. و پانزده هزار نفر جمعیت عشایر در حوزه جهرم بصورت ساکن و سیار زندگی می‌نمایند.

محصولات جهرم عبارتند از گندم و جو و پنبه و کنجد و هندوانه و خربزه و خیارسبز و محصول باغهای آن عبارتند از نارنگی، پرتقال، لیموشیرین، لیموترش، خرما، انار، انگور، و هرگونه میوه‌ای که در گرمسیر یافت می‌شود^۱.

ایل باصری و دیگر طوایف عرب در دهات جهرم مانند قطب‌آباد و چدرویه و صادق‌آباد و تل‌ریگی و هکان و غیره دارای آب و زمین و زراعت و دامداری می‌باشند یک شعبه از اداره کل امور عشایر که جوانان تحصیل کرده عشایر در آن خدمت می‌نمایند در شهرستان جهرم مستقر می‌باشد که مشکلات عشایر سیار را برطرف ساخته و بکمک آنان می‌شتابد. امیدوارم جوانان عشایر با شرکت در دانشگاه‌های کشور روزی برسد که وجودشان موجب سربلندی عشایر گردد!!

شهر داراب یا دارابجرد

داراب یکی از شهرهای مهم و زرخیز فارس است این شهر بخاطر آبهای زیادی که در خود جمع دارد به داراب یا دارای آب مشهور گردیده حدود اربعه این ناحیه وسیع از شرق به بلوک طارم (جزء استان هرمزگان) از غرب به بلوک قره‌بلاغ و دوازده چاه از شمال به عین‌البغل و گلوگوهر (که جزء سیرجان است) و از جنوب به گردنه بزن منصورآباد لار محدود است. وسعت داراب از گردنه دراکویه تا تاشکویه یکصد و پنجاه کیلومتر از گردنه منصورآباد تا انتهای کویررود خور یکصد و هشتاد کیلومتر می‌باشد عشایر حوزه داراب عبارتند از بهارلو - اینانلو - عرب - مرگ ماری - شکاری که مدت‌هاست محل سکونت آنها داراب بوده و قسمت عمده دهات و مزارع و اراضی بایر و دائر و مناطق ایل‌نشین و مراتع و تلال و جبال آن در اختیار آنان است. ساکنین شهر داراب را با حومه آن اگر به پنج قسمت تقسیم کنیم سه قسمت آن عشایر می‌باشد که مقیم شهر و روستا گردیده‌اند.

حوزه وسیع داراب به ده بخش تقسیم می‌شود اول بلوک رودبار دوم بلوک هشیوار سوم بلوک ده خیر - خیرآباد - فتح آباد - چهارم بلوک خسویه پنجم بلوک فسا رود - ششم ناحیه کوهستان (که به دوازده معدن تقسیم می‌شود که هشت معدن آن متعلق به داراب است) هفتم بلوک فورگ هشتم بلوک حاجی‌آباد و دوبران و سه محال مزایجان نهم بلوک آبشور دهم بلوک نصروان و دهات مجاور است. این ده حوزه محصولش جو، گندم، پنبه، کُنجد، هندوانه، خربزه، خیارسبز ذرت گوجه، بادمجان، سیب زمینی، خرما، پرتقال، نارنگی، لیمو شیرین و ترش، نارنج، بادام، انجیر، انگور و گل سرخ می‌باشد که در ردیف اول در استان فارس قرار دارد. محصولش صادراتی و بخارج حمل می‌شود. بنابراین بیلان عوائد محصول و باغهای داراب یک رقم بسیار بالائی خواهد بود. که از ثبت در این کتاب خارج است.

مردم داراب خونگرم و با محبت هستند. تاریخچه داراب را مرحوم حسین آزما مفصل نوشته است و از معاریف و شعرای داراب محمدصادق سرفراز - حسین سرفراز - حسین رهروی - سیدمرتضی کمانی - علیقلی خان بهارلو - مرحوم حسین آزما را باید نام برد در اینجا بسیار لازم و

بجاست که قطعه شعری از مرحوم آزما را زینت بخش کتابم سازم.

اگر خواهی شوی گوهر تو بنویس	قلم بردار و بر دفتر تو بنویس
اگر خواهی بماند نامی از تو	بتاریخ جهان یکسر تو بنویس
اگر خواهی نسازندت فراموش	نگردی مثل گل پرپر تو بنویس
هر آن چه ریخت در دفتر بماند	اگر چه گشت خاکستر تو بنویس
بدست آزما دیدم قلم را	بگو از حال تا محشر تو بنویس

یکی از روحانیون داراب حضرت آیت‌الله العظمی جناب آقای سید محمدعلی نسابه می‌باشد که یکی از علمای بزرگ و با تقوا و از روحانیون عظیم الشأن بود. که عمر گرانقدر خود را در خدمت به اسلام و مسلمین گذرانید، و از علمای طراز اول و همدرسن حضرت امام بود. ایشان اهل و ساکن داراب بوده و داراییان به وجود ایشان افتخار می‌کنند که در سن نود سالگی در شهر داراب رحلت فرمود و بنا به وصیت خود در بیت شریفشان مدفون گردید. که در شیهای جمعه صدها نفر از مردم داراب و عشایر جهت ادای احترام و تقدیم نزورات و تبرک به آرامگاه ایشان مراجعه می‌نمایند.

بلوک سروستان

میانۀ سرد سیر و گرمسیر فارس واقع است. هوای چهار فصلش در کمال اعتدال و میانۀ جنوب و مشرق شیراز بمساحت ۱۵ فرسخ - درازی آن از بکُت تا نظرآباد هفت فرسخ پهنای آن از تزنگ تا قریه شورچه سه فرسخ و نیم می‌باشد. از جانب مشرق به بلوک فسا از طرف شمال به بلوک گربال و حومه شیراز و از سمت مغرب به بلوک کوان و بلوک خفر محدود است شکار این بلوک آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو است. درخت نخل و نارنج در قصبه این بلوک یافت می‌شود، انار سروستان مانند انار ارسنجان است و بیشتر انار آن را به شیراز می‌آورند محصولش گندم و جو تنباکو و پنبه است که گندم آن بهترین در فارس است آتش از قنات و از چشمه تأمین می‌شود. در نزدیکی قریه سروستان عمارتی است مشتمل بر چندین خانه تو در تو نزدیک به دوازده زرع بلندی که همه را از سنگ و گچ و آجر ساخته‌اند و مشهور به چهار طاقی گویا خانقاهی بوده، که ارباب سیر و سلوک و ذکر و فکر در آن جا می‌گرفته‌اند. قصبه این بلوک را نیز سروستان گویند عرضش از خط استوا ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقه طولش از گرینویچ ۵۳ درجه ۲۵ دقیقه است انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب ۵۰ درجه و ۲۰ دقیقه است.

در این شهر بیمارستانی ساخته‌اند که بسیار بزرگ و دارای امکانات است، دبیرستان راهنمایی، دبستان و کودکستانهای متعدد در این شهر بچشم می‌خورد. دانشمند - عالم - پزشک - مهندس - قاضی و غیره در این شهر وجود دارد و در زمان سابق هم مرکز فضل و دانش بوده است. این شهر دارای روستاهای فراوان است که همه دامدار و کشاورز هستند و مرغداری و صنایع دستی در این حوزه زیاد است. عشایر ایل عرب و باصری در این منطقه و مناطق خرامه و کربال زیاد هستند و همه به کشاورزی و دامداری می‌پردازند. قسمت عمده از طوایف شیانی و جباره و باصری از سالهای قبل تاکنون در این محل سکونت نموده و به دامداری و قالی‌بافی و کشاورزی سرگرم می‌باشند.

شهرستان فسا شهر ایل عرب

این شهر یکی از شهرهای معروف استان فارس بوده و در شرق شهرستان شیراز قرار دارد و حدود یکصد و پنجاه کیلومتر از مرکز استان فاصله گرفته است. جاده اصلی شیراز - بندرعباس از این شهر می‌گذرد. گرچه حوزه این شهر وسعت چندانی ندارد لیکن تمام منطقه متعلق به شهرستان فسا سرسبز و آباد است. مردم شهرنشین و ساکنین روستاهای این منطقه از نظر تمدن و گویش و تحصیل تفاوت چندانی با هم ندارند. دهات و روستاهای این شهرستان بالغ بر هزارها دکتر و مهندس و قاضی و افسر و فارغ التحصیل دانشگاه در رشته‌های مختلف پرورش داده و مردم شهرنشین نیز با کمی امتیاز دارای این موقعیت می‌باشند. حدود اربعه این منطقه حدی از شرق به گردنه داراکویه (در حوزه داراب ۷۰ کیلومتر) و حدی از مغرب به میان جنگل (حوزه سروستان ۶۰ کیلومتر) و حدی به شمال تنگ کرم (در حوزه استهبان ۴۰ کیلومتر) و حدی از جنوب به بلوک جهرم (۶۰ کیلومتر) می‌باشد. در قسمت عمده دهات آن، عشایر عرب اسکان گردیده و در منطقه گریگان فسا قسمت عمده عشایر عرب مقیم می‌باشند. در شهرستان فسا بالغ بر چهار هزار خانوار عشایر که ۱۲ هزار نفر جمعیت را تشکیل می‌دهد زندگی می‌کنند. اگر جمعیت عشایر مقیم حوزه شهرستان فسا و ساکن در شهر را بخواهم بنویسم شاید ده هزار خانوار و پنجاه هزار نفر جمعیت را تشکیل می‌دهد که در این منطقه سکونت دارند.

سازمان امور عشایر که بوسیله جوانان تحصیل کرده عشایر اداره می‌شود خدمات ارزنده‌ای برای بهبود وضع عشایر دامدار در این منطقه انجام داده که در محل خود ذکری از این خدمات به میان خواهد آمد و نیاز به توضیح مکرر نمی‌باشد. یک قسمت عمده از عشایر اینانلو سالیان دراز در این منطقه سکونت اختیار کرده‌اند. بالغ بر پنجاه هزار نفر جمعیت این ایل در حوزه قره‌بلاغ فسا به کشاورزی و دامداری مشغول می‌باشند.

حضرت آیت‌العظمی ارسنجان‌ی امام جمعه و نماینده رهبر عالیقدر در شهرستان فسا، سالیان طولانی در راه تحقق اهداف دین مقدس اسلام خدمت نموده و یکی از چهره‌های درخشان روحانیت و نماینده مجلس خبرگان می‌باشد که نسبت به اهالی حوزه فسا بخصوص عشایر همه

گونه لطف و محبت را داشته و توفیق ایشان را در راه خدمت به اسلام و مسلمین از خدای متعال خواهانم.

محصول عمده فسا گندم جو، گنجد، پنبه، خیارسبز، گوجه فرنگی، چغندر قند، هندوانه، خربزه، بادمجان، کدو، خیارچنبر و محصول باغهایش انگور، انار، سیب، زردآلو، بادام، پرتقال، نارنگی، لیموترش و لیمو شیرین می‌باشد کشاورزان حوزه فسا از نظر علم زراعت و کشاورزی در فارس از بهترین کشاورزان بحساب می‌آیند. کارخانه قند فسا یکی از منابع درآمد این منطقه محسوب می‌شود شهرستان فسا بسیار زیباست و بمراتب از شهرهای همجوار خود زیباتر است. عشایر عرب در منطقه فسا از همه جای شرق فارس بیشتر می‌باشند. با اسکان عشایر در شهرها طولی نخواهد کشید. که اعراب زبان مادری را بطور کلی فراموش کرده و نسلهای بعدی، خود را شناسند که عشایر بوده‌اند کما این که در حال حاضر اگر به اعراب مقیم حوزه فسا برخورد نمائی و از او سؤال کنی چه کاره هستی خواهد گفت اهل فسا هستم و نمی‌گویند عشایرم.

قطرویه

روستائی در قسمت شرق شهرستان نیریز که ۴۸ کیلومتر از شهرستان نیریز فاصله دارد. و در جاده بین شیراز و کرمان واقع است. این روستا در ابتدای کویر لم یزرع و شوره زار قرار دارد و عرض و طول آن کویر ۶۰ کیلومتر در ۶۰ کیلومتر می باشد. قبل از این که جاده بین فارس و کرمان، که از این کویر عبور می نماید آسفالت شود، خاکی بود. در فصل زمستان و بارندگی های چند شبانه روزی این جاده را به طور کلی مسدود می کرد. که عبور اتومبیل را غیر ممکن می ساخت و بسیار اتفاق افتاده که ماشین هایی در این کویر گم شده اند، و بنزین تمام کرده اند که منجر به مرگ و نابودی مسافران آن شده است. این کویر گورخر فراوان داشت بحدی بود که تعدادی گورخر ۱۰۰ عدد هم در یک گله دیده می شد، لیکن رو به کاهش گذاشته و کمتر شده است. اطراف قطرویه اراضی بسیار حاصلخیز دارد که از هزاران هکتار تجاوز می کند. و در زمان صفویه عده ای از اعراب شیبانی، بنامهای میر حسام الدین که به سُرخ چشم معروف بوده (گویا با میرمصیب قهقائی خزائی برادر بوده اند) با ایل و کسان خود به قطرویه می آیند، املاک قطرویه که دارای قنوات متعدد و اراضی حاصلخیز بوده خریدار می نمایند. و در آن محل ساکن می شوند. و ملکی بنام رودخور و چشمه عاشق که ۴۸ کیلومتر از قطرویه فاصله دارد و در جنوب شرقی قطرویه قرار گرفته خریداری می نماید. و در آن محل به ایجاد ساختمان و قلعه و آبادی مبادرت می ورزند. رودخور از چشمه ای بنام عاشق مشروب می شود که در سالهای بارندگی این چشمه طغیان نموده و چند سالی می آمده و بعد در اثر خشکسالی آبش قطع می گردیده. اعراب شیبانی با نزول باران و آمدن آب چشمه عاشق به رودخور می رفتند و پس از خشکیدن چشمه به قطرویه مراجعت می کردند، تا به مرور زمان به سمت شهرستان نیریز رو می آورند و در نیریز اقامت می نمایند و در همان شهر حاکم و سرپرست می شوند. که در قسمت شهر نیریز از آنها یاد شده، از آن نژاد و نسب چند خانواری که خود را از فرزندان میرمصیب قهقائی می دانند به سمت مزایجان و حاجی آباد داراب روی می آورند و در مزایجان و حاجی آباد سکونت اختیار می نمایند. که دو نفر بنام میرظهرا و میرمحراب فرزندان میرمصیب در مزایجان و حاجی آباد اقامت

می‌نمایند. فرزندی از این دو برادر به وجود می‌آید که معلوم نیست از کدام یک بوده به نام آقامحمد و از آقامحمد فرزندی بوجود می‌آید بنام ملاحسن که پس از فوت پدرش در سه محال مزایجان و حاجی آباد حاکم می‌شود. از مرحوم ملاحسن دو فرزند بوجود می‌آیند بنام آقاباباخان و شاه‌مراد خان که دو منطقه حاجی آباد و مزایجان بین دو برادر تقسیم می‌شود. آقا باباخان حاکم حاجی آباد و شاه‌مرادخان حاکم سه محال مزایجان می‌شود. و قلعه مزایجان که از قلاع معروف فارس و جایگاه افراد یاغی و طغیان‌گر بوده به تصرف شاه‌مرادخان در می‌آید. شرح مفصلی از رشادت و دلاوری این دو برادر در کتاب وقایع اتفاقیه بقلم خفیه‌نویسان انگلیسی ثبت شده است. از آقاباباخان سه فرزند ذکور بوجود می‌آید: بنام رضاقلی خان که لقب شجاع‌سلطان از والی فارس دریافت می‌نماید و در حوزه حاجی آباد کلاتر بوده و دو برادر دیگرش بنام امیرقلی خان و کربلائی محمدحسین خان بوده‌اند. از رضاقلی خان فرزندی بوجود می‌آید بنام آقاباباخان که مردی با تدبیر و کاردان و رئیس منطقه حاجی آباد و مزایجان بود. از امیرقلی خان یک پسر بنام عبدالحسین خان و از عبدالحسین خان یک پسر بنام امیرقلی بوجود آمد. از کربلائی محمدحسین خان پنج پسر بنامهای: احمدخان، گشتاسب خان، حسین خان، لهراسب خان و علی محمد خان بوجود آمده است.

از آقابابا خان هشت پسر بوجود می‌آید بنامهای: غلامرضا خان، مسعودخان، رضاخان خسرو خان، غلامحسین خان، علی خان و بیژن خان. که غلامحسین خان در عنفوان جوانی در اثر سکنه قلبی بدورد حیات گفت، مردی شایسته و با تدبیر بود. و غلامرضا خان در جنگ تحمیلی عراق به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

از مرحوم شاه‌مراد خان فرزندی بنام عباسقلی خان بود، که مانند پدرش در حوزه مزایجان و قلعه مزایجان ساکن و حکمفرما بود، و فرزند دیگرش بنام حمزه‌خان و فرزند سومش بنام ابوالحسن خان بوده.

از عباسقلی خان چهار پسر بوجود می‌آید، بنام: حیدرقلی خان که حاکم فرگ و آبشور و سه محال مزایجان بوده، شخصیت باکفایت و شجاعی بوده است. فرزند دوم بنام حسیتقلی خان که بعد از برادر حاکم فرگ و آبشور بوده و دو فرزند از ایشان بوجود می‌آید، از ۱- کرامت‌الله خان مردی رثوف و مهربان و در فرگ صاحب املاک و ملکی بنام نصیرآباد که از پدر برای او باقی مانده کشاورزی می‌نماید. و فرزندی بنام کیومرث دارد. که مانند اسلاف خود رثوف و مهربان

است فرزند دوم حسیتقلی خان بنام بهرام خان که در حوزه فرگ به کشاورزی اشتغال دارد. و دو فرزند از ایشان بنامهای: امیرحسین و امیرحسن می باشد. از مرحوم حمزه خان یک پسر بنام شاه نظرخان و از شاه نظرخان یک پسر بنام عبدالله است. از ابوالحسن خان چهار پسر بنام؛ ۱- مرتضی خان و از مرتضی یک پسر بنام حاجی درویش خان، ۲- بنام رضاخان که فرزندی از او نیست، ۳- بنام غلامشاه خان یک فرزند ایشان بنام امیرآقاخان و امیرآقاخان یک پسر بنام مصیب خان و از مصیب خان چهار فرزند بنام خانباز، امیر، محمد، امین، ۴- سلیم خان یک پسر بنام محمودخان.

این بود شرح اولادهای میرمصیب قهقائی عرب شیبانی فارسین

شهرستان لارستان وسیع‌ترین منطقه فارس

یکی از مناطق گرمسیری که در جنوب فارس قرار دارد حوزه وسیع لارستان می‌باشد. لارستان حدّی به داراب و حدی به جهرم و فیروزآباد و حدّی به بندرعباس و بنادر متصل به دریای عمان و خلیج فارس دارد. از زمانهای بسیار بعید مرکز حکمرانی فرمانفرمایان بزرگ بوده و مدتها اشخاصی بنام نصیرخان و علی‌خان در آن حوزه وسیع حکومت داشته‌اند. محال سببه جات که اکنون جزء استان هرمزگان می‌باشد ضمیمه لارستان بوده است و مدّتی فتحعلی‌خان گراشی و اعقابش مانند زاهدان خان و فرزندش الله قلی خان در این حوزه حکومت می‌کرده‌اند. میانه مشرق و جنوب شیراز افتاده طول آن از قلعه فاریاب ناحیه کورستان تا قریه عمویی سفلا (سفلی) پنجاه و هفت فرسنگ (۳۴۲ کیلومتر) و عرض آن از حاجی آباد ناحیه مزایجان داراب تا بندر چارک ۴۵ فرسنگ (۲۷۰ کیلومتر) از جانب شرق به نواحی بندرعباس و نواحی سببه و از طرف شمال به نواحی سببه و بلوک داراب و جویم و خنج و گله دارد و از طرف مغرب به نواحی خنج و علا مرودشت و نواحی گله دار و بلوک مالکی و از جنوب به خلیج فارس محدود است. هوای لارستان گرمتر از بلوکات دیگر فارس است. هوای جلگه و کوهستانها تفاوت چندانی ندارد و گاهی در بعضی از کوههای شمالی اگر برف بیارد چند ساعتی بیش نمی‌ماند. در شهر لارگاهی در زمستان یکی دو سه شب ممکن است به علت برودت زیاد هوا آبها یخ بندد. کوههای لار پیش از سایر بلوکات فارس است و چشمه آب شیرین کم یافت می‌شود. در بعضی از نواحی چشمه‌ها شور گوگردی می‌باشد که حتی بکار زراعت هم نمی‌خورد تا چه رسد برای آشامیدن. از چهل سال قبل تا کنون از نعمت و حفر چاههای عمیق مردم این منطقه از نعمت آب آشامیدنی برخوردار می‌باشند. لارستان یکی از مناطق ییلاقی ایل خمسه است. که عبارت از ایل عرب و باصری و نفرو دولخانی است که ایل نفرو دولخانی مقیم و بومی آن منطقه گردیده و ایل عرب و باصری به طور کوچ‌رو مدت شش ماه پاییز و زمستان را برای دامداری به سر می‌برند.

فردی از طایفه عرب در منصورآباد لارستان صاحب آب و زمین و قلعه و زراعت بوده بنام خانلرخان منصورالسلطان و فرزندانش که اکنون تعدادی از اعقاب آنان در آن منطقه به کشت و

زراع اشتغال دارند. از طایفه نبی عبداللہی عرب اسدخان فرزند عسکرخان عرب و فرزندش بہمن خان شیبانی در روستای کلون از جویم لارستان مالکی دارند و بہ شغل زراعت مشغولند. حوزہ وسیع لارستان بر خلاف سالہای گذشتہ کہ فاقد آب و زراعت بودہ اکنون یکی از مناطق حاصلخیز فارس می باشد. مردم حوزہ لارستان قسمت عمدہ بہ شیخ نشینہای خلیج فارس روی آورده و در آن مناطق بہ تجارت مشغول و صاحب سرمایہ های بسیار کلان می باشند. در بخشہای لارستان مانند گراش و اوز و دیگر بخشہای آن سرمایہ داران مؤسسات عام المنفعہ مانند بیمارستان و دبیرستان و مسجد و حمام و دیگر اماکن با سرمایہ شخصی تأسیس نموده اند کہ بالغ بر میلیاردها ریال خرج بنای آن گردیدہ است.

عشایر لارستان مردمی دلیر و وطن پرست و مسلمان واقعی هستند در جنگ تحمیلی عراق از ایثار جان و مال در راه اسلام و قران دریغ نکردند. جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج سید عبدالعلی آیت اللہی امام جمعه و نمایندہ ولی فقیہ در لارستان از چہرہ های درخشان روحانیت و از حامیان مبارز دین مقدس اسلام می باشد. معظّم له فرزند فقید سعید حجة الاسلام حاج سیدعلی اصغر نوہ حضرت آیت العظمی حاج سید عبدالحسین لاری می باشد و برادر برومندشان حضرت حجة الاسلام حاج سیدحسین آقا آیت اللہی امام جمعه شهرستان جہرم و نمایندہ رہبر عالیقدر در این شهرستان می باشد. این سعادت نصیب اینجانب گردید کہ تاریخچہ اجدادی آن خاندان جلیل القدر را برشتہ تحریر درآورم باشد کہ رونق بخش تاریخچہ ایلات و عشایر خمسہ گردد.

عشایر مقیم حوزہ لارستان کہ همان ایلات نفرو دولخانی می باشند از زمان حیات حضرت آیت اللہ العظمی حاج سید عبدالحسین تا دوران حجة الاسلام سید علی اصغر و در زمان حجة الاسلام سید عبدالعلی هموارہ در خدمتگزاری بہ دین مقدس اسلام و اطاعت از دستورات این خاندان مطیع و فرمانبردار بوده اند.

استخراج از گنجینه فصلنامه تحقیقات تاریخی سازمان اسناد ملی ایران به مدیریت
 آقای محمدرضا عباسی از صفحه ۱۴۸ الی ۱۵۴ سال اول دفتر سوم و چهارم قیام
 آیت الله سید عبدالحسین لاری
 به قلم محمدباقر وثوقی

مرحوم آیت الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری در شب جمعه سوم ماه صفر ۱۲۶۴ قمری در نجف اشرف متولد شد. معظم‌اله دزفولی الاصل بود و نسبش به عارف نامی (رکن الدین) دزفولی می‌رسد ایشان در محیط علمی نجف و در محضر استادانی همچون آیت الله العظمی حاج سید محمدحسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی (م ۱۳۱۲ ق) و شیخ محمدحسن کاظمی و مولا محمد معروف بفاضل ایروانی و شیخ لطف الله مازندرانی و ملا حسینقلی همدانی حاضر شد و از ایشان کسب علم نمود بزودی استعداد و توانائی علمی و سیاسی او مورد توجه استادانش قرار گرفته اجازه اجتهاد دریافت نمود و در نجف مشغول به تدریس شد او در سال ۱۳۰۹ قمری به دعوت تجار لارستانی به سرپرستی حاج علی وکیل و بنا به توصیه میرزای شیرازی برای برائت از ظلمه و اجرای امور دینی به لارستان وارد و در مرکز منطقه شهر لار ساکن شد. سید با ورود به لار به تأسیس حوزه علمیه‌ای دست زد که در آن نیروهای بسیاری از نواحی گوناگون جنوب ایران شرکت کرده و مباحث علمی و سیاسی او را فرامی‌گرفتند او از این طریق توانست کارهای سیاسی و مذهبی قدرتمند و با نفوذی را برای نهضت آماده‌سازی کند شاگردان او از نواحی داراب - جهرم - فسا - شیراز - بوشهر - بندرعباس - کرمان و سیرجان و بندرلنگه و حتی خارج از مرزهای ایران - هندوستان در حوزه علمیه لارگردهم آمده ضمن فراگیری مفاهیم دینی - با نظرات سیاسی استادشان آشنا می‌شدند سید از همان ابتدا با برقراری نماز جمعه و قرائت خطبه‌های سیاسی جبهه‌گیری خود را علیه حاکمیت قاجاری آشکار ساخت. تألیف گرانقدر او با نام آیات الظالمین در سال ۱۳۱۴ قمری در شیراز بچاپ رسید او در این رساله با استفاده از منابع فقهی و آیات قرآنی مبانی‌گرایش به عمل (ظلم) را در جامعه بررسی نمود و نهایتاً سلطنت را فاقد هرگونه مشروعیت دانست. او توانست در درگیریهای شیراز به موفقیت دست یابد و نیروی پنج هزار نفری را با عنوان چریکهای لاری رهبری نماید که در این میان نقش سید عبدالحسین لاری

و صولت الدوله قشقائی بعنوان رهبری و فکری و نظامی بارزتری از دیگران جلوه می نمود. سید با استفاده از تمامی نیروهای خویش توانست حوزه تسلط و نفوذ فکری و سیاسی خویش را تا بوشهر در غرب و کرمان در شرق گسترش دهد.

شیخ ذکریا انقلابی تندرو و شاگرد وفادار سید رهبری نیروهای نظامی را در جبهه شرقی بر عهده داشت و حملات بسیاری را به مستبدین در شهرهای کرمان و سیرجان نیز و داراب به انجام رسانیده است. نیروهای این جبهه متشکل از کوهستان داراب بوده است بهرحال نهضتی که به نام او درآمیخت بمدت بیش از ده سال بین سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۳ قمری بزرگترین تحول سیاسی در فارس بشمار می رفت و او با رهبری خویش توانست بسیاری از آرمانهای انقلاب را هر چند در کوتاه مدت به ثمر برساند، او در جبهه فکری نیز فعالیتی خستگی ناپذیر از خود نشان داد و بیش از ۳۵ اثر تحقیقی و فقهی و سیاسی از خود بر جای گذارد. در تمام مبارزات عشایر خمسه از سپاهیان حضرت آقا سیدعبدالحسین بودند و طوایف دولخانی و سه مجال مزایحان و حاجی آباد داراب و ایل بهارلو - ایل عرب و کوهستان داراب به رهبری شیخ ذکریا از مشایخ سرکوه داراب و او را یاری می کردند این بود مختصری از خدمات سیدعبدالحسین در راه اسلام.

شهرستان مرو دشت مهد آثار باستانی ایران

شهرستان مرو دشت در شمال شیراز بفاصله ۴۵ کیلومتر واقع گردیده از دو نظر مرو دشت رو به پیشرفت است اول این که جاده تهران و اصفهان و یزد و دیگر استانهای ایران که بفارس و بندار می‌آیند از شهرستان مرو دشت عبور می‌کنند و به شیراز وارد می‌شود و دوم این که کارخانه قند مرو دشت باعث آبادی آن شهر گردیده. قسمت عمده از عشایر باصری در آن شهرستان مقیم هستند که شاید از دوهزار خانوار تجاوز نماید عموم عشایر باصری در مرو دشت شاغل هستند اعراب شیانی و جباره متجاوز از پانصد خانوار در شهرستان مرو دشت ساکن می‌باشند از دیگر عشایر مانند عشایر نفر و کُردشولی هم در مرو دشت سکونت دارند شهر مرو دشت بسیار پر جمعیت و شلوغ است بطوری که نمی‌شود گفت مردمش شهرستانی هستند ایلات و دهاتی در این شهر جمع شده و رویه ایلی و عشیره‌ای در این شهر از دیگر شهرهای فارس بمراتب بالاتر است در سال ۱۳۷۰ نماینده‌ای که از شهرستان مرو دشت و روستاهای مجاور انتخاب گردید و به مجلس راه یافت آقای حاج جلیل^۱ رشیدی از عشایر عرب طایفه کوچی علیمردی بود و ایشان بنا به علاقه‌ای که مردم به عشایر دارند و آقای رشیدی نسبت به آنان ابراز داشته و در خدمت به حوزه وکالت خود سعی می‌باشد انتخاب گردید. از خداوند می‌خواهم که جوانان عشایر در پستهای حساس مملکتی به این آب و خاک خدمت نمایند. وسعت شهرستان مرو دشت از اکثر شهرستانهای فارس بیشتر و دارای خیابان و میادین درمانگاه و بیمارستان و دبیرستان و دانشگاه می‌باشد. شهرستان مرو دشت که از قادرآباد شروع می‌شود و به زرقان ختم می‌گردد و از بیضاء و رامجرد و کامفیروز شروع می‌شود و حوزه کُربال و ارسنجان پایان می‌پذیرد و وسیعترین و بهترین اراضی زراعی را دارا می‌باشد. کشاورزان محصول بسیار خوبی از دسترنج خود برداشت

(۱) متأسفانه در هنگامی که این کتاب زیر چاپ بود آقای حاج جلیل رشیدی این مرد مؤمن و متعهد در راه انجام وظیفه در اثر سانحه تصادف اتومبیل در تاریخ مهرماه ۱۳۷۳ درگذشت برادر ایشان بنام حبیب رشیدی بهاس خدمات ارزنده برادرش و شناختی که مردم مرو دشت نسبت به این شخص دارند در انتخابات میاندوره‌ای با شست و سه هزار رأی بین کاندیدها برنده شد و به مجلس شورای اسلامی راه یافت امیدوارم همچون برادرش مرحوم جلیل رشیدی بحوزه انتخابش خدمت کنند.

می‌نمایند. اکثر اهالی مرودشت دارای تحصیلات عالیه و بسیار فعال و زحمت‌کش هستند این منطقه روزی مرکز حکمرانی و جایگاه جهاندارانی بوده تخت جمشید و پاسارگارد که برای دنیا شناخته شده و دارای آثار باستانی بسیار کهن می‌باشد در حوزه شهرستان مرودشت قرار دارد. محصول گندم، جو، عدس، نخود، ذرت، لوبیا، گوجه فرنگی، سیب زمینی، خیار سبز، هندوانه، خربزه، چغندر قند، برنج و پنبه از محصولات عمده مرودشت می‌باشد. محصول باغهای مرودشت عبارت از سیب، الوچه، انار، به، زردآلو، انجیر و دیگر درختان سردسیری مانند گردو و آلو زرد می‌باشد. دهات اطراف مرودشت بخصوص قسمت شرق مرودشت تا الی ارسنجان همه در اختیار عشایر عرب و باصری و لشنی و دیگر عشایر می‌باشد.

شهرستان نیریز یا شربت خانه فارس

یکی از شهرهای فارس شهرستان نیریز است که در زمان قدیم به شربت خانه فارس معروف بوده است نیریز از شرق به استان کرمان و هرمزگان از غرب به شهرستان استهبان محدود است. از شمال به استان یزد و از جنوب به شهرستان داراب، نیریز از خیرآباد سیرجان تا حاجی آباد از رود خور تا قریه بشنه از ایچ تا سرچاهان را در برگرفته است. محصول این منطقه عبارت است از گندم و جو و نخود و عدس و پنبه و کنجد و چغندر قند و هندوانه - خربزه - خیار سبز - طالبی محصول باغهای آن عبارت است از انار - انگور و انجیر و پسته و بادام و زردآلود سیب گیلان و آلبالو و دیگر میوه‌های سردسیری اراضی نیریز بهترین اراضی قابل کشت است که در هر هکتار آن حدود ۱۰ تن گندم و چهل تن چغندر برداشت شده است در سالهای اخیر در حوزه تنگ حنای نیریز معادن سنگ وجود دارد که بهترین و مرغوبترین سنگ ایران شناخته شده و تمام سنگ استخراجی از معدن از نوع چینی درجه یک می‌باشد در منطقه شهرستان نیریز و حاشیه دریاچه بختگان مرغابیهای فراوان یافت می‌شود که در هیچ یک از مناطق به فراوانی آنجا وجود ندارد. در فصول مختلف پرندگان مهاجر برای یک مدت کوتاه به سمت نیریز و دریاچه بختگان روی می‌آورند. شکار کوه در منطقه پیچ‌قان (پیچکان) نیریز از بز و پازن - قوچ و میش و در کویر قطرویه رود خور تا به حسن آباد که در شرق نیریز واقع شده گورخر فراوان است و آن منطقه را بنام منطقه بهرام گور نامگذاری کرده و صید هرگونه حیوانی را ممنوع اعلام کرده‌اند کبک و تیهو در حوزه شهرستان نیریز از دیگر مناطق بیشتر است. قنوات متعدد و چشمه سارات و چاههای عمیق آب مناطق حاصلخیز نیریز را تأمین می‌کند. از کوهستان نیریز دو شاب و انجیر خشک و گل سرخ به نقاط مختلف حمل می‌گردد.

در اواخر سلطنت کریمخان زند حاکم شهرستان نیریز میرحسام‌الدین عرب از طایفه شیبانی بوده و بعد از وفات او خلف صدقش محمدحسن خان بجای پدر نشست و سالها به حکومتی نیریز پرداخت و بخسن سلوک و خوش رفتاری معروف گردید در حدود سال هزار و دویست و چهل واند وفات یافت و خلف صدقش حاج زین‌العابدین خان بجای پدر نشست در سال هزار

دویست و شصت و نه در حمام نی ریز مرد دلاکی که از فرقه زاله بهائیت بود و مشغول خدمت او بود با تبع دلاکی شکم او را درید وقتی مرد دلاک را گرفتند معلوم شد که با جماعتی در مسلک میرزا علی محمد باب بوده دلاک را بکشتند و بعد از دو روز دیگر حاج زین العابدین خان به رحمت ایزدی پیوست.

شهرستان نی ریز مدتی (طیول) فرخ خان امین الدوله کاشانی بود تا فرزند حاج زین العابدین خان بنام فتحعلی خان بسن رشد می‌رسد و بحکم ارث و استحقاق نی ریز را به او واگذار می‌نمایند. پس از فتحعلی خان حکومت نی ریز به محمد حسن خان فرزند او منتقل و پس از محمد حسن خان به فرزندش امیر حسین خان معاون دیوان و بعد از معاون دیوان حکومتی نی ریز از طرف حکام و روسای فارس بصورت بخشداری و فرمانداری تعیین و اداره می‌گردید.^۱ جناب مستطاب آیت‌اله حاج سید هدایت‌اله فقیهی از علمای معروف و بنام شهرستان نی ریز بوده و عمر پر برکت خود را به ارشاد و تبلیغ گذارنیده مردم نی ریز و حوزه اطراف نی ریز به آن جناب اعتقادی کامل داشتند و در مشکلات از جدایشان طلب کمک می‌کردند بعد از رحلت آن بزرگوار فرزند برومندشان بنام حجت الاسلام و المسلمین جناب آقا سید محمد فقیهی امام جمعه و جماعت نی ریز و نماینده رهبر عالیقدر و همچنین نماینده مجلس خبرگان از فارس می‌باشد. در حوزه شهرستان نی ریز عشایری بنام شاه‌سون - اردال - تاتی - آریز - قرائی - عرب دارای آب و زمین زراعت و دامداری می‌باشند.

منطقه رودخور و چشمه عاشق و منطقه ریز آب و یک قسمت از منطقه بنه کلاغی که در جنوب شرقی شهرستان نی ریز قرار دارد در تصرف و مالکیت طوایف لبو محمدی و تیره‌های اشرف و یاراحمدی غنی و آقایان مسعود عرب شیانی و منوچهر عرب می‌باشد. حوزه تنک حنای نی ریز در تصرف عشایر لبو محمدی و غنی و قرائی قرار دارد که از معادن سنگ آن منطقه نیز مالک هستند حوزه خراسانی - تل مهابی - جعفر آباد - در تصرف تیره علی خان غنی و تیره حاج تقی لبو محمدی قرار دارد یک تیره از طایفه لبو محمدی بنام نیره ابوالحسن در شهرستان نی ریز ساکنند.

شرح حال و گذشته هرات

هرات را بهتر بشناسید و آن را با هرات افغانستان اشتباه نگیرید. هرات بخشی است که در زمان قدیم جزء استان فارس بوده و بعداً جزء استان کرمان شده و در حال حاضر جزء استان یزد و شهرستان مهریز می‌باشد. مردم هرات که هراتی الاصل می‌باشند فارسی و از اعراب شیبانی بوده‌اند که در زمان صفویه با ایل و کسان خود به هرات آمده و چون هرات را جایی حاصل‌خیز و دارای آب فراوان و چشمه و قنوات متعدد می‌بینند احشام و اغنام خود را در آن محل آورده سکونت را بر کوچ‌روی ترجیح می‌دهند و قنوات و چشمه‌سارهای هرات را کلاً مالک و متصرف می‌شوند و معلوم نیست که در حقیقت از صاحبانشان خریداری کرده یا به صورت دیگر متصرف شده‌اند قبایله‌جاتی که از اجداد اعراب شیبانی به چشم می‌خورد همه مربوط به خودشان بوده که یا به فامیل خود فروخته‌اند و یا به دیگران ولی سندی که حکایت از مالک قبل از اعراب داشته باشد در دست نیست. نهر رئیسی و نهر مسیحی که از دو چشمه در مجاورت یکدیگر از زمین می‌جوشد در قسمت جنوب بخش هرات قرار دارد و می‌توان گفت از یک منبع هردو سرچشمه می‌گیرند با این تفاوت که نهر مسیحی ۳۰ برابر از نهر رئیسی بیشتر است. تصرف اعراب شیبانی در چشمه هرات موجبات تمکن مالی آنها را فراهم ساخته به طوریکه مبادرت به حفر چاه و قنات می‌نمایند با آماري که از هرات در دست است هفتاد رشته قنات دایر و بائر در حوزه وسیع هرات موجود است که کلیه را اعراب شیبانی آباد نموده از اراضی زیرکشت آن بهره‌برداری می‌کردند قناتی که در اثر فعالیت آنان صورت آبادی گرفته و اسم آنها به شرح زیر می‌باشد: تاج‌آباد - فتح‌آباد - حسین‌آباد - علی‌آباد - حسن‌آباد - هاشم‌آباد - سلیم‌آباد - باغ‌آباد نجف‌آباد - ملکی جعفر‌آباد - این قنوات مشروح فوق کلاً آباد و از آنها بهره‌برداری می‌شود. تعدادی قنوات بائر هست که از ذکر نامش خودداری می‌شود هرات از شرق به استان کرمان و از غرب به استان فارس از شمال جزء استان یزد و از جنوب به نیریز فارس محدود می‌باشد اراضی قابل کشت هرات در آن حدوداً ۷۲ کیلومتر مربع می‌باشد که آب هرات تکافوی اراضی زیر کشت را دارد. اخیراً

عده‌ای مبادرت به حفر چاه در منطقه هرات نموده‌اند که بیم آن می‌رود که آب چشمه‌ها و قنوات کاسته شود.

امیر علی خان عرب شیبانی کسی است که با احشام و اغنام و فامیل خود ایل شیبانی را ترک گفته و به هرات رفته که گویند زمانی نادر شاه افشار از طریق بوانات فارس به سمت کرمان می‌رفته که به هرات وارد می‌شود آب و زراعت فراوان مشاهده می‌کند دشتی سرسبز و وسیع خاطر نادر شاه را متوجه هرات ساخته و به جستجو در اطراف هرات و مالکیت آن می‌پردازد. به نادر گزارش می‌رسد که حوزه وسیع هرات در تصرف فردی از اعراب شیبانی بنام امیر علی خان و اقوامش می‌باشد نادر شاه امیر علی خان را به حضور می‌طلبد و از او می‌پرسد نامت چیست می‌گوید شهریار - نامم علی است می‌پرسد نام این ملک چیست می‌گوید (باج و خراج است) یعنی به عنوان باج و خراج بدست آمده. لیکن نام اصلی آن هرات می‌باشد. می‌پرسد آب و زراعت این ملک را چگونه می‌خوری جواب می‌دهد شاهها همان‌گونه که شتر نواله می‌خورد من این آب را می‌خورم و این ملک را زراعت می‌نمایم. (نواله یکنوع خمیر از آرد گندم است که به شتران می‌دهند). نادر شاه از جرئت و جسارت امیر علی خان عصبانی می‌شود دستور می‌دهد چشمان امیر علی خان را بیرون بیاورند فردای آن روز اردو از هرات به سمت شهر بابک حرکت می‌کند و امیر علی خان و فرزند ارشدش بنام امیر مهدی خان را همراه اردو می‌برند. بین هرات و شهر بابک تل خاکی است که اردوی نادر شاه در آن محل توقف می‌نماید که معروف است به تل وادار در آنجا نادر شاه از کرده خود پشیمان شده و امیر علی خان را به حضور می‌طلبد و می‌گوید علی از جرئت و جسارت تو عصبانی شدم و دستور دادم چشمهایت را بیرون آوردند حال چه می‌خواهی به تو بدهم و تو را آزاد کنم. امیر علی خان در جواب می‌گوید جانم بفدای شاه باد. افتخار می‌کنم که چشمانم مورد عنایت شاه قرار گرفته حال هم قباله مالکیت هرات را بفرزندم مهدی لطف فرمائید تا با دلگرمی به محل خود باز گردیم نادر شاه قباله مالکیت هرات را مهر و به میر مهدی خان فرزند میر علی خان می‌دهد و آنان به هرات مراجعت می‌کنند.

از میر علی خان چهار پسر بوجود می‌آید بنامهای ۱ - امیر مهدی خان ۲ - امیر هاشم خان ۳ - امیر محمد جعفر ۴ - حاج کنعان از امیر مهدی خان ۲ پسر بوجود آمده بنام ۱ - میر نجف ۲ - میر محمد رفیع از امیر هاشم خان و امیر محمد جعفر و حاج کنعان اولادی باقی نمانده است از

میرمحمد رفیع هم هیچکس باقی نیست از میرنجف ۶ پسر بوجود می‌آید بنامهای قاسمخان - میرمحمد علی - حسین خان - محسن خان - میرمحمدباقر - میرمحمدصادق از محسن خان و میرمحمدباقر و میرمحمدصادق اولادی باقی نمانده است. از قاسم خان یک پسر بنام نجفقلی خان و حسین خان و قاسمخان و نجفعلیخان و عطاءالله خان صاحب املاک فراوان بوده و حکمرانی هرات بوده‌اند و تا شهر بابک استیلا داشته‌اند. از نجفقلی خان یک پسر بنام عطاءالله خان از حسین خان چهار پسر بنام علیقلی خان نصرالله خان، اکبرخان، محمدهادی خان، از محمدهادی خان یک پسر بنام محمدخان از محمدخان اولادی نمانده از اولاد میرمحمدعلی سه پسر بنام ۱ - امیرمحمدکاظم ۲ - میرمحمدرضا ۳ - اسدالله خان از میرمحمدکاظم یک پسر بنام محمدخان از محمدخان دو پسر بنام رضاخان و خلیل خان از رضاخان ۳ پسر بنام محمدرضا - احمدرضا - حمیدرضا از خلیل خان ۲ پسر بنام محمد و علی و از میرمحمدرضا یک پسر بنام محمدخان و از محمدخان ۹ پسر بنامهای احمد - محمود - بیگلر - یاورداور - داریوش - مهدی اکبر کورش اکنون از نژاد و نسب اعراب شیبانی اولادان از اسداله خان یک پسر بنام ناصرخان از ناصرخان یک پسر بنام میرنجف از میرنجف ۱ پسر بنام مهدی، ۸ پسر از محمدخان فرزند میرمحمدرضا فرزند میرنجف باقیست و ۷ فرزند ذکور از محمدخان فرزند میرمحمدکاظم فرزند میرنجف باقی است. از فرزندان اسداله خان سه پسر باقیست جمع اولادان اعراب شیبانی ذکور ۱۸ نفر می‌باشند. املاک هرات قسمتی در مالکیت اولاد عیسی خان شهر بابکی بنام فرج‌اله خان و ابوالفتح خان و یداله خان درآمد که مدتها در هرات مالک بودند و اکنون هم فرزند ابوالفتح خان بنام خسرو محمودی نژاد در هرات از مالکین عمده می‌باشد و دیگر غلامعلی فرزند یداله خان دارای مالکیت در هرات می‌باشد قنات تاج‌آباد که یکی از قنات بسیار پرآب و دارای اراضی و باغهای مرغوب می‌باشد در مالکیت محمدهاشم خان و محمدکریم خان و ارغوان خان بواناتی قرار گرفت که مدتها از آن استفاده کردند و اکنون در تصرف زارعین می‌باشد اعراب شیبانی هر چه مالکی داشتند به دخترانشان منتقل شد چونکه اولاد ذکوری نداشتند (دخترها هم قسمی را فروختند و قسمی را به زارعین تقسیم کردند افرادی هم که از اعقاب عرب شیبانها باقی می‌باشند در هرات از نظر مالکیت در اقلیت قرار دارند چونکه تمام املاکشان بین زارعین تقسیم گردید. از مرحوم عطاءالله خان فرزند نجفقلی خان دو دختر بنام خانم زیور و ملوک خانم - که یکی عیال

آقای اسلامی شهر بابکی و یکی عیال آقای دهقان مروستی می‌باشند از مرحوم محمد هادی خان فرزند مرحوم حسین خان دو دختر یکی عیال احمد خان خاکپور فراقه‌ای که نژاداً بختیاری هستند و یکی عیال جاویدان نیریز بنام پروین از مرحوم حسین خان صبیّه زهره سلطان که عیال مرحوم میر احمد قلی برادر مرحوم امیر قلی خان لبو محمدی شد و سه پسر بنام مرتضی خان و امیر آقاخان و مهدی خان و یک دختر بنام صدری جهان از امیر آقاخان ۲ پسر بنام خسرو و پرویز از مهدی خان سه پسر بنام هادی و محمد رضا و محمد حسین از مرتضی خان یک پسر بنام محمد حسین از صدری جهان ۳ پسر یکی هوشنگ که خود نگارنده هستم یکی علی محمد و یکی حسین می‌باشند.

www.tabarestan.info



فصل سوم

(۳)

تبرستان
www.tabarestan.info

ایلات خمسه

عرب یک ایل است نه یک طایفه

در پاره‌ای تقسیم‌بندیها و نوشتجات ایلات خمسه را ایل خمسه منظور نموده و پنج ایل عرب، باصری، نفر، اینانلو و بهارلو را طوایف این ایل تصور می‌نمایند و در اینجا که موضوع کتاب حاضر «ایل عرب یکی از پنج ایل خمسه» می‌باشد این دوگانگی سؤال برانگیز گشته و ممکن است برای عشایر زادگان دیگر که علاقه به شناخت و زندگی ایلات کشور را دارند این توهم به وجود آید که آیا ایل خمسه یک ایل بزرگ یا پنج طایفه می‌باشد و یا در واقع پنج ایل جداگانه است که بدلائل شرایط اقلیمی مجتمع و در قالب یک ایل قرار گرفته‌اند. همین موضوع باعث گردید که توجه خوانندگان محترم را به قسمتی از فارس‌نامه ناصری جلب نمایم در صفحات ۳۰۹-۳۱۰ و ۳۱۱ ایلات خمسه را چنین مورد بحث قرار می‌دهد «ایل اینانلو: اصل این ایل از ایلات ترکستان است که در زمان سلاطین مغول به فارس آمده توقف نموده‌اند و بیشتر اوقات چندین هزار نفر لشکر سواره و پیاده از ایل اینانلو در رکاب سلاطین بوده‌اند. ایل باصری: قشلاق آنها بلوک سروستان و کُربال و کوار و ییلاق آنها بلوک ارسنجان و کمین است از زمان دولت صفویه حکومت و ضابطی این ایل ضمیمه حکومت ایل عرب بوده و چون نوبت ضابطی به میر مهدی خان عرب شیبانی رسید و او را دو پسر بود حکومت ایل عرب را به میر سلیم خان که پسر بزرگ بود وا گذاشت و ضابطی ایل باصری را به میر شفیع خان پسر دیگر خود سپرد و بعد از وفات او پسرش میر رفیع خان باصری بجای پدر نشست. ایل بهارلو: چون زبان همه تیره‌های آن ترکی

است باید اصل آنها از ایلات ترکستان باشد که در زمان سلاطین سلجوقی و سلاطین مغول به ایران آمده و در فارس توقف نموده‌اند چنانکه تاکنون یک طایفه از ایلات ترکمان دشت خوارزم را بهارلو گویند. ایل عرب: باید دانست که ایل عرب فارس جماعتی از اعراب بادیه، نجد و عُمان و یمامه عربستانند که در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس بلکه از صدر دولت علیه اسلام دامت شوکتها برای تسخیر مملکت فارس و نظم نواحی آن با عیال و مواشی آمده به عادت خود در چادرهای سیاه زمستانه و تابستانه در دشت و کوهستان آمد و شد کنند. قشلاق آنها نواحی بلوک سبعة و رودان و احمدی و ییلاق آنها بلوک بوانات و قنقری و سرچاهان باشد. و زبان این گروه از زبان عربی اصلی بیرون رفته و جز لهجه عربی برای آنها باقی نمانده است. و این ایل عرب در اصل دو ایل می‌باشد. یکی عرب جباره و دیگری عرب شیبانی است. ایل نفر: چون زبان آنها ترکی است باید در اصل از ایلات ترکستان باشند و در زمان دولت نادرشاه و کریم خان زند حاجی حسین خان نفر اعتباری تمام در مملکت فارس داشت. و حکومت ایل بهارلو و نفر در کف با کفایتش به اقتدار می‌گذشت و نیز مسعود میرزا ظل‌السلطان در کتاب خاطرات مسعودی چنین می‌نویسد بعد از ایل قشقائی بزرگترین ایل در فارس ایل عرب است. که در صدر اسلام از طریق دزفول و شوشتر به فارس آمده‌اند.

باعنایت به مطالب مندرج اولاً به استناد مدارک معتبر و با ارزش فارسنامه ایلات خمسه مرکب از پنج ایل می‌باشند. ثانیاً هر ایل دارای زبان و نژاد واحدی هستند ایلات خمسه از سه ایل ترک زبان و یک ایل فارسی زبان (باصری) و یک ایل عرب زبان تشکیل شده است. هر ایل در زمانهای متفاوت و از نژادهای متفاوت وارد ایران گردیده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که این ایلات چون در یک خطه به ایاب و ذهاب می‌پرداخته‌اند برای مقامات کشوری الزامی به نظر نمی‌رسیده که پنج حکومت جداگانه برای آنان بگمارد. و با ایجاد یک حکومت برای پنج ایل ایلات خمسه تشکیل یافته که گاهی هم در اصطلاح، ایل خمسه بر زبانها جاری شده و همچنین در رده‌بندی عشیره‌ای بالاترین جامعه کوچ‌رو ایل می‌باشد. و ایلات خمسه هم تحت سرپرستی یک حکومت اداره می‌گردیده به ایل خمسه شهرت یافته است.

در سده پیشین به دلیل یکه تازی قشقائی و ایلخانی ان دولت قاجاریه تصمیم براین می‌گیرد که ایلاتی در برابر ایل قشقائی به وجود بیاورد. از این نظر در سال ۱۸۸۱ میلادی برابر با ۱۳۰۱ هجری قمری از اتحاد پنج ایل به نامهای اینانلو - بهارلو - عرب - باصری و نفر ایلات خمسه به وجود می‌آید و ایلخانی آنرا به قوام الملک شیرازی واگذار می‌نمایند که وی رقیب اسماعیل خان صولت‌الدوله قشقائی می‌باشد.

ایل اینانلو^۱

یکی از ایلات پنج‌گانه خمسه می‌باشد این ایل از ترکستان در قرن سیزدهم میلادی به ایران آمده و در فارس اقامت گزیده‌اند هنگامی که شاه عباس اول ایل شاهسون را تشکیل داد قسمتی از ایل اینانلو به این ایل جدید ملحق شدند. (در شمال ایران، در زمستان بین قم و تهران و در تابستان در خمسه اقامت گزیدند) این ایل به بیست و پنج تیره تقسیم می‌شود که مدتهاست در حوزه شهرستان فسا (قره بلاغ) و حوزه شهرستان داراب (فسارود) بحال سیار و ساکن زندگی می‌نمایند. قبلاً از شغل (چهاب کاری) بوسیله گاو و دلو مقدار کمی آب از چاه خارج ساخته و زراعت مختصری بوجود می‌آوردند لیکن اکنون با حفر چاه‌های عمیق و نیمه عمیق تمام مناطق تحت تصرف و مالکیت خود را به صورت املاکی بسیار حاصل‌خیز در آورده که بهترین روستاهای منطقه داراب و فسا مربوط به کشاورزان ایل اینانلو می‌باشد از سال هزار و شصت و بیست میلادی تا هزار و هشتصد و بیست رئیس ایل اینانلو از تیره ابوالوری بوده است. آخرین کلانتر آن شخصی بنام مهرخان فرزند عبدالرحیم خان که در سال هزار و هشتصد و بیست میلادی به وسیله رحیم خان نامی از تیره بیات کنار گذاشته شد (از اعقاب کلانتران ابوالوردی در آتشبار و توپخانه افسر بودند). پس از مرگ رحیم خان بیات پسرش معصوم خان کلانتر گردید بعد از آن علی بگ نامی از تیره سرک لو کلانتر شد وی برای مدت کوتاهی کلانتر بود بعد از وی عباسقلی خان نوۀ رحیم خان بیات کلانتر شد بعد از عباسقلی خان در سال هزار و هشتصد و هفتاد و شش میلادی باقرخان از تیره بلاغی کلانتر شد. در دوران سلطنت رضاخان میرپنج شخصی بنام ابوالقاسم خان ارجمند عنوان کلانتری اینانلو را بدست گرفت بعد از فوت ایشان فرزندش مختارخان ارجمند به این سمت رسید تا سال هزار و سیصد و چهل و سه خورشیدی عنوان کلانتری ایل اینانلو پایان پذیرفت. ایل اینانلو کلاً ترک زبان و اسامی تیره‌های آن عبارت است از: ۱ - ابوالوردی که کلیه افراد این تیره در شهرستان شیراز مدتهاست اسکان گردیده و تمام افراد آن تیره دارای مشاغل دولتی و عموماً سرمایه‌دار، و دارای املاک در مناطق سردسیری و گرمسیری هم جوار ایل قشقائی می‌باشند. افراد

(۱) صفحه ۸ مرکز جمعیت‌شناسی آذرماه ۱۳۶۶ برگردان دکتر جمشید صداقت‌کیش - ایلات و عشایر ایران ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۸۸ شمسی)

این طایفه با اینکه از تاریخ ایل خود اطلاع کامل دارند لیکن روابط خود را با ایل اینانلو قطع نموده و خود را از عشایر ایل قشقائی قلمداد می‌نمایند. ۲ - اسلاملو ۳ - افشاراوشکی ۴ - حاجی لو ۵ - ایرانشاهی ۶ - بلاغی ۷ - بیات ۸ - چهارده چریک ۹ - چیان ۱۰ - دادبگلو ۱۱ - دهو ۱۲ - دیندارلو ۱۳ - زنگنه ۱۴ - سرکلو ۱۵ - سکز ۱۶ - قورت ۱۷ - قره قره ۱۸ - چقیلو ۱۹ - قرائی ۲۰ - کوک پر ۲۱ - محمدعلی بگی ۲۲ - یغمرلو ۲۳ - خویارلو.

از فرزندان کلانتران سابق آقایان غلامحسین معصومی فرزند کهندلخان علینقی محمودی فرزند کهزادخان محمدحسین و مصطفی فرزندان نجف قلی خان را باید نام برد. ایل اینانلو در دوران پیروزی انقلاب اسلامی (به رهبری امام خمینی)، نهایت همکاری را با دولت در جبهه‌ها و جنگ تحمیلی انجام دادند و شهدایی تقدیم اسلام نمودند.





تبرستان
www.tabarestan.info

ابوالقاسمخان ارجمند کلاتر اینانلو



مخارخان ارجمند کلاتر اینانلو

ایل بهارلو یکی از پنج ایل خمه فارس

ایل بهارلو^۱ شعبه‌ای از طوایف شاملو می‌باشند که دارای هفت قبیله بوده‌اند و توسط سید صدرالدین از جنگ امیر تیمور خلاص و با شاه اسماعیل خروج کردند در زمان گذشته این ایل ایاب و ذهاب می‌کردند محل ییلاق آنها در بیضاء و رامجرد و محل قشلاق آنها در حوزه شهرستان داراب بوده است مدت زمانی است که در داراب اقامت نموده.



امیر آقاخان بهارلو

چون زبان همه آنها ترکی است باید اصل آنها از ایلات ترکستان باشد که در زمان سلاطین سلجوقی و سلاطین مغول به ایران آمده و در فارس توقف نموده‌اند^۲. چنانکه تاکنون یک طایفه از ایلات ترکمان دشت خوارزم را بهارلو گویند قشلاق این ایل صحرای ایزدخواست لارستان و جلگه داراب و ییلاق آن نواحی رامجرد و مرودشت و کمین بود. چندین سال است از نواحی داراب حرکت نکرده در زمستان و تابستان در چادرهای سیاه در کنار رودخانه‌های داراب منزل دارند و حکومت و ضابطی این ایل از زمان نادر شاه با حاج حسینخان نفر بود و بعد از وفات او

(۲) در صفحه ۳۱۰ فارستامه ناصری.

(۱) ایل بهارلو خاطرات مسعودی صفحه ۱۲۹.

فرزندش محمد تقی خان قرار گرفت. بعد از وفات او پسرش علی اکبر خان ضابط گردید و در سال ۱۲۶۷ قمری^۱ ملا احمد بهارلو از تیره احمدلو در قید علی اکبر خان نفر محبوس بود و علی اکبر خان ملا احمد را از شیراز با قید و زنجیر و صد نفر سرباز برداشته به جانب داراب روانه گردید. چون به سروستان رسیدند چندین سوار از قبیله ملا احمد آمدند و در نیمه شبی ملا احمد را از قید نجات دادند و در سال ۱۲۶۸ تمام تیره های بهارلو با ملا احمد موافقت کردند و از جانب دیوانیان خلعت ضابطی بهارلو و لقب خانی برای ملا احمد برده و او را احمد خان حاکم بهارلو گفتند و چند سال با استقلال با دوستان مهربانی و دشمنان خود را فانی نمود و در سنه ۱۲۷۵ وفات نمود و به اندک وقتی تیره های بهارلو با یکدیگر شوریلا ندید جنگها کردند و خصوصتها نمودند. به اندازه ای که از کشتن و غارت و اسیر کردن از یکدیگر اغماض نداشتند به اندازه پانصد نفر از ایل بهارلو خواه بدست یکدیگر خواه به لشکر دیوانی کشته گشتند تا اینکه در سال ۱۲۷۹ چراغعلی بیگ پسر شاه رضاییگ از تیره تلکه بهارلو که سمت مباشری ایل بهارلو را داشت بزور بازو و فصاحت زبان و درست کاری بیشتر از تیره های بهارلو را با هم الفت داد که در چنبره اطاعت او در آمدند و او را به مناسبت مباشری که اهل قلم بود میرزا چراغعلی گفتند و چندین سال به اقتدار تمام ضابط و کلانتر ایل بهارلو بود و در سال هزار و دویست و نود و اند پسرهای نصراله خان بهارلو از تیره احمدلو او را کشتند و بعد از او ضابطی و کلانتری بهارلو با حسین خان بهارلو که تربیت یافته میرزا چراغعلی بود به ضابطی تمام ایل بهارلو قرار گرفت و تا کنون ایل بهارلو را در کمال نظم و آرامی پرستاری کرده نام دزدی و غارت منسوخ داشته و تیره های ایل بهارلو بر این وجه است.

ابراهیم خانی - احمدلو - اسماعیل خانی - بربر - تلکه جامه بزرگی - جرغه - جوقه - حاجی تارلو - حاج عطارلو (همان حاج تارلو است) - حیدرلو - رسول خانی - سکنر - صفی خانی - عیسی بیگلو - کریم لو - کلاه پوستی - مشهدلو - نظر بیگلو.

مرحوم حسین خان بهادر نظام در ایل بهارلو شجاعت های بسیار کرد و تنی چند از متمردين فارس را به فرمان والی فارس دستگیر و به دارالحکومه فارس تحویل نمود (نگارنده) بعد از مرحوم حسین خان بهادر نظام ریاست ایل بهارلو به فرزند ارشدش مرحوم امیر آقاخان محول گردید که مدت شصت سال تمام از آنان سرپرستی نمود و به املاک و اغنام آنان افزود و ایل

بهارلو را در داراب متمرکز ساخت قسمت عمده‌ای از املاک داراب به مالکیت ایل بهارلو و امیرآقاخان قرارگرفت که تاکنون هم مالک می‌باشند و کلیه ایل بهارلو اسکان یافته و در روستاهای شهرستان داراب هستند. و تیره‌های کلاه‌پوستی و عیسی‌بیگلو در قدمگاه ارسنجان اقامت گزیده و مدتهاست در این محل به کشت و زرع مشغول می‌باشند.

روابط با شهر و روستا تغییری در گویش و اصول سنتی آنها بوجود نیاورده و از زمان مرحوم امیر آقاخان روابط مسالمت آمیز بین ایل بهارلو و رؤسای آنها وجود داشته انتظار و توقعات مادی کمترین خللی در ارکان مودت و هم‌بستگی وارد ننموده افراد ایل مورد محبت و توجه می‌باشند.

قسمی از^۱ تیره‌های ایل بهارلو را مرحوم حسینی فسائی در کتابش ذکر نموده که با تیره‌های بهارلو در حال حاضر مغایرت جزئی دارد. تیره‌های بهارلو در حال حاضر عبارتند از:

- ۱- تیره احمدلو ۲- جامه بزرگی ۳- نظر بیگلو ۴- خروسلو ۵- سکز ۶- قره واولاد ۷- سلیمانی
- ۸- رسول خانی محمدخانی ۹- شیخ ۱۰- حاج طاهرلو ۱۱- مشهدلو ۱۲- تلکه ۱۳- جرقه
- ۱۴- حیدرلو ۱۵- عیسی بیگلو ۱۶- صفی‌خانی ۱۷- کریم‌لو ۱۸- بُرُبر ۱۹- اسماعیل‌خانی
- ۲۰- ابراهیم‌خانی ۲۱- کلاه‌پوستی .

که تماماً دام‌دار و زراعت‌پیشه و معدودی چادر نشینند افراد ایل بهارلو چون نیاکان خود دلیر و شجاع می‌باشند برخی از افراد ایل تحصیلات عالیه نموده و در بین ایل بهارلو زارعین و باغدارانی دیده می‌شود که در امر کشاورزی معروفند. حسین بهارلو در رشته کشاورزی و باغداری و علیرضا بهارلو در دامداری، ایل بهارلو در امر کشاورزی و دامداری و باغداری از دیگر ایلات خمسه به مراتب بهتر هستند حکمت فرزند عبدالحسین نظر بیگلو مجسمه‌ای از مرحوم حسین خان بهادر ناظم ساخته که درخور تحسین است و پدرش یکی از شجاع مردان ایل بهارلو بوده است.

طغیان بهارلو و گسترش شورش با همکاری روحانیت در سال ۱۳۰۸

مجمع ایل خمهسه که در ایام سلطنت ناصرالدین شاه قاجار به منظور مقابله با اقتدار قشقایی تشکیل و ریاستش به مخالفین سستی قشقایی‌ها، یعنی خانواده قوامی‌های شیراز واگذار شده بود، در طول تاریخ خود، علی‌رغم تمایل رؤسایشان، عمل می‌کردند. اینک در سال (۱۳۰۸) شمسی نیز تمام ایلات و طوایف آن، اعم از بهارلو، ایناللو، عرب و نصیر، به استثنای باصری، که ظاهراً فعالیت قابل توجهی نداشت، از هر گوشه سر به طغیان برداشتند و قلمرو خمهسه (در این زمان مناطق زمستانی آن) را که همانا بخش شرقی فارس باشد حیطه تاخت و تاز خود قرار داده بودند. ایل بهارلو در رأس این حرکت قرار داشت به سرپرستی رهبرانی چون عبدالحسین خان، این مرد شجاع و کاردان، کاظم خان، این فرمانده جنگجو و جنگاور، و امیر آقاخان، که در عین حال سمت و بزرگی آنان را نیز به عهده داشت و سالها هر یک در کوره مبارزه با انگلیس آبدیده شده بودند.

در بهار سال ۱۳۰۸ حکومت خمهسه و لارستان و مضافات، پس از سالیان سال که در تیول قوامیها بود، به ابوالحسن خان پورزند واگذار شد. در ایامی که پورزند در شیراز، در باغ کفشگر (نمازی) اقامت داشت و هنوز به محل مأموریت خود نرفته بود، کاظم خان بهارلو در رأس نیرویی حرکت خویش را آغاز کرد و داراب را به تصرف خود درآورد. «... وی تمام ادارات دولتی را غارت نموده...»^۱. و به سوی فسا و دیگر نقاط پیشروی کرد. تنها پس از این وقایع بود که ابوالحسن خان پورزند در رأس قوایی مرکب از یک گردان به فرماندهی یاور درخشان و حدود ۱۰۰ نفر تفنگچی از ابوابجمعی قوام که به خدمت حکومت جدید درآمده بودند، به منطقه شتافت و در باغ دریمی در حوالی فسا جای گرفت. قوای کاظم خان نیز در نوبندگان، که در چهار فرسنگی فسا قرار داشت، موضع گرفت و قصد تصرف کوشک قاضی را، که در نیم فرسنگی فسا واقع بود، داشت. در کوشک قاضی بین افراد یاور درخشان، نیروهای امنیه آن سامان و چریکهای قوامی که

(۱) جبل المتین (شماره ۲۶-۲۷ و ۲۵ تیر ۱۳۰۸) ص ۲۲ - فارس و جنگ بین الملل بقلم کاره بیات

در پناه آتش توپخانه و مسلسل حرکت می‌کردند، از یک سو، و افراد کاظم‌خان و تعدادی از اینانلوها و دیگر طوایف، از سوی دیگر، جنگ سختی درگرفت که به هزیمت بهارلوها و تصرف کوشک قاضی توسط نیروهای دولت منجر شد. چند روز بعد بهارلوها با نیرویی بیشتر دوباره به کوشک قاضی حمله کردند و افراد ابوالحسن‌خان پورزند را در محاصره گرفتند.

پورزند با ارسال تلگرام، خواستار اعزام قوای امدادی از مرکز شد. از اصفهان پاسخ آمد که نیروهای آن منطقه تا چهارراه، حدود ارسنجان و ناحیه لشنی آمده‌اند. نیروهای بندرعباس نیز اعلام آمادگی کردند و سرتیپ علی‌شاه‌خان رحیمی از قشون کرمان اعلام داشت که تا سیرجان پیشروی کرده و منتظر دستورات است. از شیراز نیز سرتیپ شاه‌بختی اطلاع داد که یک هفته‌ای است که سیف‌الله‌خان توپچی (سرلشکر همت بعدی) رادر رأس یک آتشبار توپخانه اعزام داشته‌است و سرهنگ ضیاءالدین‌خان زالتاش را نیز در رأس فوج سلحشور به آنجا می‌فرستد.

یک باند فرودگاه در آن حوالی احداث شد و دو هواپیما، به فرماندهی سرهنگ هوایی انصاری، به آنجا آمدند و قبل از فرود با مسلسل بر شورشیان مستقر در اطراف کوشک قاضی آتش گشودند. هر دوی این هواپیماها در حین فرود دچار صدماتی شدند و از کار افتادند.

اندکی بعد سرهنگ زالتاش، که در راه سلطان سیف‌الله‌خان توپچی را یافته بود به اتفاق افرادش به منطقه عملیات رسید. در این موقع نیروهای نظامی با احتساب افراد چریک، حدود ۱۵۰۰ نفر می‌شدند.^۱

در این اثنا، در حالی که نیروهای طرفین در آستانه برخوردی اساسی قرار گرفته بودند، ابوالحسن‌خان پورزند به شیراز احضار می‌شود. به احتمال قوی علت این احضار ناگهانی تنگتر شدن حلقه محاصره شیراز و وخامت بیشتر اوضاع در مرکز استان بود که فراخوانی تمام نیروهای موجود را به آنجا ضروری ساخته بود. با انتصاب مستشارالسلطنه مشایخی، به جای پورزند، به حکومت خمسه و لارستان و غیره طولی نکشید که رشته امور به کلی از دست دولت خارج شد. شیخ ابوالحسن سرکوهی به اتفاق برادرش شیخ محمد که از علما و مشایخ سرکوه، این منطقه کوهستانی و صعب‌العبور در جنوب شرقی داراب، محسوب می‌شد، علم طغیان برافراشت با تعدادی از بستگان و اتباع خویش یاغی شد. در این بین، بخشی از تفنگچیان سرکوه به رهبری شیخ محمد به سوی کرمان رفتند و سیرجان را برای مدتی در اختیار گرفتند. گروهی نیز به

فرماندهی شیخ جواد، برادرزاده شیخ ابوالحسن، به نیروهای کاظم خان بهارلو پیوستند و در جنگ کوشک قاضی حضور یافتند. در لارستان نیز زادن خان گراشی به اتفاق تعدادی تفنگچی در قلعه گراش موضع گرفت و منطقه را به اختیار خود درآورد.

این هم یک سندی زنده از مبارزات ایل خمسه علیه انگلیس و سرپیچی از دستور قوام الملک و همبستگی با قوای اسلام.

سرشناسان ایل بهارلو عبارتند از آقایان حسین خان، احمدخان، بهرام خان، اردشیرخان بهارلو، محمدرضاخان و علیرضا خان و غلامعلی خان و خانبازخان بهارلو، نورالله خان، دکتر علی خان، بهرام خان، مهندس فتح الله و مهندس لطف الله احمدلو و دیگر فامیل محترم بهارلو و احمدلو. جلال خان احمدلو عبدالحسین فرزند مرحوم غلامحسین خان و نوه عبدالحسین خان بهارلو معروف به داریوش خان بهارلو.

ایل باصری

۱ یکی از پنج ایل خمه ایل باصری می‌باشد این ایل از زمان سابق با ایل عرب هم مرز و هم جوار بوده و حاکم ایل باصری و ایل عرب هر دو یکی بوده از زمان صفویه تا زمان کریمخان زند ایل باصری به ایل عرب ملحق شد اما زمانی که میرمهدی خان عرب شیانی که رئیس ایل عرب و باصری بود فوت نمود باصریها جدا شدند و زیر نظر میرشفیع خان فرزند میرمهدی خان قرار گرفتند میرشفیع خان نام خود را از این زمان از عرب شیانی به باصری تبدیل نمود بعد از وی فرزندش میررفیع خان و فرزند وی محمدتقی خان نوه میرشفیع خان رئیس ایل باصری شدند بعد از مرگ محمدتقی خان محمدخان جانشین وی شد و تا سال هزار و هشتصد و شصت دو میلادی رئیس ایل بود که در این سال وفات نمود و مقامات دولتی رئیس ایل باصری را به بیگلریگی فارس یعنی قوام‌الملک شیرازی دادند محمدخان آخرین رئیس ایل باصری صاحب سه پسر بود اول محمدصادق خان که سرگرد پیاده نظام ارتش ایران بوده عده‌ای نظامی غیر منظم تحت فرمانش بود که در سال هزار و هشتصد و شصت و سه منحل گردید پسر دوم محمدخان بنام محمدقلی خان و فرزند سومش باباخان نام داشت.

ایل باصری تحت سرپرستی و کلاتری شخصی بنام حاج محمدخان از تیره کلمبه‌ای باصری قرار گرفت. پس از حاج محمدخان به فرزندش پرویز خان انتقال یافت لیکن حکومت عرب و باصری در خانواده عرب شیانی و زمانی رجوع به قوام‌الملک شیرازی داشت بعد از فوت مرحوم پرویزخان مصادف با دوران پهلوی و اسکان عشایر ایران گردید. که از سال هزار و سیصد و یازده تا سال هزار و سیصد و بیست خورشیدی برای مدت ۹ سال ایلات باصری در نقاط مختلف فارس تخته قاپو و اسکان شدند بعد از شهریور هزار و سیصد و بیست مجدداً بحال سیار درآمد و ایل باصری تحت سرپرستی محمدخان ضرغامی فرزند پرویز خان قرار گرفت مسیر ایل باصری از سرحد چهاردانگه شروع می‌شد و به جویم بنارویه لارستان خاتمه می‌یافت افراد ایل باصری در مناطق سردسیر و گرمسیر در زمان فرزندان پرویزخان صاحب املاک بسیار مرغوب و احشام و

(۱) مطالب فوق به استناد از فارسنامه ناصری و همچنین اسناد محرمانه مأمورین انگلستان در فارس تهیه شده که دکتر جمشید صداقت کیش ترجمه نموده است.

اغنام گردیدند که در شهرستان شیراز و مرو دشت و جهرم بیش از هزار خانوار اسکان یافته و به شغل دولتی اشتغال دارند جمعیت ایل باصری بالغ بر ده هزار خانوار که در ایزدخواست شیراز شهر و بلوک سروستان شهر و بلوک جهرم در یک فاصله‌ای به موازی دویست کیلومتر اسکان گردیده و مناطق سکونت آنان متعلق به خود افراد ایل باصری می‌باشد.

اسامی تیره‌های باصری عبارتند از، ۱- کلمبه‌ای ۲- لبوموسی ۳- عبداللهی ۴- جوچین ۵- فرهادی ۶- کرمی ۷- ظهراپی ۸- آل‌قلی ۹- علی‌شاه قلی ۱۰- حنائی ۱۱- علی‌قنبری ۱۲- سروستانی ۱۳- ایل‌خواست ۱۴- بالاولایتی.

عده‌ای از آنها به دامپروری و پرواربندی اشتغال دارند. زنهای ایل باصری در بافندگی فرشهای پشمی از نوع قالی و جاجیم تخصص دارند و قسمت عمده آنان به بافت این گونه فرشها سرگرم هستند سرشناسان ایل باصری عبارتند از: آقایان حسنعلی‌خان - فرج‌اله‌خان - امیرحسین‌خان - شاپورخان - ضرغامی و حاج‌علینقی و حاج‌غلام - محمدی و حاج‌بهادر و دیگر برادرانش فرزندان حاج عبدالحسین استوار - مرحوم سیف‌اله مرادی فرزند چراغ و علی‌خان بصیرت فرزند یعقوب‌علی.

ایل باصری در جریان جنگ بین ایران و عراق شهدای بسیاری تقدیم اسلام و انقلاب نموده‌اند لیکن متأسفانه به واسطه پراکندگی در شهرها و روستاهای متفاوت نام شهدای این ایل جزو شهدای همان مناطق به ثبت رسیده اما از نام فامیلی هر شهید می‌توان آنها را شناسائی نمود. افراد ایل باصری اکثراً با استعداد هستند چند نفر از تحصیلکردگان این ایل را نام می‌برم من جمله دکتر محمود حقیقت فوق تخصص اطفال که در بیمارستانهای شیراز در حال خدمت به جامعه می‌باشد، و در حال حاضر ریاست بیمارستان نمازی را عهده‌دار می‌باشد. عزیز محسنی لیسانسیه نامبرده در زمان تحصیل در دبیرستان شبانه روزی عشایری به دلیل استعداد سرشار از طرق بورسیه دولتی به خارج اعزام گردید. دکتر طباطبائی استاد دانشگاه - مهندس کبیری نماینده سابق مجلس شورای اسلامی - مهندس اکبری قائم مقام سابق امور عشایر کشور و مدیر کل امور مجلس و جهاد سازندگی - مهندس تدین شهردار مرو دشت و در پایان شایان ذکر است که طوایف سروستانی ایلخاص باصری‌الاصل نمی‌باشند و به زبان ترکی تکلم می‌نمایند و همچنین طایفه شکاری که در حوالی داراب به صورت سیار و اسکان زندگی می‌کنند خود را از ایل باصری می‌دانند و نیز طایفه‌ای بنام سنگری در خراسان و در سمنان از ایل باصری می‌باشند که زمان جدا شدن آنها از موطن اصلی خودشان مشخص نیست.



نژاد ایل باصری

با تحقیقاتی که در ایل باصری بعمل آمده نژاد آنان از دو نفر تشکیل گردیده بنامهای ۱ - علی میرزا ۲ - ویس که باصریها از اولاد و اعقاب همین دو نفر هستند - اطلاعی در دست نیست که آیا این دو نفر برادر بودند یا بنی عم و گویا شجره آن دو یکی بوده.

از اولاد و اعقاب علی میرزا - تیره‌های منشعب گردیده بنامهای - صالحی - قوفی - حسین احمدی - کرمی - میر - ظهراپی - علی قنبری - حیدری - قنبری.

تیره‌هایی که از ویس بوجود آمده‌اند - عبارتند از عبدالحی که معروف به عبدلی‌ها هستند - لبو موسی - کلمبه‌ای - گریجه - جوجین - فرهادی بهمنی - فرهادی قلندری - علی شاهقلی - عالقلی - حنائی.

افراد این ایل مردمانی با صداقت و بیشتر سرمایه‌دار که بکارهای دامداری و بخشی هم کشاورزی مشغول هستند مسیر ییلاق و قشلاق آنها در صفحه مربوط به ایل باصری مفصلاً شرح داده شد.

خواستم در این بخش از ایل باصری شرحی در مورد طایفه علی قنبری بنویسم - گرچه ضرورت داشت که از طوایف خمه بیشتر نوشته شود لیکن انجام این خدمت را واگذار نمودم به چاپهای که انشاء الله اگر حیاتم باقی باشد بعنوان فردی از ایل خمه شناسنامه ایل را تا آنجا که در توان دارم به حضور برادران ارجمند ایل خمه ارائه دهم.

طایفه علی قنبری از دو اولاد تشکیل می‌شود - یکی بنام اولاد مرحوم حاج نجفقلی دبیری که توفیق تحقیق نسبت به آن اولاد را نیافتم دوم بنام اولاد لطفعلی بیگ که نامبرده دارای یک دختر و چهار پسر بوده که بشرح فرزندان ذکور آن مرحوم می‌پردازم فرزند اول کلبعلی - دوم خلفعلی - سوم یعقوبعلی - و چهارم محمد اسمعیل که شهرت آنها بصیرت بوده و می‌باشد فرزند چهارم در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در حوالی باجگاه ۱۵ کیلومتری شیراز بدست اشرار بشهادت رسید این برادران مردمانی کار آمد بودند و در ایل باصری خدماتی انجام دادند که در خور ستایش است و بذکر یکی دو مورد آن می‌توان پرداخت - این برادران بخاطر بهتر بودن نژاد دام ایل باصری به مرز بین خراسان و افغانستان رفته و با وجود ممنوعیت و زحمت فراوان موفق می‌شوند تعداد ۲۱ رأس قوچ از نژاد بخارائی را که بسیار نژاد خوب از نظر مرغوبیت در ردیف اول بوده به فارس و ایل باصری آورند که با تقسیم در بین ایل و ایجاد در کل ایل باصری این نژاد گسترش یافت و مورد تشویق و از طرف اولیاء امور فارس در مورد محل آبخور و علف دامهای ایل باصری اقدام گردید تا این نژاد توسعه یابد ۲ - در خصوص تبدیل چادر سیاه به چادر سفید توسط مأ مورین اسکان انتخاب (اعطا قدسی) در سنه ۱۳۱۴ شمسی این کار توسط برادران بصیرت در دامنه کوه بندامیر معروف به (پل نو) در دشت آهو چر زرقان با حضور استاندار وقت مرحوم معاضد السلطنه پیرنیا و مدیران کل و دوائر دولتی و روزنامه نگاران و مرحوم شرقی مدیر روزنامه گلستان حاج محمد جواد اردوبادی رئیس اطاق اصناف صورت گرفت و ناهار را با وضع آبرومندانه‌ای در چادرهای سیاه و سفید در دشت آهو چر صرف نمودند ۳ - اختلاف بر سر دشت (نمدان) که محل ییلاق ایل باصری بوده با طایفه شش بلوکی قشقائی و کرشولی ۴ - برادران بصیرت در حفظ حدود ایل باصری که محل چرای دام آنها بود فعالیت کردند و حقوق حقه ایل را محفوظ داشتند.



علی خان بصیرت

در پایان یکی از افراد خانواده بصیرت بنام آقای علی خان بصیرت فرزند شادروان مرحوم یعقوبعلی بصیرت که مادرش از تیره فرهادی که از دوستان بنده هستند مردی متدین و متعهد می باشند از خصوصیات اخلاقی ایشان اطلاع دارم که فردی خدمتگذار به جامعه و ایل و عشیره خود می باشد - فرزندی برومند و تحصیل کرده تحویل اجتماع داده اند که باعث سربلندی ایل و می باشند.

چهار پسر دارند بنامهای ۱- آقای منوچهر بصیرت ۲- آقای فریدون بصیرت ۳- آقای عبدالله بصیرت با تحصیلات عالی از کشور کانادا دانشگاه (مکیل) و فرزند چهارم آقای خسرو بصیرت دکتر دندانپزشک فارغ التحصیل از کشور سوئد و اکنون در انگلستان به ادامه تحصیل مشغول است برادران دیگر آقای علی خان بصیرت بنامهای حسن بصیرت با تحصیلات فوق لیسانس معاون نیروی اداره برق استان فارس می باشد امیدوارم روزی فرا رسد که بیسوادهای ایل به حداقل رسیده و تحصیل کرده های ایل به حد اکمل باشد.

ایل نفر

ایل نفر^۱ در ناحیه گراس زندگی می‌کند رئیس این ایل در زمان حکومت نادرشاه افشار حاج حسین خان نفر بوده و از آنجا که وی فردی متنفذ و در دربار سلاطین وقت اعتبار ویژه‌ای داشته از این رو نام ایل از اسم وی گرفته شده. ایل نفر^۲ از جمله پنج ایلی است که ایلات خمه را تشکیل می‌دهد در طول دوران نادرشاه و کریمخان زند حاجی حسین خان نفر رئیس ایل نفر و بهارلو بوده است بعد از وی فرزندش محمد تقی خان و بعد از وی فرزندش علی اکبر خان به ریاست ایل برگزیده شدند در سال ۱۸۳۷ میلادی علی اکبرخان رئیس تشریفاتی فریدون میرزا والی فارس گردید و کمی بعد ریاست ایل بهارلو به ملا احمد واگذار شد.



راهدار بیگ دولخانی و فرزندش

(۱) صفحه ۶۲۷ کتاب مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها بقلم ایرج افشار سیستانی.

(۲) صفحه ۱۸ زندگینامه سیاستمداران تهیه بوسیله جمشید صداقت‌کیش.

در سال ۱۸۵۳ میلادی علی اکبرخان وفات یافت بعد از وی ریاست ایل نفر به فرزندش محمدحسن خان رسید. محمدحسن خان چند سال بعد از اینکه ایل نفر به بیگلربیگی فارس واگذار شود به زندگی خصوصی و سرودن اشعار پرداخت. ایل نفر به پانزده تیره زیر تقسیم می شود.

۱ - بداخی ۲ - تنقلو ۳ - چنگالی ۴ - دولخانلو ۵ - زمانخانلو ۶ - جین ۷ - ایراکی ۸ - کدلو ۹ - کوییدخانلو ۱۰ - قره بجوقلو ۱۱ - حیدرلو ۱۲ - ستارلو ۱۳ - سنجرلو ۱۴ - شولی ۱۵ - لُر.

چون^۱ زبان آنها ترکی است بایستی از ترکستان باشند و حاج حسین خان نفر از اول دولت نادرشاهی و سلطنت نواب کریم خان اعتبار تام در مملکت فارس داشته راتق و فاتق امور دیوانی بوده و حکومتی ایل بهارلو و نفر را به اقتدار می گذارند بعد از وفات او خلف صدفش محمدتقی خان نفر به جای پدر برقرار گردید و بعد از وفات او خلف صدقش (مجمع آداب و رسوم مالک رقاب) علی اکبرخان نفر شاعر بعد از وفات پدر به حکومت بهارلو و نفر برقرار گردید و در ایام جوانی چند سال در اصفهان توقف کرد. فنون عروض و قافیه را بیاموخت و در خدمت جناب حاج محمدحسن خان صدر والی اصفهان محرم راز و مخزن اسرار گردید و بعد از وفات والد خود به شیراز آمد به حکومت بهارلو و نفر برقرار گردید و در زمان فرمانروائی نواب اشرف والا فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس در سال ۱۲۵۳ و ۴ و ۵ قمری بمنصب (ایشک آقاباشی) سرافراز گردید و در سال ۱۲۶۹ قمری وفات یافت و پسرش محمدحسن خان بعد از وفات پدر از شغل و منصب آباء و اجدادی چندین ساله درگذشت و کنج قناعت را برگنج حکومت اختیار نمود و در خانه عافیت نهشته و بقلیل مواجب دیوانی زندگی می کرد. در حال حاضر افراد ایل نفر قسمت عمده در صحرای باغ لارستان و دیگر مناطق لارستان اسکان گردیده اند و قسمتی در شیراز و مرودشت سکونت دارند دارای املاک و احشام و اغنام می باشند. در بین ایل نفر افسر و مهندس و قاضی و لیسانسه در رشته های مختلف مشاهده می شود. یکی از طوایف نفر بنام دولخانی می باشد که روی اختلافات و زدوخوردهای قبیله ای قدری از ایل نفر فاصله گرفته است تا حتی منطقه سردسیر و گرمسیر آنها از ایل نفر جدا می باشد و از دو مسیر رفت و آمد می نمایند و طایفه دولخانی دارای چند تیره است بنامهای: احمدلی - زمان بیگلی - قوللمالی - کریم لی و بیگ - جمعیت طایفه دولخانی در حدود ۶۰۰ خانوار می باشد تیره احمدلی در حال چادرنشینی و ییلاق

و قشلاق می باشند که در فاصله ای کم در یک منطقه حرکت می نمایند و منطقه آنان معروف است به گود حیو یا گود حیوان طایفه دولخانی کلا در منطقه لارستان اقامت دارند و قسمتی در شهرستان لار مقیم هستند. لیکن تمام افراد دولخانی ساکن لارستان در روستاها دارای آب و زمین زراعی می باشند و مشغول کشاورزی هستند. زبان طایفه دولخانی همانند بقیه ایل نفر ترکی می باشند. اسامی املاک طایفه دولخانی در حوزه شهرستان لار عبارتند از: غناق - کاسه دار - متعلق به فرزندان حاج شاه میرزا می باشد نامبرده از زمان سابق عنوان سرپرستی طایفه دولخانی را داشته و اکنون هم تمام افراد دولخانی از فرزندان حاج شاه میرزا خرف شتوی دارند. اراضی دُرز و سایه بان و دشت کنار متعلق به راهداریک دولخانی و فرزندان و بنی اعمامش می باشد راه داریک یکی از افراد شجاع و زرنگ طایفه دولخانی می باشد. نامبرده و عمویش بنام مرحوم سردار بیک مدت شصت سال به مبارزه با رژیم پهلوی پرداختند و تسلیم نشدند. سردار بیک در بین سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ به طور مرموزی به قتل رسید. اسامی مزارع تحت تصرف طایفه دولخانی کرموستج - لطیفی - نیم - سه نخود - گود هیبود - بریز - دشت گُناَر - دُرز - سایان - غناق سه - کاسه می باشد. سرشناسان طایفه دولخانی عبارتند از حاج شاه میرزا محمد و احمد فرزندان نامبرده شهرت کریمی - غلامحسین بیک - مهدی قلی بیک و فرزندانشان بنامهای محمدحسن و درویش و محمد شهرتشان بیگی می باشد حاج آقا فرج پور که از تیره زمان بیک لو می باشد و فرزندش بنام قشم بیک فرج پور با درجه سرهنگ یکمی افسر نیروی انتظامی می باشد. به طوریکه راهداریک دولخانی اظهار می دارد، نژاداً از اعراب شیبانی و از طایفه عبدالیوسفی است که اجداد نامبرده از ایل عرب خارج و به ایل نفر و دولخانی وارد شده اند. ایل نفر مخصوصاً طایفه دولخانی از سپاهیان آیت اله سید عبدالحسین لاری بودند و در جنگ تحمیلی شهدایی تقدیم اسلام کردند.

فصل چهارم

(۴)

تبرستان
www.tabarestan.info

سوابق اجدادی ایلخانی ایلات عرب و باصری

استخراج از فارسنامه ناصری^۱

امیر اسمعیل خان جد اعلای خوانین و ایلخانان عرب شیبانی میباشد. که در دولت صفویه احترام خاصی داشته و بعد از او پسرش میرمهدی خان به جای پدر به حکومتی ایل عرب و باصری منصوب گردید و در اواخر سلسله صفویه و اوایل نادرشاهی مورد احترام بوده است. چند صد سواره و پیاده ضمیمه لشکر فارس نموده و او را دو پسر بود بنامهای میرسلیمان خان و میرشفیع خان حکومت ایل عرب را به میرسلیمان خان پسر بزرگتر و ضبط و ربط ایل باصری را به میرشفیع خان پسر کوچکتر خود محول نمود. میرسلیم خان عرب نسبت به نواب کریم خان زند خدماتی انجام داد و احترام لازم دید، بعد از فوت او فرزندش آقاخان به حکومت ایل عرب منصوب و خدمت آغا محمدخان قاجار اعتباری داشت. در سال ۱۲۲۰ هجری قمری وفات یافت و عباسخان پسر بزرگ او به حکومت منصوب و در حدود سال ۱۲۵۰ (هزار و دویست و پنجاه) درگذشت و پسرش علی قلی خان عرب جانشین پدر گردید. با حسن کفایت ایل عرب را

(۱) استخراج از فارسنامه ناصری آخر کتاب صفحه مربوط به ایل عرب

از ییلاق به قشلاق که نزدیک به صد فرسنگ بود می‌رساند. نه از کسی اجحاف و نه از جو رو ستم او احدی متظلم بود. در خشکسالی سال ۱۲۸۵ هجری قمری هواشی ایلات تلف شدند جماعتی از تفنگچیان عرب به ایل قشقائی تاختند و چند راس مادیان از آنها آوردند. داراب خان با صد سوار (ایل بیگی قشقائی) به تعقیب آنان پرداخت و در صحرای داراب (محل استقرار علی‌قلی خان) پیغام فرستاد که احشام را مسترد دارند. اعراب مسامحه کرده به کوهستان پناه بردند، در این میان علی‌قلی خان برای تنبیه اعراب به تعقیب پرداخته و به جنگ پرداختند در اثنای زدو خورد گلوله‌ای که معلوم نشد از کدام طرف درگیر است به علی‌قلی خان اثابت و به قتل رسید. علی‌قلی خان فرزندی نداشت و پس از وی پسر دیگر آقاخان بنام رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب و سرباز بهارلو بود سالها در گرمسیرات فارس بدیوان اعلاء خدمت نمود و متمدین را قلع و قمع و قلاع آنها را خراب کرد. در سال ۱۲۸۰ هجری قمری بنا به مصالح مملکتی از طرف امنای دولت افواج سرباز منحل گردید مشارالیه مدتی خانه‌نشین شد و بعد از وفات علی‌قلی خان به حکومت ایل عرب منصوب و بالاخره در سال ۱۲۹۸ قمری درگذشت. رضاقلی خان دارای پسری بود بنام محمدحسین خان سرهنگ فوج عرب که در جوانی بدرود حیات گفت و از او دو پسر بنامهای امیرسلیم خان و امیر آقاخان که جوان و در بوانات زندگی می‌کردند^۱.

در سال ۱۸۸۸ میلادی ریاست ایل عرب به قوام الملک شیرازی داده شد. قوام الملک برحسب عادت تصدی ایل را به جوانترین پسرش نصرالدوله داد، در سال ۱۹۰۷ ریاست ایل توسط مؤیدالدوله از قوام الملک گرفته شد و به معتمدالدیوان واگذار گردید. که مورد اعتراض ایل قرار گرفت و امیر آقاخان منصورالسلطنه بجای وی منصوب گشت. همچنین در سال ۱۹۰۸ وسیله حضرت والا ظل السلطان معتمد دیوان مجدداً بر سرکار آمد و بلادرنک به قتل رسید که بعداً منصورالسلطنه به عنوان رئیس ایل عرب منصوب گردید و اکنون به اطلاعات و استناد سالمندان ایل عرب می‌پردازیم.

دو پسر از مرحوم محمدحسین خان فرزند رضاقلی خان بوجود آمده موسوم به امیرسلیمان خان و امیر آقاخان. بعد از فوت پدر امیر آقاخان که درجه سرهنگی افتخاری داشت بریاست ایل منصوب و چون تنها ایلی که می‌توانسته در برابر قشقائیه‌ها بزرگترین ایل فارس مقابله نمایند ایل

(۱) در کتابی که مأمورین عالیرتبه انگلیس در تاریخ ۱۹۰۹ میلادی مطابق با ۱۲۸۸ قمری بزبان انگلیسی چاپ و اخیراً توسط دکتر جمشید صداقت کیش استاد دانشگاه شیراز ترجمه شده آمده است).

عرب بوده که در رأس آنها شاهزادگانی چون: مؤیدالدوله، ظل السلطان، معتمدالدله و شعاع السلطنه والی فارس بوده‌اند، قوام الملک شیرازی را در سمت کلانتر و ریاست منصوب نموده و او را وزنه‌ای در مقابل ایلخانی قشقای می‌دانسته‌اند. و به همین دلیل حکومت عرب و باصری^۱ و سبعة را نیز به قوام الملک شیرازی می‌دهند تا نقطه‌ای در برابر قشقایها باشد که این تدبیر به نتیجه مطلوب نمی‌رسند به دلیل اینکه: فرمانده اعراب از افراد شهری بوده است. و افراد ایل با کلانتر غیرنژادی همکاری ننمودند. قوامی‌ها یکی پس از دیگری بر ایل عرب حکمرانی داشتند متأسفانه به جای تقویت بنیه دفاعی ایل برای مقابله با قشقایها با سوء نیتی که «قوامیها» داشتند به وسایل مختلف از جمله تحریک و تعویض متواتر کلانتران، مصادره اموال افراد و کشتار بی‌رحمانه و فجایع دیگر شیرمردان عرب را قلع و قمع و بنابودی کشاندند.^۲

(خانواده نگارنده و طایفه لبو محمدی که بزرگترین طایفه عرب که از ثروتمندان این ایل بشمار می‌رفت املاک آنها را که عبارت از فتح‌آباد فرک، وینگ نیریز، را به جرم تأخیر در پرداخت مالیات جزء املاک قوام الملک ضبط و یک خانواده خدمتگزار دویست ساله را به افلاس انداخت. ملکی بنام مرادآباد واقع در آبشور از محال سبعة بندرعباس را قوام به زور از پدرم گرفت ملکی بنام علی‌آباد زنگشاهی واقع در بین آبشور و طاشکویه از محال سبعة که در حال حاضر جزء بندرعباس است ابراهیم‌خان قوام آنرا متصرف و بعد به پسر زاده‌اش شهرام پهلوی فرزند علی‌خان که از بطن اشرف پهلوی می‌باشد واگذار نمود که او هم (برد و خورد) و شکایات متواتر نگارنده به مقامات قضائی بندرعباس و فارس به نتیجه نرسید و ملک طلق و مسلم نگارنده و یک خانواده یکصد نفری به تصرف غاصبانه زورگویان متجاوز به حقوق عمومی درآمد) و به شهادت مدارک و احکام موجود حب و بغض و کینه‌توزی قوام نسبت به اعراب از زمان مرحوم محمدحسین‌خان و فرزندانش امیرسلیمان‌خان و امیرآقاخان و نواده آنها کاملاً محرز است.

شخصیت‌های ایل عرب نظیر عسکرخان و کربلائى محمدقلی و شهبازخان که مردانی شجاع و بی‌باک و کارآمد بودند دستگیر و به زندان انداخت و عده‌ای را مورد غارت و چپاول قرار داده و

(۱) سبعة جات - هفت منطقه می‌باشد که عبارتند از: ۱- فرگ ۲- آبشور ۳- طارم ۴- حاجی‌آباد ۵- درگاه ۶- فارقان ۷- شمل. این هفت منطقه به منطقه دارای چند روستا می‌باشد که در زمان سابق جزء فارس بوده و اکنون قسمی جزء بندرعباس و قسمی ضمیمه فارس است. (۲) قوام الملک شیرازی باسران طایفه لبو محمدی چه کرد.

باکشتار بیرحمانه جوانان بیشماری از ایلات خمه را نابود کرد دشمنی و عناد را بحد اعلا رسانید. شایان ذکر است تا زمانی که امیرسلیمان خان و امیرآقاخان حکمران و ایلخانی ایلات عرب بودند عشایر از آنها اطاعت می کردند و زمانی که حکام دیگری منصوب می شدند مورد اعتراض شدید افراد ایل قرار می گرفتند.

از جمله فردی اهل کوار ملقب به معتمدالدیوان به سمت حکمرانی ایل عرب منصوب می شود که با اعتراض شدید عشایر عرب مواجه و با صدای رسا می گویند: چرا والی فارس برای حکمرانی ایل عرب این شخص را برگزیده است؟ نتیجه ناراحتی و اعتراضات و مقاومت ایل عرب بجائی می رسد که در سیدان و فاروق از قراء مرو دشت او را که با یک هزار نفر سوار همراه بود بایکصد نفر سوار محاصره می کند و به قتل می رسانند و محافظیش را غارت و فرمانده و سایر سربازان را خلع سلاح می نمایند.

مرحوم امیرآقاخان (منصورالسلطنه) شخصیتی ارزنده لایق و مرحوم امیرسلیمان خان نیز فردی متقی و پرهیزگار بود. از ایشان پنج پسر پا به عرصه وجود گذاشتند که عبارتند از:

۱ - محمد حسین خان عرب شیبانی

۲ - عباسقلی خان عرب شیبانی

۳ - اسداله خان عرب شیبانی

۴ - فرج الله خان عرب شیبانی

۵ - مسعود خان عرب شیبانی

محمد حسین خان بعد از پدر و عمویش امیر آقاخان منصورالسلطنه به مدرسه نظام وارد و مدارج نظامی را تا درجه سروانی طی نموده و مدتها حاکم نظامی ایل عرب و زمانی به عنوان فرمانده ستون عملیاتی در سرکوبی اشعار خدمات شایسته ای انجام داد و بالاخره بنا به تقاضای شخصی از ارتش مستعفی و مدتی از طرف استانداری فارس به سمت حاکم ایلات خمه منصوب و بعد از آن در املاک موروثی خود (فخرآباد)^۱ اقامت و در سال ۱۳۴۴ شمسی بدروود حیات گفت و در امامزاده سید میرمحمد در شیراز در جوار مرقده مطهر به خاک سپرده شد. فرزند دوم مرحوم امیرسلیمان خان بنام آقای عباسقلی خان^۲ عرب شیبانی است که پس از طی دوران تحصیل

(۱) فخرآباد جزء برانات از حوزه شهرستان آباده است.

(۲) در این وقت که کتاب حاضر در حال چاپ است - آقای عباسقلی خان عرب شیبانی در تهران بدورد حیات گفتند و

به دانشکده افسری وارد و با درجه ستواندومی در ارتش بخدمت مشغول شد. مدارج نظامی را تا درجه سرگردی گذراند و مصدر خدمات قابل توجهی گردید بنحوی که در اجرای وظایف محوله با ابراز لیاقت و صحت عمل همواره مورد توجه فرماندهان نظامی و مورد احترام عامه قرار می‌گرفت، پس از بازنشستگی در بانک مرکزی تهران مشغول کار شد و بالاخره از طرف مردم شهرستانهای فسا و داراب و نیریز و استهبان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب و دو دوره در این سمت منشأ خدمات ارزنده‌ای گردید. و در حال حاضر در آستانه ۹۰ سالگی و مقیم تهران است. فرزند سوم امیرسلیم خان موسوم به اسدالله خان عرب شیبانی است که مدتی در دخیانیات فارس خدمت می‌کرد که پس از چندی بنا به مصلحت شخصی مستعفی و در املاک موروثی خود به کشاورزی و توسعه آن پرداخت و در قره‌بلاغ املاکی خریداری و با گسترش امور کشاورزی منشأ خدماتی گردید. متأسفانه در سن ۵۰ سالگی در اثر سکت قلبی در شیراز بدرود حیات گفت و در حافظیه و آرامگاه خانوادگی به خاک سپرده شد. وفات آن مرحوم در سال ۱۳۴۰ خورشیدی بود.

فرزند چهارم امیرسلم خان آقای فرج‌الله خان عرب شیبانی است که پس از طی تحصیلات مقدماتی و متوسطه و دوره دانشکده افسری با درجه ستوان دومی در ارتش مشغول خدمت شد مدتی در تهران و شهرهای آذربایجان و شمال کشور و بعداً با درجه سروانی در سمت حاکم نظامی ایل عرب و باصری انجام وظیفه می‌کرد. پس از نیل به درجه سرگردی بسمت حاکم نظامی ایلات خمره و پس از آن به عنوان رئیس سر رشته‌داری لشکر، منصوب و پستهای حساس دیگری بایشان محول گردید. بالاخره با درجه سرهنگ یکمی بافتخار بازنشستگی نائل و در املاک موروثی به زراعت پرداخت. فرزند پنجم امیرسلیم خان بنام مسعودخان پس از پایان تحصیل در زمان حکمرانی مرحوم محمدحسین خان به عنوان ایل بیگی منصوب و سپس مدتی توقف در تهران به فارس مراجعت و بزراعت پرداختند و پس از گسترش کشاورزی کلیه املاک خود را بزارعین واگذار و در سال ۱۳۵۸ خورشیدی به تهران عزیمت و در آنجا اقامت نمودند.

تصرف املاک

قوام الملک املاک فامیل و خانواده نگارنده را به جرم عدم پرداخت مالیات طوایف عرب تصرف نمود سندی که در اینجا به نظر خوانندگان محترم می‌رسد بیع شرط چهار قطعه از املاک گرمسیر می‌باشد. که در برابر مبلغ یازده هزار تومان مالیات طوایف ابوابجمع مرحوم امیرقلی خان سهام عشایر - پیشکار و نماینده قوام الملک بنام ناصرالدین خان سالار جنگ به بیع شرط گرفته و در آن قرارداد قید گردیده که پس از مدت نه ماه که پایان بیع شرط است اگر نیم ساعت تجاوز نماید سهام عشایر هیچگونه حقی در املاکش ندارد. بیع قطع خواهد شد با توجه به سند موجود و با توجه به تاریخ این سند که در سال ۱۳۴۲ قمری تنظیم گردیده و مرحوم سهام عشایر کلیه وجه را در شیراز به صندوق قوام الملک به سالار جنگ تحویل می‌دهد. اصل سند بیع شرط را پس می‌گیرد و رسید پول را دریافت می‌نماید. و حکم بازگشت املاکش را می‌گیرد. که متأسفانه در بازگشت از شیراز در شهرستان نیریز فوت می‌شود. فرزند ارشدش بنام عبدالحسین خان سهام‌پور پدرنگارنده بعد از چهل روز به فرگ که محل املاک بیع شرط بوده به نماینده قوام مراجعه می‌نماید و نماینده قوام می‌گوید چون این املاک را ما امسال زراعت کردیم نمی‌توانم تحویل شما بدهیم پس از برداشت محصول بیائید املاکتان را تحویل بگیرد. بعد از برداشت املاک قوام در سطح استان فارس به وسیله رضاخان سردار سپه مصادره می‌شود و این املاک هم جزء املاک قوام بتصرف دولت در می‌آید.

سند

شماره ۱۲۴۳ مورخه ۱۶ بهمن ۱۳۰۶
مطابق ۱۶ بهمن ۱۳۰۶



تبرستان
www.tabarestan.info
جناب مرتضیٰ میرزا علی میرزا بزرگمهر

دین محمد مرتضیٰ میرزا بزرگمهر را بجهت اتمام کارهای
شماره ۱۲۴۳

دین محمد مرتضیٰ میرزا بزرگمهر را بجهت اتمام کارهای
شماره ۱۲۴۳

دین محمد مرتضیٰ میرزا بزرگمهر را بجهت اتمام کارهای
شماره ۱۲۴۳

دین محمد مرتضیٰ میرزا بزرگمهر را بجهت اتمام کارهای
شماره ۱۲۴۳

دین محمد مرتضیٰ میرزا بزرگمهر را بجهت اتمام کارهای
شماره ۱۲۴۳

دین محمد مرتضیٰ میرزا بزرگمهر را بجهت اتمام کارهای
شماره ۱۲۴۳

دین محمد مرتضیٰ میرزا بزرگمهر را بجهت اتمام کارهای
شماره ۱۲۴۳

ایالت فارس

اداره قوام الملک

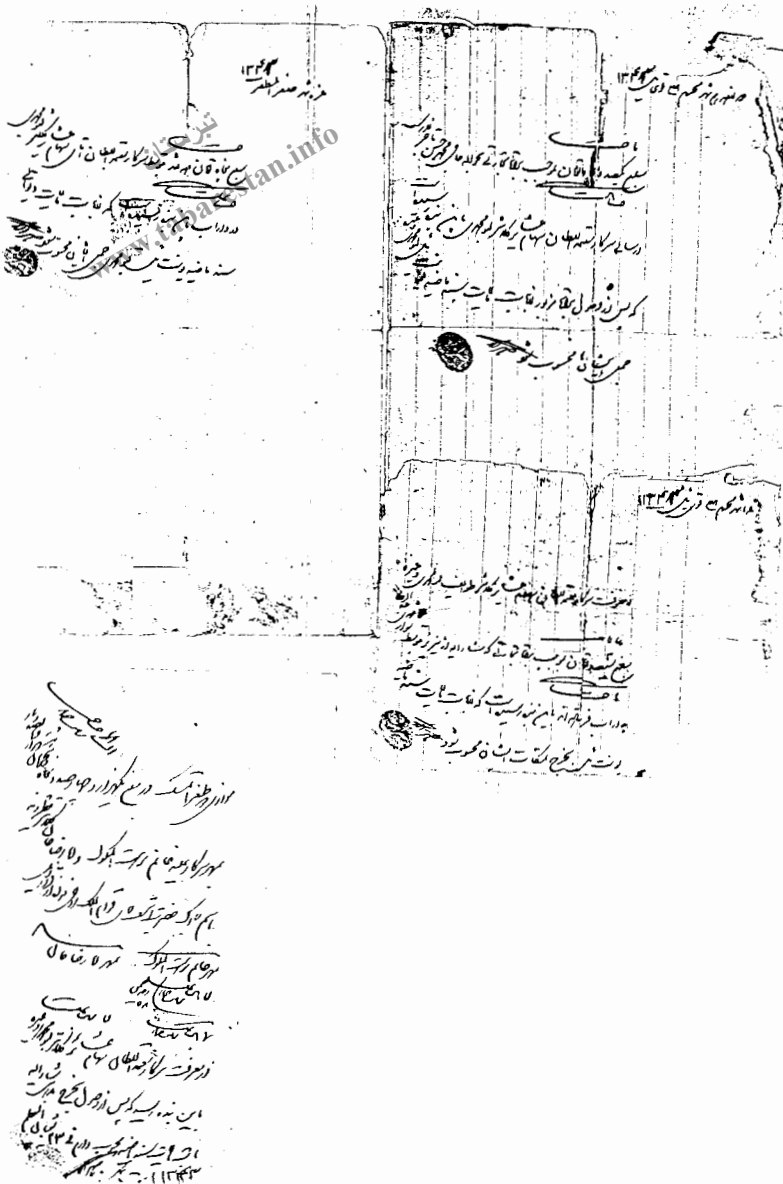
شیراز مورخه ۵ شوال ۱۳۴۳

مطابق ۱۶ برج اسد یوت ثیل

جناب مجد نصاب میراز نعیم خان مستوفی نائب مضافات ذیل مجده . چون در سه ماه قبل نصف مزرعه فتح آباده فرگ را به معتمد و سلطان سهام عشایر این جانب انتقال داده و به شما نوشته ام بدون مزاحمت به تصرف مشارالیه بدهید یقین است که بر طبق تعلیق سابقه نصفه مزرعه مزبوره در این مدت بتصرف سهام عشایر داده اید. و مشارالیه نصفه مزرعه مزبوره را متصرف و مسلطه بر انجام امورات آنجا گردیده موکداً مجدداً به شما می نویسم در نصفه مزرعه فتح آباده که ملک سهام عشایر است کمال مساعدت و تقویت و مشارالیه نموده او را از هر جهت رضامند و خشنود ساخته حسب المرقوم معمول دارید.

تبرستان امضاء قوام الملک مهر قوام الملک
www.tabarestan.info

سند



منصب ایلخانی در ایلات ایران

قسمتی از عشایر ایران دارای ایلخانی بوده‌اند. ایل بختیاری - ایل افشار - ایل قشقایی - و ایل عرب البته ایلات دیگر هم هستند که ایلخانی داشته‌اند. ایلخانی شخصیتی است که در ایل بعنوان رئیس و حاکم از طرف دولت منصوب می‌شود. هر ایل دارای چندین طایفه می‌باشد که روسای طوایف را کلانتر می‌گویند و کلانتران طوایف تحت نظر مستقیم ایلخانی قرار داشته‌اند. در هر طایفه چندین تیره تشکیل شده که رئیس تیره را کدخدای می‌گویند. ایلخانی تحت نظر والی که اکنون استاندار نامیده می‌شود قرار داشته. در ایل عرب از زمان دولت صفویه ایلخانی امیر اسماعیل خان عرب شیبانی بوده که اولاد و اعقاب او یکی پس از دیگری به این سمت منصوب می‌شدند تا سال ۱۳۱۱ شمسی که عشایر ایران به صورت اسکان درآمدند، که آخرین فرد ایلخانی مرحوم محمدحسین خان عرب شیبانی فرزند امیر سلیم خان بوده است. و در سال ۱۳۲۰ که عشایر مجدداً به حالت اول بازگشتند ایلخانی تبدیل به حکومت نظامی گردید.



سرلشکر معینی فرمانده لشکر فارس و سرهنگ فرج‌الله خان عرب شیبانی افسر انتظامات ایل عرب و باصری و گُرد شولی و کلانتران ایل عرب و باصری و گُرد شولی در ستاد لشکر - سال ۱۳۲۴ خورشیدی



سرهنګ فرج الله خان عرب شیبانی در لباس شخصی
فرزند مرحوم امیر سلیم خان



اسدالله خان عرب شیبانی سوار بر اسب
فرزند مرحوم امیر سلیمخان

آقای عباسقلی عرب شیبانی



سرگرد عباسقلی خان عرب شیبانی فرزند مرحوم امیرسلیمخان
در جوانی - سال ۱۳۰۸ خورشیدی

محمدحسین خان عرب شیبانی در حیات پدرش مرحوم امیرسلیم خان ایل خانی ایل عرب و باصری بود که مفصل توضیح داده شده و لازم به شرح مفصل نیست. عباسقلی خان عرب شیبانی - اسداله خان عرب شیبانی - فرج اله خان عرب شیبانی - مسعود خان عرب شیانی را در شرح سوابق اجدادی ایل خان قید گردید.



از سمت راست: اسداله خان، محمدحسین خان، عباسقلی خان، مسعود خان، فرج اله خان



سرهنګ محمدحسین خان ایل خانی فرزند رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب



مرحوم امیر آقاخان منصور السلطنه فرزند مرحوم محمدحسین خان عرب



مرحوم امیر سلیمخان فرزند مرحوم محمد حسین خان اول



مرحوم علیقلی خان عرب فرزند مرحوم عباس خان
ایل خانی ایل عرب و بهارلو که در سال ۱۲۹۸ قمری در جنگ قشقائی و عرب مغنول گردید

قطعه شعری از اجداد ایلخانی

همان ایلخان دلیرکاردان را
بعهد مملکت داری طهماس^۱
دلیرو نیک مردی پارسا بود
بود او سرلشکر اردوی افشار
در اردو بود دورانی مطول
ز ایل خمه ارودی بیاراست
سپهسالار و هم سرتیپ و ایل خان
رشید و صف شکن بود و جوانمرد
بود او سرکرده در ارودی قاجار
از این دار فنا و رخت بر بست
به ملک فارس با مردی صف آراست
به عهد شادمانی و جوانی
بود او سرتیپ اندر فوج ایران
که عباسخان از این دار فنا رفت
که او می بود مرد رأی و تدبیر
به ایل خمه او می بود ایلخان
ز هجرت چون گذشته شد عزتش رنج
به کوهستان داراب توی سنگر
ز رمه خان دارب خان سردار
ز پی داراب خان آمد شتابان
بکوهستان روان شد آن سپهدار
بگیر و پس دهد بر خان داراب
شهادت یافت او در پشت سنگر
به عمویش محول گشت آنجا
که سرتیپ سپاهی بود ایشان

نویسم میراسماعیل خان را
بدوران شهنشاهی عباس
که در لشکرکشی بی متها بود
که پورش میرمهدی خان سالار
عرب اندر ستون خط اول
سلیمخان بعد مهدیخان بپاخواست
ز سرداران اردوی کریمخان
تمام جنگها لشکرکشی کرد
پس از او بود امیر آقاخان سالار
هزار و دو صد و یک و بیست بگذشت
دو فرزند رشید از او بپاخواست
یکی عباسخان شد ایلخانی
که دوم نام او رضاقلیخان
دو صد با الف یک پنجاه از او رفت
به فرزندش سپرد او منصب و دیر
که نامش بود امیر علی قلیخان
هزار و با دو صد هشتاد با پنج
بناگه کشته شد شیر دلاور
عرب از ایل قشقائی دیگر بار
بیاوردند اسبانی فراوان
که ایلخانی بی تبیه اشرار
که تا آسپان قشقائی و اسباب
که تیری ناگهانش خورد بر سر
نبود فرزند از آن خان والا
که نام نامیش رضاقلی خان

(۱) طهماس مخفف طهماسب است.

به ایل خمه شد او ایلخانی
 بسی لشکرکشی ها کرد آن مرد
 پس از آن محمدحسین خان گشت سردار
 بعهد او منظم گشت خمه
 ولی افسوس بعهد نوجوانی
 سلیمخان و امیرآقاخان دو سردار
 امیرآقاخان به نی ریز شد حکومت
 سلیمخان حاکم ایل عرب شد
 شد از میر سلیمخان پنج فرزند
 که پور ارشدش محمدحسین خان
 که نام دومش عباسقلی خان
 یکی دیگر اسدالله خان نامی
 به مردم او بسی بنمود خدمت
 حقیقت افتخاری بر عرب بود
 که فرزند چهارم بود سرهنگ
 فرج الله خان عرب شیانی آن مرد
 امانتدار و باتقوی و خوشرو
 که پنجم نام باشد خان مسعود
 به تقوی و درستی هست مشهور
 من از دوران شاه عباس ثانی
 ز تاریخ و زنام و شرح اجداد
 در این عهدی که اسلام هست آئین
 سه فرزند از سلیمخان در حیاتند
 همه در خدمت اسلام و قرآن
 اگر اشعار من خوانا نباشد
 ببخشیدم به لطف و مهر و احسان
 سهام پور داد در نظم سخن داد

چو اسلافش به عدل و مهربانی
 بسی یاغی کشی ها کرد آن مرد
 به ایل خمه در دوران قاجار
 سپاهش بس معظم گشت خمه
 به عزت رفت از این دنیا فانی
 پس از مرگ پدر گشتند سالار
 بسی به اقتدار و شأن و شوکت
 عرب را عزتی دیگر سبب شد
 چو فرزندان نیکوکار دلبد
 به ارتش او مقامش بود سروان
 که می بود از رجال ملک ایران
 که او در فارس بود صاحب مقامی
 دلیر و کاردان و با شهامت
 هم عالی سیرت و عالی نصب بود
 گهی حاکم به ایل گاه در هنگ
 به مردم لطف بی اندازه می کرد
 دلیر و کاردان می بود و نیکو
 که مردی خوش خصال و نیکو بود
 ازادتمند او باشد سهامپور
 نوشتم از نژاد ایلخانی
 نوشتم یک به یک از روی اسناد
 به دوران خمینی رهبر دین
 به رهبر هر سه شان در ارتباطند
 همه فرمانبر رهبر در ایران
 حضور شاعران زیبا نباشد
 به از اینتم نشد امکان عزیزان
 نخواهد رفت این تاریخ از یاد

شجاع زنان ایل خمسه

۱ - شمسی معروف (به کربلائی شمسی) که از مادر خواهر مرحوم خانبازخان و از طرف پدر خواهر مرحوم شهبازخان دختر مرحوم کربلائی محمدقلی از طایفه بنی عبداللهی عرب می باشد ایشان در جنگهای برادرش خانبازخان شرکت داشته و وی سوارکاری بسیار خوب و تیراندازی معروف بوده. در یکی از جنگهای مرحوم خانبازخان با قوای دولتی که در بالای شهرستانی ریز گردنه حسن آباد اتفاق افتاده می گویند شمسی خوب می جنگید و در موقع لزوم فشنگ به برادرش می رسانید این زن شجاع تا سالهای اخیر در قید حیات بود.

۲ - بانو مریم سلطان دختر مرحوم کربلائی میرزا محمدقلی قرائی زنی بسیار زرنگ بود و در دوران کلانتری شوهرش در طایفه قرائی بنام محمدعلی خان شکوهی شخصاً این بانو طایفه قرائی را سرپرستی می کرد بعد از وفات شوهرش فرزندی بنام گرامی خان داشت که در جوانی وسیله دشمنان داخلی طایفه به قتل رسید و فرزند یکساله ای از او باقی ماند بنام غلامحسین خان این بانو مدت ۲۰ سال عهده دار کلانتری طایفه بود و در ادارات لشکری و کشوری او را بنام بی بی مریم سلطان می شناختند و به او احترام می گذاردند. تا این که نوه اش به حد رشد رسید و سرپرستی طایفه قرائی به او واگذار شد.

(مشاهدات عینه نگارنده)

(تهیه از پیرمردهای عشایر شیبانی و آقای محمدعلی شیبانی)

بانوئی متحور و متعصب

مرحوم محمدحسین خان عرب شیبانی از ایلخانان عرب دختر حاج عباسقلی خان خلج یکی از خوانین بوانات را به همسری برگزید. نامش رضیه سلطان بود چون دارای لیاقت و منش والاّئی بود به بی بی رضیه سلطان معروف شد. مرحوم محمدحسین خان در عتفوان جوانی بدرود حیات گفت و چون فرزندان او به نامهای امیرسلیم خان و امیرآقاخان خردسال بودند منصب ایلخانی عرب بلاوارث ماند و چنین شایع شد که قرار است این سمت به یکی از رجال غیر عرب واگذار

شود بی‌بی‌رضیه سلطان عازم تهران می‌شود و با وجود مشکلات و موانع عدیده دربار خود را به حضور ناصرالدین شاه می‌رساند و بعرض می‌رساند که اشخاص و افراد ایل عرب زیر فرمان کسی که غیر عرب باشد نمی‌رود. و اغتشاش و هرج و مرج در فارس به وجود خواهد آمد به دستور ناصرالدین شاه حکم حکومتی ایل عرب را بنام امیرآقا خان فرزند ۶ ساله محمدحسین خان می‌نویسند. بی‌بی‌رضیه سلطان با اخذ این حکم به فارس می‌آید و چون از طرف قوام‌الملک شیرازی که در آن زمان زمام امور ایلات خمسه را در دست داشت روی خوشی نمی‌بیند با یکصد سوار و تفنگچی از افراد طایفه مزیدی و تحت فرماندهی میرمحمد شریف خان شبانه به اردوی قوام‌الملک که در نزدیکی شیراز مستقر بوده‌اند حمله‌ور و در این حمله شبانه عده‌ای کشته و چادرهای حکومتی به آتش کشیده می‌شود این منازعات دامنه‌دار و ناآنجاکشیده می‌شود که قوام‌الملک حکومت امیرآقاخان در ایل عرب را به رسمیت می‌شناسد و این بانو جسور و شجاع امور ایل عرب را اداره می‌نماید تا امیرآقاخان به سن رشد رسیده و ایلخانی ایل عرب را شخصاً در دست می‌گیرد.

سینه به سینه به اطلاع نگارنده رسیده است (از ریش سفیدهای ایل)

شناخت اعراب طبق تواریخ موجود

کتابی بنام آثار جعفری^۱ تألیف محمدجعفر خورموجی (چاپ سنگی سنه ۱۲۷۵ هجری قمری صفحه ۱۸۵ در بحث ذکر احشامات و بادیه‌نشینان مملکت) می‌نویسد طایفه عرب از اعراب نجد که در زمان خلافت اموی یا عباسی باین دیار مأمور شده‌اند. هنوز بزبان عربی مغشوش تکلم می‌نمایند. ییلاق این طایفه در بلوکات قنقری و بوانات و سرحد چهاردانگه بلوک آباده و قشلاق آنان، جویم و بیدشهر و لارستان است، مردمش رعیت‌نشین و قلیلی اهل سلاح تخمیناً چهارهزاروپانصد خانوارند.

«ایلات و عشایر ایران برگردان از دکتر جمشید صداقت کیش^۲ استاد دانشگاه مرکز جمعیت‌شناسی آذر ۱۳۶۹-۱۹۰۹ میلادی مطابق با ۱۲۸۸ شمسی. نسخه اصل این کتاب و سند سیاسی در کتابخانه بریتانیا است و جزء اسناد سیاسی محسوب می‌گردد، نام کتاب به انگلیسی می‌توان عنوان کتاب را یادداشت‌هایی از زندگی‌نامه سیاستمداران و رجال ایران ترجمه نمود». می‌نویسد ایل عرب یکی از پنج ایل خمرسه می‌باشد اصلاً از نجد و عمان و یمامه از قرن هفتم میلادی به ایران آمده‌اند، برخی در زمستان و تابستان در حوالی رامهرمز و سواحل رودخانه جراحی اقامت دارند و پاره‌ای در فارس می‌باشند که در زمستان بلوک سبعه و رودان و نواحی احمدی و در تابستان در بوانات (بوانات) و قنقری و غیره می‌باشند اعضاء این ایل به زبان فارسی، عربی و ترکی صحبت می‌کنند و بدو شاخه اصلی یا دو ایل فرعی جباره و شیبانی تقسیم می‌شوند جباره ۲۸ تیره و شیبانی ۲۳ تیره می‌باشند. اعراب جباره بنام اعراب کوچی نیز نامیده می‌شوند از زمانهای دور تا سال ۱۸۸۱ رؤسای ایل عرب از شاخه شیبانی بوده‌اند و بکرات ایل باصری زیر نظر آنها بوده و در ابتداء قرن هجدهم رئیس ایل امیر اسماعیل خان شیبانی ذکر شده است.

بعد از وی پسرش میرمهدی‌خان که به نادرشاه خدمت می‌کرد. رئیس ایل شد و رئیس ایل باصری هم بود در زمان کریم‌خان زند میرسلیم‌خان فرزند میرمهدی‌خان جانشین پدر گردید در حالیکه برادرش میرشفیع‌خان رئیس ایل باصری بود بعد از میرسلیم‌خان پسرش آقاخان که در سال

(۱) آثار جعفری تألیف محمدجعفر خورموجی سنه ۱۲۷۵ صفحه ۱۸۵ در بحث ذکر احشامات.

(۲) دکتر جمشید صداقت کیش - ایلات و عشایر ایران صفحه ۱۰

۱۸۱۵ وفات یافت دو پسر از وی بنامهای عباس خان و رضاقلی خان باقی ماند به جای پدر نشست عباس خان تا سال ۱۸۸۷ که زنده بود رئیس ایل عرب بود و رضاقلی خان سر تیپ فرمانده پیاده نظام بهارلو و عرب بود که در سال ۱۸۶۳ از این مقام منفصل شد و در سال ۱۸۶۸ رئیس ایل عرب گردید و در سال ۱۸۸۱ وفات یافت در این سال ریاست ایل به قوام الملک شیرازی داده شد قوام الملک بر حسب عادت تصدی ایل را به جوانترین پسرش نصرالدوله داد در سال ۱۹۰۷ ریاست ایل توسط مؤیدالدوله از قوام الملک گرفته شد و به معتمدالدیوان واگذار گردید که ایل عرب اعتراض نمودند و امیر آقاخان منصور السلطنه که شرح حال وی در این کتاب می آید به جای وی منصوب گشت.

شرحی از دائره المعارف^۱

قبائل عرب که تعدادشان یکصد و پنجاه هزار نفر می باشد. و در خوزستان پراکنده اند عده ای قلیل از اعراب در خراسان شرقی و فارس به سر می بردند سربازان واقعی وطن همین قبائل بوده اند که در مواقع لزوم از ایران دلیرانه دفاع کرده اند و سنن و فرهنگ ایرانی را از دستبرد مهاجمان خارجی مصون داشته اند ما باید به این قبائل دورد بفرسیم که چنین دلیرانه زیستند و بدون توقع و پاداشتی از مام مهین دفاع نموده اند.

اهمیت تاریخ در هر قبیله و نژاد

یکی از عواملی که در تعلیم روح و اصلاح امور زندگی بی اندازه اثر دارد تاریخ است. تاریخ در ورقهای خود از عملیات گذشته گان تعریف کرده. سنت و نژاد و ملیت و آداب و رسوم هر قوم را در صفحات خود ثبت نموده است. دکتر ربیع بدیعی درباره ایل عرب چنین می نویسد: ایل عرب از ایلات خمسه فارس که خود به دو طایفه عرب جبارة و شیبانی تقسیم می شوند. در استان فارس سکونت دارند. عرب زبانان ایلات عرب که عموماً در طول سواحل خلیج فارس خصوصاً در استان خوزستان سکونت دارند. از قبایل و ایل متعدد بزرگ و کوچک تشکیل می شود. که اعم این قبایل و طوایف بنا به نوشته ایران شهر نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران - بنی کعب - بنی طرف - آل خمیس - آل حمید - آل کثیر - آل ضیغم - شرفا - بنی صالح - بنی عجریش - بنی حروان - بنی قاطع - بنی مالک - بنی تمیمیم - ایل عرب خمسه و طایفه صایبان می باشد.

(۱) جغرافیای مفصل ایران بقلم دکتر ربیع بدیعی بخش اول زندگی انسان در ایران صفحه ۷۸ جلد اول

حکومت در ایل عرب و باصری^۱

حکومت در ایل عرب و باصری نیز از زمان صفویه در دودمان خوانین عرب شیبانی بود. در سال ۱۲۷۹ ه.ق. حکومت باصری از دست دودمان فوق خارج شد و سپس در سال ۱۲۸۵ ه.ق. با مرگ علی قلی خان عرب دوران اقتدار خوانین شیبانی بر ایل عرب نیز به سر رسید و حکومت هر دو ایل به دست خاندان قوام شیرازی افتاد. با سلطه خاندان قوام، افرادی از طایفه کلمبه‌ای باصری برجسته شدند و کلانتری باصری به تدریج در اولاد مهدی خان از طایفه کلمبه‌ای تثبیت شد. در اواخر دوره قاجاریه، عسکرخان شیبانی از ایل عرب قدرت یافت و با اشغال بخش وسیعی از شمال فارس خود را عسکرشاه نامید. او توسط حکومت فارس و خاندان قوام‌الملک به نیرنگ دستگیر و به دار آویخته شد.

بدینسان، با سلطه خاندان قوام‌الملک شیرازی، اتحاد ایلات پنجگانه شکل گرفت. در دوره قاجاریه، در ایلات فوق دو کنش سیاسی ناهمسو دیده می‌شود، کنش نخست، بهره‌گیری خاندان قوام از سران و تفنگچیان ایلات خمسه در جهت اهداف خود است که به دلیل وابستگی قوامی‌ها به استبداد و استعمار سمت و سوئی ارتجاعی داشت. کنش دوم، شورش‌ها و حرکت‌های خود انگیخته و عصیان جویانه درون این ایلات بود که گاه به شکل شورش‌های خونین علیه خاندان قوام و حکومت شیراز نمود می‌یافت (مانند شورش‌های عسکرخان و خانبازخان عرب). در قیام ضد انگلیسی‌ها و عشایر جنوب (۱۳۳۶ ه.ق) بخشهایی از عشایر خمسه به مبارزه ضد استعماری پیوستند و بخش‌هایی نیز در صف خاندان قوام و انگلیس قرار داشتند.

ایلات خمسه فارس^۲

در دوره قاجاریه در فارس اتحادیه ایلی دیگری نیز شکل گرفت، که به ایلات خمسه (پنجگانه شهرت یافت. ایلات خمسه عبارتند از: اینالو، بهاربو، نفر، عرب و باصری ایلات اینالو و بهارلو و

(۱) ایلها و چادر نشین‌ها به قلم ایرج افشار شیبانی جلد دوم صفحه ۷۱۷

(۲) ایلها و چادر نشین‌ها به قلم افشار شیبانی جلد دوم صفحه ۷۱۸

نفر ترک می‌باشد. منشأ ایل عرب (که به دو شعبه عرب شیبانی و عرب جباره یا کوچی تقسیم می‌شود) به مهاجرین عرب دوره اولیه اسلامی می‌رسد. ایل باصری فارس زبان است و درباره منشأ قومی آن تحقیق کافی صورت نگرفته است. شکل‌گیری اتحادیه ایلات خمه در چارچوب سازمان سیاسی واحد ظاهراً به دوران حکومت شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله بر فارس باز می‌گردد. او برای اعمال سلطه بر ایلات فوق (که در همسایگی یکدیگر و در مناطق سردسیر و گرمسیری واحد می‌زیستند) در سال ۱۲۷۸ ه.ق. میرزا علی محمد خان قوام‌الملک شیرازی را به حکومت ایلات خمه منصوب کرد و پس از او در سال ۱۳۰۱ ه.ق. حکومت ایلات خمه به محمدرضا خان قوام‌الملک رسید.

ایل ترک ربان اینانلو، که گویا با یورش مغول به ایران آمده، از زمان صفویه تحت حکومت دودمان خوانین ابولوردی بود. دودمان خوانین نفر نیز از زمان افشاریه و زندیه ریاست ایلات ترک بهارلو و نفر را به دست داشتند. در سال ۱۲۶۷ ه.ق. با عصیان طوایف بهارلو به رهبری ملااحمد بهارلو وی قدرت و لقب خانی یافت.

اعراب کرمان^۱

اعراب کرمان معمولاً تابستانها را در داراب و فرگ و زمستانها را در نواحی نیریز و هرات و مروست که با شهر بابک کرمان هم مرز است به سر می‌برند عشایر مذکور از قرن هشتم هجری قمری بعد از تسلط امیرمحمد مظفر و در زمان سلطان ابوسعید مغول به شهر بابک آمده بعضی از روستاهای آنجا را متصرف و مردم آن سامان را نیز غارت کردند و پس از چندی نواحی انار و رفسنجان را هم تسخیر و غارت نمودند ولی در هنگام لشکرکشی امیر محمد مظفر قبایل عرب، انار و رفسنجان را تخلیه کرده و اموال و احشام خود را به کوهستان راویز و میمند میان شهر بابک و رفسنجان می‌برند در این جنگ حسن فولاد رئیس آنان به قتل می‌رسد امیرمحمد مظفر آنان را تعقیب کرده عده‌ای را می‌کشد و به زنان و کودکان اجازه می‌دهد که به فارس برگردند. پس از سال ۷۵۷ هجری قمری بار دیگر اعراب کرمان به سرپرستی محمود تیمور شورش می‌کنند ولی امیر مبارزالدین محمد مظفر مردم این طایفه را سرکوب و سران آنان را به قتل می‌رساند مؤلف تاریخ

(۱) استخراج از کتاب اینها و جادارشینها به قلم ایرج افشار سیستانی صفحه ۳۱۷ و ۳۱۸

آل مظفر ضمن ذکر فتوحات امیر مبارزالدین محمد میگوید محمود تیمور نام در ولایت اربعه و یکی از اعراب در حدود شهر بابک که اطراف مملکت را خراب می کردند و راه برصادر و وارد بسته بودند به یک روز گرفتار شدند و هر دو راه کشتند طایفه های عرب ساکنان کرمان - مزیدی - عبداللهی - لبو محمدی - کطی - عرب حاجی حسینی - عرب نین اسدی و غیره بوده اند.

نگارنده:

عرب مزیدی و لبو محمدی از ایل جباره و بنی عبداللهی و کطی از ایل شیبانی کنونی می باشند.

واقعه ای از یک توطئه:

در سالهای ۱۳۳۰ قمری مطابق ۱۲۹۰ خورشیدی که ایلات خمسه فارس تحت نظر قوام الملک شیرازی بود نامبرده به علتی به خارج از کشور می رود و زمام امور ایل عرب به شخصی بنام معتمد دیوان که از نوکران قوام بوده واگذار می گردد. معتمد دیوان در شیراز اردوئی فراهم می سازد تا به ایل عرب برود و حاکم و فرمانروای ایل عرب بشود و تمام کلانتران عرب برای تعیین حاکم به ده بید می آیند که از طریق تلگراف و تلفن با تماس به والی فارس حاکم خود را بشناسند از شیراز معتمد دیوان به کلانتران جباره و شیبانی بنامهای امیر قلی خان سهام عشایر - میرجانی خان معتضد عشایر - عسکرخان - شهباز خان - کربلائی محمد قلی و رضا قلی خان - ایازخان - قلی خان و دیگر کلانتران تماس حاصل و می گوید من به فرمان والی فارس حاکم ایل عرب می باشم قصد عزیمت به ده بید و سرکشی به ایل را دارم همه کلانتران در ده بید باشند تا آمدن من. کلانتران حاضر در ده بید جلسه مشاوره ای تشکیل می دهند و به این نتیجه می رسند که این شخص نوکر قوام است و ما حاضر نیستیم حکومتی نوکر را قبول کنیم و قصدشان این بوده از خانواده ایل خانی امیر سلیم خان با امیر آقاخان منصور السلطنه انتخاب نمایند مرحوم امیر قلی خان سهام عشایر از طرف کلانتران عرب به معتمد دیوان تلگراف می کند که ما حاضر نیستیم که تو حاکم ما باشی و زیر بار تو نخواهیم رفت. گویا معتمد دیوان که خودش را حاکم مطلق و پشتیبانش

را والی فارس می دانسته با تهدید جواب می دهد که به کلانتران عرب بگوئید به قبر پدرتان که حکومتی مرا نخواستید - سهام عشایر در جواب می گوید کلانتران عرب گفتند به قبر پدر خودت. کلانتران عرب که حاکم این جوری نمی خواستند. تصمیم می گیرند بسمت ایل و خانه های خود حرکت نمایند و منتظر ادامه کار باشند که فراش تلفن خانه می آید و می گوید معتمد دیوان شما را خواسته در تلفن خانه شیراز است و می خواهد با شما صحبت کند مجدداً سهام عشایر به تلفن خانه می رود و می گوید چه فرمایشی دارید - می گوید خیلی ناراحت بودم و حرفی به شما زدم و عذر می خواهم من همه گونه به شما مساعدت و همراهی خواهم کرد. بیائید و رأی بدهید به حکومتی من در ایل عرب سرپیچی نکنید هر چه نظر شما باشد من همان کار را خواهم کرد. اسماً من حاکم ایل عرب هستم و ولی رسماً امر حکومتی با شما می باشد پس از مذاکرات زیاد قرار کلانتران براین می شود که یک نفر از کلانتران با صد سوار که هر ده سوار از طرف یک نفر از کلانتران باشد به شیراز برود اگر دیدند گفتار معتمد دیوان درست است با او کنار بیایند در غیر این صورت تصمیم دیگری اتخاذ نمایند. امیرقلی خان سهام عشایر با یکصد سوار که ۵۰ سوار از شیبانی و ۵۰ سوار از جباره بوده از دهبید به شیراز می آید. پس از ورود به شیراز محلی برای استقرار سواران تعیین کرده به ملاقات معتمد دیوان می رود معتمد دیوان از این مطلب بسیار خرسند می شود و اردویش را از شیراز به اکبرآباد حرکت می دهد و فردای آن روز برای سان یا رژه اردو از شهر خارج می شود و از ایشان سان می بیند یک سرهنگ با صد نفر سرباز و یک قبضه توپ و صد قبضه تفنگ از طرف والی فارس در اختیار معتمد دیوان بوده و سیصد نفر سوار و تفنگچی از شیراز در معیت داشته است چادر بزرگ قوام الملک را برای خودش نصب کرده و تمام یساولان و قراولانی که همراه قوام الملک به مناطق فارس عزیمت می کردند همه و همه در اختیار معتمد دیوان قرار می گیرد. زمانیکه امیرقلی خان از اردوی معتمد دیوان بازدید می کند بسیار ناراحت می شود و نامه ای به کلانتران عرب در دهبید می نویسد که مضمون نامه این بوده گر این تیر از ترکش رستمی است - نه بر مرده برزنده باید گریست. این شخص آن نوکر دیروز نیست و یک حاکم با قدرت و دارای اردوئی مهیا می باشد و اگر از شهر خارج شود و به ایلات عرب روی آورد دیگر کسی جلوگیری آن نخواهد بود. به هر حال کار از کار گذشته تا خدا چه خواهد اردو از اکبرآباد به سمت زرقان و مرودشت حرکت می کند در صحرای مرودشت چادرهای حکومتی نصب می گردد یساولان و قراولان به گشت شبانه مشغول می شوند سرهنگ با سربازانش از چادر حکومت

محافظت می کردند احدی را جرئت ورود به اردو نبوده از این منزل هم امیرقلی خان شرح مفصلی به کلانتران می نویسد و عنوان می کند که این شخص از قوام هم رتبه اش بالاتر رفته و درصدد دفع شر این شخص باشید. روز سوم از مرو دشت به سمت تخت جمشید حرکت می نماید در نزدیکی تخت جمشید ملکی متعلق به عموی قوام مشارالدوله بوده. معتمد دیوان ده سوار می فرستد و دستور می دهد که او را به نزد معتمد دلوان بیاورند سواران به منزل مشارالدوله می روند و دستور معتمد دیوان را به او ابلاغ می کنند. مشارالدوله می گوید چطور معتمد دیوان چنین غلطی کرده که من بروم نزد معتمد دیوان سواران می گویند ما مأموریم و مغذوریم و باید شما را ببریم و هیچ علاجی ندارد پیرمرد مشارالدوله به امر اجبار سوار بر الاغ می شود و با نوکرش و سواران معتمد دیوان بسمت اردو حرکت می نماید. وقتی مشارالدوله نزدیک درب ورودی چادر معتمد دیوان میرسد از الاغ پیاده می شود و تا جلو چادر می رود. معتمد دیوان جلو چادر ایستاده و مشارالدوله انتظار سلام و احترام از طرف معتمد دیوان داشته چونکه این شخص تا دیر و نوکر آنها بوده می بیند صدائی از جانب معتمد دیوان بر نمی آید. مشارالدوله می گوید معتمد دیوان سلام علیکم. معتمد دیوان می گوید سلام علیکم پدر سوخته و به فراشان دستور می دهد چوب بیاورید. آن پیرمرد بیچاره را به فلک می بندند و زیاده از حد چوب می زنند که پیرمرد زیر چوب غش می کند. می گویند هنگامی که مشارالدوله چوب می خورد، می گفت پدر سوخته معتمد دیوان مرا کشتی. بعد امیرقلی خان خودش را روی مشارالدوله می اندازد و از زدن چوب به او جلوگیری می کند از این منزل هم نامه ای به کلانتران عرب می نویسد اگر دفع این شر نشود، همه ما به سرنوشت مشارالدوله دچار خواهیم شد. در اینجا کلانتران تصمیم می گیرند که با معتمد دیوان به جنگ بپردازند و شر او را کوتاه کنند سیدان فاروق که اردوی معتمد دیوان وارد می شود اردوی عرب و کلیه کلانتران عرب هم از ده بید وارد سیدان فاروق می شوند به عنوان اینکه آمده اند از حاکم استقبال نمایند. عسکرخان محمدقلی خان و شهبازخان، و کلیه کلانتران شیبانی و جباره سواره و پیاده مسلح خود را به جلو اردوی معتمد دیوان می رسانند عسکرخان پیاده می شود و رکاب اسب معتمد دیوان را می گیرد و به او خوش آمد می گوید در گفتگو بودند که بسویاه کربلائی محمدقلی گلوله ای به سینه معتمد دیوان زده می شود و معتمد دیوان از اسب به زمین می افتد و تمام سواران و تفنگچیان عرب به اردوی معتمد دیوان حمله ور می شوند اردو بدون مقاومت و خونریزی تسلیم می شوند و کلیه سلاح و تجهیزات اردو توسط اردوی عرب غارت می شود. سرهنگ با سربازان و توپ و سلاح به قلعه فاروق می رود و از خود دفاع می کند اردوی عرب اطراف قلعه را محاصره کرده و چهار روز سرهنگ و سربازانش در محاصره بودند بعد از

چهار روز از نظر خوراک و آب در مضیقه قرار می گیرند و ناچار به تسلیم می شوند توپ و صد قبضه تفنگ بدست اردوی عرب می افتد و تحویل عسکرخان شیبانی می شود می گویند با این حمله به حکومتی معتمد دیوان خاتمه داده می شود و اردویش بدست اعراب قلع قمع و خلع سلاح می گردد و برای همیشه این آرزو را معتمد دیوان به گور می برد گویا شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه فکر سلطنت و تلج تخت در سر داشته و می خواسته بوسیله اردوی عرب تحت فرماندهی معتمد دیوان به تهران حمله کند و سلطنت را از پدرش بگیرد^۱.



معتمد دیوان

کربلائی محمدعلی بنی عبدالهی شیبانی

(۱) این اطلاعات در بین عشایر عرب مشهور و معروف است و تمام افراد سالخوده ایل این مطلب را می دانند و هنوز عده ای از آنها که فرزندان آنها هستند از پدران خود تعریف می کنند و آقای محمدعلی خان شیبانی فرزند مرحوم عسکرخان که در قید حیات است مفصل تعریف کرده است.

حکام ایل عرب بعد از اسکان

از سال ۱۳۲۰ خورشیدی که ایلات و عشایر از اسکان و تحت‌قاپو خارج شده و دوباره به حالت کوچ روی درآمدند حکومتها و افسران انتظامات از استانداری و ارتش و ژاندارمری منصوب گردیدند. اگر چه آمار صحیحی از تاریخ انتصاب و انفصال آنها در دست نیست ولی تا آنجا که خودم به یاد دارم حکومتها به دست افراد ذیل بوده است:

- ۱ - افسر ارتش سروان محمدحسین خان عرب شیبانی فرزند مرحوم امیرسلیم خان ایل خانی ایل خمسه.
- ۲ - افسر ارتش سروان سیدعلی خان امیرصدری.
- ۳ - افسر ارتش سرگرد فرج‌الله خان عرب شیبانی فرزند مرحوم امیرسلیم خان ایل خانی ایل خمسه.
- ۴ - برای بار دوم محمدحسین خان عرب شیبانی پس از استعفای از ارتش از طرف استانداری.
- ۵ - غلامعلی خان صاحب دیوانی به عنوان بنشدار ایل عرب از استانداری.
- ۶ - لطفعلی خان امیر ارفع فرماندار فسا و سرپرست ایل عرب.
- ۷ - سرگرد احمد پیدافر از ارتش.
- ۸ - سرهنگ باقرخان دربخش افسر ارتش.
- ۹ - سرهنگ حسین شجاعی افسر ارتش.
- ۱۰ - سرهنگ احیاء افسر ارتش.
- ۱۱ - سرهنگ احمد تخشا افسر ارتش.
- ۱۲ - سرهنگ قاسم قهرمانی افسر ارتش.
- ۱۳ - سرهنگ دبیری افسر ژاندارمری.
- ۱۴ - سروان ذهتاب افسر ژاندارمری.
- ۱۵ - سروان یزدان پناه افسر ژاندارمری.
- ۱۶ - سروان شیرازی افسر ارتش.

این افسران از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۴۶ در ایل عرب سمت سرپرستی داشتند و همراه ایل به

سردسیر و گرمسیر حرکت می کردند محل استقرار سردسیر ده بید و محل استقرار گرمسیر در فسا بود. عزل و نصب کلانتران طوایف هم مدتی تحت نظر وزارت کشور و مدتی تحت نظر ارتش بود. شایان ذکر است که ایل باصری و ایل عرب و ایل کردشولی تحت سرپرستی یک افسر اداره می شدند و از این تاریخ به بعد حکومتی عشایر از این صورت خارج گردید و دیگر حکومت‌های مستقل برای عشایر تعیین نگردیده است.^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

۱) این اطلاعات از افراد ایل‌ی کسب اطلاع شده و شخص خود نگارنده بخاطر دارم.

ضربه‌ای مهلک

در سال ۱۳۰۴ (هش) رضاخان میرپنج کودتا کرد. احمد شاه از ایران رفت و سلطنت قاجار منقرض گردید که نیازی به توضیح نیست و تاریخ مفصل نوشته است. رضاخان زمام امور کشور را به دست گرفت و سران مملکتی را به انحاء مختلف نابود کرد از سران عشایر نیز عده‌ای را کشته و عده‌ای را تبعید و مردم مظلوم و زحمتکش ایل را در جنگال قزاقان و ژاندارم‌های از خدا بی‌خبر اسیر نمود. اول از همه عشایر را از حالت چادرنشینی خارج کرد و بدون برنامه‌ریزی صحیح آنها را در مجاورت روستاها اسکان داده با تراشیدن سر مردان و کشف حجاب زنان مبادرت به پاره کردن چادرهای آنها نمود و بعد از پاره کردن چادرهای ایلی آنها را مجبور کردند که خانه‌گلی بسازند ایلاتی که هر طایفه‌اش دارای چندین هزار نفر نفوس بود به چندین قسمت کوچک تقسیم شدند و هر قسمتی را در یک نقطه نامناسب بدون کوچکترین وسیله رفاهی متمرکز ساختند که این افراد ناچار بودند در همان دهکده‌ای که اسکان شده‌اند مانند آوارگان حیران و سرگردان زندگی کنند و دامهایشان به علت توقف در یک نقطه و نداشتن مراتع مطلوب به کلی از بین رفتند. همگی تهیدست و مال باخته گردیدند و دولت هم هیچگونه توجهی به آنها نمی‌کرد. تا سال ۱۳۲۰ که رضاخان از سلطنت خلع و به جزیره موریس تبعید گردید کلیه ایلات و عشایر دوباره به حالت کوچندگی درآمدند و از اسکان خارج گردیدند در سالهای اول عشایر تحت نظر ارتش و پس از مدتی حکومت ایلات به دست وزارت کشور افتاد. مجدداً سرپرستی عشایر به ارتش واگذار گردید و عشایر از هیچیک از این دو دسته خیری ندیدند و پس از مدتی حکومت به ژاندارمری محول گردید. در خلال این مدت اگر چه عشایر از وضع نابسامان تخته قاپوئی و اسکان درآمده و آزادانه در مسیر خود رفت و آمد می‌کردند و به دامداری که شغل آبا و اجدادیشان بود می‌پرداختند ولی همواره تحت نظر مستقیم ارتش و ژاندارمری بودند و این شیوه مخالفت و دشمنی آشکار با ایلات و عشایر ایران زائیده افکار شوم رضاخان بود که به فرزندش منتقل گردید. او هم در سرکوبی این سلحشوران و مرزداران دلسوز ایران مصمم بود. چه جوانانی به چوبه‌دار آویخته شد چه خونهای ناحقی که از فرزندان کوه‌نشین عشایر ریخته شد. از سال ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۴۲ افراد سرزنده عشایر که با دولت سر ناسازگاری داشتند بخصوص عشایر فارس که در جای جای این

استان شورش نمودند و عدم سازش خود را با حکام جور ابراز نمودند و در تمام این مراحل ظلمهایی را تحمل کردند و اینکه دولت چادر نشینان را که پشتوانه‌های واقعی کشور بودند، ایرانی به حساب نمی‌آورد و دولتهای ستم‌شاهی نه اینکه هیچ قدم مثبتی برای آنها بر نمی‌داشتند بلکه برای نابودی آنها از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کردند. اما هر طور بود ایلات عرب به سختی با مشکلات مبارزه می‌کردند و به زندگی ادامه می‌دادند تا اینکه در اواخر حکومت پهلوی با انهدام مراتع و محدود کردن مسیر ییلاق و قشلاق و محدود کردن چرای دام در جنگلها، زحمتکشان عشایری به زانو در آمدند و این بار خود به خود از چادر نشینی دست کشیدند و به سوی شهرها و روستاها روی آوردند. و به طور کلی در پنجاه منطقه شرق فارس و ۱۲ شهرستان اقامت گزیدند و فقط عده کمی باز مانده‌اند که هنوز ایاب و ذهاب می‌کنند از ۲۴۰۰۰ خانوار کوچنده اکنون فقط سه هزار خانوار چادر نشین و سیار هستند که آنها هم در ییلاق و قشلاق علاقی زراعی و ساختمان دارند و بیست و یک هزار خانوار دیگر در مناطق: فسا - داراب - نیریز - جهرم - سروستان - خرامه - شیراز - مرودشت - کربال - سعادت آباد - ارسنجان - ده‌بید - بوانات - ابرقو - لار - آباده و قصبات مجاور این مناطق در حال اسکان بسر می‌برند. تا اینکه در سال ۱۳۵۷ تاریخ ورق خورد و رژیم پهلوی تحت رهبری امام خمینی بت شکن ساقط گردید و ارتش و مردم متحد شدند و فصل درخشانی در تاریخ کشور نورافشانی نمود. عشایر با روحی سرشار از عشق به اسلام و وطن عزیز خود اتحاد و اتفاق خود را با رهبر عالیقدر مستحکم نمودند و به مبارزه علیه ظلم و کفر پرداختند و در جنگ ایران و عراق از مردان ۷۵ ساله تا نوجوانان کمتر از ۱۵ ساله به جبهه‌های نبرد اعزام شدند و شهدای بی‌شماری تقدیم انقلاب نموده‌اند و هم اکنون افراد ایل عرب با چشمانی پر امید در انتظار آینده‌ای روشن می‌باشند.

تقسیمات تشکیلاتی در ایل عرب

عشایر عرب خمره از دیرباز برای داشتن شکل و انسجام لازم در نهایت سادگی دارای تسلسل فرماندهی و سرپرستی بوده و همه افراد ایل خود را ملزم به رعایت قوانین و پایبند به انتظام خاصی می دانسته اند. سرپرستی و رتق و فتق امور کلی ایل و تماس با والیان و فرماندهان و مقامات کشوری با ایل خانی بوده که عمده طوایف دستورات او را اطاعت می نمودند و رهبری هر طایفه مربوط به کلانتر بوده است. کلانتر طایفه تحت سرپرستی خود را از تجاوزات و درگیریهای خاص زمانهای قاجار و پهلوی حراست می نموده با تماس با ایلخانی دستورات را از او می گرفته است. مسائل خصوصی را حل و فصل می نموده و بر حدود ییلاق و قشلاق و مسیرهای ایاب و ذهاب طایفه خود نظارت کامل داشته است.

کلانتران معمولاً کلیه افراد عشیره تحت سرپرستی خود را به اسم و رسم اعم از غنی و فقیر می شناختند از تفنگچیان و شجاع مردان شناخت کامل داشتند در موقع لزوم در مدت کوتاهی اردوی دفاعی یا مبارزه ای را جمع آوری می نمود. البته در این اواخر که جوانان عرب نیز در امور مقدس نظام وظیفه شرکت نموده اند معرفی و تحویل سربازان و ایجاد هماهنگی با مأموران انتظامی را عهده دار بودند. هر طایفه به چند قبیله بزرگ و کوچک تقسیم می شد و کدخدایان آنها را اداره می نمودند.

وظیفه کدخدا ارتباط با کلانتر و نظم و نسق در امور داخل قبایل مانند انتخاب یُرد و مدت توقف در منزلگاهها و مراتع و امور داخل قبیله و روابط با روستاهای مجاور و عروسی ها با صلاحدید آنان صورت می گرفت بعد از کدخدا خانواده های قبایل که یک بنکو محسوب می شده و از یک پدر و مادر بوده اند نیز بزرگتر و رئیسی داشتند که از افراد سرد و گرم چشیده و با تجربه بنکو بوده اند و به نام ریش سفید و معتمد که مورد احترام قرار می گرفتند.

خواستگاری ها - میانجی گری ها آشتی دادن ها و کارهایی از این قبیل را نیز معتمدین و ریش سفیدان انجام می دادند. البته ناگفته نماند که زمامداران عشایری برخلاف خانهای روستائی با افراد طایفه و ایل رابطه محبت آمیز داشتند و هنگام خطاب به زیردستان واژه (فرزندم) را به کار می بردند و از طرف مردم هم از احترام و علاقه مندی برخوردار بودند. بعد از ریش سفید و معتمد

به خانواده می‌رسیم که کوچکترین واحد اجتماعی ایل بود. در تمام خانواده‌ها پدر سالاری برقرار بود و هرگاه زنی نسبت به امور خانواده دخالت می‌نمود و مانع تصمیمات شوهرش می‌شد از احترام و وجه مرد خودکاسته بود و همه آن مرد را زبون به حساب می‌آوردند. پسران خانواده تازمانی که پدرشان زنده بود از دستوراتش سرپیچی نمی‌کردند و همواره حامی و نگهبان پدر خود بودند.

در شوریه‌ها به خانه زنیان قبلاً طرح ریزی شده بود نه تنها ساده‌اندیشانه است بلکه پرسش برانگیز است شکی نیست که عملیات دولت مرکزی و برسمیت شناختن (اس پی آر) و عدم اقدام جدی از طرف کابینه صمصام السلطنه جهت جلوگیری از این اقدام به تشدید احساسات ضدانگلیسی و ادامه منازعات کمک می‌کرد، طایفه لبو محمدی و شخص سهام عشایر در این جنگ ضد انگلیسی دچار خسارات جبران ناپذیر گردیدند. در جای دیگر کتاب پلیس جنوب آورده شده است

نجف قلی‌خان و غلام‌علی خان شهر بابکی و پای کلا، سهام عشایر (کلانتر لبو محمدی که ییلاق آنها هرات خوره و قشلاق آنها در نزدیکی داراب است) با نایب خان و علی آقاخان میرزا بهرام خان و مرادخان و بعضی از روسای راهزن قلعه فراقه، (منطقه باریکی در اصفهان که نزدیک آباده وارد خاک فارس می‌شود)، نیز دستگیر و اعدام شدند.

E.F orton. Report on Minor Military Operations undertaken from May 1919 to April 1920 by the S.P.R. in south persia, enclosed in despatch by CGS, Dehli, printer and confidential, 28 June 1920, serial No. 6 Wo 106/56 and appendices I-IV to orton's desp. No. XII, ibid, 30 Oct. 1919, serial No. 16, Wo106/942.

طایفه لبو محمدی دشمن قسم خورده انگلیس

ماجرائی تکان دهنده

در سال ۱۹۱۷ میلادی مطابق با ۱۲۹۶ شمسی در جنگ جهانی دوم قسمتی از قوای انگلیس مرکب از سربازان هندی و فرماندهان انگلیس از طریق بندرعباس وارد سیرجان شده و قصد داشتند به شیراز وارد شوند. لیکن سران سیاسی و نظامی انگلیس که با مطالعات دقیق و احتیاط کامل و شناسائی مسیرها به حرکت خود ادامه می دادند و متوجه شدند که اردوی لبو محمدی و بهارلو در بین راه نی ریز و سیرجان مستقر می باشند و در اعترافی که سرپرستی سایکس در کتاب پلیس جنوب نموده نوشته عبور از این گذرگاه کار عاقلانه ای نمی باشد و این موضوع را به قوام الملک شیرازی اطلاع داده و از او نظرخواهی می نماید قوام الملک که حاکم فارس بوده بلافاصله امیرقلی خان سهام عشایر کلاتر طایفه لبو محمدی را به شیراز احضار و او را در شیراز نگاه می دارد و به اردوی انگلیس اطلاع می دهد که از هر طریقی که خودتان میل دارید به شیراز بیائید. اردوی لبو محمدی هم پراکنده می شوند و به خانه های خود باز می گردند. اما باز هم انگلیسیها احتیاط را از دست نمی دهند و از طریق یزد - ابرقو و دهبید به شیراز می آیند و در شیراز مطمئن می شوند که امیرقلی خان خود در مرکز است و اردویش هم پراکنده شده اند لذا با سوابقی که از وطن پرستی و سلحشوری طایفه لبو محمدی داشتند و احتمال دارد که بین امیرقلی خان و قشقایها ارتباط وجود داشته باشد اردوی منظمی مرکب از سربازان هندی مبادرت به غارت و چپاول خانه امیرقلی خان می نمایند. امیرقلی خان در شیراز با تماس با صولت الدوله ایل خانی قشقائی و ناصر دیوان رهبر کازرون برای نابودی (اس پی آر) مذاکره می نمایند و قرار بر این می شود که در شهر بابک و نی ریز ساخلو (اس پی آر) مورد حمله و از طرف بهارلو و لبو محمدی و غنی و چاهکی و سرجهانی و چهارراهی قرار گیرد - که متأسفانه در هرات توسط عمال اردویی انگلیس برادر امیرقلی خان بنام میراحمدقلی و یکی دیگر از افراد کارآمد طایفه لبو محمدی را بنام حاج بابا - غافلگیر و به قتل می رسانند و در گزارش محرمانه مأمورین انگلیسی چنین شایع می شود که امیرقلی خان بدست اردوی انگلیس به قتل رسید - بعد از قتل دو نفر از سرکردگان لبو محمدی حمله به اردوی (اس پی آر) انجام نمی گیرد و امیرقلی خان از تصمیم خود منصرف می شود.

واقعه قتل مرحوم عسکرخان بوسیله قوام الملک شیرازی

مرحوم عسکرخان کلانتر قسمت عمده‌ای از ایل شیبانی از طایفه بنی عبدالهی فرزند خانبازخان اول که در سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰ قمری در ایل عرب صاحب مقام و عنوان بوده نامبرده همواره با رژیم حکام فارس و سلاطین قاجار سرناسازگاری داشته^۱ و مهدیقلی میرزا مخبرالسلطنه هدایت که والی فارس بوده چنین می‌نویسد: قوام الملک را با اردو به فسا فرستادم موفق شد عسکرخان را گرفته و به شیراز بفرستد نه به زد و خورد. برای تصویه حساب عسکرخان در چادر او حاضر شده بود گفتگویشان گرم می‌شود. قوام الملک خودش را روی عسکرخان می‌اندازد. فراشبازی او اول جرأت نمی‌کند پیش بیايد. آخر کمک می‌کند و عسکرخان کُند و زنجیر می‌شود. کسان او که در خارج از چادر بوده‌اند دست در می‌آورند یکنفر از آنها تیر می‌خورد با این که سه نفر را زخمی می‌کنند می‌گریزند. این اتفاق آرامشی در فارس بوجود آورد که انتظار نمی‌رفت. عسکرخان را به شیراز آوردند. رعب و وحشتی از او در دل مردم بود. چند روز حبس بود، مبلغ سی هزار تومان می‌داد که او را به تهران بفرستند. صمدآقا تاجر قفقازی واسطه بود. گفتم کی ضامن است که او را در طول راه از دست مستحفظین نگیرند و مار زخم خورده سبب فساد کلی نشود و زهر به هر طرف نریزد. بعلاوه تهران را می‌شناسم دور او را می‌گیرند و آخر با نشان و فرمان رهایش می‌کنند. عسکرخان با قبای زری حبس بود او را به میدان بردند و سیاست کردند. ژاندارم و مأمورین مالیه به املاک عسکرخان رفتند (ملک فارق و آب انار را مالیه نقاص کرد) اموال دیگرش را مقداری ژاندارم به تهران حمل کرد و مقداری مالیه به شیراز آورد. تنباکوی بسیار و البسه فراوان من جمله خرقة «خز متعلق به نصیرالملک را بردند در بخش دیگر همان کتاب «خاطرات و خطرات صفحه ۲۴۸» آمده است «عسکرخان عرب دم از استقلال می‌زند و اعتنایی از حکام ندارد و عنوان عسکرشاه به خود داده است».

کربلائی محمدقلی برادر مرحوم عسکرخان و شهبازخان فرزند مرحوم علیتقی خان پسر برادر مرحوم عسکرخان پس از دستگیری عسکرخان این دو نفر که با عسکرخان بوده‌اند مقاومت

(۱) در کتاب خاطرات و خطرات صفحه ۲۵۰ بقلم مهدیقلی میرزا مخبرالسلطنه - مصاحبه با فرزند عسکرخان بنام محمدعلی خان شیبانی .

می‌کنند. و با ارودی قوام‌الملک به جنگ می‌پردازند. (سال ۱۳۳۱ ه‍.ق)
 با توجه به مطالب فوق خوانندگان محترم متوجه می‌شوند که عسکرخان عرب هیچگاه حاضر
 به شنیدن زور و تعدی از حکام زمان خویش نبوده‌است. و همین تمرّد و بی‌اعتنائی باعث قتلش
 می‌شود.



مرحوم عسکرخان فرزند مرحوم خانباز خان اول در ایل عرب از طایفه بنی عبدالهی شیبانی که
 به امر دولت و به تحریک قوام‌الملک بدار آویخته شد

واقعه قتل مرحوم خانبازخان

«فرزند مرحوم عسکرخان عرب از طایفه بنی‌عبداللهی»

بدستور قوام الملک شخصی بنام ناصرخان سالار جنگ که اهل ارسنجان فارس بوده و سمت پیشکاری قوام الملک را داشته، حیدر نامی از طایفه خوشنامی از ایل شیبانی را ملاقات می‌کند و می‌گوید: بایستی خانبازخان را به قتل برسانی. حیدر فریب می‌خورد و قبول می‌کند که خانبازخان را به قتل برساند. تعداد ده قبضه تفنگ به وسیله سالار جنگ در اختیار حیدر خوشنامی قرار می‌دهند. مرحوم خانبازخان بوسیله یکی از اعراب اطلاع حاصل می‌کند که سالار جنگ ده قبضه تفنگ در اختیار حیدر خوشنامی قرار داده برای قتل او یک روز خانبازخان به توابع ارسنجان می‌رود. در قلعه صالح آباد مهمان شخصی بنام «رئیس نعمت‌اله کلانتری» می‌شود. که آن هم از کدخدایان بلوک ارسنجان بوده است. به مرحوم خانبازخان اطلاع می‌دهند، که حیدر در طایفه آل سعدی است. خانبازخان بلافاصله با ۵ نفر سوار که همراه داشته به سمت طایفه آل سعدی حرکت می‌کند تا حیدر را دستگیر نموده و تنبیه نماید. افرادی که همراه خانبازخان بوده‌اند عبارتند از: علینقی خان فرزند شهبازخان - محمدعلی خان برادر خانبازخان و سه نفر دیگر از طایفه بنی‌عبداللهی. حیدر هم که با دوربین اطراف خودش را کاملاً تحت نظر داشته می‌بیند شش نفر سوار با سرعت بطرف طایفه آل سعدی و عروسی^۱ می‌آیند. خانبازخان را می‌شناسد و به همراهانش می‌گوید: بلند شوید از عروسی خارج شویم که خانبازخان به قصد جان من می‌آید. همراهان حیدر فوراً سوار بر اسب شده و از عروسی خارج می‌شوند. و خود را به قلعه‌ای بنام قلعه نو می‌رسانند و در آن قلعه متمرکز می‌شوند. مرحوم خانبازخان که مشاهده می‌نماید عده‌ای سوار از طایفه آل سعدی خارج شده و بسوی قلعه نو در حرکتند، فوراً بسمت آن قلعه حرکت می‌کنند. تا خود را به قلعه برسانند. و حیدر را قلع و قمع نماید. در این هنگام دو نفر از همراهان حیدر که اسب نداشته نمی‌توانند خود را به قلعه برسانند و پیاده به طرف قلعه می‌رفتند. مشاهده می‌نمایند که خانبازخان با سوارانش نزدیک است که به آنها برسند. و یقیناً آن دو نفر را قلع و قمع می‌کنند.

(۱) عروسی در طایفه آل سعدی بوده که حیدر در آن عروسی دوت داشته.

چاهی در آن نزدیکی بوده که آن دوازده ترس جان خود به پشت خاکریز آن چاه می‌روند. همین که خانبازخان از نزدیک آن چاه عبور می‌کند. شخصی بنام غلامرضا لنگ از پشت سر تیری بطرف مرحوم خانبازخان رها می‌کند به گودی پشت گردن خانبازخان اصابت می‌کند. و از پیشانی او خارج می‌شود و مرحوم خانبازخان بقتل می‌رسد. همراهانش جنازه خانبازخان را برداشته و به سیدان و فاروق می‌رسانند و در آنجا به خاک سپرده می‌شود.

این هم یکی دیگر از جنایات قوام الملک نسبت به شیرمردان و دلیران ایل عرب بوده است. این اطلاعات سینه به سینه توسط پیرمردهای شیکنی و افراد مطلع و شخص محمدعلی خان که در جنگ حاضر بوده گفته شده و در اینجا ثبت گردید.

www.tabarestan.net



اردوی خانبازخان دوم فرزند عسکرخان در حال حرکت است



عکس از کوه ده مردء قلعه تبر وسیله کورش سهام پور

محل سجع مهر شاه زاده فرهاد میرزا



سجع مهرشاه زاده فرهاد میرزا

معتمدالدوله

دور دریایی خسروی فرهاد

حکم والی شد آنکه چون معتمن السلطان مقرب الخاقان قوام الملک مراتب خدمتگذاری و صداقت عالیشان عزت و سعادت نشان مشهدی اسدا... کلانتر لبو محمدی را بعرض حضور مرحمت ظهور سرکار رسانید در سنه آیت ایل در فتح قلعه تبر نیز نهایت خدمتگذاری را کرده بود لازم دانستم که مشارالیه را به بذل مرحمتی قرین افتخار فرمائیم علی هذا از هذالسنه میمونه بارسن ثیل و مابعدھا طوایف معضله را بمشارالیه واگذار فرمودیم که در نهایت امیدواری مشغول بخدمتگذاری بوده نگذارند که از آنها دزدی و دغلی

طایفه لبومحمدی طایفه لبوغنی طایفه صغری طایفه عبدالرضائی طایفه عزیزی طایفه نقدعلی طایفه بهلولی طایفه شبیری طایفه قنبری طایفه پیرسلامی طایفه لبوشرف طایفه جابری طایفه ولی محد طایفه سادات ظاهر شود و طایفه جات مزبور را از هر جهت منظم بدارد مقرر آنکه کدخدایان و ریش سفیدان آحاد و افراد طایفه جات مزبور را از هر جهت منظم بدار مقرر آنکه کدخدایان و ریش سفیدان و طایفه جات مزبور خود را سپرده به مشارالیه بدانند و در عهده شناسند بتاریخ شهر ربیع الثانی ۱۲۹۵



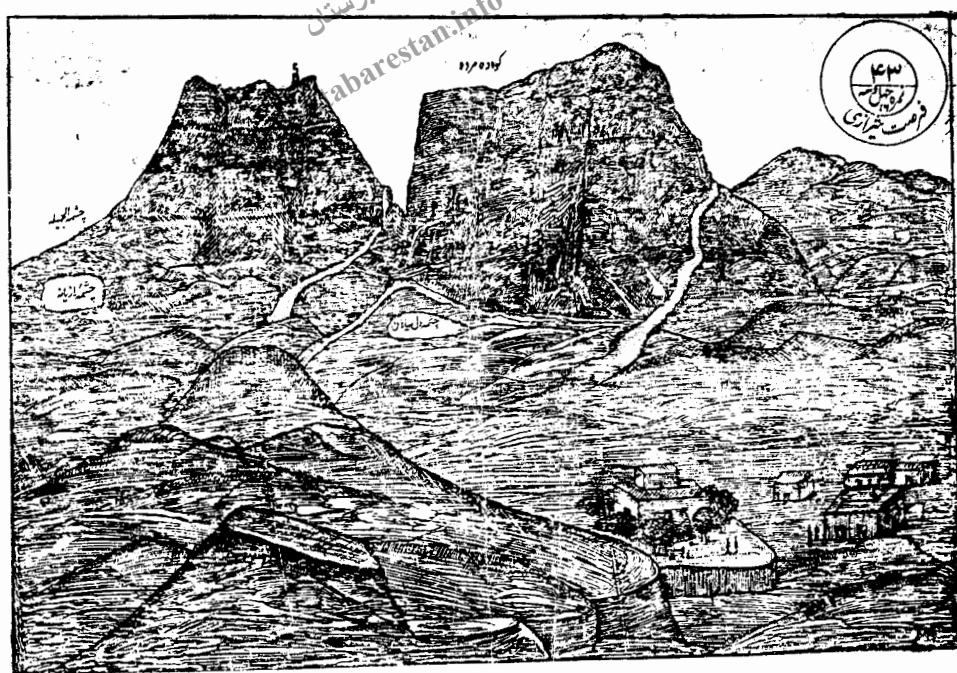
قلعه تبر «عکس از کوروش سهام پور»

قلعه تبر استخراج از صفحه ۳۴۶ کتاب آثار عجم به قلم فرصت شیرازی
که طایفه لبومحمدی به سرکردگی مشهدی اسدالله در فتح آن سهم عمده‌ای داشتند
و در صفحات گذشته شرح آن گذشت

قلعه تبر از قلاع مشهور فارس است در نهایت استواری اطرافش اتصال به کوهی ندارد و آن سه فقره است و هر فقره را رگی نامند. دو چشمه در کمرکوه جاری است اما صعود به آن منحصر است به یک راه تنگ و باریک تارگ اول در آنجا دروازه و برجی است در حوالی آن شکفتهای عمیق که جای مال و حشم و دواب است بالاتر از آن آب انبارها در سنگ بریده‌اند که از آب باران و آبشارهایی که در آن کوه است پر می‌شود از اینجا باید با طناب سی‌ذرعی شخص را بالا بکشند و این رگ دوم است در اینجا مغازه‌هاست که آب از سقف آنها تقطیر می‌کند که در سنگابها و خمره‌های گراشی که قطار در آنجا نهاده‌اند جمع می‌شود از این رگ هم شخص را باید با بند ده ذرعی بالا بکشند و این رگ سوم است قلعه کوه سه شعبه است و بر یکی از آنها برجی ساخته‌اند مسمی بر برج عالم بین و در زیر برج برکه‌ای است که آب آن نیز از باران است و وسعت بالای کوه بقدر ربع فرسخ است و در مقابل کوه تبرکوه دیگری است بنام کوه ده مرده و مشرف بر کوه تبر است و یک فرسنگ بالای آن است و کوه تبر را به واسطه این کوه مفتوح ساخته‌اند و توپ را بالای آن کشیده کوه تبر را با چند گلوله توپ برج و دروازه آن را مورد اصابت حمله قرار دادند.

قسمتی از شعر فرصت شیرازی راجع به قلعه تبر و یاغی معروف آن

قَر ملک کوفت قلع تبری را	بست به دشمن مجال حيله گری را
لشکر شه شد به قلعه‌ای که بر آن نیست	راه شد آمد نه دیو را نه پری را
تیشه فرهاد کوهی از نخراشید	خیره بسی کرد مردم هنری را
تیشه میربلند مرتبه فرهاد	کوفت تبر را و مفسد تبری را
خیره سران را چنان بکشت که ابلیس	کرد از این بعد ترک خیره سری را
بود تبر قلعه مینع که قطرش	اوج ثریا گرفته تا به ثری را





مربوط به قلعه تبر

تبرستان
www.tabarestan.info



قلعه تبرین جهرم و داراب در زمان فرمانروایی فرهاد میرزا معتمد الدوله به وسیله اردوی عرب بفرماندهی قوام الملک مفتوح گردید.

با سلام
ایمیر سرافراز کتکده سلطان
جمها سلطان محمد شاه قاجار
مکه و سلطان

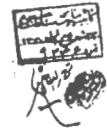
۱۳۲۷

وزارت
داخله

از آنجا که پسر و یک نفر از فرزندان و بیاد و بیاد که در این سرزمین سکنا دارند
www.tabarestan.info



۱۳۲۷
وزارت
داخله



و اما پسر سیاهی که در این سرزمین سکنا دارند و بیاد و بیاد که در این سرزمین سکنا دارند
وزارت
داخله

که در این سرزمین سکنا دارند و بیاد و بیاد که در این سرزمین سکنا دارند
وزارت
داخله

و اما پسر سیاهی که در این سرزمین سکنا دارند و بیاد و بیاد که در این سرزمین سکنا دارند
وزارت
داخله

و اما پسر سیاهی که در این سرزمین سکنا دارند و بیاد و بیاد که در این سرزمین سکنا دارند
وزارت
داخله

یکی دیگر از جنایات دولت قاجار نسبت به شجاع مرد عشایر رضاخان عبدالیوسفی کتی شیبانی

رضاخان و کوهی و امیرقلی و رضاقلی خان و آقازاد این پنج نفر فرزندان خسرو از سران طایفه عبدالیوسفی بوده‌اند. رضاخان که ارشد آنها بوده و دریلوک مشکان و دلونظر روی قنات و چشمه‌ای بنام چشمه کا کا قلعه و برجی بنا می‌نماید با برادرانش زندگی سرکشی و طغیان با حکام ظالم را پیشه نموده. رضاخان و کوهی رهبری عده‌ای را به دست گرفته و به دولت یاغی می‌شوند. نظام السلطنه که در آن زمان والی و فرمانروای فارس بوده از طرف ناصرالدین شاه مأمور قلع و قمع رضاخان و کوهی می‌شود. اردوی دولتی در چند فرسنگی قلعه رضاخان مستقر می‌شود. و سهام الملک که او هم از شاهزادگان قاجار و تحت فرمان نظام السلطنه بوده با پوشیدن لباس درویشی به سمت قلعه رضاخان می‌رود، و بعنوان مهمان و درویش و مستمند شب را در قلعه رضاخان توقف می‌نماید و موقعیت جنگی و نیروی تحت فرمان رضاخان را مشاهده و نقشه قلع و قمع رضاخان و اردویش را می‌کشد و گزارش کار را به نظام السلطنه می‌دهد، بعد از سه روز اطراف اردوی رضاخان توسط اردوی دولتی که متشکل از افراد قزاق و چریکهای شخصی بوده که از بین دیگر طوایف عشایر جمع آوری و خواسته یا ناخواسته در اختیار نظام السلطنه قرار گرفته بودند. به قلعه رضاخان حمله می‌نمایند و قلعه را محاصره می‌کنند و با شلیک توپ و تفنگ رضاخان و فامیلش و خانواده‌اش را مورد حمله قرار می‌دهند. برج قلعه در اثر اصابت توپ منهدم می‌شود و تعدادی زن و کودک به قتل می‌رسند، بقیه مردان و زنان از قلعه خارج و با جنگ و گریز از اردوی دولتی فاصله می‌گیرند، هنوز تعداد زن و بچه در محاصری قوای دولتی بوده رضاخان به کوهی برادرش می‌گوید فاصله گرفتن ما از قلعه باعث اسارت زن و بچه‌های محاصره شده در قلعه می‌شود و این از مردانگی دور است که ما بخواهیم عیال و اولاد خود را به دست قوای دولتی بدهیم بهتر آن است که به سمت قلعه روی آوریم و عیال خود را از معرکه نجات دهیم. رضاخان و کوهی به سمت اردو حمله‌ور می‌شوند و به جنگ می‌پردازند و به اردوی شکست وارد می‌آورند. زمانی که اردو از اطراف قلعه عقب‌نشینی می‌نماید، عیال و اولاد رضاخان از محاصره خارج و خود را به تفنگچیان رضاخان می‌رسانند در این جنگ کروقلی فرزند ارشد کوهی مورد اصابت و

سنگ سرب^۱ قرار می‌گیرد و مجروح می‌شود. در اثر خونریزی زیاد نمی‌تواند خود را به اردوی رضاخان برساند در پشت دیواری مخفی و بوسیله پارچه روی زخم‌های وارده که در صورت و دست و پایش بوده می‌بندد و از مرگ نجات یافته و دو روز نمی‌تواند خود را به اردوی خودشان برساند و فکر می‌کنند که کشته شده. پس از دو روز شبانه از دید اردو^۲ خود را پنهان کرده و به اردوی رضاخان ملحق می‌شود. و اما رضاخان پس از نجات عیال و اولاد قصد قلع و قمع اردوی دولتی را داشته و پیشرفت چشمگیری در این مورد می‌نماید. متأسفانه رضاخان توسط یکی از افراد عشایر بنام قنجر لبوحاجی که از طوایف شیانی و جزء اردوی نظام السطنه بوده هدف گلوله قرار می‌گیرد و از تعقیب اردوی دولتی صرف‌نظر کرده و به برادرش کوهی می‌گوید: برگردید. که من تیر خورده‌ام و احتمال مرگم صددرصد است کوهی رضاخان را از صحنه جنگ خارج می‌کند، و شش فرسنگ او را می‌برد، رضاخان به کوهی وصیت می‌کند: که بعد از مرگ من با قوای دولت نبرد نکنید و خود را تسلیم نمایید و رضاخان با شرحی که گذشت در دشتی به نام چنارویه جان می‌سپارد و شب هنگام او را در پاسارگارد دفن می‌نمایند. بعد از قتل رضاخان نظام السطنه مطلع می‌شود و در تمام آن منطقه اعلام می‌کند که هر کس از جنازه رضاخان اطلاعی به من بدهد مبلغ یکصد تومان انعام دریافت می‌نماید. کشاورزی که آبیاری می‌کرده و شاهد بخاک سپردن رضاخان بوده محل دفن را به سواران نظام السطنه نشان می‌دهد و جایزه خود را دریافت می‌نماید. سواران نظام السطنه بر سر قبر می‌آیند، و قبر را می‌شکافتند و جنازه رضاخان را بیرون می‌آورند و بنا به دستور نظام السطنه سر رضاخان را از تن جدا می‌کنند. اردوی نظام السطنه در مشهد مرغاب متمرکز بوده و این واقعه هم در آن محل بوقوع پیوست.

پس از قتل رضاخان و بریدن سر آن شجاع مرد عرب و بردن آن سر نزد نظام السطنه کوهی برادر رضاخان بنا به وصیت برادرش یکه و تنها سوار بر اسب می‌شود، و به سمت اردوی نظام السطنه به راه می‌افتد. نگهبانان به اطلاع نظام السطنه می‌رسانند که کوهی برادر رضاخان تنها بسمت اردو می‌آید و نظام السطنه که سر رضاخان را در بالای چوبه دار و در محل ورود اردو نصب نموده، دستور می‌دهد که چون کوهی می‌آید سر رضاخان را از بالای چوبه‌دار پایین بیاورید تا برادرش از این حکم و فرمان ناراحت نشود. کوهی می‌آید و خود را به اسطبل اسبهای

(۱) سنگ سرب زمانی که تیر به سنگ می‌خورد شکسته‌های سنگ و شرب گلوله بهر طرف پراکنده می‌شود آن پیراندگی اگر بشخص بخورد می‌گویند سنگ و شرب خورده.

شاهزاده (نظام السلطنه) می‌رساند و در آنجا بست^۱ می‌نشیند. نظام السلطنه دستور می‌دهد که کوهی را از بست بیاورند کوهی می‌آید پس از تعظیم و ادای احترام نظام السلطنه به کوهی می‌گوید به چه جرأتی اینجا آمدید جواب می‌دهد: وصیت برادرم رضاخان است که بعد از مرگ او ما خود را به دولت تسلیم نمائیم. حال آمده‌ام و تسلیم هستم هر حکمی بفرماید اطاعت دارم. نظام السلطنه کوهی را مورد محبت قرار داده و خودش و کسانش را به شیراز می‌آورد و حکم سرپرستی قسمتی از طایفه شیبانی را به عنوان کوهی صادر می‌کند لیکن کوهی از دریافت حکم خودداری کرده و می‌گوید: کلانتری برای برادرم رضاقلی خان باید باشد. من در حیات رضاقلی خان کلانتری نمی‌کنم و حکم کلانتری را برای رضاقلی خان صادر می‌کنند.

بانوی شجاع

بانو خانم بی‌بی خواهر امیرقلیخان سهام عشایر کلانتر لبومحمدی دختر مرحوم مشهدی اسدالله و همسر مرحوم ملاء میرزاعلی در جنگ جهانی اول که اردوی هندوستان تحت فرمان جنرال انگلیسی بنام سرپرسی ساکس به فارس حمله می‌نماید. حمله اول آنها متوجه طایفه لبومحمدی و غنی و چاهکی در حدود هرات یزد می‌شود، در این حمله به نوشته جنرال سرپرسی ساکس که از قول یکی از فرماندهان حمله به نام سرگرد دایر در کتاب پلیس جنوب می‌نویسد: در حمله به خانه و احشام امیرقلی خان سهام عشایر، خواهر امیرقلی خان در این رزم شجاعانه با اردوی ما نبرد کرد و تنها زن شجاع عشایر ایران را من در حمله به طایفه امیرقلی خان از خواهر ایشان دیده‌ام بد نیست شرحی در این باره به رشته تحریر در آورم. اردو همانطوری که در بالا می‌خوانید که به حمله خود به قسمت عشایری که ضد انگلیس بوده‌اند ادامه می‌دهند. زمانی که به خانه امیرقلی خان می‌رسند امیرقلیخان بنا به احضار فوری قوام الملک به شیراز رفته بود. و اردویش هم پراکنده شده در چنین زمانی حمله آغاز می‌شود خواهر امیرقلی خان متوجه می‌شود که اردوی بی‌شماره به سمت طایفه لبومحمدی می‌آیند. فوراً کلیه زنان و کودکان را به سمت کوه حرکت می‌دهد خودش و برادرش بنام میرزیادقلی خان در برابر اردو مصلحانه استقامت کرده و

(۱) بست محلی است که شخص مقصر یا بی‌گناه خود را به عنوان تسلیم در آن مکان می‌رساند و اظهار عجز و تسلیم می‌نماید.

با تیره اندازی از پیشروی اردو به سمت کوه جلوگیری می‌نماید. اردوی انگلیس چون قدرت پیشروی و ادامه جنگ را نداشته با آتش زدن خانه و غارت اموال و چپاول اسناد و مدارک موجود عقب نشینی کرده و از آن مکان خارج می‌شود. جنرال سرپرسی ساکس در کتاب پلیس جنوب می‌نویسد: در آن حمله مدارک بسیار ارزنده‌ای از منزل امیر قلی خان بدست آمد که برای ما بسیار مفید بود این هم مبارزه یکی از زنان عشایر به گواهی جنرال سرپرسی ساکس منعکس در کتاب پلیس جنوب.



/ صبیبه امیر قلی خان



۱ / میرزایاد قلی خان برادر امیر قلی که در جنگ با اردوی انگلیس مقاومت کرد

اجمالی از تاریخچه ایلات و عشایر خمسه فارس

بطور کلی دانشمندان و مورخین پیدایش عشایر عرب در ایران و ایجاد آنها را قدیمی دانسته جای بحث بسیار دارد مخصوصاً نوشته‌اند که بیشتر سکنه خلیج فارس را اعراب تشکیل می‌داده و همیشه مورد نظر و احترام سلاطین بوده و بلکه سلطنت را هم حق خود می‌دانسته‌اند در این جا و در این بحث بسیار خلاصه و با اشاره چیزهایی را که در این صفحه لازم بدانیم گوشزد نموده و از بحث کلی می‌گذریم. عشایر عرب در دنیا پراکنده بوده و بخصوص شیوخ عرب بیشتر در خوزستان به حال اسکان در آمده‌اند. و مسلم پیامبر بزرگ خاتم اسلام حضرت محمد (ص) از میان همین دسته و نژاد از طرف پروردگار به پیامبری مبعوث شده که یکی از بزرگترین افتخار اعراب همین است و این نژاد در راه فرهنگ و تمدن و معرفت اسلامی بسیار کوشا بوده و زحمت کشیده در صف اول قرار داشته‌اند ولی ایلات خمسه‌ای که در ایران و فارس به راه افتاده و با سوابق تاریخی به سردسیر و گرمسیر در آمد و رفت بوده که هنوز هم عده‌ای در این حال باقی هستند به پنج طبقه تقسیم می‌شوند و این پنج طبقه عبارتند از: طبقه اول بنام - یام عرب، طبقه دوم - بهارلو، طبقه سوم - اینالو، طبقه چهارم، باصری و طبقه پنجم نفر است. ولی عرب مورد بحث در این اجمال عبارتند از: شیبانی و جباره لذا عشایر عرب جباره دارای طوایف متعددی هستند بنام: ۱ - غنی ۲ - مزیدی ۳ - شیری ۴ - لبومحمدی ۵ - قنبری ۶ - جابری ۷ - عزیزی ۸ - نقدعلی ۹ - کوچی ۱۰ - پیرسلامی ۱۱ - لبردانی ۱۲ - قوهستانی ۱۳ - بهلولی ۱۴ - سادات کل ۱۵ - شهبازی ۱۶ - چریکلی و همچنین طوایف دیگری است که در قسمتی از این کتاب نام آنها ذکر گردید. دوم عشایر عرب شیبانی می‌باشند که آنها هم طوایفی هستند متعدد بنام: ۱ - بنی‌عبداللهی ۲ - عبدالیوسفی ۳ - فارسی ۴ - عمله ۵ - لبوحاجی ۶ - حسانی ۷ - درازی ۸ - ولی شاهی ۹ - آل سعدی ۱۰ - میرکی که تیره‌های متعدد دیگر هم می‌باشد که در این کتاب ذکر گردید. هر کدام از اینها به دسته و تیره‌های دیگر منشعب می‌شوند که جای برای بحث در اینجا نیست. ولی مسلم است که هر کدام از این طوایف پنجگانه خمسه فارس دارای خوانین و سرپرست و رئیس و بزرگتری بوده‌اند که اغلب از آنها به نوبه خود شخصیتی برجسته بوده‌اند. که در اوراق و صفحات دیگر همین کتاب با نام و خصوصیات فردی و شخصی معرفی

شده‌اند. مانند خاندان عرب شیبانی - عسکرخان و خانباز خان - و رضاخان و رضاقلی خان و فتحعلی‌بیک و خانلرخان و علی شهاب دیوان. از جباره: امیرقلی خان، میرجانی خان، مشهدی اسدالله، میرمحمد شریف خان، میرغریب خان، سرهنگ محمدتقی خان، بهادر خان عبدالحسین خان - محمدخان - صیاد خان را باید نام بُرد. (بقلم: شهاب دیوان اعظم‌الله)

ایل بچاقچی از عشایر کرمان

در زمانی که اردوی انگلیس در جنگ جهانی اول به عزم فارس از منطقه سیرجان قصد عبور داشت اتحاد و همبستگی بین حسین خان شجاعپور رئیس ایل بچاقچی و امیر آقا خان بهارلو رئیس ایل بهارلو و امیر قلی خان سهام عشایر رئیس طایفه لبومحمدی مستحکم می‌شود و این اتحاد در مبارزه علیه قشون انگلیس بوده که اردوی انگلیس از حرکت به خط سیرجان و فارس خودداری کرده از طریق یزد بسمت فارس عزیمت می‌نماید. (بعنوان یکی از دوستان عشایر خمسه فارس و یکی از وطن پرستان از مرحوم حسین خان شجاعپور و ایل بچاقچی در این کتاب این شرح را نوشته‌ام).



ایل بچاقچی ترک زبانند، و بطوری که در کتاب ایلها و چادرنشینی‌ها آمده است این ایل از آذربایجان به منطقه کرمان مهاجرت کرده‌اند. مردمی جنگجو و سلحشور هستند. بنابه گفته ریش سفیدان ایل نادر شاه این ایل را از قره‌داغ آذربایجان به کرمان آورده. رئیس این ایل در دوران ناصرالدین شاه قاجار اسفندیارخان که بسیار شجاع و دلیر بود و بعد از او فرزندش بنام حسین خان عنوان ریاست ایل بچاقچی را بعهد می‌گیرد. او هم همچون پدرش مردی شجاع بوده و در اواخر دوران قاجار و اوایل دوران پهلوی عنوان افسر افتخاری ارتش را کسب می‌نماید.

آخرین فعالیت این ایل (در جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی) هنگام اشغال ایران توسط انگلیسی‌ها می‌باشد. حسین خان شجاعپور پسر اسفندیارخان که از افراد نامی ایل بچاقچی و مؤثر در تاریخ کرمان بود. در سال ۱۳۳۳ هجری قمری آلمانهای مقیم کرمان را ربود و مدتها با قوای تجاوزگر انگلیس جنگید.

ایل بچاقچی از طوایف: انگلوتیه - گوهردیو - شول - ارشلو - عباسلو - ساخته چالی - سارسعدلو - خروس لو - پور رضاقلی و امینی تشکیل گردیده. یک تیره در ایل بچاقچی بنام زینلی می باشد. که اصلاً عرب هستند. و از طایفه لبو محمدی می باشد. و ریش سفید آنها بنام مرحوم حاج بهادر زینلی بود و فرزندان بنام نادر و طالب و اسداله دارد. جمعیت ایل بچاقچی از دو هزار خانوار متجاوز است.



جهانگیر فرزند احمد که یکی از افراد یاغی ایل بچاقچی بوده بوسیله همراهان خودش بدستور دولت در خواب کشته می شود. «این عکس توسط محسن پورمختار دانشجوی دانشکده کشاورزی ارسال و در کتاب چاپ شد». *

فصل پنجم

(۵)

اعراب شیبانی

در صدر اسلام مصقل ابن هیره شیبانی، یکی از سرداران سپاه اسلام به ایران می‌آید. پس از فتح لشکر اسلام و گسترش دین مبین در ایران والیانی از لشکر اسلام جهت تحکیم دین خدا بر قسمت‌های مختلف ایران می‌گمارند و مصقل ابن هیره شیبانی نیز والی فارس می‌گردد. ایشان در زمان خلافت مولای متقیان علی بن ابیطالب (ع) از فرمانروائی فارس معزول می‌گردد. و سهل ابن حنیف بجای وی فرمانروای فارس می‌شود. مصقل باکسان خود در فارس می‌ماند. و هفت پسر از او پا به عرصه وجود می‌گذارد، که هر یک در قسمتی از فارس و استانهای همجوار اسکان یافته، زراعت و دامداری بوجود می‌آورند. تعدادی از آنها به چادر نشینی و ییلاق و قشلاق می‌پردازند. که عرب شیبانی کنونی در فارس از اعقاب یکی از فرزندان مصقل ابن هیره می‌باشد. که بنام بنی عماد معروف بوده است. و نژاد آنها که همان مصقل ابن هیره است از مردم صحرای نجد و عربستان سعودی می‌باشد^۱.

(۱) فارسنامه ناصری به قلم میرزا حسن حسینی فسائی و از پیرمردان که سینه به سینه به آنها رسیده است.

شناختی دیگر

نخستین گروه اعرابی هستند که با سپاه اسلام به ایران آمده و متوطن شده و یا بعدها به این سرزمین آمده‌اند بسیاری در شهرها مسکن گزیده و با ایرانیان آمیختگی نژادی یافته عمدتاً در جنوب و مشرق ایران مأوای گزیده‌اند. در بیابان جوزجانان طایفه بیست هزار نفری عرب مأوای داشته‌اند که دارای گوسفند و شتر بوده‌اند. در دوره قاجاریه در فارس اتحادیه ایلی دیگری شکل گرفت که به ایلات خمسه شهرت یافت. منشأ ایل عرب که به دو شعبه عرب شیانی و عرب جبارة یا کوچی تقسیم می‌شود. به مهاجرین اولیه عرب دوره اسلام می‌رسد. ایل باصری فارسی زبان است که در مورد منشأ قومی آن تحقیق کاملی صورت نگرفته است.

شکل‌گیری اتحادیه ایلات خمسه در چهارچوب سازمان سیاسی واحد ظاهراً به دوران حکومت شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار برمی‌گردد. زیرا برای اعمال سلطه بر ایلات فوق که در همسایگی یکدیگر در مناطق ییلاق و قشلاق واحد می‌زیسته‌اند. در سال ۱۲۷۸ قمری میرزا علی محمدخان قوام الملک شیرازی به حکومت ایلات خمسه منصوب و پس از او در سال ۱۳۱۰ هجری قمری حکومت ایلات خمسه به محمدرضاخان قوام الملک رسید. در دوره قاجاریه در ایلات فوق دو واکنش سیاسی ناهمسو دیده می‌شود، نخست بهرگیری خاندان قوام از سران و تفنگچیان ایلات خمسه در جهت اهداف خود به دلیل وابستگی قومی‌ها به استبداد و استعمار که سمت و سوئی ارتجاعی داشته است. واکنش دوم شورش‌ها و حرکت‌های خودانگیخته و عصیانجویانه دوران این ایلات بود. که گاه به شکل شورش‌های خونین علیه خاندان قوام الملک و حکومت شیراز نمود می‌یافت. مانند شورش‌های عسکرخان و خان‌بازخان عرب^۱.

(۱) از کتاب ایل‌ها و چادرنشینی‌ها بقلم استاد افشار سیستانی.

طایفه آل سعدی عرب از شاخه شیبانی

طایفه آل سعدی^۱ از ایل بختیاری و از طایفه چهار لنگ می‌باشند، اجداد این طایفه به فارس آمده و محل سکونت خود را قریه سعدی در جوار آرمگاه سعدی شاعر شهیر قرار داده و بعداً بخاطر روحیه عشیره‌ای از قریه سعدی کوچ نموده به ایل عرب شاخه شیبانی ملحق می‌شوند بهمین مناسبت آنها را آل سعدی گفته‌اند. این طایفه در حدود اواخر دوران زندیه وارد ایل عرب شده و دارای قبیله‌هایی به نامهای: محمودی - مرجونی - علی گاوی - جعفرونی - نصیر - همت - محمد - حسین - محتوک می‌باشند، در زمان سابق محل ییلاق این طایفه از سرپنیران و سعادت آباد، آباده و ده بید و قشلاق آنان قسمتی در داراب و قسمتی در میان جنگل فسا بوده است. مسیر حرکت این طایفه از طریق سروستان و کربال بوده است، کلیه افراد این طایفه و در میان جنگل فسا، شهر فسا، داراب، کربال، شیراز و سرپنیران مقیم شده و شغل اکثر آنها دامداری و کشاورزی است. افراد این طایفه و تیره رشید و دارای قامتی بلند هستند. اتحاد و همبستگی بسیار خوبی دارند، سرپرستان این طایفه از قبیله محمود می‌باشد.

گرچه در کتاب فارسنامه این طایفه را به جباره نسبت داده‌اند، لیکن این امر بعید به نظر می‌رسد. زیرا از قدیم‌الایام ارتباط آنها بیشتر با شیبانی بوده است.

یک طایفه در عشایر کرمان است که بنام طایفه آل سعدی معروف و چادر نشین هستند و سردسیر و گرمسیر می‌نمایند شاید از همین طایفه آل سعدی فارس باشند که بکرمان مهاجرت کرده‌اند.

سرپرستی این طایفه به سعدی‌خان بوده بعد از سعدی‌خان به فرزندش محمدرضاخان منتقل گردید که نامبرده علاقه‌ای از خود ابراز ننمود و پسرعمویش بنام زیادخان محمودی این سمت را بدست گرفت و تا حیات زیادخان طایفه آل سعدی تحت سرپرستی او اداره گردید.

(۱) از قول افراد سالمند ایل عرب و از زبان میرکوهی محمودی از طایفه آل سعدی از تیره محمود تحریر گردید.



زیادخان محمودی کلانتر طایفه آل سعدی سمت چپ و برادرش کوهی محمودی سمت راست

طایفه الوانی

این طایفه از ایل شیبانی و هم‌اکنون در سعادت آباد، محمود آباد و بلوک خفرک ساکن می‌باشند. مردمانی زحمت کش و قانع و شغل آنان دامداری و کشاورزی است. در حال حاضر کوچ‌رو نیستند.

در سابق سردسیر این طایفه ده‌بید و گرمسیر آنان اطراف جهرم تالارستان بوده است. جمعیت این طایفه در حدود شصت خانوار است. و افرادی زرنگ می‌باشند مردان این طایفه بشغل دام‌داری و زنهایشان بشغل بافندگی گلیم و جاجیم و خانه‌داری مشغول. عده‌ای از جوانان تحصیل کرده و امید است در آینده نزدیک صاحب مشاغل اداری گردند.

طایفه بنی عبداللهی (شیبانی)

بنی عماد^۱ یا بنی شیب دارای هفت فرزند بوده، اول عبدالله که زندگی ایل نشین را برمی گزیند دوم جد خوانین عرب شیبانی که حاکم ایل عرب بوده، سوم شیبانیهای مقیم هرات شهر بابک چهارم میرحسام الدین سرخ چشم حاکم نیریز فارس، پنجم جد شیبانیهای مقیم کاشان بود. ششم جد شیبانیهای رباط پشت بادام یزد. هفتم جد شیبانیهای خوشناباد بندرعباس می باشند و بنی عبداللهی که یکی از طوایف عرب خمه می باشد از اولاد عبدالله و نام این طایفه را از جد خود گرفته اند مردمی خونگرم، مهربان و شجاع می باشند یکی از کلاتران نامی این طایفه که قسمت اعظم ایل شیبانی را اداره می نموده بنام خان بازخان اول و فرزندش عسکرخان، و خان بازخان دوم فرزند عسکرخان که تمام فارس او را می شناسند. مردی متهور - شجاع و جوانمرد بوده، این پدر و پسر از زمان ناصرالدین شاه تا اوایل سلطنت پهلوی همواره مبارزات متعددی با والیان فارس نموده اند. طایفه بنی عبداللهی مانند دیگر طوایف عرب در مناطق سردسیر و گرمسیر به ایاب و ذهاب می پرداخته و دارای دام فراوان بوده اند ولی هم اکنون تمامی آنها در قصبات شرق فارس اسکان گزیده و دارای شغل دمداری و کشاورزی می باشند. مرحوم عسکرخان درب نقره ای سمت قبله مرقد مطهر حضرت احمدبن موسی شاه چراغ شیراز علیه السلام را ساخته که اکنون هم موجود است و این چند بیت شعر بر آن حک گردیده.

گر به سر داری هوای افسری	شاه را شد باز از رحمت دری
نصرت شاه چراغ احمد که هست	ای خوش کو بر درش دارد سری
ور ز گرداب بلا خواهی نجات	زان به سوی قبله بگشایش دری
افسر از خاک در شه بایدت	زاده خیرالبشر پیغمبری (ص)
گفتگوئی فیض از شه بازخواه	کشتیت را باید اینجا لنگری
ز آنکه عسکر خان به اخلاص روا	داد بر تقدیم شه سیم و زری
پختگان از سیم خامش ساختند	آفرین از این هنر زین زرگری
در هزارو سیصد و سی شد تمام	شاه را بایست الحق عسکری

(۱) عماد از نوادگان مصقل ابن هیره بوده.

صولت میر عشایر پُر دلی

شیر اوژن صف شکن زور آوری

خواست تا سازند استادان شهر

این دَر سیم از زر نیک اختری

باطراز این در چه زیبا منظری

برتر است از نقش هر کوه و دری

سید میر احمد مشهور به شاه چراغ فرزند امام موسی کاظم (ع) که بعد از حضرت امام رضا (ع) بر همه برادران محترمشان برتری دارد و در کتاب شیراز نامه نوشته است: بعد از وفات والد ماجدش وارد شیراز گشته و به روزه رضوان خرامیده اثری از قبر مبارکش باقی نماند. تا این که امیر مقرب الدین پسر مسعود پسر بدر که از خواص سلطان اتابک ابوبکر، اتابک ابن سعد ابن زنگی بوده شالوده ای برای عمارتی حفر می کرد. قبری ظاهر شد و شخصی تمام اندام بسلامتی اعضاء در آن خوابیده و نقش خاتم او الغرة للسه احمد ابن موسی بوده چون واقعه را به اتابک رسانیدند عمارتی لایق بر آن قبر بساخت که قبه و بقعه اش بسی رفیع بود و بعد از سالها روی به خرابی نهاد. تاش خاتون مادر شاه شیخ ابواسحاق مرمتش کرد.

میر شاه محمود انجوی در سال ۷۵۰ هجری تجدید عمارتش نمود و مدرسه ای در پهلوی او بساخت چند قریه و مزرعه از ناحیه میمند فارس وقف بر آن بقعه و آستانه نمود و در سال نهصد و نود و اند در حادثه زلزله خراب شد از مداخل موقوفه خود تعمیرش نموده اند و در سال ۱۳۳۹ قمری از صدمه زلزله گنبد و عمارتش خراب شد. علی میرزای قاجار فرزند فرمانفرمای فارس تجدید عمارتش نمود. در سال ۱۳۶۹ باز کنبدش شکست و محمد ناصر خان قاجار ظهیر الدوله تجدید گنبد نمود و دیگر خسارتی نیاورد.

در دوره پیروزی انقلاب به دستور رهبر عظیم الشان امام امت خمینی بت شکن تجدید بنای کامل گردید.

از نگارنده کتاب:

ای شاه چراغ آفتاب عجمی

تابنده تر از شمس تو در ملک جمی

زیبد بتو شاهنشهی و محتشمی

ای احمد موسی به همه محترمی

هستی تو برادر امام و فرزند امام

هم با خرد و صاحب جود و کرمی

هر کس که به درگه تو راهی دارد

فارغ ز هزار درد و رنج و المی

چون در حرمت به سجد کس بنشیند

صد مشکل او حل شود از اشک و نمی

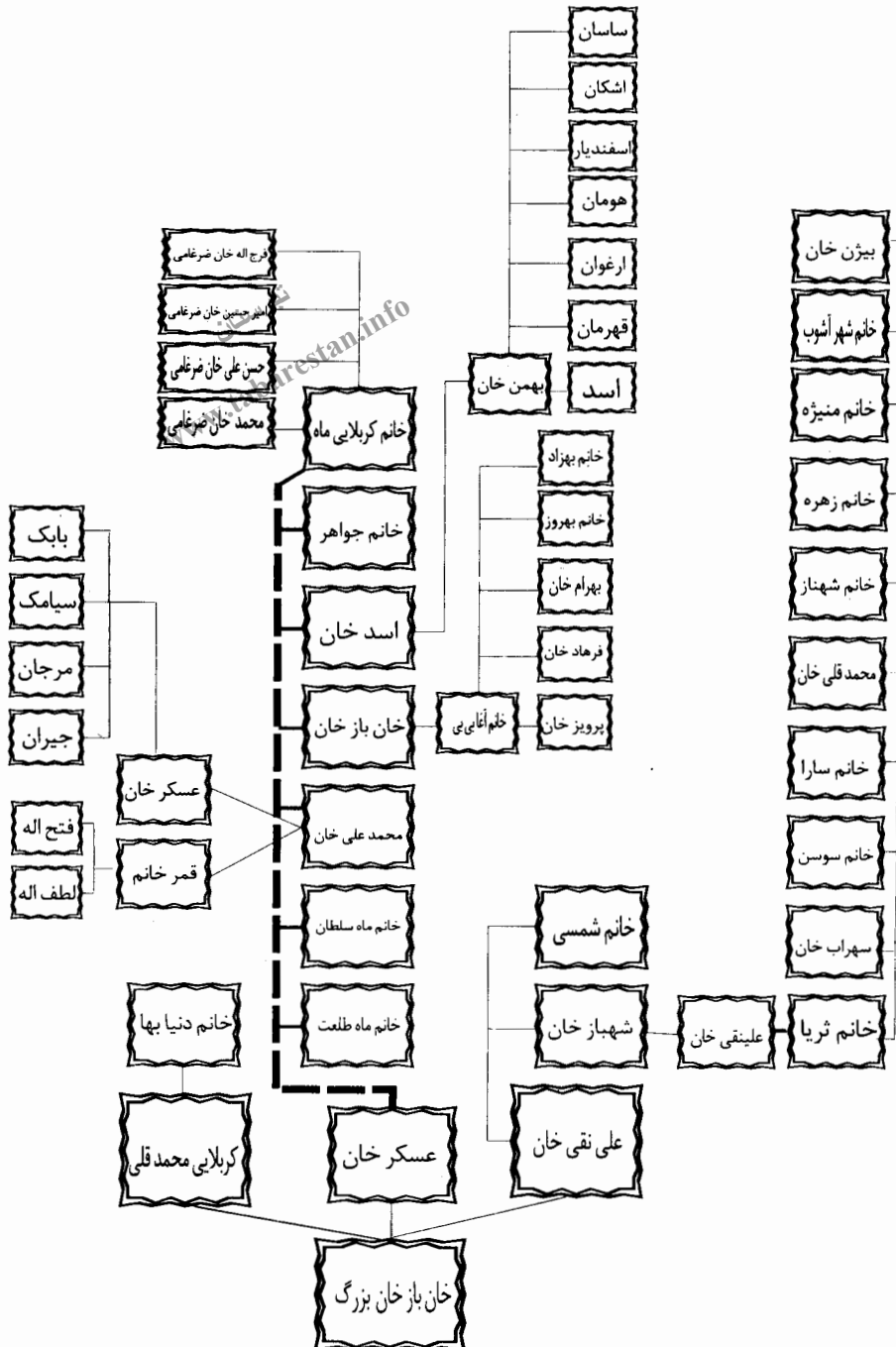
هر کس که تو را شناخت کی می بیند

از خلق جهان ظلمی و جور و ستمی

این عاشق دلسوخته ات را دریاب

هوشنگ ز درگهت نخیزد قدمی

شجره خانواده خانباز خان اول





مرحوم خانباڑخان شیبانی فرزند مرحوم عسکرخان بنی عبدالهی



سران عشایر عرب شیبانی، جباره در زمان سلطنت ناصرالدین شاه

طایفه حسانی از ایل شیبانی

یکی از طوایف ایل عرب طایفه حسانی می‌باشد. این طایفه از نظر مال و حشم و تولیدات فرآورده‌های دامی در مرتبه بالائی قرار دارند و زنان هنرمند این طایفه در بافتن قالیهای خوش بافت و خوش نقش سهم به سزائی دارند. طایفه حسانی حدود یکصد خانوار می‌باشند که در زمان سابق جزء ابوالجمنی خوانین بنی عبداللهی بوده‌اند. قشلاق آنان از سروستان و خرامه و توابع ارسنجان تا حوزه جهرم بوده است و این طایفه نیز مانند طوایف دیگر مدتی است سکونت گزیده و به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و چون محلی که برای سکونت انتخاب کرده‌اند مشجر و دارای مرتع می‌باشد دامداری آنان هنوز رونق خود را حفظ نموده است. قسمتی از این طایفه حدود صد سال پیش از ایل عرب جدا شده و در هرات یزد مستقر گردیده است.

کدخدای این طایفه قزلباش بود مردی خوب و کارآمد و همچنین حسانیهای هرات مردمانی مهربان دارای احشام و اغنام و املاک در هرات یزد می‌باشند. مرحوم حاج امیر رسولی بزرگ آن فامیل بود و فرزندان بسیار خوب دارد. یکی از فرزندان حاج امیر رسولی بنام تیمسار رسولی در ارتش خدمت کرد و در دوران پیروزی انقلاب پس از نیل به درجه سرتیپی بازنشته گردید.

طایفه خوشنامی

این طایفه جزء ایل شیبانی بوده و خط سیر ایل شیبانی ایاب و ذهاب می‌کردند. این طایفه در حال حاضر اسکان شده و ایاب و ذهاب نمی‌کنند. محل سردسیر این طایفه در زمان سابق ده‌بید و محل گرمسیر آنها اطراف لارستان بوده. اکنون در میج، محمودآباد، آس‌چپ، منصورآباد جویم و احمدآباد مرو دشت زندگی می‌نمایند و به شغل دامداری و کشاورزی مشغولند.

حیدر^۱ نامی که جزء تفنگچیان و همراهان مرحوم خانباز خان نبی عبداللهی که مسبب قتل او بوده از طایفه خوشنامی می‌باشند. جمعیت این طایفه ۷۰ خانوار است. مردمانی فعال و زرنگ و زنهای آنها در هنر بافندگی معروفند عده‌ای از فرزندان این طایفه به تحصیل اشتغال دارند.

۱) غلامرضا نامی معروف به غلامرضا لنگ قاتل خانباز خان بوده.

طایفه درازی عرب شیبانی

یکی از طوایف عرب شیبانی است که در فارسنامه ناصری آن را جباره ثبت نموده‌اند. بعید به نظر نمی‌آید که از طوایف جباره باشند به صوابدید حکام وقت از قسمت جباره کوچانیده و در ردیف شیبانی قلمداد شده‌اند. چند خانوار آنها که تعدادشان مشخص نیست در زمان صفویه به نواحی تهران و گرمسار و ورامین مهاجرت کرده‌اند. طایفه نامبرده چهارصد خانوار و بدو بنکو تقسیم می‌شوند: ۱ - شَمَشَمی ۲ - کلبی که جمعاً شامل ۱۲ قبیله می‌باشند:

- ۱ - شَمَشَمی کلبخانی - جمالخانی - میرزائی - رمضانی - کُرجه‌ای.
- ۲ - کلبی - شاه‌علی - قلیچ‌خانی - کاظمائی - عبدالعزیزی - کُربکش

در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ شمسی که مقررات اسکان ایلات اجراء شد و هرکس می‌توانست به طور دلخواه محل اسکان خود را معین کند، در پنج نقطه شامل خانه نهر، اقبال آباد، گلدامچه، چم سبز، تل حیدری و شیرچسب اسکان داده شدند و همچنان به دامداری سنتی ادامه دادند. بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ که چهره سازمان عشایر اسکان یافته پس از هفت سال دگرگون شد به تبعیت از سایرین طایفه مزبور نیز خانه‌های گلی را رها کرده و به چادر نشینی پرداختند و از طرف دولت نیز برای آنها و سایر ایلات افسر انتظامات تعیین گردید عین الله شهاب فرزند علی آقا شهاب‌الدیوان و شاهرضا نام‌آور این طایفه را اداره می‌کردند که در نتیجه خشکسالی متواتر و انسداد مسیر ییلاق و قشلاق افراد ایل به ستوه آمده و اغنام را فروخته به جهرم پناه آوردند و به مشاغل چوبداری (خرید و فروش دام) پرداختند.

برای این طایفه آموزگار عشایری اعزام و تا سال ۱۳۴۶ گروهی از جوانان این طایفه در رشته‌های ادبیات، دکترای فیزیک، ریاضی، دامپزشک، مهندس راه و ساختمان، تکنسین و بیمارستانها، تحصیل کرده و هم اکنون در ادارات مختلف به کار اشتغال دارند.

در زمان کلاتری خانباخان چند خانوار از این طایفه وسیله طایفه‌ای از ایل قشقائی مورد چپاول واقع و در سیستان علیا ده‌نشین و بقایای آنها در قریه نامبرده ساکن و به کشاورزی اشتغال دارند. محل زندگی طایفه درازی معمولاً مراتع و چراگاه زمستانی و تابستانی است و زراعت آبی ندارند تنها مختصر زراعت دیمی دارند که بستگی به عوامل جوی و نزول باران دارد.

فرزند ارشد آقای علی آقا شهاب آقای اعظم شهاب شاعر معاصر که در استانداری فارس شاغل بوده و اکنون بافتخار بازنشستگی نایل آمده است. اثر شعری آقای اعظم الله شهاب مورد نظر انجمن بین‌المللی خرد و ادبیات فارسی در مورد تألیف کتاب گوهر ماه قرار گرفت که به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

محل قرار گرفتن پرفسور شهاب اعظم



(ترجمه)

(توفیق بیانی)

شماره ۷۰ - فصلنامه کنگره زبان و ادبیات فارسی
ژانویه - ۱۵ اکتبر ۶۷

انجمن بین المللی هنر و ادبیات فارسی

(لندن - پاریس - نیویورک)

پرفسور شهاب اعظم، اعظم الله شهابی

تجربان احمدی - شیراز - ایران

پرفسور عزیز

اثر تازه شما بنام «دگرهما»، مورد نظریت مرکزی انجمن بین المللی هنر و ادبیات فارسی قرار گرفته و به عنوان یکی از شاخصه های بزرگ شعری قرن بیستم شناخته شده است من به عنوان رئیس انجمن افتخار دارم که بزرگترین جایزه ادبی انجمن را به عنوان «مدال خرد» به شما تقدیم کنم و از شما به عنوان کسی که با اثر خود به رفیت و تحجیب من به بنیای ادبیات مسرت بخشیده است تشکر نمایم.

ارادتمند شما - پرفسور جان اسمیت

محل قرار گرفتن متن انگلیس پرفسور شهاب اعظم

THE INSTITUTE OF PERSIAN ART & LITERATURE

London

Paris

New York

50 Kensington Court London W.3.

Professor Shahab Aazam - Aazam Allah Shahabi,
Khiaban-i-Ahmadi,
Shiraz,
Iran.

15th October, 1970.

Dear Professor,

Your recent work "Govhar-i-Ma" was considered by the Central Committee of the Institute and was regarded as one of the great poetic masterpieces of the twentieth century.

As the President of the Institute, I am honoured to present to you our highest award in literature, the Medal of Wisdom; and thank you for the joy you have presented to the mankind and in particular to the world of literature.

Yours faithfully,



Professor John Smith

طایفه عبدالیوسفی

این طایفه از ایل شیبانی و آنرا طایفه کُتی هم می‌گویند. یک قسمت از طایفه کُتی در دوران سلطنت ناصرالدین شاه از فارس به ورامین تهران تبعید گردید. و اکنون در آنجا بصورت سیار و اسکان زندگی می‌کند. طایفه عبدالیوسفی دارای هفت تیره به شرح زیر می‌باشد:

۱ - اولاد مرادخان که از سران طایفه و در حدود هشتاد خانوارند که در خفرک، کُربال، خرامه، شیراز، توابع ارسنجان و مرو دشت می‌باشد و دارای آب و زمین کشاورزی هستند.

۲ - تیره عمادی^۱ در حدود شصت خانوار که عده‌ای در مناطق سردسیر بنام مشکان و دلونظر عده‌ای در خفرک کُربال و مرو دشت ساکنند. عده‌ای از این تیره هنوز سیار و کوچ‌رو می‌باشند. و دامداری می‌نمایند. مسیر بین ده‌بید تا جهرم را که منطقه گرمسیر می‌باشد طی می‌نمایند.

۳ - تیره محمد امین در حدود یکصد خانوارند و هفتاد خانوارند که آنها کوچ‌رو هستند که ییلاق آنها اطراف ده‌بید و قشلاق آنها قطب‌آباد جهرم می‌باشد. یک عده تا بلوک گردیان جهرم می‌روند و سی خانوار آنها در بلوک خفرک، مرو دشت ساکن و به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند.

۴ - اولاد مرادی در حدود یکصد و بیست خانوار می‌باشند. حدود ۹۰ خانوار آنها ساکن و بقیه به حال سیار زندگی می‌نمایند. که محل سیر آنها در خرامه کُربال است.

۵ - تیره تعلبه یکصد و شصت خانوار می‌باشند که یکصد و چهل خانوار در خفرک ساکن و دارای آب و زمین مزروعی می‌باشند. بیست خانوار آنها کوچ‌رو هستند و دامداری دارند.

۶ - تیره اولاد نبی یکصد و ده خانوار. یکصد خانوار در خفرک، مرو دشت ساکن شده‌اند ده خانوار هم همراه دیگر تیره‌ها به ییلاق و قشلاق می‌روند. رؤسای این طایفه قلی خان خسروی، اسدقلی حسامی بوده‌اند. که پدران چون رضاخان و رضاقلی خان داشتند که از شجاع مردان عرب بوده‌اند از اعقاب آنان جوادخان شیبانی - علی خان خسروی را باید نام برد.

افراد طایفه عبدالیوسفی از لحاظ کشاورزی بر دیگران برتری دارند. حدود دویست نفر تحصیل کرده دارد که در مؤسسات دولتی دارای مقامات بالائی هستند شغل اکثریت افراد این طایفه دامداری و کشاورزی می‌باشد.

(۱) عمادی شعبه‌ای از همان طایفه بنی عماد است که جد طوایف شیبانی می‌باشد.



از راست به چپ: ردیف هائین قلی خان خسروی - علی آقا شهاب دیوان - محمدرضا محمودی - فرج‌اله عرب
 شیبانی - عبدالله فرهمند - خاتلر شیبانی - پرویز ضرغامی - اسد شیبانی
 دو نفر نشسته: محمدحسین عرب شیبانی - محمد ضرغامی
 ردیف بالا از سمت راست: نفر دوم، اسدقلی حسامی - پرویز حیدری - سرپرست حسینی - امیرقلی محمدی
 علی آقای یدالهی



از راست به چپ :

امیرقلی خان سهام عشایر کلانتر طایفه لبو محمدی - افراسیاب خان باصری - ایازخان عبدالیوسفی - عبدالحسین خان بهارلو - رضاقلی خان کلانتر عبدالیوسفی - انتظام الممالک حاکم ایل عرب - امیرآقاخان بهارلو کلانتر طوایف بهارلو - عسکرخان شیبانی کلانتر طایفه بنی عبدالحی - پویز خان باصری کلانتر طوایف باصری - سه نفر ایستاده شیبانی هستند.

طایفه عمله شیبانی

یکی از طوایف شیبانی طایفه عمله که در زمان سابق شخصی بنام فتحعلی بیگ کلانتر این طایفه بوده است در کتاب وقایع اتفاقیه از نامبرده به عنوان یکی از سران ایل عرب یاد شده و با خوانین عرب شیبانی که ایلخانی بوده‌اند رابطه نزدیک داشته، این طایفه اطراف محل سکونت ایل خانی بوده و افراد آن سواران پارکابی ایلخانی بوده‌اند که باین نام نامیده شده‌اند. فتحعلی بیگ فردی لایق و مردمدار و فرزندش مرحوم خانلرخان کلانتری بسیار لایق و بالقب (منصورالسلطان) مورد احترام طایفه عمله بوده است بعد از او کلانتری عمله به فرزند از شدش مرتضی خان شیبانی محول گردید نگارنده مرتضی خان را دیدم مردی فهمیده و مهماندوست و لایق بود که در جوانی برحمت ایزدی پیوست و احمدخان کلانتر شد. احمدخان شیبانی کلانتری لایق و ارزنده بود.

تیره‌های عمله عبارتند از: کُرْچه‌ای - معافی - طعلبه - حاج سید - غلامشاهی خوشنامی که حدود صد خانوار آنها کوچ‌رو می‌باشند سردسیر آنها توابع ارسنجان، خفرک علیا و گرمسیر آنها اطراف لارستان است قسمتی از تیره کرچه‌ای در قصر یعقوب مالکیت دارند. در بین طایفه عمله عده‌ای تحصیلکرده وجود دارد که در سطح قاضی و مهندس می‌باشند.

افراد طایفه عمله به زبان فارسی تکلم می‌نمایند. و مردمی زرنگ و فعال و در امر کشاورزی بسیار ساعی می‌باشند. عباس سعیدی فردی نیکوکار و مورد اعتماد مردم که در جمع‌آوری اطلاعات طایفه عمله همکاری نموده است. مرحوم کا کاخان شیبانی آقای محمودخان شیبانی آقایان هلاکو - مرآد - منوچهر از اعیان و سرشناسان طایفه عمله. محمودخان مدت سی سال قاضی دادگستری بود و اکنون بازنشسته و روی املاک خود بکشاورزی مشغول است آقایان ایرج و بهرام شیبانی مهندس و در اداره آب فارس مشغول خدمت هستند.



حیدر خوشنامی (از طایفه خوشنامی)، پرویز نقدعلی (از طایفه نقدعلی)، آقا لرخان عمله (از طایفه عمله عرب)
سه نفر از سرشناسان ایل عرب هستند که دونفر آنان شیبانی و پرویز جباره می باشد.

طایفه فارسی عرب شیبانی

فارسی یکی از طوایف عرب شیبانی که در حدود ۵۰۰ خانوار است و مردان چابک و تفنگچیان دلیر و بی‌باک در این طایفه بوده است. در مسیر شهرهای شرق فارس ایاب و ذهاب می‌کردند. در سال ۱۳۴۴ شمسی دولت طایفه فارسی را در محلی به نام کفدهک در حوزه خرامه اسکان و زیر پوشش کمکهای دولت قرار داد و به آنها زمین زراعتی و چاه‌های عمیق و نیمه عمیق واگذار گردید تا به کشاورزی مشغول شوند. و به امور زندگی نیمه روستائی و نیمه عشایری ادامه دهند و نیز قسمتی از طایفه فارسی چهارطاقی بین ارسنجان و خرامه و در مهرآباد خرامه قسمتی در شهرستان فسا و دهید آباد ساکن گردیده‌اند.

این طایفه از دو تیره فارسی حسینعلی و فارسی اولاد باغی تشکیل شده است. تیره اول دارای هشت اولاد بنامها: اولاد زمان - اولاد حاتم - اولاد بهبود - اولاد حسین - اولاد محمدخانی - اولاد مرادی - اولاد شاه حسین و اولاد گنج حیدری.

تیره دوم عبارتند از: اولاد بهروز - اولاد عباس - اولاد سعید. سرپرستی تیره حسینعلی از قدیم بعهد اولاد حاتم بوده، و مردانی که به این سمت انتخاب می‌شدند سالها مشغول اداره و هدایت این تیره بوده‌اند، مانند ملالطف‌اله و مشهدی فتح‌اله، کیومرث امیری. که پیوسته با خوانین زورگو که خواهان پراکنده شدن این طایفه بوده‌اند مبارزه می‌کردند صمد یداللهی کلاتر لایق آنها بود که در امر اسکان عشایر فارسی خدمت شایانی نمود.

اکنون بالغ بر یکصد نفر از افراد این طایفه در ادارات دولتی شاغل می‌باشند. و تعدادی فارغ‌التحصیل رشته‌های مختلف در این طایفه می‌باشد. در جنگ جهانی اول از جمله عشایر خمسه طایفه فارسی بوده‌اند. که به مبارزه علیه قوای انگلیس پرداختند و تا بوشهر بیش رفتند که وقایع اتفاقیه به قلم انگلیسی‌ها این موضوع را ذکر می‌نماید.

محل ییلاق و قشلاق و خط سیر این طایفه از آباده - دهید - دیدگان - ارسنجان - خرامه - سروستان - میان جنگل فسا - جهرم تا لارستان می‌باشد. اکنون از این طایفه حدود هشتاد خانوار در حال کوچ می‌باشند.



کیومرث فارسی کلاتر طایفه فارسی



امیری - دانشمندی از طایفه فارسی

در امور آموزش و پرورش دانش آموزان طایفه فارسی کوشش بسیار نمود و اکنون در رتق و فتق امور طایفه همچون نیاکان خود اقدام می نماید.



کوچ از راههای صعب المبور و کوهستانی عبور می‌کند تا به علفزاری دلخواه برسد.

طایفه لبو حاجی عرب شیبانی از ایل خمسه

لبو حاجی از طایفه شیبانی است که سابق دارای چهارصد خانوار و شش قبیله بوده است که اسامی آنها عبارتند از: توپچی - طاهری - سالاری - میرزائی - شیری - شاهبادی - زیر نظر کلانترانی از قبیله آقاباباخان کرم - نسیم - شنبه علی، که یکی پس از دیگری عهده‌دار امور کلانتری و سرپرستی آنها بوده‌اند و نیز مدتی نه چندان طولانی توسط کلانتران متنفذ طایفه بنی عبداللہی شیبانی بنامهای کربلائی محمدقلی و عسکرخان اداره می‌شده است. حمله به طایفه لبو حاجی و قتل ۱۷ نفر از آن افراد وسیله کلانتران متنفذ و به کلانتری خوانین بنی عبداللہی پایان می‌دهد و سرپرستی به شخصی بنام شنبه علی که از معتمدین طایفه بوده و اگذار می‌گردد پس از چندی که دستور اسکان صادر می‌گردد و تمام ایلات فارس در یکجا متمرکز می‌شوند این طایفه هم در دو نقطه هکان جهرم تخته قاپو می‌شوند، محل قشلاق آنها در دهنه هکان جهرم و ییلاق آنها در اطراف مرو دشت و دامنه کوه رحمت بوده است از کدخدایان این طایفه افرادی مانند عزیز - امامقلی و چراغ و مهرباب را می‌توان نام برد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که این طایفه اسکان شده بودند به حال چادرنشینی درآمدند جانی خان رحیمی عهده‌دار امور کلانتری آنها گردید.

اکنون این طایفه قریب یکصد و پنجاه خانوار می‌باشند که در چهارطاقی مجاورت جهرم دهنه هکان جهرم ساکن و بدامداری اشتغال دارند. فرزندان این طایفه به تحصیل اشتغال دارند مردها به دامداری و زنها به بافتن قالی و گلیم مشغولند.

طایفه میرکی شیبانی

در حدود شصت خانوارند که جزء ایل شیبانی می‌باشند از نژاد و پیدایش آنان اطلاعی در دست نیست و ممکن است از اعراب نجد و یمامه عربستان و یا از نژاد بنی‌عماد باشند. در سال ۱۳۲۰ هـ که عشایر از اسکان خارج شده و ایل خانی عرب حکم کلاتری طایفه میرکی را به قلی‌خان خسروی می‌دهد. قلی‌خان برای آوردن طایفه به خفرک که محل اسکان آنان بوده می‌رود. علی‌قلی‌خان هدایت از حرکت آنان بداخل ایل شیبانی جلوگیری می‌کند در نتیجه کار به درگیری و نزاع می‌کشد و یک نفر از تفنگچیان هدایت توسط قلی‌خان تیر می‌خورد قلی‌خان موفق به آوردن طایفه به داخل ایل نمی‌شود در سال ۱۳۲۱ هـ که کلاتری طایفه به مشهدی اسدقلی‌خان حسامی محول می‌گردد این طایفه کوچ کرده و به داخل طایفه عبدالیوسفی می‌آیند در سال ۱۳۴۲ از ایل شیبانی جدا شده و در دامنه کوه قشقه اقامت نموده و سرگرم کشاورزی و دامداری می‌باشند. تعدادی از این طایفه در ده قادرآباد، سروستان و کاظم‌آباد فسا ساکن شده‌اند در بلوچستان طایفه‌ای بنام میرکی اقامت دارند و خود را از این طایفه می‌دانند. مردان این طایفه بسیار زرنگ و جنگجو و به دامداری و کارگری و کشاورزی مشغول و فرزندان آنها به تحصیل اشتغال دارند.

طایفه و لیشاهی

این طایفه از اعراب شیبانی هستند و جزء سه طایفه‌ای می‌باشند که طوایف کُتی معروف شده‌اند. یکصد سال قبل در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قسمتی از این طایفه را به ورامین تهران تبعید کردند، و اکنون در ورامین بنام طایفه کُتی در حال چادرنشینی زندگی می‌نمایند. تعداد طایفه و لیشاهی در فارس یکصد خانوار می‌باشد. محل گزینش این طایفه لارستان و محل سردسیر آنها ده‌بید و آباده می‌باشند. سرپرست این طایفه شخصی بنام شهپاز بوده و بعد از او فرزندش قاسم شیبانی عهده‌دار سرپرستی آنها شد مردمی خوب و مهربان هستند. قسمت عمده آنها در میان جنگل فسا و شهرستان فسا اسکان شده و عده کمی از آنها چادرنشین هستند افراد تحصیلکرده این طایفه در حدود پنجاه نفر، شغل افراد طایفه کلاً دامداری و کشاورزی می‌باشد.



دختر بچه‌ای از طایفه لشنی



پسری از ایل عرب با تفنگ و قطار

طایفه عرب میش مست ساکن اطراف ورامین تهران تهیه از آقای علیرضا هاشمی

عشایر عرب میش مست، از اعرابی هستند که در قرن اول هجری به خراسان رفتند. و در مناطق سرخس، ابیودر، قائنات ساکن شدند^۱. از افراد نامدار این طایفه میرمحمدخان عرب میش مست سردار نامی ارتش نادر بود. میرزا محمدتقی و عبدالعلی خان عرب میش مست دو تن از سرداران نادر بودند که حکومت کرمانشاه به آنها واگذار شد. و شخص اخیرالذکر زمانی در درباره نادر سمت توبچی‌باشی را بعهده داشت^۲. اسکان طایفه عرب میش مست در اطراف تهران و ورامین در زمان قاجاریه انجام گرفت^۳. این طایفه در گذشته بیشتر در سرزمین مسیله و منطقه سیاه کوه زندگی می‌کردند. عرب میش مست با طایفه دیگری از عربها معروف به عرب کتی بر سر تصاحب و استفاده از مراتع و آبشخورهای سیاه کوه درگیریهایی زیادی داشته‌اند. هنوز در منطقه سیاه کوه چاه میش مست و منطقه ریگ میش مست معروف است. شغل عمده این طایفه در زمان قاجاریه گله‌داری و پرورش شتر بوده است. گوسفندهای این طایفه از نظر مرغوبیت پوست در منطقه ورامین معروف بوده است^۴.

(۱) حرکت تاریخی کرد به خراسان - ک

(۲) کریم خان زند زمان او - دکتر پرویز رجبی - ص ۳۲ و ۳۹

(۳) مالک و زارع در ایران - متون - ترجمه منوچهر امیری ص ۲۷۱

(۴) پارک ملی کویر سازمان محیط زیست ص ۱۷

کَلگوها و صحنانیا

تهیه و تنظیم از آقای علیرضا هاشمی

کَلگوها و صحنانیا نیز از طوایف عرب هستند. طایفه کَلگو در گذشته بیشتر در اطراف مسیله زندگی می‌کردند و بیشتر شغل آنها گله‌داری بود. گوسفندهای آنها در منطقه‌ای به نام خودشان معروف و سفید رنگ و دارای پشم مرغوب بود. این طایفه امروز بصورت پراکنده در بعضی نقاط ورامین دیده می‌شوند.^۱ نگارنده در فروردین ماه (۷۲) در هنگام بررسی منطقه سیاه کوه و بازدید از رمة گردانه‌های این منطقه که قشلاق خود را در سیاه کوه می‌گذرانند در روستای مخروبه مبارکه به یک خانواده کَلگو برخورد نمودم، که تنها ساکن این ده بوده‌اند. مرد به رمة‌داری و کشاورزی مشغول بود و از این طریق سدجوع می‌کرد. مرد با بچه‌های خود به زبان عربی صحبت می‌کرد. ولی هنگامی صحبت با اینجانب فارسی را کاملاً می‌فهمید و به سئوالات پاسخ می‌داد. با صحبتی که با شکاربان آن منطقه داشتم گفت که هیچکدام از فرزندان این مرد کَلگو سواد خواندن و نوشتن ندارند.

اعراب صحنانی

اعراب صحنانی نیز گروهی از عربها هستند که امروز در ورامین کمتر شناخته می‌شوند و تنها در آثاری چون منتظم ناصری از آنها اسم برده شده است. عرب سلمانی، عرب سرهگی، عرب سالاری، عرب خواری، عرب حلوایی، عرب علیدائی و عرب علیدوستی نیز از اعراب دیگر ورامین هستند. که امروز به زبان فارسی تکلم می‌کنند. و اکثراً در روستاهای بهنام عرب ساکن بوده و به کشاورزی اشتغال دارند. در مورد این که این دسته از عشایر عرب از ابتداء یک طایفه بوده‌اند و بعد عناوین مختلفی برای خود انتخاب کرده‌اند و یا منشأ جداگانه‌ای داشته‌اند نگارنده اطلاعی در دست ندارد.

(۱) تاریخ اجتماعی ورامین در دوره قاجاریه - محمد امینی ص ۱۲۶.

در نهضت مشروطه جمعیتی از این اعراب مشروطه خواه بوده و به همین علت مورد خشم حاج حسن خان قرچکی قرار گرفته بوده حاج حسن خان جهت کشتار و غارت اموال آنها به سراغ ساکنین بعضی از روستاهای بهنام عرب می رود و پسرهای علی اصغر عرب^۱ از ترس فرار می کنند. در مورد عرب سالاری و عرب سلمانی نگارنده این سطور در پی پرسشهایی که از مطلعین محلی در ورامین بعمل آورده به این نتیجه رسیده که خانواده هایی این دو گروه در روستای سلمان آباد نزدیک پیشوای ورامین سکونت دارند.

در منطقه ورامین از طایفه عرب درازی هیچگونه اطلاعی در دست نیست در آمارهای اداره عشایر ورامین و در لیست دفاتر عشایری این اداره هیچ نامی از افراد این دو گروه نیست. آقای محمدرضا طالقانی دبیر آموزش و پرورش منطقه ورامین که خود در مورد ورامین اطلاعات وسیع و اسناد فراوانی دارد شخصاً یکی از این اعراب را می شناخت. که در منطقه پیشوا زندگی می کند. این شخص پیرمردی است عامی که به شغل خرید و فروش کتب خطی اشتغال دارد اما خانواده هایی از عرب درازی در منطقه جنت آباد (جنوب ایوانکی) در روستایی بنام چشمه ناری گلستانک زندگی می کنند.

با توجه به اطلاعات فوق که به وسیله آقای علی رضا هاشمی از تهران ارسال گردیده طوایفی از اعراب در فارس هم اکنون سکونت دارند بنامهای: درازی - کتی و میش مست و علیدوستی و سلمانی که علیدوستی تیره ای از طایفه لبو محمدی است. سلمانی طایفه ای است پراکنده در طوایف جباره و شیبانی، کتی مجموع سه طایفه عبدلیوسفی - فارسی و ویشاهی می باشند که در زمان ناصرالدین شاه شعبه ای از آنها به ورامین تبعید شده اند. و اما میش مست طایفه ای هستند که صدد صد ساکن روستاهای سرپنیران از توابع ارسنجان می باشند همه به زبان فارسی تکلم می نمایند. و به شغل کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. مردمی مهربان و سلیم طبع می باشند و روحیه روستائی آنها بر روحیه عشایری غلبه دارد.



زنهای عشایر شیبانی در حال قالی بافی



چادر منطقه گرمسیر



۲۰- احمد شببانی ۱۸- شاهرضا نام آور ۱۳- هوشنگ سهام پور ۱۰- عباسقلی محمدی ۵- عین الله شهاب ۷- بهمدمدری
۱۶- زیادخان درشوری ۱۵- لطفعلی خان کشکولی (فرزند مظفرخان برادر خدیجه بی بی مادر ناصرخان)
۴- فریدون خان کشکولی ۶- الیاس خان گرگین پور شش بلوکی (فرزند مختارخان)



کنفرانس عشایری شهرکرد سال ۷۴

از راست به چپ نگارنده - ذولنور کسائی - خانم لیلی عرب شببانی - عوض محمودی

یلاق



قشلاق



تبرستان
www.tabarestan.info



مسافران جاودانه کوهها و دشتها

فصل ششم

(۶)

طوایف جباره

تبرستان
www.tabarestan.info

جابر بن عبدالله انصاری جد طوایف جباره

حدود پانزده سال قبل از هجرت پیامبر (ص) کودکی در مدینه از قبیله «خزرج» بدینا آمد که نام او را جابر گذاردند. سیره نویسان نسب جابر را چنین نوشته‌اند «جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام» بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمته»

«عبدالله بن عمرو» پدر جابر از مردم مدینه و از طایفه (خزرج) بود وی در میان مردم مدینه از نخستین کسانی است که قبل از هجرت پیامبر (ص)، (از مکه به مدینه) قبول اسلام کرد و در محل (عقبه اولاً) با پیغمبر (ص) بیعت نمود و جزء دوازده نفری است که از آنها به عنوان (نقباء)^۱ یاد می‌شود در مورد نسب مادر جابر چنین نوشته‌اند (نسبیه) دختر عقبه بن عدی بن سنان بن هابی یا (نابی) بن زید بن حرام ابن کعب می‌رسند و در حقیقت عبدالله با دختر عموی پدرش ازدواج کرده است.

پیکر تازه عبدالله بعد از ۴۶ سال

جابر بن عبدالله خودش نقل می‌کند از شهادت پدرم چهل و شش سال گذشت سیلی آمد و بر

(۱) نقباء: این کلمه از نقب گرفته شده و بمعنی نماینده و سرپرست است.

اثر آن سیل قبر پدرم ویران شد کنار قبرش رفتم و جسدش را تازه دیدم مانند کسی که در خواب است گیاه (حُرمل) (اسپند) که بر روی پاهایش ریخته بودند تازه بود خواستم بوی خوشی بر بدنش بریزم اصحاب گفتند او را بحال خود بگذار و تغییر مده و عده‌ای دیگر دیدند که عبدالله پدر جابر دست خود را بر روی زخمی که در جنگ احد به او رسیده بود گذاشته است و خون بند آمد محدث قمی این جریان را از واقدی (مورّخ معروف) چنین نقل می‌کند که جابر گفت پیکر پدرم را در قبرش به گونه‌ای دیدم که گویا خوابیده است و هیچگونه تغییر نکرده بود.

تبرستان

www.tabrستان.info

سال رحلت جابر

معروف است که جابر ابن عبدالله انصاری آخرین نفر از اصحاب پیامبر (ص) بود. که در سالهای بین ۷۰ تا ۸۰ هجری از دنیا رفت و در این مورد روایتی از امام صادق (ع) در اصول کافی^۱ نقل شده است.

فرزندان جابر ابن عبدالله انصاری

بعضی برای جابر پنج فرزند نام برده‌اند که سه فرزند پسر بنامهای عبدالرحمن و محمد و محمّد^۲ دو فرزند دختر بنامهای میمونه و ام حبیبه بخاطر نام پسرهای کنیه او ابو عبدالرحمن و ابو محمد بود و گاهی او را ابو عبدالله می‌خواندند. جابر پس از پیامبر (ص) همواره در کنار امامان معصوم و مورد احترام خاص آنان بود. عمر او بین ۸۵ تا ۹۵ سال بوده است.

نظر نگارنده^۲

طوایف عرب که بنام ایل جباره نام گذاری شده است و در شرق فارس زندگی می‌نمایند فرزندان شیخ جناح و شیخ جناح فرزند محمد و محمد فرزند جناح و جناح از نژاد جابر و جابر

(۱) جلد ۱ صفحه ۴۶۹.

(۲) بنا به گفته سالمندان که سینه به سینه از اجدادشان نقل شده.

فرزند عبدالله و عمرو ابن حرام و حرام ابن کعب و کعب ابن غنم و غنم ابن کعب و کعب ابن سلمته و سلمته فرزند خرزج و بنام طایفه خرزج معروف می باشند اعراب جباره فرزند شیخ جناح و شیخ جناح فرزند شیخ جابر عبدالله انصاری می باشد.

خواب عجیب پدر جابر

مبشر ابن عبدالمنذر از سربازان رشید اسلام بود و در جنگ بدر که در سال دوم هجرت واقع شد قهرمانانه با دشمن جنگید تا به شهادت رسید چند روز قبل از جنگ احد که در سال سوم هجرت واقع شد عبدالله پدر جابر مبشر ابن عبدالمنذر را در عالم خواب دید که در بهشت است در حالی که عبدالله به فضای معطر و زیبای بهشت می نگریست و گوئی دلش می خواست او نیز در آنجا باشد مبشر به او گفت چند روز دیگر تو به اینجا نزد من می آئی عبدالله پرسید تو در کجا می باشی، مبشر گفت من در بهشت هستم هر جا بخواهم به سیر و سیاحت می پردازم و از نعمتهای بهشتی بهره مند می شوم عبدالله پرسید مگر تو در جنگ بدر کشته نشدی مبشر گفت آری من در جنگ بدر کشته شدم ولی دوباره زنده شدم عبدالله وقتی از خواب بیدار شد از خوابی که دیده بود هیجان زده شد برخاسته و به حضور پیامبر (ص) آمد و جریان خواب خویش را برای آن حضرت تعریف کرد. رسول اکرم فرمود (هذه الهاده یا اباجابر) ای پدر جابر این خواب از شهادت تو خبر می دهد. چند روزی بیشتر نگذشت که جنگ احد پیش آمد عبدالله با دوست صمیمی و شوهر خواهرش (عمرو بن جموح) که هر دو پیر بودند به میدان جنگ شتافتند و قهرمانانه با دشمن جنگیدند و شهید شدند.^۱

(۱) زندگی پرافتخار جابر بن عبدالله انصاری پاسدار حکومت صالحان - نوشته محمد مهدی اشتهاوردی صفحه ۲۳ و ۲۴

و ۲۵ سیره ابن حشام ج ۲ ص ۳۲۰ الفدیج ج ۷ ص ۲۶۴

بطوری که از گذشتگان سینه به سینه به نسل حاضر منتقل گردید. عرب جباره که طوایف آنان را بنام جباره معرفی کرده ایم همه از نژاد نسب جابر ابن عبدالله انصاری می باشند که با سپاه اسلام به ایران آمدند و در این مکان اقامه نمودند.

معرفی ایل جباره

همانگونه که گفته شد طوایفی از اعراب ساکن فارس را جباره می‌گویند. این طوایف عبارتند از: ۱- لبو محمدی ۲- شیری ۳- غنی ۴- جابری ۵- کوچی ۶- عزیزی ۷- نقدعلی که از یک نژادند و خود را فرزندان شیخ جناح نواده جابر بن عبدالله انصاری از صحابه خاص پیغمبر اکرم (ص) نمی‌دانند و طوایفی به جباره ملحق گردیده به نام قنبری - لُرت گاو میشی - قهستانی - لبردونی - پیر سلامی - شهبواری - چیریکلی - عسامی - سادات کل - سادات حسینی - سادات آل علی - سادات موسوی مقیم طایفه غنی - لبوشرف - بهلولی مجموع این طوایف چه آنهایی که از نسل شیخ جناح هستند و چه آنهایی که نیستند همه طوایف جباره می‌باشند و اکنون فصل ششم این تاریخچه اختصاص دارد به طوایف جباره برای ارتباط مطلب به ذکر این جمله مبادرت می‌ورزم طوایف جباره از صحرای نجد و یمامه عربستان به این مملکت (فارس) آمده و جزء سپاهیان اسلام بوده‌اند.

توضیحاً این که جد طایفه مزیدی به همراه شیخ جناح از حجاز به ایران آمده‌اند و تشکیل یک طایفه داده است.

مسافرت شیخ جناح به عربستان

شیخ جناح جدّ اعراب جباره از فارس به قصد آوردن شجره‌نامه اجدادی خود به حجاز می‌رود، سفرش یک سال به طول می‌انجامد. پس از یک ماه توقف در یمامه و نجد اظهار می‌دارد که بایستی به ایران برگردم و شجره‌نامه اجداد خود را ببرم چون که در ایران با طایفه‌ای از اعراب شیبانی بنی‌عماد که آنها نیز از حجاز می‌باشند ازدواج کرده و صاحب ۷ پسر به نامهای محمد، غنی، شیرعلی، عزیزقلی، جابرعلی، کوچکعلی، و نقدعلی می‌باشم و به این منظور به حجاز آمده‌ام روزی فرزندانم به عزم چوب بازی به عروسی می‌روند و یکی پس از دیگری مشغول چوب بازی می‌شوند و عده‌ای از افراد طایفه بنی‌عماد را در چوب بازی که (یکی از بازی‌های جشن عروسی در عشایر به حساب می‌آید) شکست می‌دهند که باعث ناراحتی افراد طایفه بنی‌عماد می‌شود به طوری که به هفت برادر اعتراض می‌نمایند و می‌گویند شما از کجا آمده‌اید و شجره‌نامه شما از کجاست این امر باعث می‌شود که به حجاز بیایم و شجره‌نامه اجداد خود را به ایران ببرم تا بنی‌اعمام شیبانی بدانند که من از نژاد و نسب بسیار عالی از حجاز می‌باشم و فرزندانم را سرزنش ننمایند. اقوام و فامیلش می‌گویند با این که ما میل داشتیم که شما بمانید و به ایران باز نگردید ولی چون در آن کشور ازدواج کرده و به دنبال شجره‌نامه اجدادی خود آمده‌اید پس هر چه زودتر با شجره‌نامه به ایران برگرد تا هم فرزندان و هم بنی‌اعمام شیبانی بدانند که از چه نژاد و نبیره‌ای هستی. روی پوست آهو تا هفت پشت و نژاد او را می‌نویسند که از صحابه خاص پیامبر اکرم (ص) و از بزرگان حجاز و از فامیل بسیار سرشناس و محترم می‌باشند. پس از تهیه شجره‌نامه هنگام عزیمت سه نفر از یمامه و نجد به همراهش به ایران حرکت می‌نمایند که عبارتند از:

۱- جد طایفه مزیدی ۲- جد طایفه لبردانی ۳- جد طایفه قنبری. زمانی که به ایران و فارس و به ایل شیبانی وارد می‌شوند پسرانش از پدر به زبان عربی می‌پرسند که اینان کی‌اند؟ در جواب می‌گوید ۱- مزیدی به معنی این که از حجاز مزید بر ما شده و به ایران آمده از نفر دوم سوال می‌شود می‌گوید اردینی^۱ یعنی آستین پیراهن من از گوشت بدن من از فامیل سُلبی و بطنی من نیست لیکن مانند پیراهن من می‌باشد نه گوشت بدنم در حقیقت می‌توان اردینی را یکی از اقوام سببی شیخ جناح دانست. از شخص سوم سوال می‌شود که قبر نام داشته می‌گوید این شخص خادم

(۱) اردینی همان طایفه لبردونی است.

من است و برای انجام خدمت همراه من به ایران آمده و می‌توان گفت از صمیمی‌ترین افراد و وفادارترین کسانش بوده که از حجاز به همراه او ترک وطن و فامیل نموده به ایران آمده است.

تیره بهلولی جزء ایل عرب جباره

تیره بهلولی که جزء ایل عرب جباره هستند نزاداً از ایل قشقائی می‌باشند و در حدود یکصد و پنجاه سال است که به ایل عرب آمده‌اند. در حدود دویست خانوارند و به زبان عربی تکلم می‌نمایند. محل ییلاق این تیره در ابوتربه و جوکان و باغ سیاه از بخش قنقری بوانات محل قشلاق آنها در دوبران داراب بوده که برای دامداری و تعلیف گوسفندان خود به این مناطق می‌رفته‌اند. تیره بهلولی در حال حاضر از حالت چادرنشینی خارج و اسکان گردیده‌اند در حدود شصت خانوار در شهر فسا و بقیه نیز در دوبران داراب و قادرآباد مرو دشت ساکن و به مشاغلی از قبیل دامداری، قالی بافی، خرید و فروش مشغولند. تیره بهلولی دارای سه اولاد بنامهای:

۱ - اولاد پیرمرادی

۲ - اولاد قندی

۳ - اولاد فرقدینی

می‌باشد. آنها مشابه طوایف عرب هستند.

اولاد پیرمرادی به تعدد زوجات عقیده ندارند و جز در مواردی که همسر آنها فوت کند هیچکدام در زمان واحد دارای دو همسر نخواهند بود در مراسم عروسی ساز و نقاره را منع می‌دانند و این مراسم را با سلام و صلوات انجام می‌دهند. وضع اجتماعی این تیره متوسط است.

طایفه پیر سلامی

این طایفه در حدود دویست خانوار و یکی از طوایف عرب جباره به شمار می‌آید. به قرار معلوم نژاداً از ایل قشقائی هستند و متجاوز از دویست و پنجاه سال قبل به جرگه ایل عرب درآمده‌اند. به دو زبان تکلم می‌کنند (ترکی و عربی) مردمان ساعی و فعال و در بین ایلات عرب از لحاظ کوچ و چیدن بار به ایلات قشقائی شباهت دارند. زمانی این طایفه جزء طایفه لبو محمدی و تحت سرپرستی امیر قلی خان سهام عشایر بوده، کدخدای این طایفه در زمان سهام عشایر قربان‌قلی که مردی بسیار صحیح‌العمل و درستکار بوده، بعد از قربان‌قلی طایفه پیر سلامی از طایفه لبو محمدی مجزا و سرپرستی آن به محمد قلی قهرمان منتقل می‌شود. عشایر عرب اعم از جباره و شیبانی او را درستکار و صحیح عمل می‌شناختند و فرزندش کریم قهرمانی عهده‌دار کلانتری طایفه پیر سلامی گردید.

جمعیت این طایفه در حدود ۱۵۰ نفر و اکثراً از حالت چادر نشینی و کوچ روی خارج و اسکان شده‌اند. ناگفته نماند این طایفه از لحاظ تحصیلات در مقام قیاس با سایر طوایف عرب اکثراً تحصیل کرده هستند.

پیر سلامی سه اولاد هستند ۱- اولاد علیرضا ۲- اولاد قدام ۳- اولاد افشار.

عمدهٔ اختیارات طایفه به دست افرادی از این اولاد بوده که افراد به نامی چون حاجی رحیم و مشهدی شاه رضا، مشهدی صیاد داشته و طبق مدارک موجود و به فراخور زمان کدخدایی طایفه پیر سلامی به دست این افراد بوده که به رتق و فتق امور طایفه می‌پرداختند. محل بیلاق این طایفه چاه حسن و چاه فاضل، قشلاق آنان در اطراف شهرستان داراب تا دهستان فرگ و از بنا رویه تا صحرای باغ لارستان می‌باشد در حال حاضر حدود ۱۵ خانوار آنها سیار و بقیه در شهرستانهای شیراز، فسا، داراب، دهبید و دیگر نقاط اسکان یافته‌اند.



کوچ از راههای صعب‌العبور و کوهستانی عبور می‌کند تا به مقصد برسد

طایفه جابری

طایفه جابری از اولاد جابر یکی از فرزندان شیخ جناح از نژاد جباره و مشتمل است بر

سه تیره:

۱ - منصوری

۲ - ولیخانی

۳ - فتح‌الهی

دارای ۶۰۰ خانواد و در حدود ۲۶۰۰ نفر جمعیت است. تعداد زیادی از طوایف مختلف به تیره منصوری ملحق گردیده‌اند. محل سکونت این تیره در معزآباد که ۶ کیلومتری خرامه واقع شده است، می‌باشد. این تیره در سال ۱۳۳۰ خورشیدی در معزآباد ساکن شدند. و اراضی آنجا را که در مالکیت همسر عبدالله قوامی بود خریداری کرده. این محل بایر و خالی از سکنه را آباد نمودند. در روستای معزآباد اکنون ۷۵۰ خانوار ساکن و به دامداری و کشاورزی مشغولند. شایان ذکر است که طایفه جابری مخصوصاً تیره منصوری مردمانی غریب نواز می‌باشند به همین دلیل جمعیت روستای معزآباد که از خارج باین تیره محلق شده‌اند تعدادشان از تیره منصوری به مراتب بیشتر است.

تیره فتح‌الهی جابری ساکن در هلال‌آباد نیز این منطقه بایر را آباد و به کشاورزی و دامداری مشغولند. سرپرستی طایفه را امیرقلی محمدی عهده‌دار بود. بعد از وی سرپرستی طایفه به فرزندش عباسقلی محول گردید، پس از وی کلانتری طایفه را فرزندش قدرت‌الله محمدی از طایفه جابری عهده‌دار گردید. سرشناسان طایفه عبارتند از:

۱ - حاج محمد محمدی

۲ - حاج جعفر قلی محمدی

۳ - محمدقلی محمدی

۴ - حاج حسین آقا میرزائی

۵ - حاج اسدالله موسوی

۶ - حاج ابراهیم انصاری



امیرج محمدی فرزند عباسقلی محمدی کلانتر طایفه جابری

عموماً مردمانی درستکار و صدیق و مورد اعتماد و در امر اسکان طایفه و پیشرفت امور اجتماعی آنها زحمات زیادی متقبل شده‌اند و باید گفت امروز طایفه جابری در ردیف بهترین طوایف عرب می‌باشند. یکی دیگر از تیره‌های جابری تیره ولیخانی در گذشته صمد مددی فرزند آقاجان عهده‌دار کلانتری آنها بود که در حدود یکصد و بیست خانوار و محل سکونت آنها هلال آباد است دامداری و کشاورزی آنها رونق بسزائی دارد.

تبرستان

www.tabarestan.info

تیره چریکلی یا چریکلو و تیره عیسائی یا اولاد علی محمد

این دو تیره دارای یکصد و پنجاه خانوار و در حدود ۵۵۰ نفر جمعیت است که در فُرگ از توابع شهرستان داراب اقامت دارند. تعدادی در روستای دوبرجی و جوار امامزاده محمد ساکن و برخی نیز دامدار و چادر نشین هستند وضع نسبتاً خوبی دارند. دارای زمین کشاورزی از اراضی تقسیم شده جستویه^۱ و بنیان می‌باشند. این دو تیره از زمان‌های سابق ثروتمندترین تیره‌های عرب بوده و جمعیت آن‌ها چندین برابر فعلی بوده است. مردمانی زحمتکش و ملایم، محل قشلاق آنان (چرک گازه) جزء بلوک قنقری بوانات آباده است. دزدی، نادرستی و کجروی در قاموس این دو تیره وجود ندارد. نژاد تیره چریکلی از طایفه چهارده چریک هستند که در زمان سابق به ایل عرب آمده‌اند.

تیره عیسائی شخصی به نام علی محمد به ایل عرب آمده نوادگان آن به تیره عیسائی معروف شده‌اند طبق نوشته محمدجعفر خورموجی طایفه چهارده چریک از ایلات قدیم بوده و از این طایفه در زمان سلاطین صفوی اشخاص معتبری برخاسته‌اند سردسیر آنان در آن زمان در رامجرد شیراز و گرمسیر داراب بوده، از افراد سرشناس این دو تیره مرادقلی احمدی و پنجعلی محمدی بوده‌اند. این دو تیره با غیر وصلت نمی‌کنند و ازدواج بین خودشان صورت می‌گیرد. زن‌های این دو تیره در هنر قالی‌بافی مهارت کامل دارند و قالی‌های مرغوب می‌بافند. این تیره‌ها از قدیم جزء طایفه لبو محمدی و تحت سرپرستی عبدالحسین خان سهام‌پور پدر نگارنده و نیز خود نگارنده بوده‌اند.

سادات آل علی

سادات آل علی از دیرباز با طایفه لبومحمدی بوده و تیره‌ای از این طایفه محسوب می‌شدند. این سادات به دو فامیل حسینی و آل علی شهرت دارند. در سال ۱۳۱۱ که اسکان عشایر به مورد اجرا گذارده شد. دو خاندان حاج سید فرج و سید ذوالفقار یکی در هارونی ابرکوه و یکی در مروست هرات و یزد املاکی خریده، سکونت گزیدند. خاندان حسینی همراه با سایر تیره‌های لبومحمدی در مناطق قنقری و بوانات و روستاهای آباده طشک و ارسنجان اقامت نمودند. سادات آل علی عموماً افرادی صاحب قریحه و به کسب دانش همت می‌گماردند. اکثراً دارای قریحه شعر بودند لیکن متأسفانه اشعار چندانی به جز چند دوبیتی از این اشخاص با ذوق در دست نیست. پس از سال ۱۳۲۰ خورشیدی که قانون تخته قاپو لغو شد و عشایر دوباره همچون امواج خروشان دریا به حرکت درآمدند خاندان حسینی نیز به بار و کوچ پرداختند ولی خانواده‌های سید ذوالفقار و حاج سید فرج در املاک خود باقی مانده به کشاورزی و دامداری پرداختند. سادات آل علی با تیره‌های محمد کریمی و پیراحمدی و خان احمدی (لبومحمدی) مواصلت نموده و خویشاوندی سببی پیدا کرده‌اند. لازم بذکر است که تیره سادات محمد کریمی نیز از حالت اسکان درنیامده و در املاک خود در هارونی و اسفندآباد ابرکوه باقی ماندند. گروهی هم به حال نیمه سیار تا بوانات ایاب و ذهاب می‌نمودند. گروه در اسکان مانده آل علی در اثر خشکسالی پیاپی املاک خود را به بهای ناچیزی فروخته و با مختصر دام خود دوباره به ایل پیوسته و به ایاب و ذهاب پرداختند. هم‌اکنون این سادات همراه با سایر تیره‌های عرب لبومحمدی در بوانات و ده‌بید و قادرآباد و مردوشت و شیراز ساکن می‌باشند. ضمناً چند خانوار در زمان‌های قبل به طبس خراسان مهاجرت نموده‌اند که به تازگی شناسائی شده، چند خانوار نیز در مروست و هرات باقی مانده‌اند و دارای کشاورزی می‌باشند.

ناگفته نماند چند خانوار نیز در اطراف داراب دارای آب و زمین و گوسفند می‌باشند. زنان این سادات در هنر قالی‌بافی، خورجین‌بافی و گلیم‌بافی مهارت داشته و هم‌اکنون نیز با ایجاد کارگاه‌های جدید قالی‌های تجارتمی‌یافتند. از لحاظ نظافت و بهداشت و خانه‌های زیبا و تولید محصولات دامی ممتاز و معروفند.



چادن در جعفرآباد فرگ مالکی طایفه لبر محمدی

سادات کُل یا سادات حسینی

این طایفه جزء طایفه لبومحمدی بوده و شناسنامه آنها به نام سادات کل لبومحمدی ذکر گردیده است. چون جمعیت این سادات زیاد بوده آنان را سادات کل گفته‌اند. سادات کل شامل سه تیره می‌باشند: ۱ - سادات احمدکمالی ۲ - سادات علی شمس ۳ - سادات ملاجانی در فارسنامه ناصری چنین آمده است:

۱ مردان عالم باعمل از این طایفه سادات عرب برخاسته‌اند مانند عالم زاهد آقا سید محمد پیشنماز مسجد نو شیراز و فاضل کامل آقا سید عبدالطیف که در فنون ریاضی عظیم‌المثال بود و آقا سید احمد که عمر خود را در نشر مسائل دینی گذرانید و برادر فاضل آقا سید محمد حسین که سال‌ها در تهران توقف داشت و عالم زاهد حاج سید محمد باقر و ولد صدقش جناب مستطاب فاضل کامل جامع علوم حاج سید محمد حسن و این طایفه از وجوهات دیوانی مرفوع‌القلم می‌باشند و در سال چیزی برای بنی اعمام خود که در شیراز توقف دارند به رسم نیاز و هدیه می‌فرستند. اما طایفه سادات کل که از علماء و فضلاء ایل خمه به شمار می‌رفتند ساداتی همچون فخرالسادات و سیف‌السادات داشته‌اند که از زمان‌های قبل برای تحصیل علم به شیراز آمده و در زمره علمای طراز اول قرار گرفتند و اکنون فرزندان آنها در شیراز اقامت دارند و جزء علمای شیراز می‌باشند. در حال حاضر سادات کل در قلعه بیابان داراب اسکان گردیده و در حدود دویست و پنجاه خانوار می‌باشند. در حدود یکصد خانوار از این طایفه در سال‌های قبل به شیراز و آبادان آمده و در آن شهرستان‌ها سکونت اختیار نموده و به مشاغل دولتی اشتغال دارند. کدخدایان سادات کل سید حاجی فرزند سید لطیف فرزندش سید محمد و سید جواد فرزند سید مصطفی بوده‌اند. حاج سید خانی و حاج سید فتح‌اله و حاج سید اسد از افراد محترم این طایفه بودند. سید علانور حسینی یکی از سادات با تقوای این طایفه مقیم شیراز است.

سادات حسینی موسوی یا سادات حاج سید کوچک

این سادات از ۳۰۰ سال قبل طبق مدارک موجود در ایل عرب می‌باشند و نژاداً از عراق به ایران و فارس وارد شده‌اند. شهرت این سادات موسوی است چون از نسل امام موسی کاظم می‌باشند فرمانی موجود است. یکی از سلاطین صفویه که این سادات را از پرداخت مالیات دیوانی معاف نموده و فرمانی به عنوان سرخیلان عرب صادر نموده که به هیچ وجه کوچکترین درخواستی از آنها نشود و به منزل آنها وارد نشوید. بهای آب علف از آنها مطالبه ننمایند نسل آنان بعد از ۲۳ واسطه به سید شمس‌الدین می‌رسد که از سادات مشهور و محترم ایل عرب بوده و از نژاد آن سادات اکنون فرزندان حاج سید عبدالله بنامهای سید اسماعیل و سید اسحاق و سید حمزه و سید عبدالعلی که در بلوک بوانات ساکن بوده و ملکی به نام جعفرآباد سفلی، مالکی و متصرفی از اجداد به آنها منتقل گردیده و در آن حوزه به زراعت و باغداری مشغول می‌باشند تعداد سادات موسوی در حدود پنجاه خانوار بوده که یک عده از آنها در ریزاب پشت کوه داراب ساکن می‌باشند^۱.

حاج سید حسین یکی از سادات جلیل‌القدر ایلات خمسه است که مرگش را خودش به خانواده‌اش اطلاع می‌دهد و وصیت می‌کند که بعد از مرگ جنازه‌اش را روی شتر بگذارند و به سمت بیابان رها کنند و شتر بعد از سه روز مراجعت می‌کند و هر چه در بار شتر است بردارند و در خانواده خود نگاهداری نمایند فرزندان به وصیت او عمل می‌کند و بعد از مرگ جنازه را روی شتر گذاشته. شتر را رها می‌نماید پس از سه روز شتر مراجعت می‌کند و در بار شتر یک قطعه سنگ سبز رنگ دیده می‌شود که جای پائی در آن سنگ است و آن سنگ را در خانواده خود نگاهداری می‌نماید که هنوز در خانواده سادات موجود است.

بقیه خلاصه یافته‌ها شاه طهماسب نورالله مرقد شاه عباس اعلی الله خلد مقامه شاه صفی حفص الله بلطف الواحد جد بزرگوارم طاب ثره شاه بابام آثارالله برهانه

فرمان همایون شد آنکه چون در اینوقت که سیدابراهیم ولد سید عبدالقادر بدرگاه معلی آمده بعرض رسانیدند که در باب معافی ایشان روانچه امضاء اشرف صادر گردیده و بروانچه مزبور را از دفاتر گذرانیده و فوت نموده‌اند و استدعا بروانچه منتظر و از سرکار آواراجه عراق تصدیق نمودند که بر طبق استدعاء ایشان قبل از این روانچه اشرف بتاریخ شهر جمادی الاخرای سنه ۱۱۰۷ صادر شده مضمون آنکه چون در اینوقت سیدابراهیم ولد سید عبدالقادر و غیره جماعت مزبوره قبل بدرگاه معلی

شمس الدین ولد سید منصور سید منصور ولد سید گنجعلی شاه مراد ولد سید عبدالنبی

سید عبدالطیف ولد سید حیدر عبدالله نام و سید حسن ولدان سید عنایت

عنایت الله ولد سید خیرالله مراد ولد سید حسین ولی و سید غریب ولدان سید ذوالفقار

حسین ولد سید حاجی احمد ولد سید صالح درویش سبز علی ولد درویش محمد

درویش احمد ولد درویش حسن

سید غریب آمده بعضی رسانیدند که از قدیم الایام تا حال بموجب احکام مطاعه لازم الاطاعه اباعنجد معاف و مسلم‌اند که احدی بهیچوجه من الوجود بعلت اخراجات و عوارضات و غیرها دیوانیه مزاحمت بحال ایشان نرسانند و در این باب استدعای امضاء اشرف ما نمودند و از سرکار آواراجه عراق نوشته‌اند که بموجب روانچه نواب گیتی ستانی بتاریخ شهر شعبان سنه ۹۹۸ بر طبق احکام نواب جنت مکان علیین آشیان و سلاطین سابقه صادر شد متوجهات سید شمس الدین و سید نور علی و سید بابا و سید عنایت و سید سلطان و سید صالح و درویش محمد اولاد مشارالیه و درویش احمد بلامبلغ معاف و در وجه ایشان مقرر شده بود بقید آنکه هیچ آفریده از افراد قورچیان و عساکر و غیرذالک بهیچوجه من الوجود مزاحمت بحال سادات مزبورهما نرسانیده و طلب توقعی و بعلت اخراجات مسدوده الابواب سیما چوپان بیگی پیشکش و شکار و پیکار بهر اسم و رسم که بوده باشد مطالبتی نکنند و چون داخل اعراب نبوده‌اند داخل اعراب ندانند و داروگان اعراب و ممیزان و سرخیلان اعراب و احشام متعرض نشوند و بعد از آن بروانچه فرمان خاقان رضوان مکان بتاریخ شهر رجب ۱۰۳۸ سید ولی ولد سید شمس الدین و سید شمس الدین ولد سید نورعلی و غیرهما به تفصیل دفتر صادر شده بود و در ثانی الحال که سادات مزبورهما ذیل اولاد سادات مزبوره بدرگاه معلی آمده استدعای امضاء روانچه

عبدالقادر ولد سید عبدالرضا منصور ولد کوهی گنجعلی ولد سید محمد شاه مراد ولد عنایت الله

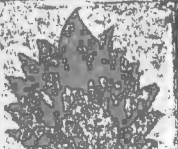
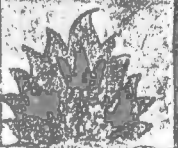
سید میرزا بابا ولد سید عزیز حسن ولد سید حاجی خیرالله و سید ذوالفقار ولدان سید شمس الدین

سید حسن و سید صالح ولدان سید مراد حسن ولد درویش عبدالله سید عزیز ولد سید ذوالفقار

محمد ولد درویش منصور سید ذوالفقار ولد سید محمد سید محمد ولد سید حیدر سید حیدر ولد سید کوهی مزبورهای فوق نموده بودند بروانچه امضاء اعلیحضرت نواب قدس مکان طوبی آشیان بتاریخ شهر جمادی الاخرای سنه ۱۰۸۵ صادر و مقرر شده که هرگاه جماعت مزبورهما از اولاد سادات مزبور بوده باشند مضمون حکم خاقان خلد آشیان صاحب قرانی را درباره اولاد مزبور من اول الی آخر ممض دانسته بعلت اخراجات و عوارضات مسدوده الابواب سیما چوپان بیگی و پیکار و شکار و سایر تکالیف دیوانی بهر اسم و رسم که بوده باشد مطالبتی نکنند و در منازل ایشان نزول نکرده و بعلت آب خوار و علف خوار مزاحمتی نرسانند و از فرموده تخلف نورزند حکام و تیولداران و ریش سفیدان اعراب و احشام و غیرذالک حسب الامسطور مقرر دانند و رفعت پناه محمد هاشم بیگ یوزباشی تفنگچیان جلو و اسیر علی بیگ کلانتر اعراب شیبانی تصدیق نموده‌اند که جماعت مزبورها فوق اولاد سید عبدالقادر و غیر جماعت مفضله‌اند بنابراین مقرر فرمودیم که حکام و تیولداران و سرخیلان و ریش سفیدان احشام و اعراب و غیرذالک حکم اعلیحضرت نواب جنت آشیان قدس سره را که برطبق عرض والد ایشان به امضاء

سلاطین ماضیه عرضه من اول الی آخر درباره ایشان ممض و منفذ دانست بهیچوجه من الوجود بخلاف حکم و حساب بعلت اخراجات و عوارضات مسدوده ذوالابواب سیما چوپان بیگی پیکار و شکار و سایر تکالیف دیوانیه بهر اسم و رسم که بوده باشد مطالبتی ننموده احدی بدون اذن جماعت مزبورهما در منازل ایشان نزول و بعلت آبخوار و علف خوار مزاحمت نرسانند و از قرار فرموده تخلف نورزند و از سرکار توجیه و سرخط نوشته اند که بروآنچه مزبور از سرکار است مذکورها گذشته و معمول است بنابراین مقرر فرمودیم حکام و تبولداران و ریش سفیدان اعراب مزورها به نحوی که قبل از این درباره سادات مزبور مقرر شده عمل نموده بروآنچه سابق را با حکم کامل متحد دانند و در عهد شناسند تحریرا فی شهر ذیقعدہ الحرام سنه ۱۱۰۹

صفحه دوم فرمان معافی از پرداخت مالیات از سادات موسوی بمهرشاه صفوی

بسم الله الرحمن الرحیم امدی سحر من الوجوه لاجات و عوارضات غیره دیوانه فرمایند و درین باب استعاضای شریک نموند و ازین کار وادار و عرفان بموجب و آنچه بواسطه قریب از این خبر خدای تعالی طایفه ای که و ملاطفت با اقصای دین است که شمس الدین سید نور علی و سید و سید علی و در وین دولت را لایق در پیشگاه معافیت معافیت از هر اوقاف و چنان عیال و غیره که بموجب این امر زمانه و طایفه و توقیر کنند و عیال و ارباب و عیال	
و بکار بر اسم رحم که بخواهند و بکار کنند و چون اعراب بنحله و نعل اعرا و دار و عخان اعراب و عیال و اعراب و عیال و اعراب و عیال و اعراب و عیال و درین باب استعاضای شریک نموند و ازین کار وادار و عرفان بموجب و آنچه بواسطه قریب از این خبر خدای تعالی طایفه ای که و ملاطفت با اقصای دین است که شمس الدین سید نور علی و سید	
و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید	
و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید	
و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید	
و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید و لکن سید میر سید که هر که سید میر سید و غیره که سید میر سید	

سادات موسوی مقیم طایفه غنی معروف به سادات آتشی

این سادت در اصل سه برادر به نامهای سید حاتم و سید حیدر و سید محمد که از ارسنجان فارس به ایل عرب و طایفه غنی می آیند. مهاجرت آنان از ارسنجان به طایفه غنی حدود یک صد سال قبل بوده و با توقف در طایفه غنی و وصلت با آن طایفه به صورت عشایر کوچ رو در آمده و به ایاب و ذهاب در منطقه غنی می پردازند.

طبق تحقیق به عمل آمده در چهار نقطه شرق فارس شامل: ۱- حوزه شهرستان داراب ۲- رودخور و چشمه عاشق و ریز آب و تل هلال نی ریز ۳- حوزه کوشکک نی ریز ۴- حوزه قنبری و بوانات ساکن و تعداد خانوار این افراد به سیصد و دو هزار نفر جمعیت می رسد.

این طایفه به زبان عربی صحبت می نمایند و مردمانی با تقوا و پرهیزکارند مانند سید حاج احمد که بسیار متقی و پرهیزکار بوده است. افراد تحصیل کرده این طایفه در حدود یکصد نفر می باشند. این سادات صاحب کشف و کرامات بوده سرشناسان آن طایفه عبارتند از حاج سید احمد - حاج سید یوسف - حاج سید عبدالحسین - سید علی اصغر - حاج سید هاشم - سید مرتضی فرزند سید حبیب الله همه این سادات محترمند که ذکر نام آنان در این کتاب گنجایش ندارد. سید اکبر فرزند سید مصطفی از سرشناسان سادات است.

طایفه شیری

طایفه شیری یکی از فرزندان شیخ جناح عرب جباره از ایل خمسه می‌باشند که با ملحقات آن بالغ بر دو هزار و پانصد خانوار است. این طایفه همجوار سایر طوایف جباره و شیبانی بین منطقه آباده در شمال تا نواحی داراب و لارستان در جنوب ییلاق و قشلاق داشته که مسیرهای مهم و دائمی آنان ده‌بید، سعادت‌آباد، ارسنجان، کربال، خرامه، سروستان، فسا، داراب، جهرم، جویم، و لارستان بوده است. طایفه شیری را می‌توان از لحاظ تعداد دام و عرضه تولیدات دامی مثل پشم، پوست، بره، روغن، کشک، کره و... از تولید کنندگان عمده بحساب آورد.

مردمان این طایفه از قدیم‌الایام به صداقت و راستی در بین طوایف ایلات خمسه و سایر ایلات معروف بوده و با کمال دلاوری تمول خود را حفظ و حراست کرده و در هنگام ایاب و ذهاب و ییلاق و قشلاق نه بر کسی جوری نموده و نه از کسی اجحافی می‌دیده‌اند. مردمان این طایفه نسبت به جامعه روحانیت اصیل علاقمند بوده‌اند.

بنا به اظهار افراد مسن و پیرمردهای طایفه شیری از سابق نسبت به سید جلیل‌القدر حضرت آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین موسوی لاری که در صد ساله اخیر بر علیه ستمکاران و حکام وقت مبارزه داشته و خواستار صدور حکومت ولایت فقیه بوده ارادتی خاص داشته و ایشان را محترم می‌شمرده‌اند بعد از آن بزرگوار مقلد فرزند برومند وی حضرت آیت‌الله سید عبدالمحمد موسوی بوده و به بیت شریف ایشان رفت و آمد داشته و وجوهات شرعی خود را تقدیم حضور معظم‌له می‌نمودند و از محضرشان کسب فیض می‌نموده‌اند. کلانتر سابق این طایفه صیادخان شیروانی از تیره زمان‌خان^۱ و بعد از وی فرزندش خانلرخان عهده‌دار کلانتری طایفه شیری بوده است. و اکنون حدود پانصد خانوار از این طایفه در مراتع متیران، آبگرم، دشت خاک، جوخاری، چهارکوه، از توابع داراب و گلایی از توابع جویم و سفیدبان از ناحیه لارستان و میان جنگل فسا و سرکوه خمگاه ده‌بید کوچ‌رو هستند و به دامداری سستی اشتغال دارند و بیش از دو هزار خانوار آن در مناطق دوتیران، فسارود، از توابع داراب و صحرارود، زاهدشهر، میان‌ده، طالقانی، محمودآباد، علی‌آباد، از توابع فسا و همچنین سرثم، فیروزی، قادرآباد از توابع

(۱) زمان‌خان به سفر حج مشرف شده است و در مکه وفات یافته است

شهرستان آباده ساکن شده و به کار زراعت و دامداری اشتغال دارند.

طایفه شیری در اصل پنج برادر فرزندان شیرعلی بوده‌اند به نام‌های ۱- کربلایی مرادخان ۲- صفی‌خان ۳- حسن‌خان ۴- نورم‌خان ۵- قاسم‌خان که نسل و نژاد این پنج برادر به پنج تیره مهم تقسیم شده و هر تیره به چند اولاد منشعب گردیده است که ذیلاً به شرح هر کدام و جمعیت و محل زندگی آنها می‌پردازیم.

۱- کربلایی مراد خان: از نژاد وی دوتیره یا دو اولاد به نامهای اولاد میرعلی و اولاد خداداد است که جمعیت هر دو تیره آن شصصد خانوار تشکیل شده از اولادهای ۱- صالح، صفرخان، زمان‌خان، ثانی از شاخه میرعلی ۲- اولادهای نامدار حیرات، نجف، مهدی‌خان، از شاخه خداداد و تقریباً یکصد خانوار آن بطور سیار و نیمه سیار و پانصد خانوار آن در دوبران داراب، صحرارود، فسا و علی‌آباد میان جنگل و سایر مناطق ساکنند و به کار کشاورزی و دامداری اشتغال دارند.

مرحوم حاج محمدعلی نجفی، حاج غلام‌عباس شیروانی، حاج محمدحسن شیروانی، مهدی مهدی‌قلی شیروانی و مهدی صمدآقا نجفی از اشخاص معروف و مشهور این دو اولاد بوده‌اند ۲- صفی‌خان: از نژاد صفی‌خان تیره صفی‌خانی هستند که بالغ سبصد خانوار جمعیت دارند و از چند اولاد به نام‌های مقیم، احمدیگ، صادق‌خان و مرادخان تشکیل یافته و اکثراً در دبران داراب ساکنند و به کار زراعت و دامداری اشتغال دارند و عده‌ای از خانوارهای آنان به صورت سیار و نیمه یار به شغل دامداری می‌پردازند از اشخاص معروف این تیره حاج نصرالله شریعتی و حاج شیخ عباس شریعتی را می‌توان نام برد.

۳- نورم‌خان: که فرزند وی جانی‌خان بوده و اولاد او به نام جانی‌خانی معروفند و از اولادهای محمدرضا ولی‌خانی، قاسم‌خانی، هاشمی تشکیل شده است که بالغ بر چهارصد خانوار می‌باشند که اکثراً در محمودآباد علیا و سفلی و میان جنگل فسا ساکن و به دامداری و کشاورزی مشغولند و تعدادی از این تیره به صورت سیار و نیمه سیار به دامداری اشتغال دارند. حدود بیست خانوار از این تیره در دوبران داراب ساکنند. شخص معروف تیره جانی‌خانی میرشبه علی بوده است.

۴- حسن‌خان: که از نژاد وی تیره حسن‌خانی می‌باشند که از چندین اولاد به نام‌های اولاد میرزا بیگ، اولاد علی‌داد و اولاد ملاحسین تشکیل شده است و بالغ بر دویست و پنجاه خانوار می‌باشد که اکثر آنان در منطقه دوبران داراب ساکن هستند. از اشخاص معروف این تیره در سابق می‌توان

حاج سعدالله و حاج غلامرضا فرزندان مشهدی کریم‌بیگ را نام برد.

۵- قاسم خان: از نژاد قاسم خان تیره یوزباشی می‌باشند که از اولادهای سلیمان، عباس، اسماعیل، ملک‌علی تشکیل یافته است و بالغ بر دویست و پنجاه خانوار جمعیت دارند و نیمی از خانواره‌هایی این تیره در دوبران داراب ساکن و نیمی دیگر به صورت سیار و نیمه سیار به دامداری مشغولند. اشخاص معروف این تیره حاج حسین سلیمانی و حاج دادالله سلیمانی و مشهدی آقا مراد سلیمانی بوده‌اند.

ملحقات طایفه شیری:

از آنجا که مردم طایفه شیری با سایر افراد و طوایف هم جوار سلوک و سازش داشته‌اند از حدود دویست سال قبل اشخاصی از مناطق دیگر وارد طایفه شیری شده که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

۱- سده‌ی: در زمان کربلایی مرادخان دو برادر به نام‌های اسماعیل و زینل و به خانه کربلایی مراد خان آمده تشکیل خانواده و نسل داده و اکنون حدود سیصد خانوار سده‌ی ابوابجمعی طایفه شیری می‌باشد و اکثراً در مناطق زاهد شهر فسا، میانه فسا، و روستای سده ساکن هستند و تعدادی از خانوارهای آنها نیز به صورت سیار و نیمه سیار به شغل دامداری سرگرم هستند و از دو اولاد به نام‌های محمدباقر و اولاد جعفر تشکیل شده‌اند و افراد معروف آنها مشهدی محمدقلی و مشهدی نادعلی و حسین‌قلی خسروانی می‌باشند.

۲- چگنی: حدود دویست سال قبل اشخاصی از طایفه چگنی قشقایی وارد طایفه شیری شده و اکنون حدود سیصد خانوار چگنی ابوابجمعی طایفه شیری می‌باشند که اکثراً در منطقه فسا رود داراب و قادرآباد نزدیک ده‌بید و دیگر مناطق ساکن هستند و عده‌ای از این طایفه نیز به صورت سیار و نیمه سیار به دامداری مشغولند و از اولادهای ابوالحسن، تقی‌خانی و محمدیوسف تشکیل یافته.

۳- شاهسون: شخصی به نام یار محمد از مناطق دیگر که شاید از شاهسون تهران باشد به طایفه شیری آمده و ابوابجمعی اولاد میرعلی و اولاد خداداد گردیده و در حدود پنجاه خانوار جمعیت دارند. عده‌ای از آنان در دوبران داراب ساکن و عده‌ای به صورت عشایر کوچ‌رو در رونیز

استهبان دامداری می‌کنند و از اولادهای اسدالله، عزیزالله، حبیب‌الله تشکیل شده‌اند.

۴- خَلَج: تعدادی بالغ بر پنجاه خانوار ابوابجمعی طایفه شیری هستند که گویا قبلاً از طایفه قشقایی خلیج وارد طایفه شیری شده و فعلاً در منطقه قادر آباد و دشت مرغاب و یاس چمن ده‌بید ساکن و به کشاورزی و دامداری مشغول هستند و از اولادهای کربلایی اسماعیل خان داراب و علی میرزا تشکیل شده است.

۵- نوروز: که در حدود یکصد و پنجاه سال پیش شخصی به نام نوروز از طایفه باصری (آقلی) به طایفه شیری آمده و این اولاد را تشکیل داده است که هم اکنون سنی چهل خانوار ابوابجمعی اولاد میرعلی و اولاد خداداد می‌باشند و تعدادی از این خانوارها در دیران داراب ساکن و تعدادی نیز به صورت عشایر سیار و نیمه سیار به دامداری اشتغال دارند.

در طایفه شیری افراد و اشخاص شجاع بوده‌اند که معروف‌ترین آنها احمدخان پسر حاج زمان خان مشهدی علمدار معروف به علمدار آقاعلی و حاج نصرالله شریعتی و مشهدی سیف‌الله شاهسون را می‌توان نام برد که از مردان نیک و بنام این طایفه به حساب می‌آیند.

بنا به گفته افراد مطلع افرادی از طایفه شیری به مناطق و استان‌های همجوار فارس رفته‌اند و در آن مناطق ساکن گردیده و تشکیل قبیله داده‌اند.



خالد شیروانی



۱ - عکس از منطقه دوبران داراب در طایفه شیری «توسط کورش سهام پور»



۱ - عکس از منطقه دوبران داراب در طایفه شیری «توسط کورش سهام پور»



این عکس از کوه قلعه تبر گرفته شده «توسط کوروش سهام‌پور»



این عکس از قلعه تبر گرفته شده «توسط کوروش سهام‌پور»



این عکس از قلعه تبر گرفته شده «توسط کوش سپاه پوره»
 قلعه تبر یکی از قلاع مستحکم فارس است که در عهد حکمرانی قزهاک میرزا مفتوح گودید و باغی معروف
 فضلعلی بیگ بهارلو قلعه دار و متجاوز در آن قلعه بقتل رسید وسیله اردوی عرب و مرحوم مشهدی اسدا. کلانتر ل
 محمدی انجام گردید در سال ۱۲۹۵ قمری



دختر بچه‌ای از ایل عرب



چون قلعه تبر که بین جهرم و داراب در کوهی قرار دارد به وسیله اردوی عرب به سرکردگی مشهدی اسدا... کلاتر و به دستور شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله والی فارس زمانی که قوام‌الملک حاکم ایلات خمسه بوده از یاغیان و غارتگران پاک شد. اینک بوسیله کورش سهام‌پور از آن کوه و قلعه تبر عکسبرداری گردیده.

تیره شهسواری

تیره شهسواری از طوایف عرب جباره و متجاوز از یکصد و پنجاه سال است که از ایل شیبانی به ایل جباره آمده و در طایفه لبو محمدی سکونت اختیار نموده است جمعیت این تیره حدود یکصد و پنجاه خانوار که از قدیم الایام به شغل دامداری اشتغال دارند و در امر دامداری و امانت داری و صحت عمل و درستکاری معروف و مشهور می باشند مردمی بسیار زرنگ و چابک هستند. قالی بافی و گلیم بافی و جاجیم بافی شغل اصلی زنهای این طایفه و دامداری و در کنار آن کشاورزی شغل همیشگی مردان آنها می باشد در حوزه فرگ و قلعه بیابان جزء شهرستان داراب دارای کشاورزی می باشند و بهترین بهره برداری را از کشاورزی و دامداری می نمایند. اخیراً جهاد سازندگی عشایر به منظور بهبود وضع سکونت آنان شهرکی در شمال فرگ در نظر گرفته که مشغول انجام ساختمان و شهرک می باشند.

از شهسواری نعمت الله شهسواری و محمدولی شهسواری را باید نام برد شاعری در طایفه شهسواری به نام علمدار فرزند حسین می باشد و قسمتی از اشعار آن را در این کتاب ثبت نموده ام.

طایفه عزیزی

عزیزقلی فرزند شیخ جناح طایفه‌ای تشکیل داده که به نام طایفه عزیزی مشهور می‌باشد تعداد جمعیت طایفه عزیزی از صد خانوار تجاوز نمی‌کند جمعاً پانصد نفر جمعیت دارد محل ییلاق این طایفه در حوزه قنقری بوانات و گرمسیر آنها در حوزه شهرستان فسا در اطراف داراب می‌باشد طایفه عزیزی مردمانی زرنگ و زحمت‌کش هستند. اکنون عده‌ای از این طایفه در شهرستان فسا سکونت نموده و عده‌ای در روستاهای فسا با شغل دامداری و کشاورزی امرار معاش می‌نمایند و در امر کشاورزی و دامداری بسیار ساعی و کوشا هستند زنهای این طایفه در هنر بافندگی قالی، گلیم و جاجیم و دیگر کارهای دستی بسیار با استعدادند. در طایفه عزیزی مردان زرنگ و تیرانداز و جنگجو وجود داشته که سلحشوری به ارث به فرزندان آنها منتقل شده است این طایفه ضمیمه طایفه غنی بوده و بهیار نکوئی و ایاز نکوئی سمت کدخدایی و ریش سفیدی طایفه را بعهده داشته‌اند. مسیر کوچ این طایفه از داراب و فسا و رونیز و گردنه بزن و خرامه و کربال و ارسنجان چهار راه باغ سیاه و ابوتربه و کوهستانهای قنقری و بوانات بوده و زمانی از چهارراه و گدار خالص و آباده طشک و تنگ حنا و کویرنی ریز و استهبان و ایج و قره‌بلاغ و حوزه فسا و تنگ مجد و شرآباد بوده است.

در حدود ۱۵ خانوار آنها کوچ‌رو و در مناطق فسا و بوانات به دامداری اشتغال دارند. یک عده از فرزندان این طایفه به تحصیل اشتغال دارند که امید می‌رود به درجات علمی بالایی نائل گردند. انشاءالله

طایفه غنی

غنی از ایل خمسه متشکل از فرزندان عبدالغنی فرزند شیخ جناح است که دارای سه پسر بوده بنامهای ۱ - حاج گنج که دارای ۹ پسر به نامهای علی خان، ملک حسین، اشرف، باباخان، عطاخان، ابراهیم خان، میرمهدی، عزیزخان و ملارضا. که هریک تیره‌ای بهمین نام تشکیل داده‌اند. ۲ - زین‌العابدین تیره‌ای در طایفه غنی تشکیل داده معروف به عابدی که بزرگترین تیره غنی محسوب می‌باشد. ۳ - یاراحمد تیره‌ای تشکیل داده که جمعیت آن در ردیف عابدی می‌باشد. تیره‌ای هم به نام عبدلی در طایفه غنی می‌باشد که در زمانهای بسیار قدیم از گرمسیر به این طایفه آمده و در این طایفه ساکن شده‌اند. زبانشان عربی و تمام خصوصیاتشان مانند ایل عرب است. طایفه غنی صدسال قبل^۱، ششصد خانوار بوده و اکنون بالغ بر دوهزار خانوار است. شغل اکثر آنها دامداری و زندگی خود را به صورت عشیره‌ای می‌گذرانند. در سال ۱۳۱۱^۲ خورشیدی طبق دستور دولت این طایفه در مناطق داراب و قنبری اسکان گردیدند. در سال ۱۳۲۰^۳ مجدداً از اسکان خارج و به کوچ‌روی پرداختند. خلق خوش و ادب از خصوصیات افراد این طایفه می‌باشد.

در حدود بیست سال قبل تعدادی از آنها از چادرنشینی دست کشیده و در املاک موروثی خویش به کشاورزی پرداختند. با توجه به مشکلات کوچ و فعلاً تعداد قابل توجهی از آنها در نقاط مختلف استان فارس سکونت دارند. افراد این طایفه معمولاً از دو جهت امرار معاش دارند، دامداری و کشاورزی. سرشناسان تیره یاراحمدی و اشرف. آقاگل حاج نظر حاج بیگلر حاج اروج یار احمدی حاج رحمن حاج کاکاجان حاج علی اشرف و صمدآقا یاراحمدی.

محل اسکان و مقدار مالکیت تیره‌های طایفه‌های غنی بدین شرح است:

- ۱ - یاراحمدی: رودخور و چشمه عاشق نیزیز جمعیت ۳۰۰ صید خانوار مقدار مالکیت هزار هکتار.
- ۲ - تیره اشرف: ریزاب و تل هلال نی‌ریز جمعیت دویست خانوار مقدار مالکیت پانصد هکتار

(۱) به کتاب سفرنامه جنرال سرپرسی سایکس یا دوهزار میل در ایران ترجمه حسین سعادت نوری چاپ ۱۳۶۳ مراجعه شود.

(۲) زمان کشف حجاب و صدور شناسنامه در عشایر و به دنبال آن پاره کردن چادرهای عشایر و اسکان اجباری.

(۳) شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاخان به جزیره مورس و بازگشت عشایر از اسکان به کوچ‌گردی

- ۳ - تیره ملک حسینی: تل مهتابی و تنگ حنای نی ریز سرپنیران مرو دشت و لاچری قنقری آباده جمعیت ۲۰۰ خانوار مقدار مالکیت ۴۰۰ هکتار سرشناس حاج اصغر ملک حسینی.
- ۴ - تیره عابدی: بنه کلاغی، چاه سرخ نی ریز، سوریان بوانات، فتح آباد داراب، کرشکویه و دریاجی داراب جمعیت ۴۰۰ خانوار مقدار مالکیت هزار هکتار سرشناسان حاج ایاز و حاج عبدالرضا.
- ۵ - تیره علی خان: در اطراف نی ریز جمعیت ۳۰۰ خانوار مقدار مالکیت پانصد هکتار سرشناس حاج خانلر علی خانی
- ۶ - تیره باباخان: سرپنیران، قلعه سنگی، قنقری، انا موشی، کوه حسین، ابو ترابه، قلعه بگ جزء حوزه آباده بدیر و بهمن و شمس آباد جزء شهرستان استهبان، هلال دیودان جزء خرامه و سروستان شیراز جمعیت ۲۰۰ خانوار مقدار مالکیت ۵۰۰۰ هکتار سرشناسان حاج نصرالله خان حاج خاباز - محمدقلی خان - سیروس خان - هوشنگ خان - ابدال خان - شریف خان - امیر خان - میر پنجعلی معتمدیان.
- ۷ - تیره مهدوی: تنگ حنای نی ریز جمعیت ۲۰۰ خانوار مالکیت ۵۰۰ هکتار سرشناس همد مهدوی.
- ۸ - تیره عطاخان و ابراهیم خان: برگان شهرستان داراب تعداد خانوار ۴۰۰ مالکیت ۱۰۰ هکتار سرشناس میرزا رضا.
- ۹ - تیره عبدلی: ده خیر داراب جمعیت خانوار ۲۵۰ مقدار مالکیت ۲۰۰ هکتار سرشناس ناصر عابدی.
- ۱۰ - تیره عزیزخان و ملارضا: از نظر جمعیت در حدود سی خانوار هستند که در داخل تیره باباخان و دیگر تیره های غنی به دامداری و کشاورزی اشتغال دارند.



عکس از حبیب... معتمدی گلانتر طایفه غنی

عنوان کلانتری در طایفه غنی

شخصی به نام رستم خان فرزند باباخان که تیره باباخان را تشکیل داده عنوان کلانتر طایفه غنی انتخاب می شود بعد از او فرزندش میرجانی خان کلانتر که فردی رثوف و مهربان و با تقوی و پرهیزکار بوده و بعد از فرزندش محمدخان و بعد از او فرزندش حبیب... خان معتمدی کلانتر طایفه غنی می شود.

سرشناسان طایفه غنی عبارتند از: جعفرخان معتمدی، محمدالله خان معتمدی و مسیح الله خان معتمدیان - سرتیپ سعید معتمدیان - مهندس داریوش معتمدیان - حاج مسیح الله خان معتمدیان مردی خیر از ایل عرب از طایفه غنی متقیم روپز که عمری در راه خدمت به خلق سپری نموده است یکی از خدمات خداپسندانه ایشان را عیناً در این قسمت از کتاب ملاحظه می فرمایید. امیر معتمدیان مردی سرشناس است تعداد دکتر و مهندس و کارشناس ارشد در این طایفه چشم گیر است که در این کتاب ذکر نام آنان گنجایش ندارد. شریف معتمدیان از سرشناسان این طایفه می باشد. عبدالله معتمدیان از سرشناسان طایفه و فرزندان تحصیل کرده لیوکیل اجتماع داده است.



عنوان کلانتر طایفه غنی

عنوان کلانتر طایفه غنی

طایفه قوهستانی

این طایفه جزء جباره و حدود ۱۵۰ خانوار است. قسمتی از این طایفه در تنک مجد، شرآباد و جلیان فسا. قسمتی در قنقری و بوانات. تعداد پنجاه خانوار آنان در جهان آباد دیودان خرامه شیراز اسکان گردیده و به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. افراد سرشناس، مبارز و تفنگچی این طایفه عبارتند از:

- ۱- علی اکبر قوهستانی که در امر اسکان طایفه زحمت فراوان کشیده. ۲- احمد قوهستانی. ۳- قدمعلی قوهستانی. ۴- خانجان قوهستانی. ۵- جعفر قوهستانی. این طایفه ضمیمه طایفه غنی بوده آداب و رسوم آنها مانند دیگر طوایف عرب است.

محل گرمسیر این طایفه حدود شرآباد و تنک مجد فسا و سردسیر آنها کوهستان قنقری و خط سیر آنها چهارراه سرچاهان کدارخالص - خواجه جمالی آباده طشک تنک حنای نی ریز استهبان ایچ رودبار داراب و تعدادی از طریق استهبان، فسا، قره باغ به تنک مجد عزیمت می کردند. تعدادی از فرزندان این طایفه مشغول تحصیل و تعدادی در ادارات دولتی شاغل می باشند. در طایفه قوهستانی مردمان زرننگ و جنگجو بودند که مورد تأیید ایل عرب بوده و هستند.

تبرستان
www.tabarestan.info



عکس مربوط به نان پختن

طایفه قنبری (جباره)

این طایفه در حدود سیصد خانوارند که در مناطق فسا رود داراب سکونت گزیده و بیش از بیست سال است که از ایاب و ذهاب و کوچ روی دست کشیده و زندگانی یک جانشینی را بر بار و کوچ ترجیح داده‌اند. ولی سیاه چادرهایشان در جوار ساختمانها برپا و روحیه چادرنشینی را حفظ نموده‌اند و دامداری و کشاورزی را با هم انجام می‌دهند.

زنان این طایفه در امرار معاش خانواده سهم به سزایی دارند و قالیهای بسیار خوبی می‌بافند حدود چهل خانوار از طایفه قنبری در شهرستانهای داراب و فسا اقامت دارند. روحیه سلحشوری و چالاکی مردان این طایفه کمتر از طوایف دیگر عرب نیست ولی در کار و فعالیت کوشا تر می‌باشند. توضیحاً:

- ۱ - مشخصات طایفه عرب قنبری در منطقه فسا و داراب قریه مادوان
- ۲ - اعراب قنبری مرکزی تقریباً ۱۰۰ خانوار
- ۳ - اعراب قنبری مسکونی دشت پیرغیب فسا و داراب ۵۰ خانوار
- ۴ - اعراب قنبری مسکونی گود شانه فسا رود داراب ۷۰ خانوار
- ۵ - فاصله دشت پیرغیب تا اعراب مرکزی هفت کیلومتر
- ۶ - فاصله اعراب گود شانه تا اعراب مرکزی هفت کیلومتر می‌باشد
- ۷ - فاصله اعراب قنبری تا شهرستان داراب ۴۰ کیلومتر می‌باشد
- ۸ - اعراب قنبری امرار معاش از کشاورزی و دامداری می‌باشد
- ۹ - اعراب قنبری تقریباً میزان سطح زیر کشت گندم و جو سیصد هکتار می‌باشد.
- ۱۰ - باغها در حدود ۱۰۰ هکتار از قبیل لیمو ترش و پرتقال و لیمو شیرین و مصرف آنها در شهرستان می‌باشد.
- ۱۱ - اعراب دشت پیرغیب زیر کشت گندم ۱۵۰ هکتار می‌باشد
- ۱۲ - باغهای دشت پیرغیب قطره‌ای می‌باشد
- ۱۳ - اعراب قنبری گودشانه زیر کشت گندم و جو ۳۰۰ هکتار باغیات ۵۰ هکتار می‌باشد.
- ۱۴ - کلاً دام اعراب قنبری سه منطقه ۱۰۰۰۰ ده هزار رأس گوسفند می‌باشد

- ۱۵ - در حدود ۶۰ دستگاه تلمبه عمیق و نیمه عمیق می باشد
 - ۱۶ - تعداد جمعیت اعراب قنبری ۱۵۰۰ نفر می باشد
 - ۱۷ - افراد اعراب قنبری که شغل دولتی دارند و زیر پوشش می باشند ۴۰ نفر
 - ۱۸ - افراد دیپلم بیکار تعداد آنها ۱۰ نفر می باشد
 - ۱۹ - زبان عربی زبان مادرشان است
 - ۲۰ - خلاصه امرار معاش از کشاورزی و قالی بافی می باشد
 - ۲۱ - اهل طایفه اعراب قنبری مشهور به جبارّه می باشد
- از سرشناسان طایفه قنبری گرامی و فیروز قهرمانی را باید نام برد.



حسین علی نوری کلاتر طایفه کوچی عبدالرضائی



دام داری عشایر

طایفه کوچی علی مرادی

طایفه علی مرادی: علی مراد یکی از فرزندان کوچکعلی و کوچکعلی فرزند شیخ جناح می باشد. دارای سه تیره به نامهای: ۱- مرادخانی ۲- آقامحمد ۳- عبدالرشید و یک طایفه بنام (کاید) که سالیان پیش به طایفه علی مرادی ملحق گردیده، می باشد. جمعیت این طایفه در حدود سیصد خانوار زبان آنها عربی است. در گذشته کلانتر آنها آقانور، بعد از او پسرش سلمان خان بوده، بعد از سلمان خان حسین علی خان پسر عموی سلمان خان که در زمان حیات وی به فرزند ارشدش محمدخان نوری رسید پس از مرگ محمدخان این طایفه توسط کدخدایان اداره می شد. محل سکونت آنها در شهرستان فسا و اطراف دهید می باشد.

محل ییلاق و قشلاق تیره علی مرادی:

ییلاق: گردنه کولی کش، لای توت، چاه فاضل، شرف آباد، گردنه خاکی تا دره صبور، کوه عظمت آباده.

قشلاق: جویم، بنارویه، اطراف لارستان.

تعداد دام موجود در تیره علی مرادی:

در حال حاضر عبارت از: بیست هزار (۲۰۰۰۰) رأس که پانزده هزار (۱۵۰۰۰) رأس بز و پنج هزار رأس گوسفند می باشد. ۵ رأس اسب، ۲۰ نفر شتر و یکصد رأس الاغ دارا می باشد. محل سکونت خانوارهای ساکن تیره نام برده

عمدتاً در شهرستان فسا، شیب کوه فسا، جهرم، و روستاهای اطراف این شهرستان ها می باشد.

از جمعیت ۳۰۰ خانواری تیره علی مرادی حدود ۵۰ خانوار کوچ رو بوده که در جویم، نیارویه، اطراف لار و شمیردان و خور موج حرکت می کنند. محل سکونت بقیه عمدتاً شهرستان فسا، شیب کوه، جهرم و روستاهای اطراف می باشد.

آقای رشیدی یکی از جوانان تحصیل کرده طایفه کوچی علی مرادی منتخب و نماینده مردم مرودشت در مجلس شورای اسلامی بود^۱.

(۱) باکمال تأسف آقای حاج جلیل رشیدی نماینده محبوب و خدمتگزار حوزه مرودشت در مهرماه سال ۱۳۷۳ خورشیدی در اثر سانحه اتومبیل درحین انجام وظیفه بین روستای قادراباد و مرودشت به لقاء... پیوست. فقدانش



علی نفی شکوهی کلانتر طایفه صفری کوچی



جهانریز محمدی یکی از معتمدین طایفه صفری کوچی

طایفه کوچی صفری

صفر یکی از فرزندان کوچکعلی و کوچکعلی از فرزندان شیخ جناح می باشد. طایفه صفری از نسل او و تیره های آن عبارتند از: ۱- اولاد عباس. ۲- اولاد طهماسب. ۳- اولاد بیگ محمد. ۴- اولاد عزیزخان. ۵- اولاد شیرعلی. ۶- اولاد قنبر. ۷- اولاد بدوی که حدود ۱۵۰ سال قبل به طایفه صفری ملحق و به دو زبان عربی و ترکی تکلم می نمایند. (اولاد بدوی) جمعیت این طایفه حدود ۴۰۰ خانوار که عمداً در شهرستان فسا و میان جنگل اسکان شده اند. حدود ۴۰ خانوار کوچنده دارد که در مسیر داراب، فسا، سروستان، کربال، ارسنجان، سعادت شهر، دهیید و بالعکس حرکت می کنند. سرپرستی این طایفه را میرعلی اکبر و حاج عبدالحسین و بعد از آنها علی نقی خان شکوهی بعهده داشته است. از دیگر سرشناسان حسن خان حیدری، جهان زیر محمدی، و آقایان علی محمد، حسین و محمد فرزندان علی نقی خان شکوهی را باید نام برد.

طایفه صفری عموماً باسواد و در اینجا به ذکر چند نفر از آنان که در سطح کارشناسی ارشد و طب و لیسانس به جمهوری ایران خدمت می نمایند نام می برم.

- ۱- آقای مهندس فیروز حیدری عضو مؤثر در جهاد سازندگی عشایر فارس.
- ۲- آقای بهروز حیدری لیسانس در رشته فرهنگ و معارف اسلامی در آموزش و پرورش عشایر سیار فارس و اهل علم و قلم و آقای دکتر حسن شکوهی پزشک و آقای علیمحمد شکوهی و حاج گشتاسب محمدی و عده ای دیگر که تحصیل کرده و شاغل هستند در این کتاب گنجایش اسامی آنان را ندارد.

طایفه کوچی عبدالرضائی

از خصوصیات بارز این طایفه شوخ طبعی و شادابی است که در مراسم عقد و عروسی و سایر جشن‌ها بیشتر به چشم می‌خورد. مردمانی متدین و پرمیزکارند و با طوایف دیگر نیز وصلت نموده‌اند. برخلاف سایر طوایف تعلیم و ادامه تحصیل دختران از قدیم در این طایفه رواج داشته و در حال حاضر جمع کثیری از دختران و زنان این طایفه دارای مدارک لیسانس و بالاتر هستند. سرشناسان تحصیلکرده طایفه عبدالرضائی عبارتند از: آقایان وحید، نوری و شاهرخ نوری که از جان و دل به حضرت امیرالمومنین علی (ع) ارادت دارند و آقایان حاج خلیل رضائیان و مجید رضائیان را باید نام برد. که هر چهار نفر نامبردگان دارای تحصیلات عالی می‌باشند. و لازم بذکر است که آقای سیاوش هوشمند که خود از افراد این طایفه می‌باشد در سال ۱۳۴۲ به دریافت مدرک لیسانس از دانشرای عالی تهران نایل و خدمات ارزنده‌ای به جامعه عشایری فارس نمود و تعداد تحصیل کرده‌های این طایفه چشمگیر است که در این کتاب گنجایش ندارد. اکنون به شرح مشخصات و تیره‌های آن طایفه می‌پردازیم:

یکی از فرزندان شیخ جناح کوچکعلی و تبار کوچکعلی را کوچی می‌گویند. کوچکعلی دارای فرزندانی بوده که یکی از آنها عبدالرضا نام دارد. فرزندان و تیره‌های عبدالرضا طایفه‌ای تشکیل داده بنام عبدالرضائی

کلمه کوچی را از جد خود کوچکعلی گرفته و کوچی عبدالرضائی نامیه می‌شوند. این طایفه از سه تیره به نامهای حاج مهبی بیگ، ملاحسین و حاج نقدی بیگ تشکیل شده است. در عشایر عرب طایفه عبدالرظائی یکی از با استعدادترین طوایف محسوب می‌شوند و به تعلیم و تعلم علاقه وافری دارند. در این طایفه افراد در سنین بالا اکثراً و در سنین پایین تماماً باسوادند. افراد این طایفه به زبان فارسی صحبت می‌کنند و علت این امر شاید فارسی زبان بودن مادر عبدالرضا باشد. بعد از طایفه عمله شبانی تنها طایفه عربی هستند که به زبان فارسی تکلم می‌نمایند. آداب و رسوم طایفه با بنی اعمام خود شباهت دارد. اکثر خانواده‌های این طایفه در شهرستان‌های فسا، ده‌بید، آباد، مروودشت و زاهد شهر اسکان یافته‌اند.

در حال حاضر حدود هفتاد و پنج خاوار این طایفه سیار و زندگی کوچ نشینی دارند که در

مسیر دوازه برکه برکه کلو، جویم، شرفویه، ده بید، آباده و بعضاً از میان ده به طرف فسا و جهرم ایاب و ذهاب می‌کنند. طایفه عبدالرضائی در گربایگان فسا و حومه ده بید علاقه ملکی دارند. در این طایفه تعدادی فارغ التحصیل در رشته‌های مختلف وجود داشته که تعدادی از آنها در پستهای کلیدی استان مشغول انجام وظیفه می‌باشند. آقای شاه‌رخ نوری فارغ التحصیل حقوق می‌باشد.



محمد نوری کلانتر طایفه علی مرادی و عبدالرضائی

طایفه عرب گاومیشی

یکی از طوایف عرب که در بعضی نقاط ایران زندگی و به کشاورزی و دامداری مشغولند اعراب گاومیشی هستند. نام اصلی این طایفه ام‌عیدی و چون بیشتر گاومیش پرورش می‌دهند به عرب گاومیشی معروف شده‌اند. این طایفه در خوزستان، همدان، مازندران و فارس زندگی می‌کنند. در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال قبل گروهی از اعراب گاومیشی از خوزستان به فارس آمده و در کنار دریاچه پریشان و جره و فامور کازرون با ایجاد خانه‌هایی از پوریا ساکن شده‌اند. بهمین مناسبت ییلاق این طایفه دشت ارژن و قشلاق آنها فامور کازرون بوده و سپس به مناطق کربال و داراب عزیمت نموده‌اند.

مشهدی ابوالمحمد کلانتر این طایفه یا قیام در برابر ظلم و تعدی حکام وقت به قتل می‌رسد و پسر بزرگش بنام کربلانی محمدعلی امور طایفه را بعهد می‌گیرد که در نبردی با اشرار در حوالی دریاچه بختگان کشته می‌شود. فرج‌ا... برادرش عهده‌دار امور طایفه می‌گردد. بر اثر خشکسالیهای متوالی این طایفه متفرق و ملا فرج‌ا... به شیراز مهاجرت می‌کند. در حال حاضر حدود ۵۰ خانوار عرب گاومیشی در کنار دریاچه بختگان زندگی می‌کنند.

مراسم عروسی، عزا و دیگر سنن، این طایفه کم و بیش همان رسومات عربهای خمره است مانند نامزدی، عقد، عروسی، شاباش، سرتراشون، حنابندان، اسب سواری و تیراندازی و غیره اما در رسم شیربها با هم تفاوت دارند در اعراب گاومیشی پدر داماد دو رأس گاومیش شیرده و خوش اصل را بعنوان شیربها به پدر عروس می‌دهد و عروس یک رأس آن را بعنوان جهیزیه به خانه داماد می‌آورد. گاومیشها هر کدام اسمی دارند مانند ام حاره (مادر گرما) حلوه (شیرینی) سوده (سیاه) ورده (گل سرخ) و غیره. اعراب گاومیشی به زبان عربی حجاز تکلم می‌نمایند که با زبان عربی ایل خمره کاملاً متفاوت است. سرشناس این طایفه حاج عبدالکریم احمد پناهی می‌باشد که شخص مؤمن و متدین و تحصیل کرده و مدت سی سال در خدمت آموزش و پرورش به فرزندان ایلی در چادر مدرسه در مناطق سردسیر و گرم سیر خدمت کرده.

طایفه لر وابسته به کوچی

طایفه لر از طوایف عرب که به زبان فارسی صحبت می‌کنند. دارای چهار تیره یا اولاد است بنامهای اولاد سلیم، اولاد بیژن، اولاد کریم و اولاد احمد. این طایفه قبلاً چادر نشین بوده و هم‌اکنون در شهرستانهای فسا، شیراز، سروستان، جهرم، خرامه و روستاهای شیب‌کوه، میان‌جنگل، خیرآباد و جلال‌آباد ساکن و بکار دامداری و کشاورزی مشغولند. حدود ۳۰ خانوار از این طایفه سیار که در مسیر فسا، لارستان، تا به کربال حرکت می‌نمایند. سرپرست یا کدخدای طایفه بیکمیرزا کریمی بوده است. بعثت شهرنشینی تعدادی افراد تحصیل کرده در سطوح و رشته‌های مختلف در این طایفه وجود دارد که در نهادهای مختلف مشغول خدمت می‌باشند.

از سرشناسان طایفه - حاج اسماعیل و خرم و خداکرم سلیمی را باید نام بُرد. محمدرضا کریمی - عباس بیژنی - عبدالله احمدی از سرشناسان طایفه می‌باشند. آقای خرم سلیمی در سال ۵۲ در این طایفه آموزگار بود و در پیشرفت آموزش خدمت کرد. تعدادی کارشناس ارشد و کارشناس در ستوح مختلف در طایفه می‌باشند.

طایفه لبردونی

این طایفه جزء ایل عرب و دارای ۶ اولاد که در زیر نام آنها جداگانه ذکر گردیده. حدود ۴۰۰ خانوار بوده که برای تعلیف دامهای خود از قنقری و بوانات تا اطراف فسا، دوازده چاه، چاه شور، خسویه و ارتفاعات دولت آباد داراب کوچ می نمودند. قسمت عمده این طایفه در شهرستان فسا ساکن شده و با مشاغل مختلف امرار معاش می نمایند. کدخدای این طایفه عبدالحسین شکوهی و این طایفه تحت سرپرستی کلانتر طایفه غنی اداره می شده است. افراد این طایفه مردمانی زرنگ، با تقوا و مبارز بوده اند. گلزار شکوهی از جمله جنگجویان ایل عرب از این طایفه بوده و فرزنداناش مانند پدر دلیر و شجاع هستند. این طایفه در دوران انقلاب شهدای زیادی را به انقلاب تقدیم نموده از جمله برادران ناصر و نادر شکوهی.

حاج بهزاد شکوهی - سرشناس طایفه لبردونی است اکنون با اقامت در شهرستان فسا مجسدی در خیابان عشایری - به همت طایفه لبردونی و دیگر طوایف مقیم شهرستان فسا ساخته شده که قابل تقدیر است.

فرزندان این طایفه مشغول تحصیل و هر یک با سعی و کوشش به تحصیلات ادامه می دهند. این طایفه دارای ۶ اولاد بنامهای ۱ - بهرامی ۲ - علی ظاری ۳ - ناشی ۴ - صبوری ۵ - کریمدادی ۶ - شیرعلی - این بود شرح طایفه لبردونی.

طایفه لبو محمدی

ابو محمد یکی از فرزندان شیخ جناح و طایفه لبو محمدی عرب جباره از ایل خمسه می باشد. این طایفه حدود دو هزار خانوار که همجوار طوایف شیبانی و جباره از شمال تا جنوب استان فارس ییلاق و قشلاق داشته است. مسیر حرکت این طایفه. ابرقو، ده بید، بوانات، سرچهان، گدار خالص، خواجه جمالی، تنگ حنا، نی ریز، استهبان، ایچ، تنگ رودبار، بلوک داراب، فرگ، و سبعه بوده است.

طایفه لبو محمدی، یکی از بزرگترین و ثروتمندترین طوایف عرب بیه چنانکه ژنرال سایکس در سفرنامه خود این نکته را متذکر شده است. در این طایفه علمای بزرگی چون شیخ محمدعلی، حاج آخرین، ملا میرزا علی، ناظم انشریعه و شیخ آقابابا بوده که در نجف اشرف تحصیل علم کرده و دارای درجات علمی بالائی بوده اند. امیرقلی خان سهام عشایر کلاتر این طایفه مردی سخنور و نویسنده ای توانا بوده که همزمان با صحبت کردن مطالبی را نیز می نوشته است حدود هفتاد سال قبل تعدادی از فرزندان این طایفه معلم زبان انگلیس داشته انگلیسی می آموخته اند.

طایفه لبو محمدی، را شهر متحرک می گفتند چون در این طایفه خانه های رنگین و زیبا، علمای بزرگی، تجار و ثروتمند وجود داشته است. این طایفه هنگام کوچ بار تمام شهرهای خود را با جاجیم و قالی های زیبا می پوشاندند و مردان سوار بر اسبهای زیبا و زنان سوار بر اشتر و الاغهای تندرو می شدند که زیبایی خاصی داشته است.

محمد

قبر، تاری

لبو محمدی

ملاح حسین

خان احمد / عبدالعزیز / محمد اکرم / ابرالحسن

صباح

میرعلی / عبدالملی / قائم علی / درویش علی

پیر احمد / جان احمد / مشهدی صفر

حاج هاشم / نورمحمد / حاج شایس /

حاج تقی / محمدتاسم / محمدجسر / حاج صادق

تیره‌های فوق در مناطق مختلف استان اسکان گردیده که عبارتند از:

- ۱ - تیره حاج نقی: این تیره حدود یکصد و پنجاه خانوار که در مناطق شیراز، داراب، فسا، هرات، یزد، نیریز و حومه نیریز سکونت دارند.
- ۲ - تیره محمد قاسم: این تیره در حدود ۲۰۰ خانوار در دو منطقه چنار زاهدان، بوانات، و تنگ حنای نیریز ساکن شده و به کشاورزی و دامداری مشغولند.
- ۳ - تیره محمد جعفر: این تیره در حدود سی خانوار و در روستای شیخ آباد داراب ساکن و به کشاورزی و دامداری مشغولند.
- ۴ - حاج صادق: این تیره در حدود بیست خانوار در بوانات و چهارراه جزء آباده و فرگ.
- ۵ - تیره عبدالعلی: این تیره حدود دویست خانوار که در قریه آذرگون و اکبرآباد داراب و فرگ ساکن با کشاورزی و دامداری و دیگر مشاغل امرار معاش می‌نمایند.
- ۶ - تیره قاسمعلی: این تیره حدود صد خانوار که رود خور چشمه عاشق نیریز و داراب و فرگ به کشاورزی و دامداری مشغولند.
- ۷ - تیره درویشعلی: پنجاه خانوارند که در جعفرآباد فرگ از محال داراب و روستای شهنان داراب بشغل کشاورزی و دامداری اشتغال دارند.
- ۸ - تیره نورمحمد و حاج خمیس: این دو تیره جمعاً در حدود ۱۲۰ خانوار که تعدادی در بخش هرات یزد و قسمتی در فرگ و داراب بشغل دامداری و کشاورزی اشتغال دارند.
- ۹ - تیره عبدالحسین: این تیره حدود دویست خانوارند که شیراز - تنگ حنای نیریز و هشت و گوشتی ابرقو زندگی و بکار دامداری، کشاورزی و دیگر مشاغل مشغولند.
- ۱۰ - تیره محمدکریم: این تیره در حدود یکصد و پنجاه خانوارند که در شیراز - کهریزک ده‌بید و هارونی ابرقو ساکن و با مشاغل مختلف زندگی خود را می‌گذرانند.
- ۱۱ - تیره خان احمدی: که شامل تیره‌های صفری، پیراحمد و جان احمد می‌باشد جمعاً حدود ۴۵۰ خانوارند که در شیراز - ده‌بید، قادرآباد، قیر سفید، چولانی، کت، علم‌آباد و رستمی ساکن و دارای مشاغل مختلف می‌باشند و کشاورزی و دامداری و عده‌ای مشاغل در مؤسسات دولتی و شخصی هستند.
- ۱۲ - ابوالحسن: این تیره حدود ۲۰۰ خانوار و در نیریز، مزایجان و چنار سوخته ساکن و با خرید و فروش دام روزگار می‌گذرانند و تعدادی کشاورزی دارند.

طایفه لبو محمدی حدود یکصد خانوار کوچ‌رو دارند که از فرگ داراب تا ده‌بید آباده برای تعلیف دامهای خود طی طریق می‌نمایند.

در این طایفه تعدادی فارغ‌التحصیل و تعدادی دانشجو در رشته‌های مختلف وجود دارد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی جهاد سازندگی عشایر در منطقه فرگ داراب در امر راه‌سازی، سیل‌بند و تسطیح اراضی خدمات قابل توجهی به عشایر لبو محمدی و دیگر عشایر ساکن در این منطقه نموده است که جای سپاس دارد.

این طایفه در دوران هشت ساله دفاع مقدس و جنگ تحمیلی شهدائی تقدیم نموده است.

تبرستان
www.tabarestan.info



منوچهر سهامی

آقای منوچهر سهامی از طایفه لبو محمدی فرزند مرحوم میراحمدقلی فرزند مشهدی اسدا... کلاتر، در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به عنوان منشی حاکم ایلات خمسه منصوب، دو سال در این سمت خدمت کرد و در سال ۱۳۱۰ خورشیدی به استخدام وزارت دارائی در آمد، با سمت ریاست دخانیات در داراب و لارستان و جهرم تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی خدمت کرد و در سال ۱۳۲۱ به استان یزد منتقل گردید و تا سال ۱۳۳۵ به عنوان ریاست دارائی نائین، اردکان، ابرقو و شهر بابک در آن استان توقف داشت. در سال ۱۳۳۶ عنوان ریاست بازرسی یزد را بعهدہ گرفت و در همان سال به فارس منتقل گردید و تا سال ۱۳۴۰ در شهرستان نی‌ریز عنوان ریاست دارائی آن شهرستان را بعهدہ گرفت. در اواخر سال ۱۳۴۰ به افتخار بازنشستگی نائل و به شهرستان شیراز آمد و تا پایان عمر که سال ۱۳۶۳ بود در این شهرستان اقامت داشت او نویسنده‌ای توانا و خطاطی ماهر بود.



- ایستاده از راست به چپ: ۱- علی آزادی از طایفه شیر ۲- جمشید محمدی از طایفه صوفی و...
 ۸- مسعود سهامی لبومحمدی ۹- محمد نوری از طایفه عبدالرضائی ۱۰- امیرخسروانی از طایفه لبومحمدی
 ۱۱- علی نقی شکوهی از طایفه صفری ۱۲- صمدیدالهی ۱۳- خانلر شیروانی از طایفه شیر ۱۴- جهانریز محمدی از
 طایفه صفری ۱۵- سرگرد دبیریان افسر انتظامات ایل عرب
 نشسته از راست به چپ: ۱- ولیخان صادقی از طایفه مزیدی ۲- هوشنگ سهامپور از طایفه لبومحمدی ۳-...
 ۴- اسدخسروانی از طایفه لبومحمدی ۵- اسماعیلی فارسی ۶-... ۷- حسین سدهی



از راست آقایان خسرو سهامی - منوچهر سهامی - هوشنگ سهامپور



از راست راهدار بیگ دولخانی - هوشنگ سهامپور



نگارنده و سامان سهام پور در قشلاق فرگ



از راست به چپ: علی محمد سهام پور - حسین سهام پور فرزندان مرحوم عبدالحسین خان

«توسط نگارنده»



مرحوم عبدالحسین سهام پور کلاتر طایفه لبو محمدی پدر نگارنده



مرحوم حاج شاهین غنی یکی از شجاع مردان ایل بود که دوران عمر خود را در مبارزه بر علیه متجاوزین و خدمت به خلق سپری کرد و یکسال تمام در جبهه حق علیه باطل با قوای دشمن جنگید.

بخش کلانتری طایفه لبو محمدی جباره

این طایفه که در سال ۱۲۹۵ ه.ق) بزرگترین طوایف عرب از نظر جمعیت و ثروت بوده تحت سرپرستی مشهدی اسداله کلانتر طایفه اداره می شده است. در آن زمان تعدادی از طوایف دیگر مانند پیرسلامی، نقدعلی، عزیزی، قهستانی، قنبری، چریکلی، عیسانی، شهبواری، بهلولی، تریر، ذعالی، اردال و شاه سون جزء طایفه بوده و تحت سرپرستی کلانتر این طایفه اداره می شده اند. احکامی که از شاهزادگان معتمدالدوله، فرهاد میرزا، حسام السلطنه و مسعود میرزا ظل السلطان و دیگر حکام فارس موجود است مبین این واقعیت می باشد.

این طایفه بین سالهای ۱۲۵۰ تا ۱۲۸۰ ه.ق. تحت سرپرستی حاج تقی و از سال ۱۲۸۱ تا ۱۳۱۶ ه.ق. تحت سرپرستی کلانتری مشهدی اسدا... و از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۴۰ ه.ق. به کلانتری امیرقلی خان سهام عشایر و در سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۵ ه.ق. تحت سرپرستی و کلانتری عبدالحسین سهام پور اداره می شده است. بعد از سالهای اسکان اجباری طایفه لبو محمدی به دو قسمت صباحی و ملاحسین تقسیم گردید که طایفه صباحی و تیره های چریکلی، عیسامی، سادات کل و شهبواری به کلانتری عبدالحسین سهام پور و از سال ۱۳۸۵ ه.ق نگارنده عهده دار کلانتری طایفه بوده ام و بخش دیگر طایفه بنام ملاحسین تحت سرپرستی و کلانتری علی محمد و امیر خسروانی اداره می شده است.

تبرستان
ابوالفتح اقصی
www.tabarestan.info



مسعود سهامی

امیر خسروانی



امیرقلی خان سهام عشایر کلاتر طایفه عرب لبومحمدی



از راست به چپ: منصور عشایری - حسین مهام پور



گودرز سهامی

طایفه لبوشرف

این طایفه از ایل عرب جباره، زبان آنها عربی و حدود دویست خانوار می‌باشند. طبق اسناد موجود زمانی تحت سرپرستی کلانتر طایفه لبو محمدی و زمانی کلانتر طایفه غنی عهده‌دار رتق و فتق امور این طایفه بوده است. این طایفه را هندی هم می‌گویند. قدر مسلم اینکه از هندوستان نیامده و هندی‌زاده هم نیستند شاید بعلت داشتن ثروت زیاد این طایفه به هند و کم کم هندی نامیده شده است. کدخدای این طایفه حاج علی شرفی بوده است. حدود یکصد و پنجاه خانوار از این طایفه در شهرستان فسا اسکان و بقیه بصورت سیار زندگی می‌کنند. گروه کوچنده این طایفه از باغ سیاه و چوگان بوانات تا جویم بنارویه و بریز از توابع لار ایاب ذهاب می‌نمایند. در این طایفه تعدادی تحصیل کرده در رشته‌های مختلف وجود دارد.

طایفه مزیدی

یکی از طوایف عرب جباره طایفه مزیدی می باشد که در بین طوایف جباره و شیبانی طایفه ای معروف و افراد طایفه اش مردمانی زرنگ و رؤسای آن مردانی لایق بوده اند. میرغریب خان در زمان حکمرانی شاهزادگان مسعود میرزا ظل السلطان و فرهاد میرزا معتمدالدوله کلانتری طایفه مزیدی را داشته است که شیخ حسن باربری نویسنده کتاب پیغمبر زردان از وی بعنوان کلانتر سبعة و عرب نامبرده است.

دوران کلانتری میرغریب خان مصادف بوده با زد و خوردهای ایلی و قبیله ای با بنی اعمام خود که داعیه کلانتری طایفه را داشته اند. در احکام و فرامین والی کرمان از میرغریب خان یاد شده است. چنانکه در سال ۱۲۹۱ هـ ق وکیل الملک والی کرمان به سعداله خان یوزباشی که از طرف او مأمور در ایل عرب که به پاریز رفته بوده اند می نویسد: «از ورود به پاریز کرمان و رفتن با حشام عالیجاه و مشهدی اسدا... و رفتار عاقلانه و نظم طایفه او و سایر ایل عرب نوشته بودید مطلع شدم لیکن قاصدی از طرف رعایای پاریز آمده و از بی نظمی سایر اعراب و طایفه میرغریب خان شکایت کرده اند چون رعیت اعلیحضرت اقدس همایون بودند و به خاک کرمان پناهنده شدند آنها را راه دادم و در نظر دارم امورات آنها را اصلاح کنم و واسطه شوم شما با آنها مماشات کنید و آنها را نصحیت نمایند. میرغریب خان گویا جوان است و ملاحظه خود و اثیاعش را ندارد البته عالیجاه مشهدی اسدا... و ملاسیف... و میرغریب خان را یا سایر ریش سفیدان خاصرکن و با آنها گفتگوکن که بقاعده رفتار کنند». از متن این نامه چنین معلوم می شود که میرغریب کلانتر ارزنده مبارزی بوده است. بعد از میرغریب خان کلانتری طایفه مزیدی به برادرش محمدشریف خان منتقل می گردد ایشان هم کلانتری لایق و ارزنده بوده است. محمدشریف خان با دختر محمدحسین خان عرب شیبانی ازدواج می کند که نتیجه این ازدواج فرزند لایق و شایسته ای چون محمدتقی خان عرب بوده است. محمدتقی خان از افسران رشید ارتش بوده که در سال ۱۳۰۹ هـ ش زمانی که فرماندهی ساخونظامی منطقه لارستان را بهعهده داشت از طرف اشرار منطقه تحت سرپرستی زاهدان خان گراشی در باغ نشاط لار محاصره و مدت چهل روز در نهایت رشادت می جنگد و سرانجام شهید می شود و قوای کمکی زمانی به لار می رسد که دیگر این

سرباز رشید وجود نداشته است. بعد از محمدشریف خان کلانتری و سرپرستی طایفه مزیدی به بهادرخان می‌رسد که وی مردی متین و مردم‌دار بوده است.

تیره‌های مزیدی عبارتند از: ۱- رمضان لی ۲- ادهمی ۳- شیرازی ۴- لبوحسینی ۵- اسکندری ۶- میرکی ۷- کله خوشی ۸- حق نظری ۹- مهرابی ۱۰- نظری ۱۱- موشروائلی ۱۲- عزیزی سرپرستی سایکس می‌نویسد: «طایفه مزیدی دارای دو هزار خانوار بوده افرادی زرنگ و تیراندازانی ماهر و مشهور دارد».

یکی از جسورترین مردان این طایفه علی نامی معروف به علی کله که با اعمال خود مردم فسا را ناراحت می‌کرده و سرانجام دستگیر و بدار آویخته می‌شود. یکی دیگر از افراد این طایفه ولیخان صادقی میرکی بوده که رشادت او زبانزد است و در نابودی اشرار با ژاندارمری همکاری داشته است.

تیره‌های مزیدی هم اکنون در مناطق مختلف استان بخصوص در روستاهای اطراف داراب و فسا اسکان شده و به کار دامداری و کشاورزی و دیگر مشاغل مشغولند. در این طایفه نیز تعداد زیادی تحصیل کرده در سطوح و رشته‌های مختلف وجود دارد که در نهادهای دولتی و غیردولتی مشغول خدمت می‌باشند. جمعیت تیره‌های مزیدی و محل آنان:

۱- تیره عزیزی ۳۲۰ خانوار قاسم بیگی - علی آباد - رحیم آباد - میان ده شهر فسا و فیروزه مرد. خرنجان و زاهد شهر جزء شهرستان فسا - کوجرد و حسن آباد و پاسکند جزء شهرستان داراب سرشناسان از سابق کهندل فرزند محمدحسین ماشالله فرزند محمدهادی عیوض ارجمندی فرزند محمدکاظم و غلام ارجمندی.

۲- تیره ادهمی ۳۶۰ خانوار رحیم آباد چاه دولت جلیان - وصل آباد - ده شیر - نوبندگان خرنجان شهر فسا - جزء شهرستان فسا - حاجی آباد - خسویه - بلوک فسارود و شهر داراب جزء شهرستان داراب - محمدنبی خان - شمشاد فرزند فتحعلی - حاج عباس فرزند احمدقلی شهرت همه اسماعیلی از شهرستان می‌باشند - تیره مهرابی رمضان‌لی می‌باشند ۲۰۰ خانوار در حوزه داراب.

۳- تیره کله خوشی ۲۵۰ خانوار در حوزه شهرستان فسا و داراب و جوورگان نی‌ریز. ۴- تیره شیرازی ۴۰ خانوار در جنوب وصل آباد فسا زندگی می‌کنند و سرشناسان حاج آقا یار و محمود فرزندان احمد خان.

۵- تیره میرکی ۲۵۰ خانوار در جلیان و موردی و مهدی آباد جزء شهرستان فسا، سرشناسان

ولی خان و ناصر و نادر صادقی.

۶ - تیره حق نظر ۱۰۰ خانوار در خرنجان فسا زندگی می‌کنند سرشناسان عزیز زمانی و حاج اسماعیل.

۷ - نظری در حدود ۱۰۰ خانوار در فسا و فدشکویه سرشناسان ساتیار و رسول کریمی

۸ - لبو حسینی ۱۵۰ خانوار در حسین آباد فسا چادر نشین و اسکان.

۹ - اسکندری ۸۰ خانوار در عباس آباد قره بلاع سرشناسان حاج بابا - غریب - محمود - حاج درویش اسکندری.



آرامگاه مرحوم سرهنگ محمدتقی خان عرب در باغ نشاط لارکه در سال ۱۳۰۹
به درجه رفیع شهادت وسیله اشراق گردید



تصویر یکی از افسران شجاع مرحوم یاور محمدتقی خان عرب فرزند میرمحمد شریف خان که مادرش خواهر مرحوم امیرسلیم خان و دختر مرحوم محمدحسین خان بزرگ جد آقایان عرب شیبانی بود در سال ۱۳۰۹ شمسی که فرماندهی ساخلو و ستون نظامی لارستان را بعهده داشت در نبرد با اشراړ چهل روز جنگ در باغ نشاط لار بدرجه رفیع شهادت نائل و نشان جاوید و درجه سرهنگی بخانواده معظمشان اعطاء گردید که در باغ نشاط لار جان داد. به ارتشش درس جانبازی نشان داد.

طایفه نقدعلی جباره

نقدعلی از فرزندان شیخ جناح و طایفه نقدعلی از تبار او می‌باشند. این طایفه از دو تیره حیدری و صادقی تشکیل شده و تا سال ۱۳۱۱ امور این طایفه به کلانتر طایفه لبومحمدی بوده است. تیره حیدری حدود یکصد خانوار و تحت سرپرستی حاج حیدر، پرویز، حاجی خان و مختار حیدری اداره می‌شده و هم اکنون در مرو دشت و خرم آباد کربال اقامت و شغل دامداری و کشاورزی و دیگر مشاغل مشغولند. تیره صادقی حدود یکصد و پنجاه خانوار و آقایان غلامرضا، آقامیرزا، علی‌نقی، زیاده‌خان و امیرآقا فریدون پور عهده‌دار امور سرپرستی آن بوده‌اند. این تیره نیز در اطراف جهرم ساکن و با مشاغل مختلف زندگی می‌کنند تا سال ۱۳۳۳ که درگیری خونینی بین طایفه نقدعلی و فارسی رخ داد و این طایفه از رفتن به سردسیر انصراف شدند از ده‌بید در آباده تا بنارویه در لارستان ییلاق و قشلاق می‌نمودند. زنان این طایفه در امرقالی بافی مهارت خاصی دارند. در این طایفه تعدادی افراد تحصیل کرده از زن و مرد در رشته‌های مختلف وجود دارد که در ادارات دولتی مشغول انجام وظیفه می‌باشند.

«فرگ»

در جنوب شرقی فارس بفاصله یکصد کیلومتری شهرستان داراب و در مسیر جاده شیراز بندرعباس بخشی حاصل خیز بنام فرگ قرار دارد. در شمال شرقی این منطقه رشته کوهی قرار گرفته که چشمه‌های آب از آن سرچشمه گرفته و اراضی مستعد آن را مشروب می‌سازد. این منطقه از مناطق گرمسیری فارس و مردمانی زحمت‌کش و کشاورزانی سخت‌کوش دارد. محصول عمده این منطقه گندم، جو، پنبه، ذرت، کنجد، انواع صیفی‌جات، خرما و لیمو می‌باشد. حدود ده هزار هکتار اراضی این منطقه بوسیله قنات، چشمه و تلمبه مشروب می‌شود. در سال ۱۳۷۰ زلزله‌ای بقدرت شش در مقیاس ریشتر باعث خرابی بخش عمده‌ای از این منطقه گردید که با تشریف‌فرمائی ریاست محترم جمهور و اقدام بموقع دولت بار این ضایعه سنگین و تحمل آن برای مردم منطقه آسان گردید. از جمله اقدامات دولت در این منطقه بعد از زلزله تبدیل به بخش را می‌توان نام برد. حدود ۴۰۰ خانوار از طایفه لبومحمدی از تیره‌های صباحی، چریکلی، عیسامی و شسواری در این منطقه اسکان یافته که در ۴۰ هکتار اراضی آن به کشاورزی و دامداری مشغولند. آقایان کرامت... کسری، حاج امیردهقان، حاج محمدرضادهقان، محمدرستگار، حاج غلامحسین شعله، حسین آقا رستگار و حاج تیمور امیری از افراد بنام این منطقه می‌باشند.

فصل هفتم

(۷)

طوایف همجوار (طایفه آرئز)

طایفه آرئز یکی از طوایف ایل خمسه می باشد که فارسنامه ناصری آن طایفه را جزء ایل عرب ثبت نموده محل ییلاق و قشلاق طایفه آرئز از حدود چاهک جزء حوزه شهرستان نیریز که اکنون جزء حوزه شهرستان مهریز یزد می باشد تا حدود بوانات و قنقری جزء شهرستان آباده بوده است. کلاتر این طایفه شخصی بنام حاج باباییک بوده که در ردیف عشایر درجه اول خمسه بوده است چند پسر از او بوجود می آید مانند محمد هاشم خان و محمد کریم خان و بهزاد خان که نفر اول به لقب صولت دیوان و نفر بعد بلقب ضرغام دیوان مفتخر می شود در زمانیکه اردوی هندی تحت فرماندهی جنرال سرپرسی سایکس به ایلات عرب در بورو^۱ نزدیک هرات و در بوانات و قنقری به طوایف لبو محمدی و غنی و چهارراهی و ملا قربان سرچاهانی حمله می نمایند یک حمله آنها هم متوجه چاهک می شود که قلاع صولت دیوان و ضرغام دیوان را با خاک یکسان می کنند هنوز آثار خرابیهای جنگ اول جهانی در چاهک شاهد زنده ای است بعد از جنگ جهانی اول خانواده صولت دیوان و ضرغام دیوان ثروت باخته و تهی دست گردیدند، بزرگان قوم وفات نمودند و اعقاب آنان ترک ملک دیار خود را کرده به شهرستان نیریز آمدند و در نیریز ساکن شدند از اعقاب آنها محمد علی خان و ابوالفتح خان و محمد هاشم خان ضرغامی فرزندان

(۱) بورو نام یکی از چشمه سارات است که ده کیلومتر از خونسار که یکی از روستاهای مسیر ایل راه عشایر عرب بوده فاصله دارد.

مرحوم بهزادخان را باید نام برد. محمدکریم ضرغامی فرزند باقرخان نوه محمدکریم خان و از اولاد محمدهاشم خان کسی باقی نمانده خواهر محمدهاشم خان بنام زهرا خانم یکی از زنان بسیار شایسته و لایق ایل خمسه بود با ازدواج با مرحوم آقا محمد که آنهم یکی از افراد برجسته طایفه بود امور کلانتری طایفه آرئز را مدتی عهده‌دار بود فرزند ایشان بنام فرامرز خان احمدی مدتی کلانتر طایفه آرئز بود با ویرانی قنات و انهدام محلهای مسکونی ایشان هم از چاهک خارج و به شیراز آمد و مدت پنجاه سال در شیراز اقامت نمود از ازدواج با صبیبه مرحوم بهزاد خان صاحب پنج پسر بنامهای (غلامحسین خانلرخان) - (غلامرضا آقالرخان) خسرو و غریب و محمود می‌باشد که همگی تحصیلات عالیه در سطح لیسانس و مهندسی و غیره دارند صبیبه مرحوم محمدعلی خان ضرغامی بنام خانم فاطمه ضرغامی می‌باشد. طایفه آرئز در حدود چهارصد خانوار و دوهزار نفر جمعیت می‌باشند که کلیه دامدار و کشاورز و منطقه چاهک و اراضی آن را که بالغ بر یکصد هزار هکتار است در تصرف دارند چاهک چند سال است که جزء شهرستان مهریز یزد گردیده و اراضی زیر کشت چاهک در حوزه یزد بهترین اراضی خواهد بود طایفه آرئز از نظر ثروت بسیار غنی می‌باشند قسمتی در شهرستانهای نیریز و یزد صاحب خانه‌های مسکونی می‌باشند اغلب افراد طایفه آرئز تحصیلات در سطح دیپلم نموده و به کشاورزی اشتغال دارند. این بود شرح طایفه آرئز.



فرامرز احمدی سرپرست سابق آرئز



زهرا خانم یکی از زنان ارزشمند عشایر

طایفه تاتی

طایفه تاتی از حدود یکصد سال قبل جزء طایفه آربز و تحت سرپرستی حاج کلانتر رئیس طایفه آریز اداره می‌شده است. این طایفه بچند اولاد بنامهای: اولاد علی، اولاد مراد، اولاد یوسف که جمعاً حدود ۵۰ خانوارند و در روستای جعفرآباد نی‌ریز ساکن و به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و اولاد صفی...، اولاد خداقلی و اولاد علیداد و کریمداد که همگی در شهرستان نی‌ریز و روستاهای جعفرآباد و حیدرآباد ساکن و به کشاورزی و دامداری و دیگر مشاغل روزگار می‌گذرانند تقسیم می‌شود در این طایفه تعدادی تحصیل کرده در رشته‌های مختلف وجود دارد که در ادارات مشغول خدمت می‌باشند.

صورت ملکیت طایفه تاتی

در جعفرآباد نی‌ریز - حاج امید و فرزندانش ۴۲ دانگ از زمین و موتور پمپ و زراعت و باغ حاج عبدالرضا تاتی و فرزندانش ۲۰ دانگ از زمین و موتور پمپ و زراعت و باغ بهزاد و فرزندانش ۶ دانگ موتور پمپ و تلمبه و زمین غلامعباس ۶ دانگ ورثه درویش ۱۱ دانگ زیاد فرزند خداقلی ۲ دانگ فرزندان ابراهیم و شاه رضا و غلامرضا جمعاً ۹ دانگ فرامرز و کیامرز حاج مراد فرزندان ابراهیم ۵ دانگ کلیه ساکنین حیدرآباد از سهمیه دهقانی مالک شده‌اند دولت به آنها زمین و آب واگذار نموده است و اکنون مشغول زراعت می‌باشد و افراد طایفه تاتی کلاً دامدار می‌باشند.

افراد تحصیل کرده طایفه تاتی

دکتر علی اکبر مربی فرزند عباس اولاد حاج اسکندر ساکن نی‌ریز پس از پایان دوره دبستان و دبیرستان به دانشکده پزشکی راه یافت و دوران چند ساله پزشکی را پایان رسانید و بعنوان رئیس بهداری نی‌ریز به شهرستان نی‌ریز مراجعت و چند سالی در نی‌ریز به شغل طبابت مشغول بود سپس برای گرفتن تخصص در شیراز مشغول تحصیل شد و حدود ۳۰ نفر دیگر در سطح

دانشگاهی تحصیل نموده‌اند.

محمد تاتی فرزند بهزاد - خسرو تاتی فرزند حاج عبدالرضا - اصغر تاتی فرزند عبدالرضا - محمد حسین وارسته فرزند ابراهیم - مراد ممتازیان فرزند حاج امید - خداداد تاتی فرزند درویش حاج رضا تاتی فرزند کوهزاد - مختار تاتی فرزند یوسف - مختار راهوار فرزند محمد - حسین راهوار فرزند غلامرضا - ابراهیم راهوار فرزند غلامرضا. افراد نامبرده بالا از جوانان تحصیل کرده طایفه تاتی می‌باشد. در سطح دانشگاه ایوب تاتی فرزند ابراهیم و تعداد دیگر می‌باشد. این بود شرحی از طایفه تاتی.



عکس عبدالکریم زارع جشنی

سرپرست طایفه

طایفه جشنی

این طایفه که حدوداً دویست خانوار و بیش از هزار نفر جمعیت دارند از قدیم الایام جزائیل عرب بوده‌اند لیکن به زبان فارسی تکلم می‌نمایند افراد این طایفه مردمی مؤمن و متدین آرام مهمان نواز و خوش برخوردند و ایاب و ذهاب آنان با سایر طوایف عرب تفاوت کلی داشته است یعنی سردسیر آنها حدود باغ سیاه قنقری بوانات و گرمسیر آنها اطراف ارسنجان و سنگ‌گر بوده که در هر دو نقطه خانه‌های مسکونی احداث نموده و دو کنار دامداری کشاورزی هم می‌نمایند. مسیر ییلاق و قشلاق آنها از ۶۰ کیلومتر تجاوز نمی‌نماید. این طایفه پراکندگی کمتری دارند و همگی در دو نقطه سردسیر و گرمسیر که در فوق یاد شده اسکان گردیده دارای مدرسه، حمام، مسجد، شورای محلی، و مراکز عمرانی می‌باشند و از فرزندان این طایفه عده نسبتاً قلیلی به تحصیلات عالیه دست یافته‌اند از سرپرستان این طایفه می‌توان مرحوم احمدخان زارع جشنی که نویسنده‌ای خوب بوده و فرزندش حاج عبدالکریم زارع که مردی متقی و درستکار است نام برد. این بود شرح طایفه جشنی.

این طایفه که حدود دویست خانوارند از قدیم الایام جزء ایل عرب بوده و به زبان فارسی تکلم می‌نمایند. افراد این طایفه مردمی مؤمن، آرام، مهمان‌نواز و خوش برخورد می‌باشند. سردسیر این طایفه باغ سیاه قنقری و گرمسیر آنها اطراف ارسنجان و سنگ‌گر بوده است این طایفه در دو منطقه سردسیر و گرمسیر خود اسکان گردیده‌اند. سرپرستی این طایفه را احمد و عبدالکریم زارع به عهده داشته‌اند.

طایفه چهارراهی

جد طایفه چهارراهی شخصی بنام میرزا منوچهر خلیج که در زمان سلطنت نادرشاه از خلیجستان به منطقه فارس می‌آیند. مزارع چهارراه که جزء آباده است خریداری می‌نمایند پس از مدتها توقف به طایفه چهارراهی معروف می‌شوند بعد از میرزا منوچهر میرزامحمد و بعد از آن میرزانجفعلی و پس از آن کیخاچسن و کیخامراد و کیخا حسن دوم و مصطفی قلی و قاسم خان نگهبان عهده دار کلانتری می‌شوند.

تیره‌های طایفه چهارراهی عبارتند از:

- ۱ - میرزائی ۲ - هاشمی ۳ - مرتضائی ۴ - محمدجانی ۵ - حسینخانی ۶ - میرشکاری ۷ - قلنشی . این هفت تیره طایفه چهارراهی را تشکیل می‌دهند.

قاسمخان برای احیاء قنات منهدمه اقدام و یکی را بنام قاسم آباد نامگذاری و به امر کشاورزی طایفه را تشویق نمود. روستاها و مزارعی که در آنها کشاورزی و سکونت دارند به این شرح است.

- ۱ - کره‌ای، که مرکز چهارراه است ۲ - سیف آباد ۳ - مهرآباد علیا ۴ - تاج آباد ۴ - خیرآباد ۶ - مهرآباد سُفلُی ۷ - دشت رئیس ۸ - جمال آباد ۹ - شمس آباد ۱۰ - محمودآباد ۱۱ - شاه آباد ۱۲ - باغ جعفر ۱۳ - اهل کان ۱۴ - بیدکج ۱۵ - چرک گاز ۱۶ - شاهزاد ابوالقاسم که در دامنه کوه واقع و زیارتگاه طوایف مزبور است ۱۷ - دو رشته قنات مشهور به جمال آباد و محمودآباد است که به دهنه چهارراه معروف و گویا مرکز اصل چهارراه بوده است. طوایف چهارراهی اغلب دامدار و چون به مناطق قشلاق احتیاج داشته‌اند به همین مناسبت قاسمخان چهارراهی باهمکاری و مساعدت بزرگان طوایف مذکور قشلاقهای مناسبی را در جزیره بختگان خریداری نموده و بعضی رانیز که در مالکیت خود داشته برای تعلیف دامهایشان در اختیار آنان قرارداد که قشلاقهای مورد ذکر به این شرح می‌باشد: چاه کُتنی، چاه شیرین، دوچاهی، دولا ب امامزاده احمدعلی (که زیارتگاه بسیار باصفایی است که در دامنه کوه معروف به نقاره‌خانه واقع شده و همه طوایف هفت‌گانه چهارراهی هرساله برای تفریح و زیارت به آنجا می‌روند این امامزاده شریف از فرزندان حضرت امام موسی کاظم(ع) است و در نزد حضرات

چهارراهی و دیگران از حُرمت و احترام برخوردار می‌باشد و مخصوصاً در فصل بهار محلی بسیار با صفا و دلپذیر است و وجود دریاچه طشک در پائین این امامزاده بر زیبایی آن افزوده است) دول انیکز چاه‌بنه، درّه پهن، چاه چاهز هگیر، قاش‌گز، چاه‌بنه معور، ریگ، آلفته و رباط، چاه شور، نه‌انجیر، چاه سرخ، مقنعه سر، کوه‌مالو، حیدری، چاه زرد، چاه دراز کلاتری، هُل و باغو، چاه گُتبد، خریطی، محمدحاجی، و چند قشلاق دیگر.

چون فصل ییلاق و قشلاق طایفه مذکور چندان زیاد نیست در مورد کوچروی و ایاب و ذهاب چندان مشکلی ندارند و با آسایش خاطر و راحتی به این امر اقدام می‌نمایند.

برای مزید اطلاع خوانندگان عزیز آمار طوایف چهارراهی ذیل درج می‌گردد:

۱ - طایفه میرزائی ۲۷۰ خانوار محل سکونت کُره‌ای اراضی مزروعی ۶۰۰ هکتار تحصیل کرده و شاغل ۳۵ نفر تعداد دام ۲۵۰۰ رأس.

۲ - هاشمی ۱۵۰ خانوار محل سکونت کُره‌ای اراضی مزروعی ۴۰۰ هکتار تحصیل کرده و شاغل ۱۵ نفر دام ۲۰۰۰ رأس

۳ - مرتضائی ۶۰ خانوار محل سکونت کُره‌ای اراضی مزروعی ۲۰۰ هکتار تحصیل کرده و شاغل ۱۲ نفر دام ۱۰۰۰ رأس.

۴ - محمدجانی ۶۰ خانوار محل سکونت دشت رئیس و خیرآباد - اراضی مزروعی ۳۶۰ هکتار تحصیل کرده و شاغل ۱۰ نفر.

۵ - حسینخانی ۲۰ خانوار محل سکونت جمال آباد اراضی مزروعی ۱۰۰ هکتار تحصیل کرده و شاغل ۸ نفر تعداد دام ۹۰۰ رأس

۶ - میرشکاری ۱۲۰ خانوار محل سکونت محمودآباد، جمال آباد اراضی مزروعی ۲۵۰ هکتار تحصیل کرده و شاغل ۱۵ نفر تعداد دام ۷۰۰ رأس

۷ - قُلَتاشی ۷۰ خانوار محل سکونت باغ جعفر و اعلاکوه اراضی مزروعی ۱۶۰ هکتار تحصیل کرده ۱۰ نفر تعداد دام ۱۰۰۰ رأس و یک عده از تیره قُلَتاشی در داراب سکونت دارند و به شغل دامداری و کشاورزی مشغول می‌باشند. شعائر مذهبی و فرایض دینی یکی از خصوصیات بارز این طایفه است که در تقویت و گسترش آن اهتمام می‌ورزند. به اماکن متبرکه و عتبات عالیات تعلق خاطر و ارادت خاص دارند و در مرمت این قبیل اماکن سعی وافی و کافی می‌نمایند. در جریان جنگ تحمیلی و ارسال کمکهای نقدی و جنسی به جبهه‌ها همیشه پیشقدم بوده و در راه

تحکیم مبانی اسلام و شرکت در میادین نبرد از بذل جان و مال خویش دریغ ننموده و در این راه شهدائی نیز تقدیم اسلام نموده‌اند.

در تیره قلتاشی اشخاصی مانند عبدالله خان و علی کرم و شاه مراد بودند که همیشه با دولت وقت مبارزه داشتند و متواری و فراری بودند و مناطق فارس و کرمان و یزد از شرارت و غارتگری آنان در امان نبودند و عاقبت بوسیله دولت قلع و قمع گردیدند.

سرشناسان طایفه عبارتند از خانلرخان نگهبان که خود فرزند قاسم خان و بعد از پدر سرپرست طایفه بود. در سال ۱۳۷۶ شمسی برحمت ایزدی پیوست و آقا لرخان نگهبان که مردی خطاط و شاعر است که یک قسمت از اشعار ایشان در این کتاب ثبت گردیده و مرحوم اسدالله فراقی که عمری در طایفه جابری به تعلیم فرزند آن طایفه همت گماشت شاعر اهل بیت عصمت و طهارت بود و اشعارش در این کتاب به نظر خوانندگان می‌رسد.



قاسمخان نگهبان کلانتر طایفه چهارراهی



آقالر نگهبان



اسداله فراقی



حاج خانلر نگهبان فرزند قاسمخان



حاج قدرت‌اله شاه سون

طایفه شاهسون

این طایفه در حدود دویست خانوار می‌باشد که از زمانهای خیلی دور از ایل شاه سون تهران به فارس آمده و در حوزه شهرستان نی‌ریز متوقف گردیده‌اند این طایفه جزء ایل عرب و به زبان ترکی تکلم می‌نمایند سابقاً مربوط به سرپرست طایفه لبو محمدی بوده و از سال ۱۳۰۴ خورشیدی مطابق ۱۳۴۴ قمری از طایفه لبو محمدی مجزا شده و تحت سرپرستی کلانتر خود بنام مرحوم حاج مراد قلی شاه سون قرار گرفتند گرچه در زمانی که جزء طایفه لبو محمدی بودند. مرحوم حاج مراد قلی بعنوان کدخدا در آن طایفه دخالت داشته انتظامات و وصول مالیات آنها توسط کلانتران لبو محمدی وصول و به صندوق دولت تحویل می‌گردید. مرحوم حاج مراد قلی مردی بسیار شایسته و کلیه افراد طایفه او را دوست می‌داشتند و نامبرده مردی دلسوز برای طایفه‌اش بود. بعد از او فرزندش حاج قدرت الله شاه سون به سرپرستی طایفه منصوب و مانند پدرش مردی رئوف و نسبت به افراد طایفه دلسوز و مهربان بود بعد از فوت ایشان سرپرستی طایفه شاهسون بفرزندش مراد قلی دوم منتقل گردید. نامبرده و برادرانش مردمی صحیح‌العمل و درستکار و در امر کشاورزی و دام‌داری بسیار فعال و کلیه املاک و اراضی بایر و خالی از سکنه که در مالکیت خانواده شاه سون قرار داشت در زمان فرزندانش وسیله حفر چاه و نصب موتور پمپ کلیه آباد و معمور گردیده است فامیل شاهسون در حوزه شهرستان نی‌ریز و استهبان جزء مالکین سرمایه‌دار و مردم خوشنام و درستکار آنان را می‌شناسند افراد طایفه شاهسون مردمی درستکار و کارگر و زحمتکش و دامدار می‌باشند. تمام زنان شاهسون به ریسندگی پشم و بافندگی قالی و گلیم و جاجیم اشتغال دارند افراد طایفه شاهسون در قلعه قرمز و حاجی آباد مشرف به گذار بین نی‌ریز و استهبان دارای ساختمان و تلمبه و دامداری می‌باشند و یک قسمت در حوزه تنگ حنای نی‌ریز با حفر چاه و نصب موتور پمپ سرگرم امور کشاورزی می‌باشند. مدتی است در طایفه شاهسون دبستان و مدرسه راهنمایی ایجاد شده پس از پایان دوره راهنمایی فرزندان این طایفه به شهرستانهای نی‌ریز و استهبان و شیراز برای ادامه تحصیل روانه وعده‌ای از آنان در سطح دانشگاه در رشته‌های مختلف به تحصیل اشتغال دارند وضع مالی طایفه شاهسون بسیار خوب است افراد

طایفه شاهسون با اعراب مواصلت کرده و اقوام شده‌اند عده‌ای از شاهسونها با طایفه مزیدی مقیم هرگان نی‌ریز و عده‌ای با طایفه جابری مقیم معزآباد خرامه فامیل سببی گردیده‌اند طایفه شاهسون در دو نقطه اسکان هستند بنام تنگ حنای نی‌ریز و حاجی آباد و قلعه قرمز نی‌ریز و با وجود اسکان بودن همه آنها دارای سیاه چادر بوده و در فصل بهار از داخل ساختمان خارج شده و چادرهای خود را در نقاط خوش آب و هوا نصب کرده و به دامداری می‌پردازند. نکته قابل توجه این است که مرحوم کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش که در سال ۱۳۳۲ یکی از چهره‌های درخشان انقلاب بر علیه رژیم ستمشاهی بود و هم سنگردکتر محمد مصدق و دکتر فاطمی و دیگر انقلابیون تا سرحد شهادت پیش رفت و بابت‌ترین شکنجه به درجه دفع شهادت نائل گردید. مرحوم کریم‌پور فرزند قدمعلی برادر بطنی مرحوم حاج قدرت‌اله شاهسون بود که مادرشان عرب است. وضع روحیه طایفه شاهسون خوب به اعیاد و مراسم سوگواری مانند دیگر طوایف اعتقاد دارند در عید قربان گوسفند قربانی می‌کنند هرکس مستطیع رفتن مکه بشود به مکه مشرف می‌گردد. این بود شرحی از طایفه شاهسون

تنگ حنای نی‌ریز را افراد طایفه شاهسون به یک تیره از طایفه عرب غنی بنام تیره مهدوی فروخته و از آن محل خارج شده‌اند.

طایفه قرائی

طایفه قرائی که جزء ایلات خمسه بنا بر نوشته صاحب کتاب فارسنامه جزء ایل عرب قلمداد شده در سال ۱۲۵۰ قمری مطابق ۱۲۰۸ شمسی جمعیت طایفه قرائی بطور تحقیق در حدود دو یست خانوار بوده و زبان آنها ترکی و گویا از عشایر کرمان بوده که به فارس آمده‌اند به صورت دامداری و چادرنشینی امرار معاش می‌نمودند و در حوزه سرچهان جز شهرستان نیریز سکونت اختیار نموده‌اند و چند قریه از حوزه سرچهان را خریداری کرده و به شغل دامداری و کشاورزی ادامه می‌دهند و نیز در حوزه تنگ حنای نیریز دازای چندین دستگاه موتور پمپ و چاههای عمیق و نیمه عمیق می‌باشند و اراضی تنگ حنا که یکی از بلوک حاصل خیز و پر درآمد شهرستان نیریز می‌باشد قسمت عمده آن در تصرف طایفه قرائی قرار دارد افراد طایفه قرائی از زمان قدیم تا حال مردمانی ساده بی سروصدا و متدین و درستکار بوده‌اند دزدی و دغلی در این طایفه وجود نداشته مردمانی هستند که به کلانتر خود احترام می‌گذارند و در برابر دستورات او مطیع بوده‌اند و رئیس و کلانتران طایفه قرائی نیز نسبت به افراد طایفه دلسوز و با محبت بوده‌اند جمعیت طایفه قرائی در حال حاضر از مرز یک هزار خانوار و پنج هزار نفر جمعیت تجاوز نموده و در بین این طایفه تعداد زیادی هر ساله به زیارت خانه خدا مشرف می‌شوند و اگر توفیق ثبت نام جهت تشریف حاصل نمایند هفتاد و پنج درصد افراد استطاعت زیارت خانه خدا را دارند به اعیاد - عید نوروز - عید فطر - عید قربان - عید غدیر ارج می‌گذارند و استقبال می‌کنند مراسم ازدواج و عروسی و عزاداری آنها مانند ایل عرب می‌باشد. و با کسان خود ازدواج صورت می‌پذیرد و با بیگانه کمتر ازدواج می‌نمایند. عزاداری آنان نسبت به حضرت سیدالشهداء و دو ماه محرم و صفر با برپا کردن مجالس روضه خوانی و عزاداری از همه ایلات سبقت گرفته‌اند. طایفه قرائی دارای تیره‌های متعددی هستند بنامهای:

۱ - بیک ۲ - بیات ۳ - دَمری ۴ - خلج ۵ - کُرانی ۶ - علی مردانی ۷ - کری

در بین طایفه قرائی افرادی تحصیل کرده به چشم می‌خورد که دارای تحصیلات در سطح لیسانس و دیپلم و عده‌ای کارمند هستند سرپرستی طایفه قرائی از زمانهای سابق به شخصی بنام نورعلی بیک بوده که ایشان مردی متدین و صلح جو و با تقوا و پرهیزکار بوده و کارهای طایفه را

بوسیله حکام و روسائی که در ایل خسمه حکمران بوده‌اند مانند قوام الملک و خاندان عرب شیبانی انجام میداده و مورد اعتماد حکام و روسا بوده فرزندی لایق و برومند چون غلامحسین خان از او بوجود می‌آید که کلاتر طایفه قرائی می‌شود و طایفه قرائی را در سطح فارس به اعلا درجه ترقی می‌رساند به طوریکه در زمان او طایفه قرائی تمام املاک حوزه قلمرو خود را خریداری می‌نمایند و شخص غلامحسینخان طرف مشاوره حکام عصر خود بوده است بعد از او فرزندان او چون امان‌اله خان و محمدعلی خان از او بوجود می‌آید بسیار کاردان و با تجربه و امور کلاتری طایفه بکف یا کفایت امان‌اله خان قرار می‌گیرد ایشان بسیار مردی سخی طبع و مهمان نواز و کلاتری برازنده و معروف می‌شود. با دختری از سران ایل عرب ازدواج می‌نماید که جد نگارنده بوده بنام مرحوم سهام عشایر که حاصل این ازدواج دو دختر بود بنام خانم بدری و خانم عشرت که با سردار نگهبان و حاج خانلر نگهبان ازدواج کردند و از طایفه قرائی برای همیشه خارج شدند. امان‌الله خان بدریافت لقب شکوه سلطان از طرف والی فارس مفتخر می‌گردد و بعد از امان‌الله خان کلاتری طایفه قرائی به محمدعلی خان شکوهی منتقل گردید ایشان مردی آرام و ساکت، متواضع و فروتن بود با صبیبه مرحوم حاج میرزا محمدقلی قرائی از بنی اعمانش بنام مریم سلطان ازدواج نمود آن خانم زنی بسیار لایق و زرنگ بود که در دوران کلاتری محمدعلی خان طایفه قرائی را ایشان سرپرستی می‌نمود. در ادارات لشکری و کشوری شخصاً مراجعه می‌نمود و هرگونه مشکلاتی برای طایفه قرائی پیش می‌آمد ایشان در رفع مشکل بسیار کوشا بود. بعد از محمدعلی خان کلاتری طایفه به یگانه فرزندش گرامی خان منتقل گردید که ایشان مردی باسواد و فهمیده بود و با دختری از طایفه قرائی که نام پدرش خدامراد بود ازدواج کرد و در اوان جوانی در اثر حسادت دشمنان شبی در یکی از ییلاقات ناگهان به قتل رسید. فرزندی از او بوجود آمد بنام غلامحسین خان تحصیلات ابتدائی و متوسطه را پایان رسانید و تحت سرپرستی مادر بزرگش همان مریم سلطان سرپرستی طایفه قرائی را بعهدہ گرفت و اکنون که در سراسر ایران کسی رابه عنوان کلاتر و سرپرست نمی‌شناسند این شخص در طایفه قرائی بعنوان کلاتر و سرپرستی آنان را عهده‌دار و نهایت محبت و مهربانی را از او بعمل می‌آوردند مردی بسیار مؤدب و زرنگ و با تجربه و نیز همسری لایق دارد که در امور طایفه و امور کشاورزی با او همکاری می‌نماید که از ایل کُشَنی و صبیبه اکبرخان واصل می‌باشد مرحوم مریم سلطان در سال ۱۳۵۵ خورشیدی فوت نمود. این بود شرح طایفه قرائی. خانباز کرانی، غلامرضا و محمدعلی شهرت آنان امیری از سرشناسان طایفه قرائی هستند.



مریم سلطان شکوهی گلانترا طایفه قرائی

طایفه لشنی

این طایفه از ایل لر و از طایفه زندیه می‌باشند که در زمان سلطنت کریم‌خان زند جزء سپاهیان خان زند به فارس آمده‌اند. این طایفه رابه این دلیل از ایل لر می‌دانند که تیره‌های آن دارای پسوند (وند) بوده و ایل بزرگی در لرستان بنام ایل لشنی وجود دارد. پس از انقراض سلسله زندیه این طایفه پراکنده شده گروهی به ایل قشقایی، گروهی به خفرک علیا و گروهی به ارسنجان کتک و آباده طشک رفته و سکنی گزیده‌اند. در مناطقی که هم اکنون ایل لشنی زندگی می‌نمایند کلاً مربوط به مناطق قشلاقی ایل عرب بوده که به لشنی‌ها فروخته‌اند. طایفه لشنی مردمانی ماجراجو و یاغی بوده که تعداد زیادی از آنها در درگیری با نیروهای دولتی کشته و تعدادی را سالار امجد فیروز به امر دولت مرکزی تبعید می‌نماید که اکنون در شهریار ورامین می‌باشند. طایفه لشنی در حدود پانصد خانوار و از تیره‌های، یزدالوند، عبدا... وند، نجم‌الدین وند، حضر وند، بهمنه وند، شیخ علی‌ولد، تشکیل شده است. میرزا محمدخان، عباسعلی خان، میرزا اسدا... که در خوش‌نویسی معروف بوده، شهسوار، گلبخش آقا، حاج شریف و عبدا... از تیره یزدالوند یکی پس از دیگری عهده‌دار امور کلاتری ایل لشنی بوده‌اند. شیخ علی خان پیشکار لطفعلی خان زند از طایفه لشنی بوده است. از سال ۱۳۰۴ آقا علیخان و اکبر خان کلاتر و عهده‌دار امور طایفه لشنی بوده که اشعار و دویتی‌هایی از ایشان در این کتاب به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

این ایل نژاداً از ایل زندیه هستند و در زمان سلطنت کریم‌خان زند بفارس آمده‌اند و جزء سپاهیان خان زند بوده‌اند، پس از انقراض سلسله زندیه این طایفه را تبعید کردند، یک عده تیول ایل قشقایی گردیده یک عده نیز بصوب ارسنجان و کتک و آباده طشک عزیمت و عده‌ای هم در خفرک علیاسکنی گزیده‌اند. اینها همه از یک نژاد بوده‌اند و از ایل لر و طایفه زندیه می‌باشند و آخر نام هر تیره دارای پسوند (وند) بوده و ایل بزرگی در لرستان بنام ایل لشنی می‌باشند و آنها هم نژاداً زندیه و این ایلی که در شرق فارس بنام ایل لشنی متمرکز هستند از همان ایل می‌باشند، ایلخانی آنها شخصی بنام حاج ابراهیم خان (سگوند) است. به قراری که آقای حاج غریب خان شهسواری که یکی از افراد (سرشناس این طایفه است) و شخصی ادیب و از شعرای ایل لشنی می‌باشد تعریف می‌کرد، گویا الیاس خان رئیس ایل کشکولی قشقایی مدعی است که جدش یکی

از سران ایل زندیه بوده که در دوره کریمخان زند به شیراز آمده است و احتمالاً از لشنی‌های تیول ایل قشقائی می‌باشند، و از بیم آنکه سلاطین قاجار او را بقتل برسانند با لباس درویشی وارد ایل قشقائی شده و چون دارای کَشکول و تبرزین بوده است به کَشکولی معروف می‌شود، در حال حاضر طایفه بزرگی هستند که جزء ایل قشقائی می‌باشند و بزبان ترکی تکلم می‌کنند. ایل لشنی در مناطقی که اکنون زندگی می‌نمایند کلیه متعلق به ایل عرب بوده و مشهدی اسدالله کلانتر عرب جد نگارنده این مناطق را به ایل لشنی فروخته است و قباله آن نزد آقای حیدرخان بهجت می‌باشد. توضیح آنکه تمام اراضی حتی قشلاقها متعلق به ایل عرب بوده که به لشنی‌ها فروخته‌اند. بزرگان ایل لشنی عبارت بودند از آقا محمد کلانتر حاج حسینخان یزدالوند و حاج مصطفی و حاج شریف که این املاک و قشلاقها را از مشهدی اسدالله کلانتر عرب خریداری کرده‌اند.

قسمتی از املاک ایل لشنی مربوط بخوانین بوانات و قاسمخان خلیج و خوانین سرچهان بوده که لشنی‌ها خریداری نموده و اکنون مالک و متصرف هستند. ایل لشنی قبلاً مردمانی غارتگر و یاغی بوده‌اند که در اثر تصادمات و حملات قوای دولتی خیلی از آنها کشته می‌شوند و عده‌ای را سالار امجد فیروز به امر دولت مرکزی تبعید می‌نماید که اکنون در شهریار ورامین می‌باشند احتمالاً در حدود پانصد خانوار بنام تیره‌های لشنی - یزدالوند عبدالله وند - نجم‌الدین وند - حضروند - بهمنه وند - شیخ علی وند می‌باشد. در کتاب قران سوار نابغه حیوانات می‌نویسد شیخ علی خان که یکی از پشتکاران لطفعلی خان زند بوده از طایفه لشنی بوده است میرزا محمدخان از طایفه یزدان وند کلانتر ایل لشنی بوده که بعد از او فرزندش حاج عباسعلی خان و سپس فرزند وی میرزا اسدا... که در خوش‌نویسی معروف بوده و بعد شهنسوار آقا و بعد گلبخشی آقا و بعد حاج شریف و بالاخره ملاعبدا... عهده‌دار کلانتری ایل لشنی بوده‌اند. زمانی سفیر انگلستان مهمان ملاعبدالله کلانتر ایل لشنی می‌شود و ایرانیان آن سفیر را مهمان ملاعبدالله می‌گفتند، در روزنامه وقایع اتفاقیه بقلم خفیه نویسان آمده است که ابوالقاسم و غریب لشنی یکی را شقه کردند و دیگری دم توپ گذاردند معلوم می‌شود طایفه لشنی مردمانی یاغی و ماجراجو بوده‌اند. از سال ۱۳۰۴ که رضاخان میرپنج زمام امور کشور را بدست گرفت طایفه لشنی تحت سرپرستی آقا علیخان قرار گرفت و پس از سی سال بفرزندش اکبرخان منتقل گردید، حاج محمد شهنسواری و حاج غریب خان شهنسواری شاعر معروف این طایفه از شخصیت‌های برجسته ایل لشنی بشمار می‌روند سایر سرشناسان از قبیل رستم خان و محمدخان و چراغعلی شهنسواری و غیره که مورد شناسائی

نگارنده هستند از ایل لشنی بوده‌اند.

غریب خان شهسواری یکی از افراد ایل لشنی و از بزرگان این ایل به شمار می‌رود. نامبرده مردی بسیار مشهور و رشید و شجاع است مردی باسواد و شاعری گرانقدر ایل لشنی بشمار می‌رود اکنون در سن ۸۵ سالگی است هنوز خوب شعر می‌گوید اشعارش بسیار زیباست قسمتی از اشعار ایشان در این کتاب چاپ شده که به نظر خوانندگان عزیز می‌رساند.

غریب تاکی خوری خون دل خویش مگو دوران به من کم داده یا بیش
تو را که عاقبت گور است منزل چو این صورتش چه شاه باشی چه درویش
یکی دیگر از شخصیتهای ایل لشنی بنام اکبرخان واصل از نام می‌برم که ایشان مردی زرنگ و
باهوش است. امور سرپرستی ایل لشنی را بعد از پدر بعهدہ داشت. نویسنده و شاعر است یکی از
اشعارش را در این جا می‌نویسم.

بخسبد بخت و عقل دیوانه گردد
تو راهر آشنا بیگانه گردد.

اجل آید چو پر پیمانه گردد
چو واصل تنک دستی آید پیش

* * *

پریوش نهضتی از نو گرفته برای غارت ایسمان واصل
چو زندان بان ز چشمم خوا گرفته کمر پشتو بدست بر نو گرفته
آقای اسماعیل خان واصل فردی متقی و درستکار و مورد احترام ایل لشنی و دیگر دوستان و
آشنایان می‌باشد.



حاج غریب شهسواری



اکبر واصل لشنی

فصل هشتم

(۸)

خدمت‌گذاری از ایلات فارس

محمد بهمن بیگی فرزند ایل و معلمی دلسوز مردم محروم عشایر بود. کار خود را از آموزش و پرورش فارس در دو اتاقی بنام دایره عشایری شروع کرد و با تلاش خود و معلمانی که پرورش داده بود تا سطح مدیریت کل آموزش عشایر ایران پیش رفت. از زمانی که عضوی ساده از آموزش و پرورش فارس بود و عده‌ای از فرزندان عشایر ترک، لر، عرب و دیگر طوایف بدور او جمع و از شمع و جودش بهره می‌بردند در اداره آموزش و پرورش فارس رونقی بخود گرفته و هر روز جمعیت کثیری از عشایر محروم برای بدست آوردن معلّم به آن اداره مراجعه می‌کردند. از این اوضاع همه کارمندان حتی مدیرکل هم گلایه داشتند لیکن او که رنج بی‌سوادى را درک کرده و مصیبت بی‌دانشی را در عشایر دیده بود با زبان مهربانی همکاران اداری خود را قانع می‌کرد. طولی نکشید که هزاران کودک و نوجوان عشایری در زیر چادرهای سفید به فراگیری علم پرداختند. طوری دامنه آموزش عشایر گسترش یافت که استانهای کرمان، سیستان و بلوچستان، آذربایجان، خوزستان، کردستان، لرستان و چهارمحال و بختیاری را در بر گرفت.

و در اندک مدتی هزاران جوان عشایری به دانشگاههای کشور راه یافتند و در رشته‌های حقوق، پزشکی، مهندسی، ادبیات، و دیگر رشته‌های انسانی فارغ‌التحصیل شدند بنابراین نمی‌توان خدمات فرزند شایسته و زحمت‌کش ایل را نادیده گرفت امیدوارم در بین ایلات افرادی دلسوز باشند تا مرحمی بر جراحات ستم‌دیدگان بگذارند و در سایه اسلام و قرآن روزی آید که بی‌سوادى در سراسر کشور ریشه کن گردد. انشاء...

آموزش عشایر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آموزش عشایر دچار تلاطمها و تنش‌های شدیدی شد معلمان عشایری اعزامی از استان فارس به استانهای دیگر مواجه به عدم استقبال مردم آن استانها شدند و تعداد زیادی از آنها به فارس برگشتند معلمان ایل خمسه نیز که اغلب به استانهای خوزستان و بلوچستان می‌رفتند به فارس برگشتند و در طوایف خود و اغلب در مدارس ثابت به کار اشتغال یافتند ضرورت رفع تمرکز شدید موجود در اداره کل آموزش عشایر سبب گشت تشکیلات جدیدی در تابستان ۱۳۶۰ به تصویب برسد. در این تشکیلات برای ایل خمسه در شهرهای فسا و مرودشت اداره آموزش و پرورش عشایر و در مناطق خرامه و ده‌بید نمایندگی آموزش و پرورش عشایر تصویب شد و به انجام وظایف خود مشغول گشت چیزی نگذشت که زمزمه ادغام آموزش و پرورش عشایر در ادارات کل استانها و شهرستانها برخاست و در تابستان سال بعد ادغام انجام گرفت. ادغام سبب سردرگمی و بلا تکلیفی بسیاری برای عشایر شد و نهایتاً در سال ۱۳۶۲ اداره آموزش و پرورش عشایر سیار تأسیس گشت در این سال تعداد مدارس سیار ایل خمسه به کمتر از نیاز می‌رسید و عشایر سیار خمسه در یک محرومیت شدید آموزشی به سر می‌بردند در سال ۱۳۶۵ آقای اسفندیار کاظمی از طایفه باصری ایل خمسه به ریاست اداره آموزش و پرورش عشایر سیار فارس منصوب شد و چون ایشان این محرومیت را احساس و درک کرده بود به توسعه مدارس سیار در ایل خمسه همت گماشت و در عرض مدت ۴ سال تعداد مدارس ابتدائی سیار خمسه به نزدیک به ۱۵۰ باب رسید یک مدرسه راهنمایی شبانه‌روزی پسرانه در سال ۱۳۷۱ در شهر فسا برای عشایر عرب دایر شد. در سال ۱۳۷۲ یک مدرسه راهنمایی شبانه‌روزی دخترانه نیز برای دختران ایل عرب در این شهرستان تأسیس گشت در همین سال یک مدرسه راهنمایی شبانه‌روزی پسرانه نیز در شهرستان داراب تأسیس گشت و این مدارس به وسیله پرسنل آموزشی و اداری راهنمایی طوایف عرب اداره می‌شود.

در سالهای اولیه این رشد سریع معلمان مدارس ابتدائی ایل عرب عمدتاً از طوایف قشقایی و لر تأمین می‌شد اما خوشبختانه در سالهای اخیر تعداد داوطلبان شغل معلمی از طایفه عرب و باصری فزونی یافته و امید است مدارس طوایف خمسه از نظر تأمین معلم به مرز خودکفائی برسد. انشاء...



پسران و دختران عشایر فارغ التحصیل دانشسرای عشایری و روستا پزشکی



از چپ به راست: ۱- علی محمد سهام‌پور ۲- حسین سهام‌پور ۳- غلامحسین محمدی ۴- سید شمس‌الدین موسوی ۵- حاصل‌حیدری ۶- سیدکرم موسوی ۷- عبدالرسول قرقانی ۸- مختار قیصری ۹- سرهنگ خاتمی ۱۰- اردشیر پارسا ۱۱- شکرالله سادات ۱۲- حسین فرد افشاری ۱۳- محمدی کوهمره‌ای ۱۴- لطف‌الله احمدی ۱۵- شهریور ۱۶- پناهی ۱۷- رزمجو ۱۸- جعفری

نفر خارج از صف ایستاده آقای فرزاد رئیس شبانه‌روزی بقیه شناخته نشده عکس فارغ التحصیلات دوره چهارم دانشسرای عشایری در سال ۱۳۳۹ خورشیدی

(بقلم آقای بهمن بیگی)

تاریخچه مختصری از فعالیتهای اداره آموزش و پرورش عشایر ایران در سال ۱۳۵۴ خورشیدی

هجده سال از عمر مؤسسه فرهنگی عشایری گذشته و ۳۸۲۴ نفر معلم در این دانشسرا تربیت شده است در سال تحصیلی (۵۵-۵۴) نیز ۱۰۰۰ نفر از دختران و پسران عشایر مختلف کشور در این دانشسرا به تحصیل اشتغال دارند و در اول مهرماه ۱۳۵۵ برای تدریس خواهران و برادران ایلی خود بطوایف مختلف اعزام خواهند شد.

معلمان این مدارس خارج از فارس بعلت نبودن داوطلب محلی غالباً از میان عشایر فارس انتخاب می‌شوند و هم‌اکنون تعداد ۳۸۰۶ نفر معلم بکار تدریس در مدارس عشایری سراسر کشور مشغول هستند و پیش از ۹۷۱۰۱ نفر از دختران و پسران عشیره‌ای در این مدارس به تحصیل اشتغال دارند چون آداب و رسوم عشیره‌ای و وضع جغرافیائی مناطق ایلی در تمام نقاط کشور یکسان است پیشرفت معلمان در این مدارس حتی از فارس هم موفقیت‌آمیزتر است.

معلم ایلی که خود از مردم عشایر است دائم در تلاش است که کارش از معلم طایفه مجاور بهتر باشد چون سالیان دراز در یک مدرسه کار می‌کند سستی و یا کوشش او از نظر راهنمایان تعلیماتی مخفی نمی‌ماند چون افراد نیز در افتخار یا ننگ او شریکند احتمال مسامحه به حداقل می‌رسد در طول فعالیت تعلیمات عشایر گروهی از فرزندان عشایر دوران دبستانی را بیابان رسانیده‌اند تعدادی از این کودکان که توانائی مالی داشتند برای ادامه تحصیل به شهرها و مراکز بخشها روی آوردند ولی تعدادی از دانش‌آموزان بی‌بضاعت از ادامه تحصیل محروم ماندند برای ادامه تحصیل این قبیل دانش‌آموزان دبیرستانی شبانه‌روزی عشایری تأسیس گردید در اجرای این دستور در سال ۱۳۴۶ دبیرستان شبانه‌روزی عشایری با ۴۰ نفر دانش‌آموز ایلی که از میان فارغ‌التحصیلان مدارس عشایری انتخاب شدند آغاز به کارکرد و هر ساله تعداد جدیدی به جمع دانش‌آموزان این دبیرستان افزوده می‌شود اکنون تعداد نهصد و شانزده دانش‌آموز مستعد و کم‌بضاعت عشیره‌ای در دوره راهنمایی تحصیلی عشایری و دبیرستان عشایری به تحصیلات خود

ادامه می‌دهند مدرسه راهنمایی تحصیلی نیز در مراکز ایلات اسکان شده دشمن زیادی و جاوید و عمله قشقایی و عرب دایر گردیده در این مدارس نیز تعداد ۴۴۲۰۰ فارغ التحصیل دوره ابتدائی مشغول تحصیلند از چهل نفر دانش آموزی که به دبیرستان عشایری راه یافتند ۴ نفر جذب شغل معملی شده و بقیه در خردادماه ۱۳۵۲ موفق به اخذ دیپلم شده و ۳۴ نفر از این عده ۳۶ نفری در کنکور دانشگاه‌های بزرگ و معروف کشور قبول شدند هم‌اکنون در سال سوم دانشکده به تحصیل ادامه می‌دهند.

با مطالعه فعالیتهای اداره کل آموزش عشایر قبیله امید که این خدمت وسیله جوانان تحصیل کرده عشایر که در رأس اداره آموزش و پرورش قرار دارند نسبت به نونهالان عشایر خطه مرد خیر فارس اجراء گردد و دانشمندانی ارزنده تحویل اجتماع شود. انشاءالله



آقای محمد بهمن بیگی

فصل نهم

(۹)

خدمات جهاد سازندگی

عشایر فارس

درود فراوان بر جوانان تحصیل کرده عشایر که امور عشایر سراسر استان پهناور فارس را تحت سرپرستی و رهبری اولیاء معظم کشور اسلامی ایران با مجاهدتی وصف ناپذیر بدست گرفته‌ند. جوانان جهادگر عشایر با ایجاد راههای روستایی و عشایری، رسانیدن خواروبار ارزاق به عشایر سیار و نیمه سیار، تأسیس آبشخورهای دائمی در مسیر کوچ بین ییلاق و قشلاق، صدور پروانه چرا در سردسیر و گرمسیر و مناطق کوچ رو به منظور بالا بردن سطح دآمداری، تسهیلات خرید شتر و گوسفندگوشی و فراودره‌های دامی توسط مسئولین تأمین گوشت کشور، ایجاد کارگاههای بافندگی تأمین درمان و جلوگیری از بیماریهای دامی تشکیل شوراهای عشایری و تعاونی جهت تأمین ضروریات زندگی عشایر کوچ رو رسانیدن آذوقه و دیگر مایحتاج در مناطق ییلاق و قشلاق افراد عشایر و صدها کمک دیگر که از روی علاقه بوسیله جوانان تحصیل کرده عشایر انجام می‌پذیرد موجب مباهات است. امیدوارم این اقدام خداپسندانه و این فعالیت‌های چشمگیر روزافزون بوده و موجبات رفاه قاطبه عشایر سیار و نیمه سیار را فراهم سازد از مسئولین محترم جهاد سازندگی عشایر فارس که از جوانان تحصیل کرده و متعهد و سخت‌کوش عشایر تشکیل گردیده سپاسگزار و به عنوان فردی از عشایر فارس تشکرات قلبی خود را اظهار می‌دارد.

نگارنده

زندگی عشایر عرب خمسه از ۱۳۱۱ تا ۱۳۷۳ خورشیدی

در سال ۱۳۱۱ هـ ش بدستور رضاخان عشایر خمسه را از حالت چادرنشینی و کوچ‌گردی خارج و از شمال شرقی تا جنوب شرقی فارس که محل ییلاق و قشلاق آنان بود به طور پراکنده سکونت اجباری را در کنار شهرها و روستاها یا در نقطه دور بدون هیچ‌گونه وسیله رفاهی آغاز کردند. نه سال ایلات و عشایر زندگی نابسامانی را می‌گذرانیدند. در سال ۱۳۲۰ با سقوط رضاخان از اسکان خارج و در سالهای اول فاقد هرگونه وسیله کوچ‌گردی بودند زیرا گوسفند، شتر، اسب، و الاغ که سرمایه زندگی آنان بود به حداقل رسیده و چادر سیاه سرپناه آنان بود وسیله مأمورین رضاخان پاره و اگر چادری هم از دید مأمورین دولت مخفی مانده بود ظرف مدت نه سال اسکان اجباری پوسیده و از کار افتاده بود. به هر حال ایلات خمسه با ذوق و شوق سنت کوچ‌گردی خود را شروع و به ایاب و ذهاب بین مناطق سردسیر پرداختند و تا سال ۱۳۲۵ سرو سامانی به وضع زندگی عشیره‌ای خود داده و دوباره صاحب اغنام و احشام گردیدند. هر طایفه و تیره‌ای به بُرد اصلی خود روی آورده و به مراتع ییلاقی و قشلاقی خود رونقی دوباره دادند. زمانی که ایل عرب بطور اجبار مانند دیگر ایلات ایران اسکان گردید طبق آماری که وسیله حکومت عرب و باصری به مرکز ارسال گردیده بود. دوازده هزار خانوار و زمانی که از خانه‌های گلی خارج و به کوچ‌گردی پرداختند جمعیت جباره و شبانی جمعاً در حدود سه هزار خانوار بودند چون در مدت اسکان اجباری اغنام خود را از دست داده و ثروت باخته شدند ناچار هر کس به جانی روی آورده گروهی به آبادان رفته و جذب شرکت نفت شدند، گروهی به شهرستانها پناه برده و گروهی در روستاها به عنوان زارع توقف کردند گروهی در اثر یک جانشینی و بروز بیماریهای گوناگون تلف شدند گروهی که در مناطق گرمسیری اسکان شده بودند در اثر گرمادگی از بین رفتند این عوامل باعث از بین رفتن جمعیت ایل عرب گردید.

پس از خروج از اسکان جمعیت آنها رو به فزونی گذاشت و تعداد گوسفند، شتر، اسب و الاغ آنان به بالاترین رقم رسید بطوری که در بعضی طوایف برای بهره‌گیری از دامهای خود مردان دو، و سه و گاهی چهار زن به عقد خود درآورنده طبق آمار سرشماری سال ۱۳۴۲ با توجه به اینکه تعدادی حاضر به جوابگویی نشده و یا از دسترس مأمورین آمار خارج گردیده جمعیت ایل عرب

رقمی در حدود دوازده هزار خانوار و پنجاه هزار نفر را تشکیل می‌داد از سال ۴۲ به بعد به علت حفر چاههای عمیق و نیمه عمیق و ایجاد کشتزارها و باغهای آبی و دیم در کوهها و سیر حرکت ایل و درگیری بین افراد ایل نشین و مالکین آنها، کوتاه شدن دست کلانتران و سران ایل از طایفه که چون نخ تسبیح پیوند دهند افراد ایل بودند. تخریب مراتع و عوامل دیگر ایلات عشایر رو به پراکندگی گذارده و هر گروهی به سمتی پراکنده شدند. گروهی به شهرها و روستاها پناه برده و به مشاغل مختلف مشغول گردیدند. عده کمی هم به حال سیار و نیمه سیار به زندگی ادامه می‌دهند. اکنون طبق آمار جهاد سازندگی عشایر حدود سه هزار خانوار از طوایف خمسه در حال کوچ‌گردی زندگی می‌نمایند و حدود سی هزار خانوار در شهرستانها و توابع آن از آباده تا لارستان به حالت اسکان می‌باشند. تعداد قلیل عشایر کوچ رو هم به تدریج از حالت کوچندگی خارج و به یک جانشینی روی می‌آورند که باعث نابودی دامپروری سنتی که یکی از منابع درآمد مملکت است می‌شود.



در کنفرانس بین‌المللی شهرکرد سه خانم محقق از کشورهای اروپا خانم عرب شیبانی - ذولنورکسای
عوض محمودی - حیاتی مدیرکل جهاد عشایر فارس - هوشنگ سهام پور و عده‌ای از مدعوین



از راست نفر اول آقای حیثتی نفر دوم حاج زارع نفر سوم آقای محمد لامکان نفر چهارم حاج رضائی نفر پنجم آقای دانشور نفر ششم آقای بیژن بهادری نفر هفتم هوشنگ سهام‌پور نفر هشتم آقای نجات زارع نفر نهم آقای رزمجو نفر دهم سید حمزه موسوی نفر یازدهم سید اسماعیل موسوی

خلاصه یافته‌ها

خلاصه یافته‌ها

براساس نتایج سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده کشور در تیرماه ۱۳۶۶، ایل خمه دارای ۵ طایفه و ۱۶۲ "بنکو" (نام کوچکترین رده کوچنده در ایل خمه) بوده است. تعداد خانوار و جمعیت هر یک از طایفه‌های ایل خمه و شهرستانهای محل استقرار بیلای و قشلاقی آنها در پایین همین بختی (جدول ۵) آمده است.

ایل خمه، ۲/۶ درصد از خانوارها و ۲/۸ درصد از جمعیت عشایر کوچنده کشور را تشکیل می‌دهد. منطقه بیلای این ایل شهرستانهای آبادان، اهلیک، جهرم، داراب، شیراز، فسا، لار و مرودشت و منطقه قشلاقی آن شهرستانهای آبادان، اهلیک، جهرم، داراب، شیراز، فسا، لار و مرودشت و نیز از استان فارس است.

جدول الف - خانوار و جمعیت عشایر کوچنده ایل خمه

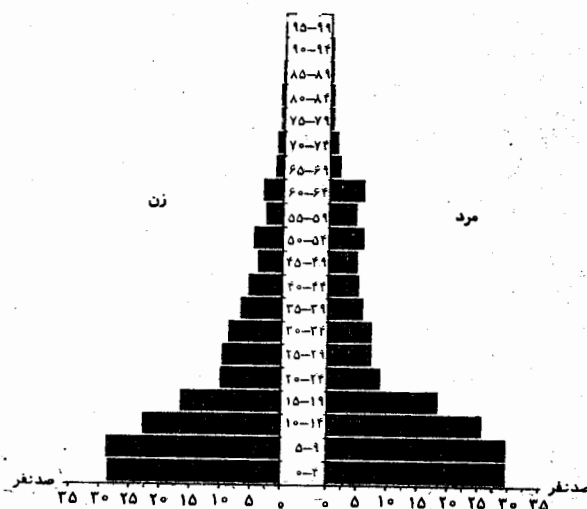
طایفه	بنکو	خانوار	جمعیت	
			مرد و زن	مرد
۵	۱۶۲	۲۷۶۸	۳۱۷۱۵	۱۶۱۶۶
				۱۵۵۴۹

ساخت جنسی و سنی

از مجموع ۳۱۷۱۵ نفر جمعیت سرشماری شده، ۱۶۱۶۶ نفر مرد و ۱۵۵۴۹ نفر زن بوده‌اند که در نتیجه نسبت جنسی برابر ۱۰۴ به دست می‌آید. به عبارت دیگر، در ایل خمه در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۴ نفر مرد وجود داشته است. این نسبت در بین اطفال کمتر از یکساله برابر ۹۹ و در بین بزرگسالان (۶۵ ساله و بیشتر) معادل ۱۳۸ بوده است.

از جمعیت ایل خمه، ۵۱/۸ درصد در گروه سنی کمتر از ۱۵ ساله، ۴۵/۷ درصد در گروه سنی ۱۵-۶۴ ساله و ۲/۵ درصد در گروه سنی ۶۵ ساله و بیشتر قرار داشتند.

نمودار ۱ - هرم سنی جمعیت ایل خمه



بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶

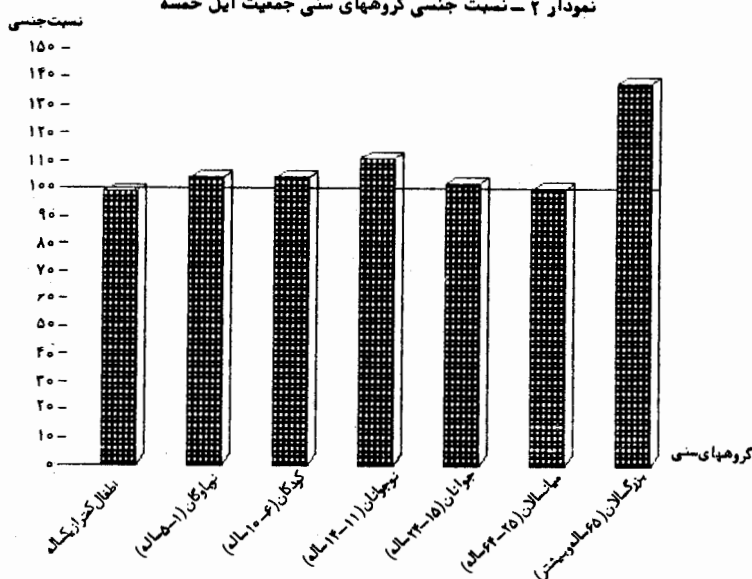
ایل خمه

جدول ب - جمعیت برحسب گروههای عمده سنی ، به تفکیک جنس

نسبت جنسی	زن	مرد	مرد وزن		گروههای عمده سنی
			درصد	تعداد	
۱۰۴	۱۵۵۴۹	۱۶۱۶۶	۱۰۰/۰۰	۳۱۷۱۵	جمع
۹۹	۴۷۸	۴۷۲	۴/۰۰	۹۵۰	اطفال کمتر از یکساله
۱۰۴	۲۹۹۲	۲۹۱۲	۱۹/۲۸	۶۱۱۶	نوباوگان (۱-۵ ساله)
۱۰۴	۲۷۶۶	۲۸۹۰	۱۷/۸۲	۵۶۵۶	کودکان (۶-۱۰ ساله)
۱۱۱	۱۷۵۴	۱۹۲۷	۱۱/۶۷	۳۷۰۱	نوجوانان (۱۱-۱۴ ساله)
۱۰۲	۲۶۵۵	۲۷۱۰	۱۶/۹۲	۵۳۶۵	جوانان (۱۵-۲۴ ساله)
۱۰۰	۴۵۶۲	۴۵۵۸	۲۸/۷۶	۹۱۲۰	میانسالان (۲۵-۶۴ ساله)
۱۳۸	۳۳۷	۴۶۴	۲/۵۳	۸۰۱	بزرگسالان (۶۵ ساله و بیشتر)
۵	۵	۱	۰/۰۲	۶	نامشخص

ب محاسبه مفهوم ندارد .

نمودار ۲ - نسبت جنسی گروههای سنی جمعیت ایل خمه



آشنایی به زبان فارسی

براساس نتایج سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده در تیرماه ۱۳۶۶ ، ۹۱/۰ درصد از جمعیت ایل خمه می‌توانستند به زبان فارسی صحبت کنند ، ۲/۰ درصد فقط می‌توانستند زبان فارسی را بفهمند و ۶/۹ درصد فارسی نمی‌دانستند . این نسبتها برای مردان به ترتیب ۲/۰ ، ۹۱/۲ و ۶/۶ و برای زنان ۹۰/۷ ، ۱/۹ و ۷/۲ درصد بوده است .

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی مشاییر کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶

سواد

در سرشماری اجتماعی - اقتصادی مشاییر کوچنده کشور در تیرماه ۱۳۶۶، از کل جمعیت ۶ ساله و بیشتر ایل خصه، ۳۰/۳ درصد باسواد بودند. در گروه سنی ۶-۱۰ ساله ۴۱/۴ درصد، در گروه سنی ۱۱-۱۴ ساله ۵۲/۱ درصد، در گروه سنی ۱۵-۲۴ ساله ۴۰/۴ درصد، در گروه سنی ۲۵-۶۴ ساله ۱۰/۷ درصد و در گروه سنی ۶۵ ساله و بیشتر ۵/۷ درصد باسواد بوده‌اند. نسبت باسوادی در جمعیت ۶ ساله و بیشتر برای مردان ۴۱/۵ درصد و برای زنان ۱۸/۶ درصد بوده است. جدول پ - درصد باسوادان ۶ ساله و بیشتر برحسب گروههای عمده سنی، به تفکیک جنس

گروههای عمده سنی	مرد و زن	مرد	زن
جمعیت ۶ ساله و بیشتر	۳۰/۲۸	۴۱/۵۲	۱۸/۵۸
کودکان (۶-۱۰ ساله)	۴۱/۴۴	۴۹/۷۵	۳۲/۷۵
نوجوانان (۱۱-۱۴ ساله)	۵۲/۴۱	۶۴/۷۶	۳۸/۱۴
جوانان (۱۵-۲۴ ساله)	۴۰/۴۱	۵۹/۳۷	۲۱/۰۵
میانسالان (۲۵-۶۴ ساله)	۱۰/۶۹	۱۸/۹۹	۲/۳۸
بزرگسالان (۶۵ ساله و بیشتر)	۵/۷۴	۹/۶۹	۰/۲۹



براساس اطلاعات این سرشماری، از جمعیت ۶-۲۴ ساله ایل خصه، ۲۸/۸ درصد در حال تحصیل بوده‌اند. این نسبت در سنین مختلف یکسان نیست و از ۴۰/۰ درصد در گروه سنی ۶-۱۰ ساله به ۳/۹ درصد در گروه سنی ۱۹-۲۴ ساله می‌رسد.

جدول ت - درصد جمعیت ۶-۲۴ ساله در حال تحصیل برحسب گروههای عمده سنی، به تفکیک جنس

گروههای عمده سنی	مرد و زن	مرد	زن
جمعیت ۶-۲۴ ساله	۲۸/۸۳	۳۸/۳۳	۱۸/۸۴
کودکان (۶-۱۰ ساله)	۳۹/۶۹	۴۸/۵۱	۳۰/۲۷
نوجوانان (۱۱-۱۴ ساله)	۳۸/۸۲	۵۲/۰۸	۲۴/۱۱
جوانان (۱۵-۲۴ ساله)	۱۰/۴۹	۱۷/۶۰	۳/۲۳
(۱۸-۱۵ ساله)	۱۵/۴۲	۲۴/۷۱	۵/۳۰
(۲۴-۱۹ ساله)	۳/۸۸	۷/۳۱	۰/۴۷

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشار کوچکده - تیرماه ۱۳۶۶

اطلاعات این سرشماری نشان می‌دهد که از جمعیت مردان باسوادی که در حال حاضر تحصیل نمی‌کنند، ۴۹/۸ درصد دارای مدرک تحصیلی یکی از پایه‌های دوره ابتدایی بوده‌اند. کسانی که دارای مدرک تحصیلی یکی از پایه‌های دوره راهنمایی، متوسطه و عالی بوده‌اند، به ترتیب ۱۷/۲ درصد، ۱۵/۲ درصد و ۱/۴ درصد بوده‌اند. همچنین ۵/۱ درصد در حوزه‌های علمیه و ۱/۶ درصد در دوره‌های سوادآموزی تحصیل می‌کردند و ۱۶/۹ درصد تحصیلات غیر رسمی داشتند. همچنین از جمعیت زنان باسوادی که در حال حاضر تحصیل نمی‌کنند، به ترتیب ۷۵/۷ درصد، ۸/۷ درصد و ۲/۶ درصد دارای مدرک تحصیلی یکی از پایه‌های دوره ابتدایی، راهنمایی و متوسطه بوده‌اند. از جمعیت مذکور، ۶/۶ درصد در دوره‌های سوادآموزی تحصیل کرده و ۴/۲ درصد دارای تحصیلات غیر رسمی بوده‌اند.

جدولت - جمعیت باسواد ۶ ساله و بیشتر که در حال حاضر تحصیل نمی‌کنند برحسب نوع مدرک تحصیلی، به تفکیک جنس

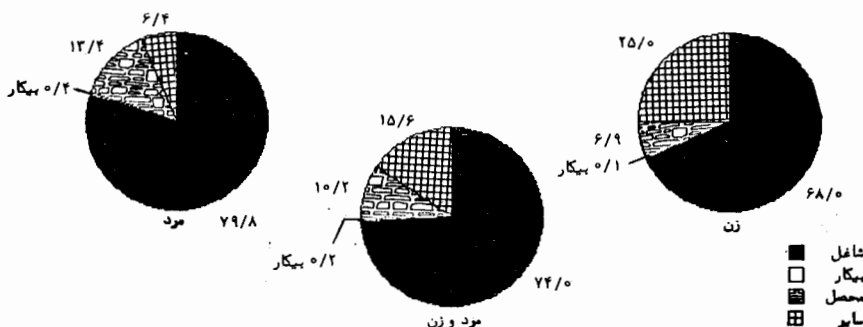
جنس	جمع	ابتدایی	راهنمایی	متوسطه				عالی	دوره‌های حوزه علمیه و علوم دینی	سواد آموزی	تحصیلات غیررسمی	نامشخص و اظهار نشده
				نظری	نظام قدیم	فنی و حرفه‌ای	اظهار نشده					
مرد و زن	۳۱۷۳	۱۸۰۹	۴۷۲	۲۱۹	۰	۲۷	۱۱	۳۱	۳	۹۵	۴۲۵	۸۱
مرد	۲۲۹۱	۱۱۴۱	۳۹۵	۱۹۹	۰	۲۴	۱۱	۳۱	۲	۳۷	۳۸۸	۶۲
زن	۸۸۲	۶۶۸	۷۷	۲۰	۰	۳	۰	۰	۰	۵۸	۳۷	۱۹

۰ فنی و حرفه‌ای شامل نظام جاری و قدیم است.

وضع فعالیت

در تیرماه ۱۳۶۶، از جمعیت ۶ ساله و بیشتر مردان ایل خمه، ۷۸/۴ درصد شاغل، ۱۳/۲ درصد محمل و ۴/۴ درصد بیکار (جویای کار) بوده‌اند. از جمعیت زنان، ۶۷/۹ درصد شاغل، ۶/۹ درصد محمل، ۱۶/۵ درصد خانه‌دار و ۱/۱ درصد بیکار (جویای کار) بوده‌اند. براساس همین اطلاعات از جمعیت ۶ ساله و بیشتر مردان شاغل، ۲/۲۰ درصد کارفرما، ۲۳/۵۰ درصد کارکن مستقل، ۶/۵۰ درصد مزد و حقوق‌گیر - بخش عمومی، ۱/۷ درصد مزد و حقوق‌گیر بخش خصوصی و ۴۶/۳ درصد کارکن فامیلی بدون مزد بوده‌اند. از جمعیت زنان شاغل، ۱/۱ درصد کارفرما، ۲/۵۰ درصد کارکن مستقل، ۵/۳۰ درصد مزد و حقوق‌گیر بخش عمومی، ۷/۷۰ درصد مزد و حقوق‌گیر بخش خصوصی و ۹۶/۷ درصد کارکن فامیلی بدون مزد بوده‌اند.

نمودار ۴ - توزیع نسبی جمعیت ۶ ساله و بیشتر ایل خمه برحسب وضع فعالیت.



وضع زناشویی

در تیرماه ۱۳۶۶، در بین جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر ایل خمه، ۵۳/۸ درصد از مردان و ۶۱/۶ درصد از زنان "حداقل یکبار ازدواج کرده"

بوده‌اند.

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶ - ایل خمه

نوع بهره‌برداری

براساس نتایج این سرشماری، خانوارهای بهره‌بردار ایل خمه، اداره ۵۲۶۵ بهره‌برداری کشاورزی را مهده‌دار بوده‌اند. از این تعداد، ۸۸/۱ درصد به صورت اختصاصی، ۲/۶ درصد به صورت ترکیبی با عشایر و ۱/۵ درصد به صورت ترکیبی با غیرعشایر اداره می‌شده است. همچنین ۷/۸ درصد از بهره‌برداران متعلق به غیرعشایر بوده است.

از کل بهره‌برداران کشاورزی ایل خمه، معالیت ۷۵/۲ درصد "فقط دامداری" ۲۲/۲ درصد "دامداری و زراعت" ۷/۰ درصد "دامداری و باغداری" و ۴/۶ درصد "دامداری و زراعت و باغداری" بوده است.

دامداری

براساس اطلاعات سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده در تیرماه ۱۳۶۶، در ایل خمه ۲۲۵۲۰۴ رأس گوسفند و بره نگهداری می‌شده است که ۳/۴ درصد از گوسفند و بره جامعه عشایری کشور را تشکیل می‌دهد. تعداد بز و بزغاله نگهداری شده در زمان سرشماری در ایل خمه برابر ۵۴۱۸۹۷ رأس بوده که معادل ۷/۱ درصد از کل بز و بزغاله جامعه عشایری کشور است. گاو و گوساله موجود در ایل خمه، ۲۴۶ رأس بوده که نسبت به تعداد گاو و گوساله جامعه عشایری کشور برابر ۱/۰ درصد بوده است. به این ترتیب به طور متوسط به ازای هر خانوار ایل خمه، ۶۷ رأس گوسفند و بره و ۱۱۴ رأس بز و بزغاله وجود داشته است.

جاریه‌بانان باربر موجود در ایل خمه شامل ۳۰۱ نفر شتر و بچه‌شتر، ۱۰۰ رأس اسب و کره‌اسب، ۳۷ رأس فاطر (استر) و ۸۸۸۹ رأس الاغ و کره‌الاع بوده است.

تعداد انواع دام هر یک از طایفه‌های ایل بر حسب شهرستان محل استقرار پیلانی و فشتانی در پایان همین بخش (جدول ۷) آمده است.

جدول ۷ - تعداد انواع دام ایل خمه

گوسفند و بره	بز و بزغاله	گاو و گوساله	بچه گاو میش و گاو میش	شتر و بچه شتر	اسب و کره‌اسب	فاطر و استر	الاغ و کره‌الاع
۲۲۵۲۰۴	۵۴۱۸۹۷	۲۴۶	۵۱	۳۰۱	۱۰۰	۳۷	۸۸۸۹

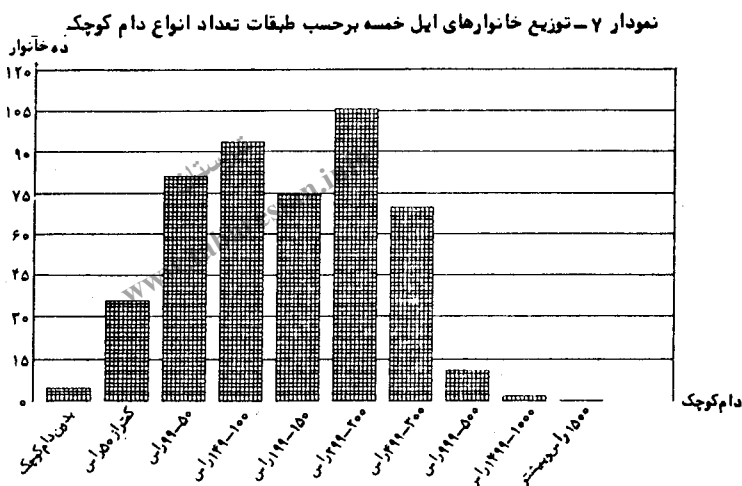
براساس اطلاعات این سرشماری، در تیرماه ۱۳۶۶، تعداد دام کوچک (گوسفند و بره و بز و بزغاله) خانوارهای ایل خمه بر روستا ۸۶۲۱۰۱ رأس بوده است. از کل خانوارها، ۹/۰ درصد بدون دام کوچک، ۷/۵ درصد دارای کمتر از ۵ رأس دام کوچک و ۴/۰ درصد دارای بیش از ۱۰۰۰ رأس دام کوچک بوده‌اند.

جدول ۸ - خانوارها بر حسب طبقات تعداد دام کوچک

جمع	بدون دام کوچک	دارای کمتر از ۵ رأس	دارای ۵ تا ۹۹ رأس	دارای ۱۰۰ تا ۱۹۹ رأس	دارای ۲۰۰ تا ۲۹۹ رأس	دارای ۳۰۰ تا ۴۹۹ رأس	دارای ۵۰۰ تا ۹۹۹ رأس	دارای ۱۰۰۰ تا ۱۴۹۹ رأس	دارای ۱۵۰۰ رأس و بیشتر
۲۷۶۸	۴۵	۳۵۸	۸۰۸	۹۳۴	۷۲۸	۱۰۵۳	۶۹۳	۱۱۱	۱۶

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشار بر کوننده - تیرماه ۱۳۶۶ - ایل خمه



هزینه تغذیه دامها

براساس اطلاعات این سرشماری، طی "بھلاق گذشته"، "قشلاق گذشته" و "سیر رفت و برگشت"، خانوارهای بهره‌بردار ایل خمه، بابت نگهداری دامهای خود جمعاً ۳۰۷۰ میلیون ریال هزینه پرداخت کرده‌اند. از این مقدار ۱۱/۲ درصد مربوط به بھلاق، ۸۴/۷ درصد مربوط به قشلاق گذشته و فقط ۴/۱ درصد مربوط به سیر رفت و برگشت بوده است. از مبلغ ۲۸۶۶ میلیون ریال پرداخت شده برای تغذیه دستی، ۸۷/۲ درصد مربوط به قشلاق و ۱۲/۸ درصد سهم محل استقرار بھلاقی و سیر رفت و برگشت بوده است.

جدول ۲- پرداختی بابت استفاده از مرتع، پس‌چر و تغذیه دستی برحسب بھلاق و قشلاق گذشته (هزار ریال)

تغذیه دستی	پس‌چر	مرتع		جمع	شرح
		سایر	عوارض		
۲۸۶۵۷۴۳	۱۹۱۲۳۰	۱۱۵۵۵	۱۵۵۱	۳۰۷۰۰۷۹	جمع
۲۶۱۲۷۱	۷۹۶۲۶	۳۷۹۰	۵۱	۲۴۴۹۳۸	بھلاق گذشته
۲۴۹۹۱۹۹	۹۵۰۱۹	۴۹۷۸	۴۵۸	۲۵۹۹۶۵۴	قشلاق گذشته
۱۰۵۰۷۳	۱۶۵۸۵	۲۷۸۷	۱۰۴۲	۱۲۵۴۸۷	سیر رفت و برگشت

تغییرات تعداد دام

در این سرشماری اطلاعات مربوط به تغییرات تعداد دام برای دوره زمانی "از اول استقرار در بھلاق ۱۳۶۵ تا اول استقرار در بھلاق ۱۳۶۶" جمع‌آوری شده است. تغییرات تعداد انواع دام تحت عنوان کلی "افزایش" و "کاهش" دسته‌بندی شده است. تعداد دام "زاییده شده" و "خریداری شده" تحت عنوان "افزایش" طبقه‌بندی شده است. تلفات، فروش و ذبح‌دام تحت عنوان "کاهش"

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی هشایر کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶ - ایل خصه

طبقه‌بندی شده است.

براساس این اطلاعات، تغییرات تعداد انواع دام در طی دوره موردنظر به شرح زیر بوده است:

از کل ۱۵۳۲۲۵ رأس گوسفند و بره افزایش یافته. ۹۶/۸ درصد مربوط به دام "زاییده شده" و فقط ۳/۲ درصد مربوط به دام "خریداری شده" بوده است. همچنین از تعداد ۲۵۹۰۲۰ رأس بز و بزغاله افزایش یافته. ۹۸/۴ درصد مربوط به "دام زاییده شده" و ۱/۶ درصد بقیه مربوط به تعداد دام "خریداری شده" بوده است.

از تعداد ۱۲۸۹۹۸ رأس گوسفند و بره کاهش یافته ۴۱/۵ درصد مربوط به حامل "تلغات"، ۵۵/۶ درصد مربوط به حامل "فروشی" و فقط ۴/۴ درصد مربوط به حامل "ذبح" بوده است. عامل اخیر به عنوان خودمصرفی گوشت دام توسط خانوارها به حساب آمده است.

از تعداد ۲۲۴۵۰۸ رأس بز و بزغاله کاهش یافته ۴۵/۹ درصد مربوط به "تلغات"، ۳۷/۳ درصد مربوط به "فروشی" و فقط ۱۱/۸ درصد مربوط به "ذبح" بوده است.

جدول ۲ - تغییرات تعداد انواع دام

تغییرات	گوسفند و بره	بز و بزغاله	گاو و گوساله	گاو میش و بچه گاو میش	شتر و بچه شتر
افزایش:					
جمع	۱۵۴۲۲۵	۲۵۹۰۲۰	۹۹	۵۰	۸۴
زاییده شده	۱۲۹۲۶۸	۲۵۲۷۵۳	۹۳	۵۰	۸۲
خریداری شده	۴۹۵۷	۴۲۶۷	۵	۰	۲
کاهش:					
جمع	۱۲۸۹۹۴	۲۲۴۵۰۸	۸۱	۰	۱۵۳
تلغات	۵۲۸۸۹	۹۱۷۷۳	۱۰	۰	۶۹
فروشی	۶۷۸۶۶	۱۰۶۲۹۹	۶۷	۰	۸۲
ذبح	۸۲۳۹	۲۶۴۳۶	۴	۰	۲

براساس اطلاعات به دست آمده از این سرشماری، در تیرماه ۱۳۶۶، تعداد دام شتر در ایل خصه، شامل ۱۲۴۲۳۹ رأس گوسفند، ۲۲۲۱۶۵ رأس بز

و ۲۴ رأس گاو بوده است. بر همین اساس، تولید سالانه شیر دامهای ایل خصه برابر ۸۲۳۸ تن، تولید پشم سالانه گوسفند ۲۰۴ تن و موی بز ۱۴۸۴۸۰ کیلوگرم بوده است.

جدول ۳ - متوسط تولید سالانه شیر، پشم و موی کرک یک رأس دام (کیلوگرم)

شرح	گوسفند	بز	گاو	گاو میش	شتر
شیر	۱۴/۵۵۴	۲۷/۷۰۳	۱۷۶۲/۴۰۰	۰/۰۰۰	۰۰۰
پشم (ناشته) موی کرک	۰/۶۳۸	۰/۲۷۴	x	x	۱/۲۰۰

۰۰۰ رقم در دسترس نیست
x سخت ذاتاً وجود ندارد

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی مشایخ کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶ ایل غسه

زراعت و باغداری

بر اساس اطلاعات سرشماری اجتماعی - اقتصادی مشایخ کوچنده در تیرماه ۱۳۶۶ اراضی زیر کشت محصولات سالانه آبی خانوارهای بهربردار ایل غسه ۲۵۹۲ هکتار بوده است. از این مقدار ۷۴/۵ درصد در مناطق استقرار بیلاقی و ۲۵/۵ درصد در مناطق استقرار قشلاقی ایل قرار داشته است. اراضی زیر کشت محصولات سالانه دیم بهربردارهای ایل غسه برابر ۱۷۳۲ هکتار بوده است که ۳۴/۵ درصد آن در مناطق استقرار قشلاقی و ۶۶/۵ درصد در مناطق استقرار بیلاقی ایل قرار داشته است. از کل اراضی زراعی ایل غسه ۷۱/۲ درصد در منطقه استقرار بیلاقی و ۲۸/۸ درصد در منطقه استقرار قشلاقی قرار دارد.

مساحت باغ و قلمستان ایل غسه جمعا ۲۴۸ هکتار بوده است که ۶۵/۲ درصد در مناطق استقرار بیلاقی و ۲۴/۷ درصد در منطقه استقرار قشلاقی قرار داشته است. از کل مساحت باغ و قلمستان ۹۵/۲ درصد آبی و ۴/۸ درصد دیم بوده است.

جدول ش - مساحت اراضی بهربردارها در بیلاقی و قشلاق برحسب نوع استفاده از زمین (هکتار)

محل استقرار	زیر کشت محصولات سالانه		آبی		باغ و قلمستان	
	آبی	دیم	آبی	دیم	آبی	دیم
جمع	۲۵۹۲	۱۷۳۲	۱۱۸۰	۲۷۰	۲۳۶	۱۲
بیلاقی	۱۹۳۲	۱۱۲۲	۸۹۳	۱۶۰	۱۵۲	۸
قشلاق	۶۶۲	۵۹۰	۲۸۷	۱۱۰	۸۲	۴

صنایع دستی

در تیرماه ۱۳۶۶، بافت "قالی و قالیچه" در ۲۰۲۲ خانوار، بافت "کلیم"، زیلو، جاجیم و خورجین "در ۱۶۵۶ خانوار، بافت پلاس (چادر) در ۳۹۲۳ خانوار، بافت "چوقا، برگ و مشابه" در ۱۱ خانوار، بافت "کلاه، دستکش، جوراب، گیوه و پاپوش" در ۴۸ خانوار و بافت حصیر در ۱۰۵ خانوار انجام می شده است.

تولید صنایع دستی در خانوارهای ایل غسه به طور عمده برای مصرف خانوار صورت می گیرد. تولید "قالی و قالیچه" در ۷۴/۳ درصد، "کلیم، زیلو، جاجیم و خورجین" در ۹۲/۲ درصد، "پلاس (چادر)" در ۹۹/۷ درصد و "چوقا، برگ و مشابه" در ۹۰/۹ درصد از خانوارها فقط به منظور مصرف خود آنها انجام گرفته است.

جدول ص - خانوارهای دارای هر یک از انواع صنایع دستی برحسب هدف از تولید

انواع صنایع دستی	جمع	فقط برای فروش	فقط برای مصرف خانوار	برای فروش و مصرف خانوار
قالی و قالیچه	۲۰۲۲	۲۰۲	۱۵۰۳	۳۱۷
کلیم، زیلو، جاجیم و خورجین	۱۶۵۶	۲۳	۱۵۶۲	۶۹
پلاس (چادر)	۳۹۲۳	۸	۳۹۳۰	۵
چوقا یا برگ و مشابه	۱۱	۱	۱۰	۰
کلاه، دستکش، جوراب، گیوه و پاپوش	۴۸	۴	۴۱	۳
حصیر	۱۰۵	۰	۱۰۵	۰
سایر	۹۰۰	۷	۸۸۹	۴

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶

عمده ترین طریق مبادلات خانوار

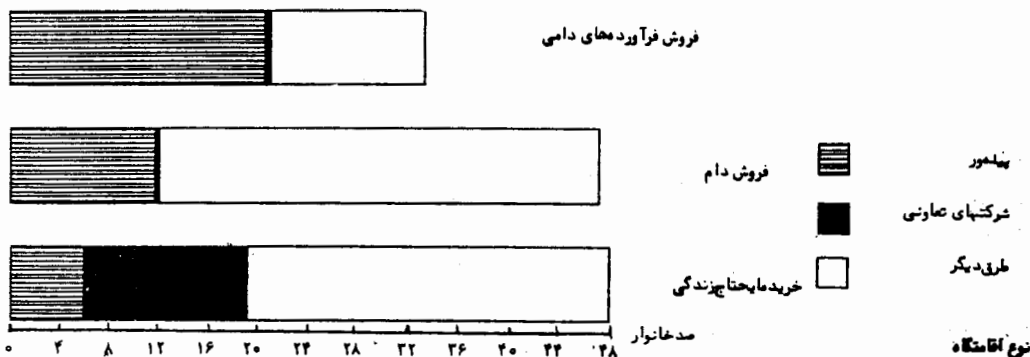
براساس اطلاعات این سرشماری ، ۲۷/۷ درصد از خانوارها ، مایحتاج زندگی خود را از شرکتهای تعاونی عشایری خریداری می کرده اند . در مقابل ، فقط ۱۲/۱ درصد از خانوارها مایحتاج زندگی خود را از طریق پهلور تامین می کرده اند . همچنین ۶۰/۲ درصد از خانوارها ، مایحتاج زندگی خود را از طرق دیگری خریداری می کرده اند .

فروش دام در ۲۴/۳ درصد از خانوارها از طریق پهلور ، در ۵/۷ درصد از خانوارها از طریق شرکت تعاونی عشایری و در ۲۳/۲ درصد از خانوارها از طرق دیگر صورت می گرفت است .

فراورده های دامی ایل ، به طور عمده جنبه خود مصرفی دارد . ۳۰/۴ درصد از خانوارها در سال ۱۳۶۶ فروش فراورده های دامی نداشته اند . ۲۲/۹ درصد از خانوارهای ایل ، فراورده های دامی خود را از طریق پهلور ، ۵/۹ درصد از طریق شرکتهای تعاونی عشایری و ۲۵/۸ درصد از طرق دیگر به فروش می رسانده اند .

۸۹/۵ درصد از خانوارها ، فروش محصولات زراعی و باغی نداشته اند . در حالیکه فقط ۱/۱ درصد از خانوارهای ایل غنمه محصولات زراعی خود را از طریق پهلور به فروش می رسانده اند ، ۱/۴ درصد آنها این محصولات را به شرکتهای تعاونی عشایری فروخته اند ، همچنین ۸/۵ درصد نیز این محصولات را از طرق دیگری به فروش می رسانده اند .

نمودار ۸ - توزیع خانوارهای ایل غنمه برحسب عمده ترین طریق مبادلات



براساس اطلاعات این سرشماری ، ۹۴/۳ درصد از خانوارهای ایل غنمه ، تمام دوره استقرار در بیلاق را در زیر سرپناه (چادر) به سر می بردند . در حالیکه فقط ۱/۱ درصد از خانوارها تمام دوره مزبور را در ساختمان طی کرده اند .

در منطقه استقرار قشلاقی ، ۱۵/۵ درصد از خانوارها فقط در ساختمان اقامت داشته اند . در حالیکه ۸۰/۳ درصد از خانوارها تمام دوره استقرار در قشلاق را در زیر سرپناه طی کرده اند ، ۴/۳ درصد از آنها در مدت اقامت در قشلاق ، هم از ساختمان و هم از چادر استفاده می کرده اند .

جدول ۵ - خانوارها برحسب نوع اقامتگاه در بیلاق و قشلاق

محل استقرار	جمع کل خانوارها	نوع اقامتگاه	
		فقط ساختمان	فقط سرپناه
بیلاق	۲۷۶۸	۵۱	۲۲۹۲
قشلاق	۴۷۶۸	۷۲۷	۳۸۲۷
			۲۲۳
			۲۰۴

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی مشایر کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶ _____ ایل عسه

نحوه کوچ

براساس اطلاعات این سرشماری، در حالیکه ۲۱/۲ درصد از خانوارهای ایل عسه کوچ قشلاقی خود را همراه دام و به طریق سنتی انجام داده‌اند، فقط ۱/۸ درصد از آنها همراه دام و با وسیله نقلیه موتوری کوچ کرده‌اند. همچنین ۷۶/۸ درصد از خانوارهای ایل اعضای خانوار و بار و بته را با استفاده از وسیله نقلیه موتوری و دام خود را با روش سنتی کوچ داده‌اند. در مقابل خانوارهایی که اعضای آنها به روش سنتی و دام آنها با استفاده از وسایل نقلیه موتوری کوچ کرده‌اند در کوچ به‌لامی ۱۰ خانوار و در کوچ قشلاقی ۹ خانوار بوده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

جدول ۸ - خانوارها برحسب نحوه کوچ گذشته

نوع کوچ	جمع کل خانوارها	خانوارودام با وسیله نقلیه موتوری	خانوارها با وسیله خانوارها با وسیله نقلیه موتوری و دام به روش سنتی	خانوار به روش سنتی، دام به وسیله نقلیه موتوری	خانوار و دام به روش سنتی
از بهیلاق به قشلاق	۲۷۶۸	۸۸	۳۶۶۲	۹	۱۰۰۹
از قشلاق به بهیلاق	۲۷۶۸	۸۷	۳۶۴۵	۱۰	۱۰۲۶

بقیه خلاصه یافته ها

برشماری اجتماعی - اقتصادی مشایخ کوچکده - تیرماه ۱۳۶۶ - ایل خصه

جدول ط - خانوار و جمعیت بر حسب طایفه و شهرستان محل استقرار و جنس

محل استقرار قشلاقی			محل استقرار پهلایسی				طایفه و شهرستان	
جمعیت			جمعیت			خانوار		
مرد و زن	مرد	زن	خانوار	مرد و زن	مرد			زن
۱۵۵۴۹	۱۶۱۶۶	۳۱۷۱۵	۴۷۶۸	۱۵۵۴۹	۱۶۱۶۶	۳۱۷۱۵	۴۷۶۸	اهل خصه
۳۷۹۶	۴۰۷۲	۷۸۶۸	۱۱۳۳	۳۷۹۶	۴۰۷۲	۷۸۶۸	۱۱۳۳	طایفه باصری
۱۲۶	۱۲۹	۲۷۵	۳۸	۰	۰	۰	۰	شهرستان آباده
۱۴	۱۶	۳۰	۳۸۴	۴۳۸	۸۱۲	۱۲۳	۱۲۳	شهرستان اقلید
۳۹۷	۳۸۵	۷۸۲	۱۵۵	۱۵۹	۱۳۴	۲۹۳	۳۹	شهرستان جهرم
۳۷۵	۲۰۵	۷۸۵	۱۱۳	۲۳۰	۲۶۸	۴۹۸	۶۷	شهرستان شیراز
۲۳۲۱	۲۶۲۲	۴۹۴۳	۷۱۹	۴۷	۷۲	۱۲۱	۲۳	شهرستان لار
۵۳۳	۵۱۵	۱۰۵۸	۱۵۱	۲۹۷۶	۳۱۶۸	۶۱۴۴	۸۸۲	شهرستان مرودشت
۴۶	۵۸	۱۰۴	۱۵	۴۶	۵۸	۱۰۴	۱۵	طایفه بهارلو
۴۶	۵۸	۱۰۴	۱۵	۴۶	۵۸	۱۰۴	۱۵	شهرستان داراب
۹۹۷۲	۱۰۱۶۷	۲۰۱۳۹	۳۰۷۵	۹۹۷۲	۱۰۱۶۷	۲۰۱۳۹	۳۰۷۵	طایفه عرب
۵۶۲	۵۶۹	۱۱۳۱	۱۷۶	۵۳۱۳	۵۳۴۶	۱۰۷۴۹	۱۷۰۱	شهرستان آباده
۳۴۷	۳۵۶	۷۰۳	۱۱۲	۰	۰	۰	۰	شهرستان استهبان
۱۲۳۸	۱۲۵۳	۲۴۹۱	۳۸۰	۴۱۲	۴۴۸	۸۶۰	۱۲۲	شهرستان جهرم
۳۴۸۰	۳۵۴۷	۷۰۷۷	۱۰۸۹	۷۸۵	۸۰۵	۱۵۹۰	۲۳۸	شهرستان داراب
۱۰۴۶	۱۱۴۴	۲۱۹۰	۳۱۱	۱۱۶۳	۱۲۷۴	۲۴۳۷	۲۴۵	شهرستان شیراز
۱۲۳۸	۱۳۶۲	۲۹۰۰	۲۴۹	۸۵۲	۸۲۲	۱۶۸۴	۲۴۴	شهرستان فسا
۱۵۶۷	۱۵۲۱	۳۰۸۸	۲۵۸	۲۲۷	۱۵۶	۳۸۳	۵۷	شهرستان لار
۷۲	۶۷	۱۳۹	۲۲	۱۲۲۰	۱۲۱۶	۲۴۳۶	۳۶۳	شهرستان مرودشت
۲۲۲	۲۴۸	۴۷۰	۷۳	۰	۰	۰	۰	شهرستان نیریز
۱۵۹۱	۱۶۹۳	۳۳۸۴	۴۹۷	۱۵۹۱	۱۶۹۳	۳۳۸۴	۴۹۷	طایفه کردشولی
۰	۰	۰	۰	۱۵۹۱	۱۶۹۳	۳۳۸۴	۴۹۷	شهرستان اقلید
۷۵۸	۸۳۶	۱۵۹۴	۲۳۶	۰	۰	۰	۰	شهرستان جهرم
۸۳۳	۸۵۷	۱۶۹۰	۲۶۱	۰	۰	۰	۰	شهرستان فیروزآباد
۱۴۴	۱۷۶	۳۲۰	۵۳	۱۴۴	۱۷۶	۳۲۰	۵۳	طایفه نفر
۲۵	۳۸	۶۳	۱۰	۰	۰	۰	۰	شهرستان شیراز
۱۱۹	۱۳۸	۲۵۷	۴۳	۱۱۹	۱۳۸	۲۵۷	۴۳	شهرستان لار
۰	۰	۰	۰	۲۵	۳۸	۶۳	۱۰	شهرستان مرودشت

بقیه خلاصه یافته ها

سرشماری اجتماعی - اقتصادی مشایر کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶

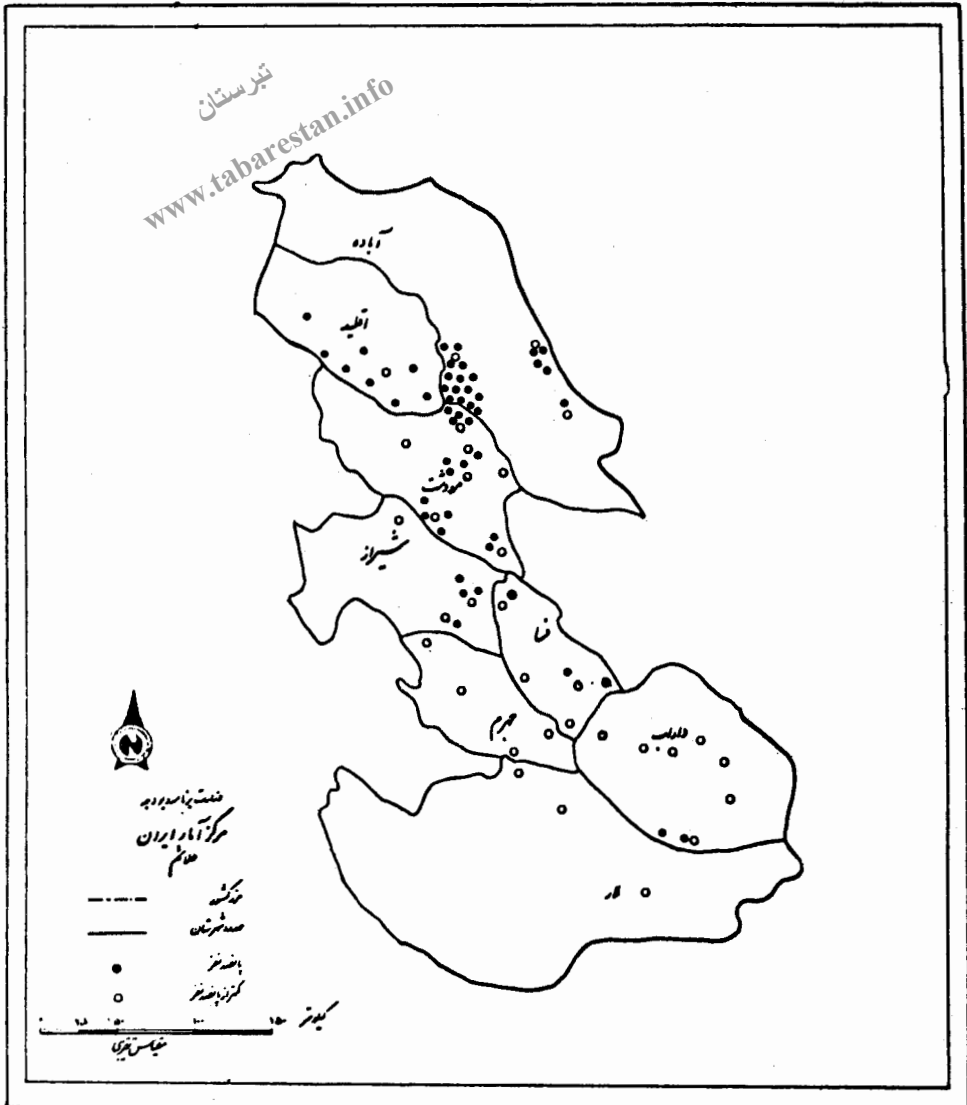
جدول ع - تعداد انواع دام برحسب طایفه و شهرستان محل استقرار

محل استقرار قشلاقی					محل استقرار بهلاقی					طایفه و شهرستان
شتر و بچه شتر	گاومیش و بچه گاومیش	گاو گوساله	بز و بزغاله	گوسفند و بره	شتر و بچه شتر	گاومیش و بچه گاومیش	گاو گوساله	بز و بزغاله	گوسفند و بره	
۳۰۱	۵۱	۲۴۶	۵۴۱۸۹۷	۳۲۰۲۰۴	۳۰۱	۵۱	۲۴۶	۵۴۱۸۹۷	۳۲۰۲۰۴	ایل خسته
۲۰	۰	۶۸	۱۰۳۶۸	۹۹۵۱۹	۲۰	۰	۶۸	۱۰۳۶۸	۹۹۵۱۹	طایفه باصری
۰	۰	۶۸	۲۲۲۰	۱۸۶۹	۰	۰	۰	۰	۰	شهرستان آباده
۰	۰	۰	۲۴۸	۷۲۰	۰	۰	۰	۱۴۹۵	۸۶۸	شهرستان اقلید
۰	۰	۰	۱۱۲۰۱	۸۳۲۴	۰	۰	۰	۲۸۲۱	۳۳۳۸	شهرستان جهرم
۰	۰	۰	۹۱۵۰	۱۲۴۵۸	۱۵	۰	۰	۸۴۲۸	۷۶۹۰	شهرستان شیراز
۱۸	۰	۰	۶۲۳۷۷	۶۳۴۸۷	۰	۰	۰	۲۶۶۲	۷۲۲	شهرستان لار
۲	۰	۰	۱۷۳۷۲	۱۲۳۹۱	۰	۰	۶۸	۷۲۹۱۲	۷۹۰۸۷	شهرستان مرودشت
۰	۰	۰	۸۴۵	۱۶۲۵	۰	۰	۰	۸۴۵	۱۶۲۵	طایفه بهارلو
۰	۰	۰	۸۴۵	۱۶۴۵	۰	۰	۰	۸۴۵	۱۶۴۵	شهرستان داراب
۲۸۱	۵۱	۱۲۴	۳۶۹۱۲۰	۱۶۰۰۴۲	۲۸۱	۵۱	۱۲۴	۳۶۹۱۲۰	۱۶۰۰۴۲	طایفه عرب
۱	۰	۶	۱۵۳۷۶	۹۲۱۲	۱۸۲	۵۱	۸۲	۱۸۵۶۸۳	۷۲۱۱۵	شهرستان آباده
۰	۰	۰	۱۵۹۵۲	۲۸۶۵	۰	۰	۰	۰	۰	شهرستان استهبان
۰	۰	۱۷	۲۴۵۷۲	۳۰۲۹۹	۰	۰	۰	۲۰۴۲۸	۳۶۱۶	شهرستان جهرم
۲۱۶	۵۰	۷۶	۱۳۲۸۱۵	۴۶۶۱۹	۹۲	۰	۰	۳۹۱۲۹	۱۱۹۸۳	شهرستان داراب
۵	۰	۰	۳۴۱۸۲	۱۷۲۳۶	۵	۰	۰	۴۰۴۶۷	۱۹۳۶۵	شهرستان شیراز
۲۱	۱	۰	۶۵۹۴۸	۲۵۸۲۱	۰	۰	۲۰	۳۷۵۸۲	۱۴۹۳۲	شهرستان فسا
۳۸	۰	۲۰	۵۳۳۷۶	۲۴۹۳۱	۰	۰	۰	۹۱۶۳	۱۳۳۱	شهرستان لار
۰	۰	۰	۲۲۴۸	۱۳۸۰	۰	۰	۲۱	۳۶۶۵۸	۳۶۱۰۰	شهرستان مرودشت
۰	۰	۵	۴۵۴۵	۱۶۸۰	۰	۰	۰	۰	۰	شهرستان نیریز
۰	۰	۵۴	۶۱۵۱۲	۵۷۰۵۸	۰	۰	۵۴	۶۱۵۱۲	۵۷۰۵۸	طایفه کردشولی
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۵۴	۶۱۵۱۲	۵۷۰۵۸	شهرستان اقلید
۰	۰	۴۸	۲۹۳۲۹	۲۹۹۴۶	۰	۰	۰	۰	۰	شهرستان جهرم
۰	۰	۶	۳۲۱۸۳	۳۷۱۱۲	۰	۰	۰	۰	۰	شهرستان فیروزآباد
۰	۰	۰	۶۶۵۲	۱۹۳۹	۰	۰	۰	۶۶۵۲	۱۹۳۹	طایفه نفر
۰	۰	۰	۹۵۵	۱۳۸۵	۰	۰	۰	۰	۰	شهرستان شیراز
۰	۰	۰	۵۶۹۷	۵۵۲	۰	۰	۰	۵۶۹۷	۵۵۴	شهرستان لار
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۹۵۵	۱۳۸۵	شهرستان مرودشت

بقیه خلاصه یافته ها

شماری اجتماعی - اقتصادی مشایر کوچنده - تیرماه ۱۳۶۶ - ایل خمه

نمودار پراکنشی جمعیت ایل خمه در منطقه شهرستان ساری



فصل دهم

(۱۰)

تبرستان
www.tabarestan.info

هنر و ادبیات

با توجه به موقعیت زندگی و شرایط خاص اقلیمی از بین طوایف و قبایل خمسه، شاعران، نوازندگان، تیراندازان، چابکسواران و بافندگان و دیگر هنرمندانی برخاسته‌اند که مکتب و مدرسی ندیده و در هیچ کنگره و مجتمع هنری شرکت نداشته‌اند می‌توان آنها را به گلهای صحرایی تشبیه نمود. گرچه زبان ایلات خمسه اکثراً عربی و ترکی است ولی کمتر شعر و نوشته‌ای به زبان مادری به چشم می‌خورد و هر کس ذوق و قریحه‌ای داشته اشعار و دوبیتی‌های خود را به زبان فارسی سروده است. این اشعار یا مذهبی و یا گویای غم‌ها، شادی‌ها و عشق‌ها می‌باشد.

ادبیات (دوبیتی‌های محلی)

این قسمت به دوبیتی‌های محلی اختصاص دارد و در آن با یک واژه آشنا خواهید شد که کمتر در کتب و نوشته‌ها دیده‌اید و آن کلمه (وَل) است و این لغت به جای یار و معشوق به کار گرفته شده است.

ولم زلف سیه را چون دهد تابزند بر
 عارض گل گونه‌اش آب
 دهد گل باغ و بستان جوانی
 (سهامپورا) بیا این لحظه دریاب
 «هوشنگ سهامپور نگارنده کتاب»

* * * *

ول بالا بلند مه جبینم
 نقاب از عارضت بردار ببینم
 شده مایل به گلزار تو مهدی
 مرخص کن نگارا گل بچینم
 «سید مهدی هندی»

* * * *

ول ایران نسب آمد خوش آمد
 گل از باغ عرب آمد خوش آمد
 نگار با وفا گشته جفا جو
 جفایش بی سبب آمد خوش آمد
 «سید میرافضل حسینی (سید میرا)»

* * * *

ولا از باده چشم تو مستم
 گسداى طاق ابروی تو هستم
 دل افسرده شد محو جمالت
 چو تیری وارهید و شد زدستم
 «سید محمد آل علی»

* * * *

عزیزم گل به دست می‌برازد
 کُحل بر چشم مست می‌برازد
 زدی تیری به قلب شهسواری
 کمان داری به شست می‌برازد
 «غریب شهسواری»

* * *

نه هراشتر چرانی میر گردد نه هر روبه نژادی شیر گردد
هرآن جویی که آثارش قدیم است رود آبش اگر چه دیر گردد
«ایاز ابن عبدالطیف از طایفه غنی»

ولم دارد نسب از ایـل تُـرکان بود اصلش عرب از تاجداران
بغارت برده دین ابن احمد گرفته باج از خوبان ایران
«امیر آقا خان سهامی»

تبرستان

* * *

دلا افعال شیطانی چه حاصل گریز از امر پزدانی چه حاصل
به غفلت گر کسی پیمود راهی پس از غفلت پشیمانی چه حاصل
«سید غلامحسین موسوی»

* * *

شه من چون به دلدل هی نماید بقای عمر اعدا طی نماید
به کام دشمنان ریزد هلاهل به یاران لطف پی در پی نماید
«حاجی قلی عرب غنی»

* * *

حسین تشنه لب افتاد از زین بیامد شمر ملعون دل پر از کین
حییبا خاک بر سر کن شب و روز برای تشنه کامی شه دین
«سید حبیب سید سادات آل علی»

* * *

تأثیر محیط در ادبیات ایل

در اینجا خالی از لطف نیست که به شرح چند دوبیتی مضمون‌دار پردازیم و دوستداران فرهنگ چادر نشینان را به تماشای گل‌های صحرائی دعوت نمائیم.

در زمستان‌های پیش از بارندگی‌های زمستانه خصوصاً در سالهایی که باران دیر می‌کرد طوایف مختلف ایل برای سیراب کردن اغنام خود می‌بایستی با طناب و دلو از چاه آب می‌کشیدند و در آب‌شخورهایی که با دست ساخته بودند می‌ریختند تا چوپان‌گوسفندان را برای آشامیدن آب بر سر چاه بیاورد.

خداوند ابار باران رحمت که آب از چه کشیدن داره زحمت در این دشت و بیابان گل بکاریم به گل چیدن درآید یار احمد دو برادر بنام‌های سید کاظم و سید رحمت فرزندان حاج سید فرج رشید - شکارچی و شاعر بوده‌اند متأسفانه به جز چند دوبیتی آثار دیگری از نامبردگان بدستمان نرسید.

سید رحمت نامزدی داشتند بقرار می‌گردد. و او که نمی‌تواند سنت شکنی نماید که مردم به نصیحتش می‌پردازند و می‌گویند در میان اینهمه دختران شایسته که در فامیل هست چرا دل به مهر دختری سیه چهره بسته‌ای.

سید رحمت در مورد سرزنش مردم از سیاهی محبوبش سروده:

همه میگن که یار تو سیاه است به پیش خاطر من چون قرص ماه است
مسلمانان نگوئید عیب یارم سیاهی بر خط قرآن روا هست
و این تشبیه را هیچ شاعری به این زیبایی بیان نکرده است. و سید کاظم برادرش نیز نامزدی داشته بنام کوکب و خطاب به نامزدش می‌گوید:

تو کوکب نیستی ماه زمینی شراب میوه نوش آفرینی
تو صاحب خرمنی کی می‌شود کم اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی

بره و مادر

هر شعر همیشه ملهم از محیط بوده است و در عشایر وقتی بره را از مادر جدا می‌کنند و گله را به را می‌برند تا مدتی بره‌ها بجمع کنان و هر سودوان مادران خود را جستجو می‌نمایند و شاعری گمنام از طایفه‌ای دیگر همسر آورده و عروسی بقراری می‌کند چنین می‌سراید:

سرت لازم که سرسر می‌کنی ول مثال بره بربر می‌کنی ول
مثال بره گم کرده مادر دمادم باد مادر می‌کنی ول
کرشمه چادر و مخمل یَلَش بود (یل = نیم تنه‌ای که زنان عشایر می‌پوشند)

کنار جوب شیجون منزلش بود

کسیکه این همه دارد تکبر

کجا صابر پسند خاطرش بود

و این شخص در اواخر عمر اسیر بازی سرنوشت می‌گردد و از مصاحبان و یارانش کاسته می‌گردد و منزوی می‌شود.

یک شب کسی ضربه‌ای به پنجره اطاق می‌زند و او از پشت شیشه شبح آن شخص را می‌بیند و در حالیکه نمی‌توانسته حرف بزند با قلم این بیت را می‌نویسد.

سیاهی می‌زند بر شیشه انگشت غم گنگی به جانم می‌زند مشت
صدای عابری می‌آید صابر خدایا درد تنهایی مرا کشت
«علیقلی بهارلو»

به دنیا ای سهامپور بسته‌ای دل به عقبی کار خود کردی تو مشکل
 تو گوهر را به یک خرمهره مفروش نبندد دل به دنیا هیچ عاقل
 «هوشنگ سهامپور نگارنده کتاب»

* * * *

چو اندر بیستون فرهاد جان داد به عاشق درس جانباری نشان داد
 حقیقت شهسواری در ره درست به آسانی توان جان رایگان داد
 «غریب شهسواری»

تبرستان

* * * *

چمن از نم‌نم باران خوش آید صدای نی به غم‌خواران خوش آمد
 شکر خندیدن یار فراقی به احوال گرفتاران خوش آید
 «فراقی از طایفه چهارراهی»

* * * *

اگر سروی چرا به بارداری اگر ماهی چرا خمّا داری
 زدی تیری به قلب خسروانی مسلمانانی چرا زنار داری
 «ایاز خسروانی لبو محمدی»

* * * *

فراقی از فراقتهای ایام نه میلی با قدح دارد نه با جام
 چو خسرو تلخ شد کاش ز مریم شکر آرد به بر شیرین کند کام^۱
 «اسدالله فراقی چهارراهی»

* * * *

(۱) خسرو پرویز سه زن داشت به نامهای شیرین - شکر و مریم.

ندای عشایر) از نگارنده

راز دلم را با تو می‌باید بگویم
 اسرار دل گفتن سبک گردد غم دل
 بودم من عمری آشنا با کوه و صحرا
 کوه و در و دشت و دمن رازم بدانند
 فرهنگ فرزندی و مرا بیچاره کرده
 بعض فراق کوه بفشارد گلویم
 در دشت با آهو بسی همگام بودم
 در راهها من توسن مردی دواندم
 با چشمه و سنگابهایش آشنایم
 عمری بسر بردم به بستان طبیعت
 با ارژن و بادام کوهی یار بودم
 از تنگ^۲ چک آب می‌ریزد چه زیباست
 هر که یاد از چادر و از ایل آید
 عمری بنوشیدم ز شیر گوسفندان
 عمری به شب چر گوسفندان را بدیدم
 با شهر و با شهری ندارم آشنائی
 فرهنگ شهری با عشایر فرق دارد
 هر چند چون جانش مرا خواهد پذیرفت
 ما مردم کوهیم و لیک او مرد شهر است
 برپاست بام چادر از چوب سفیدار
 خواب و خوراک و مطبخ و نارمن آنجاست

کو ایل من کو آن امید و آرزویم
 گر با تو رازم را نگویم هست مشکل
 گفتم به صحرا راز دل تنهای تنها
 کس غیر کوه و دشت مقصودم نداند
 از موطن اصلی خود آواره کرده
 بشو نگوای ناله‌ام ای رزمجویم
 دنبال میش و قوچ صبح و شام بودم
 درس وفا از مردمان ایل خواندم
 با راه و با بی‌راههایش آشنایم
 در زیر بن آسوده کردم استراحت
 کی راغب دیدار این بازار بودم
 جا و مکان و یرد و قشلاق من آنجاست
 هندوستان ماند که یاد فیل آید
 عمری مکانم بود در دشت و بیابان
 طبل و صدای و زنگ نخرازش^۳ شنیدم
 فرسنگها بوده است بین ما جدائی
 آهنگ شهری با عشایر فرق دارد
 شهری و کوهی کی توان گردد بهم جفت
 بین من او فرق چون دریا و نهر است
 اطراف چادر موی بُز مانند دیوار
 فرش و گلیم و جاجیم و بار من آنجاست

(۲) تنگ چک چک در بین دستاق و فرگ از توابع داراب قرار دارد.

(۳) نخراز - گوسفند جلودار گله را می‌گویند که زنگ در گردن دارد.

عشقی بدل دارم از این چادر نشینی
 کو چادرم گو آن تفنگ پحتیرم
 بر دوش من هر روز می بود آن تفنگم
 با دو ریستم دشتها را سیر کردم
 هر کس که سرخن^۴ را کند زین لجامش
 اسب کهر^۵ گرزین نمائی صبحگاهان
 بعد از صلات ظهر برگردی بخانه
 زین بود بر پشت کهر هر صبحگاهان
 بر سوی چادرهای اقوامم روانه
 دشت و بیابان را عزیزاکی ببینم
 اسب کهر را زیر زین کی آورم من
 با پازن با قوچ کوهم نیست امید
 افسوس دیگر من نمی باشم عشایر
 از هیزم کوهسار من بی بهره ماندم
 دیگر شبانگه میش کوررو بورم نزاید
 من ماندم شهر تسلسهای شهری
 می گفت هوشنگ سهامی پور در دل
 امید هر فردی بود در زندگانی

این است آمالم مکر آئی بینی
 کو آن قطار پر فشنگ بی نظیرم
 روز و شبان بودم مکان در پشت سنگم
 با آشنا مانوس و ترک غیر کردم
 بر پشت سرخن هست دنیائی بکامش
 بر پشت او گردی سوار و رو بیاران
 اسب رها سازی بدشت بی کرانه
 بودم سوار می زدم بر دشت جولان
 آنجا که بود مرا مکان و آشیانه
 زیر درخت بن دیگر کی می نشینم
 در دشت بر آهو کمین کی آورم من
 چندیست بین کوه با من قطع گردید
 با کوه و با جنگل نمی باشم مجاور
 از آتش بیار من بی بهره ماندم
 دیگر شتر بر درب احشام نیاید
 من ماندم و رسم و تعللهای شهری
 این زندگی باشد برایم سخت و مشکل
 کوه است من را لذت و هر شادمانی
 «هوشنگ سهام پور»

(۴) سرخن اسب سفید رنگ را سرخن می گویند.

(۵) اسب کهر اسب قرمز رنگ است.

خدا را جستجو بنمای اندر قلب بشکسته

یکی بیمار مسلول پریشان حال نالان را

که او در جمع مسولین به سختی می‌کند جان را

صدای ناله می‌گوید به انسان درد پنهان را

از این سخن صدا گویا مخاطب ساخت یزدان را

شفابخشا به بخشا بر من مخرن دلخسته

خدارا جستجو بنمای اندر قلب بشکسته

در آن سلول زندان حال زندانی سرگشته

تماشا کن که در یک کوشه‌ای افتاده دل خسته

بود محزون و نالان همچو بیماران دم بسته

که قاضی داده حکمش را ابد امریست بگذشته

به اشک دیده یا رب یا ربش درّ حبس در بسته

خدا را جستجو بنمای اندر قلب بشکسته

به مرغ تیر خورده ناله‌های کوه کوهش بین

بیا و با خدای خویش آندم گفتگویش بین

تو فریاد و فغان و التماس و های هویش بین

کف صیاد تیغی هست و می‌برد گلویش بین

ز نوک تیغ خون گردنش می‌ریخت پیوسته

خدا را جستجو بنمای اندر قلب بشکسته

زن بی‌سرپرستی که تنش از تب شده آتش

ندارد او پرستاری بود بیهوش آن مهوش

که اشکش هست جاری بی‌صدا در حالتی ناخوش

به این بیمار می‌تازد چسان این درد بینان کش

به یزدان ناله‌ها می‌کرد او آهسته آهسته
 خدا را جستجو بنمای اندر قلب بشکسته
 به اشک چشم آن مادر غریزش بهر این کشور
 ز تیر دشمنان دین شهادت یافت در سنگر
 به گلزار شهیدان می‌برند صدپاره آن پیکر
 به بین با قلب پر خون ضجه پی در پی مادر
 تمام مرد و زن از این مصیبت گشته دل‌خسته
 خدا را جستجو بنمای اندر قلب بشکسته
 به مرد آبرومندی که مقروض است و پی ثروت
 تماشاکن بود شخصی شریف و صاحب عزت
 طلبکارش بدر کوبد عیالش سخت در زحمت
 تمام کودکش زین طلبکارند ناراحت
 به اشک دیده رو سوی خدا می‌کرد پیوسته
 خدا را جستجو بنمای اندر قلب بشکسته
 سهامی پور دایم رو بدرگاه خدا دارد
 برای مشکلاتش پیش خالق التجا دارد
 شب اندر بستر است با خدایش رازها دارد
 به وقت نافله با ذات پاکش کارها دارد
 که او باشد به جز او نیست ای محبوب و ارسته
 خدا را جستجو بنمای اندر قلب بشکسته
 هوشنگ سهام‌پور

دوبیت‌های محلی از (احمد) خان سالار از ایل اینالو طایفه خویارلو

برون سینه سیمای تو بینم	گل باغ مصفای تو بینم
اگر بشکافم آن رگهای مویی	اثر از نقش زیبای تو بینم
بهر دردی مرا درمانی ای دوست	رفیق راه و هم پیمانی ای دوست
از آن باید کنم شکران نعمت	که هر شب بر دلم مهمانی ایدوست
چه خوش باشد توانی در شب تار	روی در خلوت شب، خدمت یار
ارادت ورزی از روی محبت	نه از شوق بهشت و وحشت نار
دلم بر تار زلفت مبتلی شد	اسیر آن دو گیسوی رها شد
ز شأن و شوکت و جاه و جلالت	دل من پادشه بود و گدا شد

(احمد) خان سالار

زیور انسان

عارفان را عشق آسان می‌شود	روح روحانی نمایان می‌شود
شعله‌های شوق و لذات شرر	چشم از این فیض گریان می‌شود
پای کوبان مست و لایعقل شده	با نشاط دل غزل خوان می‌شود
جان و دل را چون بآسانی دهد	آن برایش تا آید جان می‌شود
دوست گر باشد ندارد دشمنی	دوست کی از دوست نالان می‌شود
گر نباشد با عمل گفتارها	بی عمل نی اهل ایمان می‌شود
آنچه پنداری بجای خود نکوست	فکر و ذکرت کام و سامان می‌شود
معنویت راه را آسان کند	آن چه می‌خواهی تو خود آن می‌شود

زیور انسان یقین و راستی است

ای «شهبازی» زان مسلمان می‌شود

(دوبیت اختصاصی)

گناه مست

آمیخته بار از نهان چشم و نگاه مست

نور است زخورشید که روشنگر ماه هست

آنجا که بقول تو کسی چشم براه هست

تعجیل ثواب است دگر صبر گناه هست

شیراز در سال ۱۳۷۱ (از شهاب اعظم)

شعر از آقار نگهبان از طایفه چهارراهی

به این دل خسته مسکین وفا کن

به یک لبخنده در دم را داوا کن

* * *

کُحل پر کرده‌ای چشمان شہلات

به وصلت کی رسم هیات هیات

* * *

زده حلقه چهل عقرب دو تا مار

بترس از این سیه ماران خونخوار

* * *

ز دل آرام و از سر برده‌ای هوش

نگهبان تا قیامت گشته مدهوش

* * *

به ماندند بتی در چین نباشد

تو یادت از من مسکین نباشد

نشیند شاد و خرم در گلستان

نظر از گوشه چشمت بما کن

لب تو داروی درد نگهبان

به رخ جا داده‌ای زلف چلیپات

تو که نامهربانی با نگهبان

به دور عارض تابده یار

نزن دست بر سر زلفش نگهبان

بتا با این رخ و زلف و بناگوش

ز بوی عطر زلفت ای دلآرام

شکر همچون لب شیرین نباشد

نگهبان روز و شب اندر خیالت

چو آید موسم گل ای رفیقان

بگیرید می همه از دست ساقی بنوشید باده بر یاد نگهبان

* * *

چه خوش باشد که در فصل بهاری لب چشمه کنار چو بیاری
خوش آن ساعت نگهبان جام گیرد ز دست ساقی سیمین عذاری

* * *

تو با این غمزه و چشمان جادو شود خیره به چشمت چشم آهو
تو در چشم نگهبان نور چشمی بود چشم پی آن چشم وابرو
چو آدین الدین آیم به سویت شوم کالنیر اندر جستجویت
خوشا آر مترانک باشد نگهبان بگشاید در بغل آن ماه رویت

* * *

تو جانان باشی و جان از تو باشد دل و دین و هم ایمان از تو باشد
ز تو باشد وجود این نگهبان در عالم هر چه هست آن از تو باشد

* * *

ز تیر رستمیت باید حذر کرد مرا چون اشکبوس، خونین جگر کرد
اصابت کرد تیرت بر نگهبان به سینه خورد و از پشتم گذر کرد

* * *

رخت تابنده چون ماه جهانست لب یاقوت، باقوت روانست
نگهبان حسن تو تشبیه کرده رخ و زلف و لب کارام جانست

* * *

آقا لرنگبان

(می ناب)

می نابی که هوشم را رباید بده ساقی که غم از دل زداید
وصال یار چون باشد تمنا دمدام بر تمنایم فزاید
طریق نیستی خود رمنز عشق است ولیکن نی زهر عاشق برآید
نه هر شیدا تواند رهروی را بدین معنی که هرکس را نشاید
نظیرش دلبر زیبا بخوبی چناناش مادر گیتی نزیاید

خاطرات جاوید

(از هوشنگ سهامپور نگارنده کتاب)

یاد ایامی که ما چادر به صحرا داشتیم
در برگلهای خوشبو در چمنها داشتیم
دامن کسارها خیل و حشما داشتیم
بس چراگاههای سرسبز و مصفا داشتیم
شورشی با نازنین میشان و بزها داشتیم
در بیابانها نوای (شریبه) بر پا داشتیم
بازی (الاختران) تا نیمه شبها داشتیم
طل و ساز و ترکه بازیهای زیبا داشتیم
پیک سرعت در تمام روز و شبها داشتیم
سنگرو دشمن شکنهایی چو مهیا داشتیم
کوههای پر شکار و کبک و درنا داشتیم
کوه پیمای شیرمردان توانا داشتیم
بس گلیم و قالی و جاجیم اعلا داشتیم
در مدارس وه چه شور و عشق و غوغا داشتیم
زان سبب امیدها از بهر فردا داشتیم
این نمی بود انتظاراتی که ماها داشتیم
عده ای نی ریز اندر کوچه بالا داشتیم
عده ای دیگر به علیا^۶ و به سفلی^۷ داشتیم
کاش در یک نقطه ما اسکان و مأوا داشتیم
غصه می خوردیم اگر این گونه رؤیا داشتیم
یاد ایامی که ما چادر به صحرا داشتیم

یاد ایامی که مادر ایل ماوا داشتیم
یاد آن ییلاق سرسبزی که در فصل بهار
سردسیر با صفا با چشمه های خوش گوار
یاد باد از گله های گوسفند خوش نژاد
یاد آن بعبع کنان بره ها در صبح و شام
یاد چوپانان و آن آواز خوانیهایشان
یاد آن شبهای مهتابی که مردان صف به صف
یاد آن جشن عروسیهای ایام بهار
یاد باد از اشتران تندخیز و تندرو
یاد آن رزمندگان و مرزداران دلیر
یاد باد از گرمسیر و آن هوای دلواز
یاد صیادان تیرانداز و قبارق وزرننگ
یاد آن بافندگان فرشهای پرنگار
ای دل از آموزگاران عشایر یاد کن
یاد فرزندان باهوش وزرننگ و درس خوان
حالیا اسکان به شهر و روستاهای ما
شعبه ای شیراز و جمعی جهرم و فوجی فسا
عده ای آباده و ده بید ساکن گشته اند
پاره ای دیگر به مرو دشت و به سروستان اسیر
کودکان ما زبان مادری کرده رها
شعر بالا را (سهامی پور) می نالید و گفت

شعری از اسداله فراقی شاعر طایفه چهارراهی

(مدح مولا امیرالمؤمنی علی علیه السلام)

دلم به مهر مرتضی به دام مظهر آورد نهال باغ خاطر م شکوفه تر آورد
دهان ز لفظ نام او مذاق شکر آورد روان ز پرده جگر هزار دفتر آورد
بوفت ثبت مدح او قلم دو صد پر آورد
رها نمی شود کفم ز دامن ولای او به چشم خود چو تو تیا کشم ز خاک پای او
در این جهان رضائیم به هیچ جز رضای او اگرچه نیست حد من سرودن ثنای او
خیال من ز لطف او همی مدبر آورد
شهی که زاد از کرم بزر دامن حرم گرفت احمدش بکف چوزد در این جهان قدم
ز افتخار مولدش حرم بگشت محترم زمین ز یمن مقدمش بشد چو روضه ارم
کسش ندید جز نبی که بر کجا سر آورد
نه طفل بود کز عدم وجود او عیان شود نه بی خبر ز ذات حق که نزد او بیان شود
چه کودکی که از ازل یگانه جهان شود چه مرشدی که تا ابد دلیل انس و جان شود
گل وجود بوالبشر بکف مخمر آورد
که بود جز علی کی پی رضای مصطفی به پیش تیغ اشقیا شود به جای مصطفی
کسی نداشت هم چو او به سر وفای مصطفی بس این شرف که موهبت شد از خدای مصطفی
که روبروی فاطمه بتول اطهر آورد
حدیث ائما بود حکایت وفای او رموز هل اتی بود زر شحه عطای او
نفاق چارگانه شد علامت سخای او به بارگاه قرب حق فزون ز حد وفای او
که در رکوع خاتم از بنان خود در آورد
ز خلعت غدیر خم به مؤمنی امیر شد خدای راضی آن زمان ز هادی نذیر شد
چو تیر آن دم از فرج کمان چرخ پیر شد ملک به بزم حشمتش غلام کاسه گیر شد
که عطر و عود و مجمر و گلاب و عنبر آورد
چه کرد ذوالفقار او گهی به بدرگه احد ز صدر زین فکند او بسی چو عمر و عبود
ندید راحت از جهان دمی به رزوگار خود به غیر قوت علی به راه دین دگر که بُد
که مرحب افکند ز پا شکست خیبر آورد

اگر بخوانمش خدا یقین که کفر هست این و اگر بدانمش جدا بشر نباشد این یقین
 دخیل کلمتم از آن بقیه حیرتم از این بلا شریک خالقی که خلقتی کند چنین
 ز نور رحمت ازل مهی متور آورد
 بزرگوار قادرا سیاه من سفید شد تو عالمی ولیک ره قریب از بعید شد
 (فراغی از غم گنه بلزه همچو بید شد گنه فزون و لیک دل قوی بر آن امید شد
 که آبروی مرتضی شفیع محشر آورد

شعری دیگر از فراقی (شاعر گمنام)

شتر با بچه گفت از دلنوازی چه در غفلت همی تازی شب و روز
 بسی در پیش روز سخت داری مکن بیهوده بازی اندر این دشت
 چو از دوران گذشت یک دو سالی گهی بستند در جنوف قطارت
 گهی بایست در دهلیزه تنگ گه از چور شتا نالی گه از صیف
 مراهم چون تو روزی عنفوان بود نه پروا بودم از دشمن نه از یار
 چهریدم در فضای مرغزاران وجودم از بهاران بهره ور بود
 به آزادی به هر صحرا ز دم گام نیاسودم دو سالی بیش از این در
 سپهرم زیر دست این و آن کرد تو در من بین و عبرت گیر در کار
 بده عادت به سختی جسم و جان را خورد آن روز پسند من به کارت
 فراقی داد در نظم سخن داد که ای خو کرده روز و شب به بازی
 دمی آئین ره رفتن بیاموز تحمل پیشه گیر و بردباری
 که دایم این چنین توان سبک گشت شود مهر فلک حالی به حالی
 گهی سازند در بینی مهارت به پهلوی برکشی بار گران سنگ
 ز چوب ساربان گاهی بری حیف برویالی دلا را و جوان بود
 نه جور از ساربان دیدم نه از بار گرفتم خوشه ها از شاخساران
 خیالم فارغ از هر خیر و شر بود گهی تو سن خرامیدم گهی رام
 که ناگه مهره افتادم به ششدر تنم را خسته از بار گران کرد
 قناعت پیشه کن از خوردن خار که بتوانی کشی بار گران را
 که گیرد ساربان بند مهارت مباد آن روز کاین پندش رود یاد

یادی و نامی از قبایل و مراتع (اثر نگارنده)

نویسم ای عزیزان داستانی که اشعارم تماش را بخوانی
کنی یاد از من و از داستانم زمانی که نبذ نام و نشانم

* * *

تمام ایل را با نام گفتم که از آغاز تا انجام گفتم
به ایلم خدمتی ارزنده کردم به ایران نامشان را زنده کردم

* * *

همه رزمندگان را نام بُردم دلبران عشایر بر شمردم
ز سرتیپان و سرهنگان نوشتم همه از اشراف و از اعیان نوشتم

* * *

پزشکان و مهندسه‌های اعراب نوشتم نامشان در جوف این باب
ز سرخیلان و سرداران پیشین که بر شاهان نمی‌کردند تمکین

* * *

همه مردان به دار و توپ بستند از این دنیا به مردی جمله رستند
بسی من رنج و زحمته‌ها کشیدم بسی در کوه و صحراها دویدم

* * *

بسی در فرگ و در داراب رفتم بسی نیریز و بس ریزاب رفتم
بسی اطراف لارستان زدم گام بسی در درز و بیخو صبح تا شام

* * *

بسی اطراف جهرم در شبانگاه به احشام درازی کرده مأوا
بسی دور فسا را سیر کردم به وصل آباد و گلیان دیر کردم

* * *

بسی من در میانجنگل^۱ بگشتم ز آل سعدی و از کوچی نوشتم
دوبران را بسی گشتیم دلشاد گذار ما به ایل شیری افتاد

(۱) میانجنگل نام جنگلی معروف است که از خرامه تا سروستان و فسا گسترده است

بسی در ماداون در قنبری‌ها نمودم سرکشی از وضع آنها
بسی در پوزه آب باد ماندم زمهرابی بسی تفسیر خواندم

* * *

بسی ده بید را گشتم سراسر بوانات قنقری رفتم مکرر
بسی رفتم به ملک قادرآباد سعادت شهر را نابردم از یاد

* * *

بسی اطراف مرو دشتم^۲ مکان بود سروکارم به هر خورد و کلان بود
بسی رفتم به ده مُرد و به ده زیر نوشتم از غنی بسیار تفسیر
بسی شبها که از خالص^۳ گزاشتم به ملک چنارراه بسیار گشتم

* * *

بسی سرحد، گاه من بودم معجل چنار زاهدانم بود منزل
بسی بودم به اعلاکوه معرق بسی بودم مقیم ملک جرمق

* * *

بسی اندر هراتم بود دیدار در آنجا داشتم اقوام بسیار
هرابر جان و مروس^۴ را بگشتم ز لرها مطلب زیبا نوشتم

* * *

بسی در خانه ریگ بیتوته کردم بسی من شب چراغ از بوته کردم
بسی در جعفرآباد بوانات بُدم در خدمت اقوام سادات

* * *

بسی تنگ حنا در ملک اجداد به قوم هاشمی کار من افتاد
بسی من در چنار سوخته ماندم به قوم بل حسن بس قصه خواندم

* * *

بسی در قنقری آن ملک ییلاق بگشتم کوه و دشت و چشمه و باغ
بسی در ملک هارونی بماندم کتابی را ز آثارش بخواندم

شدم وارد به طایفه خسروانی به عزم دیدن یاران جانی
بسی گشتم که جویم پارسائی ز ایل خمه یابم آشنائی

* * * *

چه فرصت که پی تحقیق می بود نقاط فارس را تک تک بپیمود
که آثار عجم را کرد زنده از آن تاریخ این آثار مانده

* * * *

کتاب او بماند تا هزاری بدست اهل عرفان یادگاری
نیم فرصت نه فرصت هست بسیار که چون فرصت بگردم دشت و کهسار

* * * *

به قدر فرصتم در شرح خمه^۵ بگشتم تا نویسم طرح خمه
همه ایلات را تک تک بدیدم بسی گفتار پیران را شنیدم

* * * *

به احکام بزرگان دل سپردم تماش در کتاب خویش بردم
گرفتم هر کجا نام و سراغی که ماند نامی از اعراب باقی

* * * *

یکایک از طوایف برده ام نام تمام تیره و بنکو و احشام
برفتم در خلال آباد خوش کار به مسعود سهامی کرده دیدار

* * * *

بسی گفت دهک کردیم تحقیق به ایل فارسی جستیم توفیق
به ایل جابری کردیم مأوی خرامه در مغز آباد علیا

* * * *

غنی را بس نوشتم من مطول زیللاق و زقشلاق مفصل
زشیری هرچه دارا بود گفتم از آنها مطلبی من نانهفتم

* * * *

مزیدی زینت هر ایل کردم زاعیانش بسی تفصیل کردم
لبو محمدی نوشتم بی کم و کاست عرب از شهرت و عزت بیاراست

من از عبدالرضائی یاد کردم مسیرش را همه تعداد کردم
 که لر را با مرادی نام بردم تمام تیره‌هایش بر شمردم
 * * * *

که دیگر از صفر یادآوری شد که بین این سه طایفه داوری شد
 همه کوچی و از اولاد جبار که با یکدیگر اسکانند و سیار
 * * * *

عزیزی را از ایل خویش دانیم فسار را مرکز آنان بخوانیم
 که جمعی شهر و جمعی در بیابان که از جبار می‌باشند آنان
 * * * *

چو من نقدعلی را نام بردم تعجب کردم و حیران بماندم
 که ایستادند از جبارۀ ما چه باعث شد که کوچیدند از اینجا
 * * * *

به شیانی مکان خویش کردند که آنان ناز از حد بیش کردند
 همه ساکن به مرو دشت و به جهرم نمودند راه اجدادی خود گم
 * * * *

لوردونی که اصلش از حجاز است که از توصیف جانا بی‌نیاز است
 به همراه جناح آمد به ایران که گویا بوده از اقوام ایشان
 * * * *

نویسم شرح قوم و پیر سلامی که من از خود نمی‌گویم کلامی
 شنیدم من ز پیران این حکایت که از اجداد مانده این روایت
 * * * *

ز قشقائی روان گشتند شادان به جبارۀ مکان کردند آنان
 که اکنون در فسا مأوا گرفتند قلیلی ملک سرحد جا گرفتند
 * * * *

قوهستانی ز قوهستان بیامد که او از مشرق ایران بیامد
 دوصد سال است در جبارۀ ساکن انیس و مونس و یار و معاون

که سادات کل از عمان وعینند ز نسل شاه دین یعنی حسنند
که از شیبانی آمد شهسواری به همراه شکاری و مہاری

* * *

شکاری هم زایل باصری بود مہاری از محال طاہری بود
که آمد قنبری از نجد عمان به همراه جناح آمد به ایران
شنیدم بوده او از ہمرہانش ز قومش بوده یا از مَحرمانش

* * *

زیہلولی در اینجا نام بردم ہمہ اولاد آنان را شمردم
دو صد سال است در جبارہ ساکن ز قشقای و از افراد مؤمن

* * *

اثر استاد اعظم اللہ شہابی (شہاب اعظم) از طایفہ درازی عرب شیبانی گریہ شوق

گریہ شوق چنان می کشدم بر سویش کہ بہر جا نگرم ہست ہمانجا کویش
جلوہ اش از ہمہ جا گشتہ پدیدار و عیان نیست جایی کہ نشانی نبود از رویش
خلوت آن است کہ من باشم و دلدار عزیز تا کہ از شوق ببوسم رخ و مشکین مویش
تا بد آنجا بکشید است مرا عشق کنون کہ رسد از گل و ریحان بہ مشام بویش
دام ایمان و دل و جان برہش بی پروا بس اثر ہاست بچشم و نظر جادویش
خوی خوش مژدہ وصل است بعاشق از یار سازگار است بہر عاشق بیدل خویش
دل برفت از کف و از دل خبری نیست دگر غرقہ در مہرم و لطف و کرم دل جویش
دارم امید خطائی نزنند از من سر وای آن لحظہ کہ درہم بکشد ابرویش

عاشقی ہمچو (شہابی) نتوان یافت بگو

آفرین باد بہ عشق و نظر نیکویش

(دویتی اختصاصی)

(چه خوش)

چه خوش در زندگی آزاده بودن
 چه خوش شمع و گل و پروانه گشتن
 چه خوش سرمست عشق و باده بودن
 چه خوش در کوی یار افتاده بودن
 شیراز - در سال ۱۳۷۰ (از شهاب اعظم)

بگویم از عشایر ایل شیبان
 عبدالیوسفی ده تیره باشد
 زکربال تا به ارسنجان سرحد
 بنی عبدالاهی ایلش نوشتم
 همه دارای املاکند آنان
 عمله سیصد و سی و هشت باشد
 که تعدادی مهندس هست و قاضی
 من از اعراب فارسی نام بردم
 که جمعاً پانصد و ده خانه باشند
 ابو حاجی ز شیبانی و اعراب
 که جمعاً سیصد و سی خانوار است
 دو صد افزا ز الف کسر کن چهار
 ز ایل چارلنگ می بودند آنها
 بیامد قریه سعدی شیراز
 چو عشری در ده سعدی بماندند
 که سیصد خانوار است جمع ایشان
 میان جنگل بود فامیل محمود
 ولیشاهی که جدش بود شیبان
 که او در جمع یکصد خانوار است
 عمادی از حجاز و از عرب بود

که در توپار ثبت است نام آنان
 که جمعی ایل و جمعی گشته اسکان
 باشند صاحب ملک فراوان
 ز تعدادش ز فامیلش نوشتم
 کلون تا کیسکون تا ملک سیدان
 که جمعی مالک اندر دشت باشد
 که کشت و زرعشان مرو دشت باشد
 همه مردان آنان بر شمردم
 خرامه صاحب کاشانه باشد
 به قشقای بود هم مرز و هم تاب
 ز شیبانی است از اجداد واعقاب
 جلوس آمو محمدخان قاجار
 به سعدی آل سعدی کرد القار
 به آن قریه شدند اقوام و دمساز
 به شیبانی سمند خویش رانددند
 فسا و شهر شیرازند اسکان
 کمی شوراب و کربالند آنان
 نژادش از حجاز آمد به ایران
 گروهی کوچ رو جمعی است اسکان
 عمادی نیز شیبانی نسب بود

تمام ایل شیانی بدانند
 دویت و بیست خانه هستند آنان
 تماماً زارعین دامدارند
 درازی باشد از اعراب شیان
 بکار دولتی هستند مشغول
 به حسانی برفتم صبحگاهی
 همه چادر زدند در کوه و در دشت
 بگفتند جمع ما صد خانوار است
 ز خوشنمی در این دفتر کنم یاد
 که شیری در عرب مانند خانباز
 همیشه مردی غیرت عرب داشت
 بودند هفتاد خانوار آنان
 که الوانی تکریتی دو اولاد
 که می باشند جزء ایل شیان
 گروهی هم عشایر هستند ایشان
 تمام میرکیها در فسانند
 که جمعی صادق آبادند اسکان
 عزیزان شعر من پایان گرفته
 دو صد افسوس از ایلات و اعراب

که شیانی و از نسل عمادند
 به ارسنجان و کربالند اسکان
 همه اسکان و یکجا ماندگارند
 همه در شهر جهرم گشته اسکان
 گروهی کارگر باشند آنان
 به بالای خفر دارند جایگاهی
 ندیدم هر چه گشتم آشنایی
 ز ارسنجان و خفرک تا به لار است
 ز حیدر نام قلم هست ناشاد
 به غفلت کشت نفرینم بر او باد
 به راه بی وفایی پای نگذاشت
 که جمعی در ده و جمعی بیابان
 صد و بیست خانه باشد جمع افراد
 گروهی شهر دارند شغل آزاد
 ز میج و خفرک هستند تا بخرگان
 ز کید و مکر و نامردی جدایند
 که هستند جمله از اولاد شیان
 که هم پایان آن دوران گرفته
 سهام پور را غم مردان گرفته
 میرکی دو اولاد یکی جزء مزیدی و یکی جزء شیانی است

خلق خوش

خلق خوش سرمایه‌ای ارزنده همچون گوهر است
 خلق خوش خود زینت انسان و از زربهتر است
 خلق خوش زیبنده می‌باشد تو را در هر کجا
 خلق خوش از بخشش و مهر و وفا نیکوتر است
 خلق خوش باشد نمودار صفای باطن
 خلق خوش وقت سخن آن از سخن گویاتر است
 خلق خوش چون نور می‌باشد برد ظلمات را
 خلق خوش رمز سلامت از برای پیکر است
 خلق خوش درسی بود نیکو برای هر کسی
 خلق خوش پیکی ز شادی هست و شادی‌آور است
 خلق خوش سرچشمه‌اش ایمان و عقل است و ادب
 خلق خوش آموزشی باشد که از پیغمبر است
 خلق خوش را بس اثرها می‌بود در کارها
 خلق خوش در خصلت انسان بسان زیور است
 خلق خوش افزایش در بین مردم دوستی
 خلق خوش در جای خود از هر صفت بالاتر است
 خلق خوش در شأن انسانست و حسن زندگی است
 خلق خوش شعر از (شهابی) هست ما را از براست

مردم صحرانشین

نویسم از قبایل این فضیلت

تعصب نیست می باشد حقیقت

ز ایلات عرب گوید سهامپور

که در غیرت همه بودند مشهور

عرب مهمان نوازر و نیک سیرت

جوانمرد و شجاع و بیافتوت

دیگر او مردم صحرا نباشد

به صحرا چادرش بر پا نباشد

اگر بزغاله ای بود ثروت آن برآه میهمان می کرد قربان

شجاعت از عرب می باشد و بس سخاوت از عرب می باشد و بس

بهر شهر و دیار و کوی برزن شجاعان عرب کردند مسکن

دیگر او مردم صحرا نباشد

به صحرا چادرش بر پا نباشد

بهر نابخردی گشتند دمساز فنا گشتند این اعراب ممتاز

یکی در شهر و جمعی در دهاتند به کوه و دشت هم بی ارتباطند

قلیلی شهر جهرم کرده مأوا بمهجوری رسیده کار آنها

دیگر او مردم صحرا نباشد

به صحرا چادرش بر پا نباشد

فسا باشد هزاران خانه اسکان به شغل کسب سرگرمند آنان

زبان مبادری را برده از یاد که هستند در غم و انده ناشاد

زبان فارس فرزندان اعراب بگویند (لیل) را شب (ماء) را آب

دیگر او مردم صحرا نباشد

به صحرا چادرش بر پا نباشد

مغازه دار و جمعی کارمندند به شغل خویش آنان پایبندند

خیابانی بخود دارند مخصوص به دشت و کوه و صحراها صدا فوس

نمی‌خواهم در اینجا بماند نمی‌خواهیم ز آدایش بماند

دیگر او مردم صحرا نباشد

به صحرا چادرش بر پا نباشد

قلیلی در دهات خفر ساکن ندارند ریش سفید و نه معاون

که جمعشان به ر هدان مسایند ز کوچ بار ایلاتی جدایند

که می‌باشند در دنیا سزاوار پراکنده شدند ولی مددکار

دیگر او مردم صحرا نباشد

به صحرا چادرش بر پا نباشد

هزاران یاد از آن سبزه و جو هزاران یاد از اسبان خوش سو

هزاران یاد از شبهای مهتاب هزاران یاد از آوار سهراب

دو صد یاد از نی و ازش به خانی نی سوزناک خانی این تالی

دیگر او مردم صحرا نباشد

به صحرا چادرش بر پا نباشد

اثر نگارنده

مِرام و ایلیت بردند از یاد
 به این شغلند بس خورسند و شادان
 دل و دین صرف قبرستان نهادند
 به صحرا. خیمه‌اش برپا نباشد
 بچاگه آب‌رم رم کرد از آنان
 شدند آنان بهر نابخردی یار
 شتر با ساربان گله به چوپان
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 گروهی شمیخی در ملک دوبان
 تمام دام خود از دست دادند
 ز سیلاب بلای بی‌مروت
 بتوی خانه‌ها دریاچه آب
 تماش سیل بُرد تا ملک خسو
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 بدریاهی^۶ و آب^۷ آخر سکون کرد
 دیگر در رستمی او را مفر نیست
 دیگر حرفی ز بر خج او نگوید
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 به ایلات قرائی آشنا شد
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 گروهی ملک رودخور بی‌معاون
 گروهی ملک هرگانند زور خیز
 به صحرا چادرش برپا نباشد

گروهی گشته اسکان اکبرآباد
 بمزدوری کشیده کار آنان
 گروهی ساکن پیر مرادند
 دیگر او مردم صحرا نباشد
 بده خیر عده‌ای گشتند اسکان
 بماندند بین سنگ و تپش خار
 فنا گردیده اغنام فراوان
 دیگر او مردم صحرا نباشد
 گروهی جمع در بالای برگان
 به زیر سایه پیر مرادند
 نزول رحمت قهر طبیعت
 تمام مالشان را بُرد سیلاب
 گلیم و قالی و جاجیم و ذیلو
 دگر او مردم صحرا نباشد
 ز اعراب^۸ عده‌ای نقل مکان کرد
 دگر او سوی سرحد در سفر نیست
 دگر بی‌رب و سریدان نپوید
 دگر او مردم صحرا نباشد
 گروهی مالک تنگ حنا شد
 دگر او مردم صحرا نباشد
 گروهی ملک ریزابند ساکن
 گروهی جعفرآبادند و نیریز
 دگر او مردم صحرا نباشد

(۷) دریاهی و آب آخر نام دو مرتع واقع در خومه داراب

(۶) برگان و دوبان دو روستا در داراب است.

به صحرا چادرش برپا نباشد
 نه عبدالیوسفی دارد قلی خان
 نه کوهی هست نه باشد رضاخان
 حسامی نیست دیگر مرد میدان
 نمی آید دیگر آن اسب جدران
 دیگر بو شمس^۸ آن سنگر شکن نیست
 قلی خان مرد جنگ تن به تن نیست
 دیگر او مردم صحرا نباشد
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 دو صد افسوس از آواز هر میز
 دریغ از پور اسمعیل و پرویز
 ز طعنه و خوش زبانیهای سادات
 خوش آن وقتی (بگی) می خواند ادبیات
 دریغ از شجاعت های اکبر
 که او بود مرد جنگ و مرد سنگر
 دیگر او مردم صحرا نباشد
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 به داراب و فسا و شهر نیریز
 به سروستان کربال تا به رونیز
 که از شهر خرامه تا به مرو دشت
 عشایر جمله اسکان بی سبب گشت
 نه از ایلش خبر باشد نه از بار
 نه از دشمن بیاسود و نه از کار
 دیگر او مردم صحرا نباشد
 به صحرا چادرش برپا نباشد

به دریا چون گل مرغابی آمد
 که بود قشالا قشان پهلوی رهدار
 عنان کاسه دار و حوزة لار
 دیگر او مردم صحرا نباشد
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 که در کفت دهک بالای کربال
 شدند اسکان گروهی فارغ البال
 همه دارای باغ و ملک و خانه
 نه نام از اسب نی اشتر نشانه
 ندیدم چادر و نه کوچ و باری
 ز ایلاتی نباشد یادگاری
 دیگر او مردم صحرا نباشد
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 همان جمعی که بود ده خیر علیا
 غنی بودند از ثروت در آنجا
 چسان امروز بی پول و فقیرند
 به چنگال فلاکت جمله گیرد
 ولی امروز افتادند به زحمت
 ندارد چادر و نه مال و ثروت
 دیگر او مردم صحرا نباشد
 به صحرا چادرش برپا نباشد
 دو صد افسوس درازی گشت کوتاه
 ندارد چادر و نه ثروت و جاه
 نه عین الله نه نام آور نه قارداش
 نه حسانی دیگر دارد قزلباش

شعر از نگارنده

پسین صحرا

از سید محمد آل علی طایفه لومحمدی سادا آل علی

از دور صدای نی لَبَك^۹ می آید زیـبـاتر از آوای ملک می آید
 با پشته هیمه‌ای سرازیر شده از دامن تپه، دخترک می آید
 زان دره دورتر نوای کبکی با قهقهه وه چه با نمک می آید
 بوی گل بابونه و جاشیر^{۱۰} و بنه^{۱۱} با عطر شکوفه مَجَك^{۱۲} می آید
 ابری است پراکنده و ازدامن آن باران لطیف نم نمک می آید
 بر سینه کوه گوسفندان سپید گوئی که ستاره از فلک می آید
 چوپان ز پی گله به سوی خانه برگشته ز صحرا و به تک می آید
 چوپان ز پی گله به سوی خانه برگشته ز صحرا و به تک می آید
 شاداب و سبکبال تو گوئی اینک بر بال نسیم قاصدک می آید
 آن زن پی دوشیدن شیر بز و میش پروانه صفت چو شاپرک می آید
 گوئی به تماشای سیه چادر ما یک پارچه گشته مردمک می آید
 ای (آل علی) بوی گل صحرایی از گفـتـه تو بدون شک می آید

(۹) نی کوچکی به اندازه فلوت که فرزندان عشایر می نوازند

(۱۰) دو نوع گیاه وحشی که معطرند و بابونه خواص داروئی دارد و جاشیر را پخته و با ماست به مصرف خوراک می رسانند و در علوفه دامها نقش مهمی دارد.

(۱۱) درختی جنگلی از خانواده پته دانه هائی به اندازه نخود و مغز چرب و لذیذی دارد.

(۱۲) بادام وحشی که مغز تلخ دارد ولی در شهرستانهای فارس با روشی شیرین می کنند و به آلوک هم معروف است بعضی هم بخورک می گویند.

شعری از علمدار شهبزاری - لبو محمدی

ما منم صحرا و دشت و گلستان مأوای من
با شهامت زندگی در کوه و صحرا کرده‌ام
زندگی در نزد من همچون بهار عاشقی است
گیوه‌ای فرسوده دارم لیک دنیائی جوان
از دل دشت و دمن باگله‌هی می‌کنم
ایل من چون کوچ کرده سوی ییلاق بهار
زنده بادا رهبرم نور دو چشمان ترم
اشتران را چون چراگه می‌برم نی‌میزنم
هر کجا خوش آید آنجا شب سحرگه می‌کنم
شمیم نو بهاران‌ی عشایر
نمی‌دانم چه هستی، هرچه هستی

موظنم ایران و عشق اوست در رگهای من
تا بمیرد دشمن از اعمال شیر آسای من
من شدم مجنون و او معشوقه و لیلائی من
پس بیا بنگر براین زیبائی دنیای من
می‌رسد تا کوهساران‌هی می‌هی و هیهای من
کوچ می‌نزد براین آوا و این لالای من
تا به منزل گه رساند این دل شیدای من
شور شیدا آفرین دارد نوای نای من
گه بداراب و گهی شیراز باشه جای من
صفای کوهساران‌ی عشایر
تو نور چشم ایرانی عشایر

شعر عربی عیوناک

انه قربان عیوناک نگاری
له فد مجنون علمدار مات من عشقک

* * * *

بعد من مرگی ادسارین پشیمان
تعالی من حمار شیطان کجاست

* * * *

حمایل کرده‌ای ابرو چو شمشیر
به چشمت داده‌ای دستور حمله

* * * *

سایاهی زلف استاد خبردار
همین که داده‌ای دستور حمله

زدشت سینه‌ات سوی «علمدار»
رخ و چشم و لب کردند رگبار

دو بیتی‌های حاج غریب خان شهسواری لشنی

اگر گل سرکشد از شاخساری ببیند روی یار شهسواری
نشیند شبنم شرمش به رخسار که بیند به زگله‌گلغذاری

* * * *

گشاید گر به شکر خنده لب یار شکر را بشکند رونق به بازار
پیریشان گر کند ذلفین بماند کستاد عنبر چین مشک تاتار

* * * *

بتالیلی وش و عذرا جمالی ذلیخا قامت و شیرین خصالی
شکر از اصفهان و سورمه از روم توئی ایران زخوبان بسی مثالی

* * * *

به زیر سرو کاج و بید و شمشاد سر آب روان اکبر آباد
من و دلبر جنافی بسته بودیم تو را باشد فراموش و مرا باید بیاد

* * * *

شیی که چار راهی منزل بود حقیقت زندگانی مشکلم بود
مهیها بود اساس زندگانی ولی درد فراقش در دلم بود

* * * *

اگر مه از ثریا سرکشد پر ثری را ببیند از تورت منور
بخود گوید یقین فرمود الله مهی دیگر در این عالم مقرر

* * * *

شعری از غربی شهسواری شاعر طایفه لشنی

ای خالقی که باید و قدرت نموده‌ای
ای صانعی که صنع بدیع تو آفرید
ای سامنی ه وقت مناجات بی صدا
ای ساترالعیوب بپوشان به لطف خود
من پیش تو به جرم گنه کردم اعتراف
بخشی گرم بهشت، ز لطف تو می‌سزد
من نیستم، ز نیستی اینجا رسیده‌ام
جوینده مکان تو ای لامکان شدم
من سوی کعبه رفتم و غافل، که دل بود
از هر رگم تجلی طور است، وین عجب
یا رب به روز حشر علی را و عترش
بر «شهسواری» ار نکند لطف تو مدد
از بیم روز حشر چرا غم خورد (غریب)

از نیستی به عالم هستی بقای من
چنیندین هزار گونه از برای من
دارم یقین که می‌شنوی تو صدای من
حرم و خطا و لغزش و عیب و ربای من
زان پیشتر که گفته شود در قفای من
در دوزخم بری بجود الحق سزای من
تا با تو گفتگو کنم ای آشنای من
دل نعره زد که هست مکان لا به لای من
اول مقام قدس تو ای کبریای من
این نیست در ترافی نای و نوای من
فرمای یار و رهبر و هم رهنمای من
کی سود بخشد این همه التجای من
واثق به لطف و جود تو باشه رجای من

شعری از آقای غلامرضا احمدی به مناسب فوت مرحوم شاهین غنی از ایل عرب خمسه

کسی که قدرت ایلش فزود شاهی بود
کسی که کوی جوانمردی و رشادت را
کسی که نام بلندش بهر دیار و بلاد
کسی که خطه داراب و بندر و کرمان
کسی که دوست به او افتخار کرد بسی
کسی که با او اگر لحظه‌ای بسر می‌رفت
کسی که در همه عمر همچو درویشان
کسی که پجه به چنگال شیر می‌انداخت
کسی که غیر تصادف به مرگ می‌خندید
کسی که با سفرش پشت ایل خویش شکست
کسی که در غم او غیر دوست دشمن نیز
کسی که سرو قدش پیش از آن که می‌باید
کسی که خاطره‌اش جاودانه می‌ماند

به خمسه مرد دلیری چو بود شاهین بود
در این زمانه ز مردان ربود شاهین بود
ز سینه‌ای به سینه نکو رفته بود شاهین بود
به احترام از او یاد بود شاهی بود
کسی که دشمنش او را ستود شاهین بود
غم زمانه از دل می‌زدود شاهین بود
در سرای بمردم گشود شاهین بود
ضعیف در برش آسوده بود شاهین بود
تصادف عاقبت او را ربود شاهین بود
سفر بسروضة رضوان نمود شاهین بود
بسوخت از غم هجرش چو عود شاهین بود
بخاک تیره دمکن غنود شاهین بود
برای ایل عرب یادبود شاهین بود

صفات مردی

از شاعر گرانقدر حاج غریب خان شهبزاری از ایل لشنی

مردی آن نبود کنی آزرده دل آزرده‌ای را
نیست مردی آنکه از پا افکنی جسم ضعیفی
حقه و نیرنگ و تزویر است دور از مرز مردی
بکس یا هالتر زدن فخریه مردی نباشد
خار راه مردمان گشتن طریق مردمی نیست
از پی شادی خود کوشیدن این مردی نباشد
مردی آن نبود بریدن نان جمعی مردمان را

خاطر آزرده‌ای گر شادمان کردی تو مردی
دستیگری گر ز پا افتادگان کردی تو مردی
راستی گر پیشه در دور زمان کردی تو مردی
یاری ار از مردمان ناتوان کردی تو مردی
گلخنی را گر بهمت گلستان کردی تو مردی
شادمان از رحمت ار ناشادمان کردی تو مردی
صاحب نان گر گروهی مردمان کردی تو مردی

مردی آن نبود نمک پاشی بزخم ناتوانی
 این کرامت نیست چتر زر بسرگر گسترانی
 مرد نبود کز ستم یک لانه‌ای ویرانه سازد
 عیب جوئی شیوه مردان بی‌آزرم باشد
 تا نریزی آبرو پیش لثیمان ای برادر
 امتیاز بین انسانها و حیوان عقل باشد
 هرکسی نائب شود البته در ایام پیری
 رخس همت را پی یاری جمعی مستمندان
 گفته پیغمبر که اینجا مزرع الأخراس است اکنون
 اجر دارد خدمت مخلوق اندر نزد خالق
 گر زمین قلب خود باگفتن الله و اکبر
 شهبواری ارزش انگشتی دور چه باشد

گر ز رحمت مرحمی بر زخم آن کردی تو مردی
 بر سری از لطف خود گرسایان کردی تو مردی
 خانه‌ای ویرانه آبادان اگر کردی تو مردی
 عیب مردم را اگر دیدی نهان کردی تو مردی
 روی خود از سیلی ار چون ارغوان کردی تو مردی
 خود رهاگر از همه نابخردان کردی تو مردی
 نائب خود را از میان عُنفوان کردی تو مردی
 با سبک تازان این ره هم عنان کردی تو مردی
 گر که کشت و زرع بهر آن جهان کردی تو مردی
 آری این خدمت بمردم رایگان کردی تو مردی
 در علو و جاه برتر ز آسمان کردی تو مردی
 دور پندار با رفیقان ارمغای کردی تو مردی

اندرز

بیا ای پسر، دهر ناپایدار
جهان همچو راهیست پرآبله
بی عقل کامل که زایل شود
بی اسبها رفته در زیر زین
به چشم خودم در میان عرب
چو باحشمت و فرو جاه آمدند
چه شد جنگجو شیر شیبانیان
چه شد خان شهباز شیر یکی
چه شد خان منصور سلطان که داد
کجا رفت ما خمسه‌ها را قوام
حسام عشایر سپهدار کو
سهام عشایر ابا معتضد
اگر عاقلی از صداقت شنو

نباشد سرائی که گیری قرار
که باشد گذرگاه هر قافله
بی حق در این راه باطل شود
سواران بی خفته زیر زمین
بی دیدم از باب جاه و طرب
در آخر سوی گور و چاه آمدند
هژبر عرب خان خانباز خان
سرافراز ماکو محمدعلی؟
به ایلات خمسه سلاح و ستاد
هنرند ترکان بهادر نظام
به ایلات اعراب سردار کو
برفتند و گشتیم بی معتمد
بیفشان تو بذری که سازی درو
حسنعلی صداقت شاعر طایفه نقدعلی

دوبیتی محلی

شعر از حاجی قلی سحرخیز از طایفه غنی تیره اشرف

شب آدینه است بیدار بنشین	به غفلت سر مبر هشیار بنشین
معاصی را تمامی در نظر آر	کنون با دیده خونبار بنشین
بیا والعادیات از نو بپا کن	ربسته ان ربسته بر ملا کن
بیا از نو بخوان انا فتحنا	بنا دین حق از نو بنا کن
چه خوش باشه که جانانم تو باشی	ضیاء چشم گریانم تو باشی
چو حاجی خفت در تاریکی قبر	طلوع صبح خندانم تو باشی
چه خوش باشد که دلدارم تو باشی	انیس قلب خونبارم تو باشی
به بازار بقاء چون رفت حاجی	در آن وادی خریدارم تو باشی

نمک کلام از سید محمد آل علی

همچنانکه اشاره شد در بین شعرای فاضل و سخن سنج ایل عرب کمتر کسی به زبان عربی شعر سروده است و همه افراد عرب زبان بر این موضوع واقف و آگاهند. اینجانب نیز پیوسته در این سؤال باقی مانده بودم که چرا ادبای سخن شناس در صدد سرودن اشعار عربی بر نیامده‌اند به همین جهت تصمیم گرفته‌ام در یان رابطه خود را آزمایش کنم و اشعاری در یان کتاب به زبان عربی ثبت نمایم. وقتی دست به کار سرودن اشعار شدم به مشکلاتی برخورددم که پاسخ سوال خودم و دیگران را در بر داشت اولاً زبان عربی ایل خمسه به طور کلی رنگ باخته و چهره عوض کرده است انحراف لهجه - تبدیل کلمات از عربی اصیل به نیمه عربی، ترکیب لغات بی شمار فارسی این زبان را به صورتی در آورده که نه می‌تواند تابع ادبیات عرب باشد و نه تابع ادبیات فارسی.

قبل از هر چیز قوافی هستند که به علت دگرگونی از صورت اصلی در آمده‌اند و چه بسا که کلمه‌ای دارای قافیه لازم باشد ولی چون مصطلح نیست جایی در ادبیات و اشعار ندارد. ثانیاً سرودن شعر عربی خالص بسیار دشوار یا بطور کلی غیر ممکن است. زیرا شعر باید با زبان عامه همگامی داشته باشد و چنین به نظر می‌رسد که شاید شعرای گذشته ما اشعار نصفی فارسی و نصفی عربی را فاقد اعتبار لازم دانسته و خود را به زحمت نیانداخته‌اند ولی علی‌ایها الحال برای نمک کلام نمونه‌های را تقدیم حضور خوانندگان می‌نمایم امید آن که مورد توجه قرار گیرد.

فَه راس العینه کن گعدتی جیتی
بَعْدُ مِنْ دَاکِ خودی حَمَلَتْ گِرَبُکِ
عُودَتِکِ تَا گِرَبُکِهِ مِلِیتی
وَلِی مَنظُورِی اِطْصَلَّ مَدْرِیتی

سِتِرْکُمْ قَبْلَه گاه هَدَعِنِی سَاِیر
اِجَزَه فَرَمِدِی اَبَحِثْ لِه بَیتِکُمْ
مُشَفَّتْ بِه اَکْجَلِیتِکِ فِی العِشَاِیر
لِه خَاطِرِ دَاکِ عِیُونِکِ الْخُضَاِیر

جِلْ گِیس سَرِ حَدْ قَرْدِیتو گَر مَسِیر جِیت
جِلْ گِیس حَمَلَتْ جِلْ گِیس فِکِیتِ جِلْ گِیس سَرْت
جِلْ گِیس لَیْلُ وُ نَهَرِ یَدُ مِنْ قَنِمِ سِیت
کِه اِنْدِی اِذْ کُنِینِ اَسُودَه فِی الْبَیتِ

کَنْ اِیْخُرُ مِنْ عِیُونِی دَمْعِهِ شُرْشُرُ
کِه سُرْتِی مِنْ اَنُوعِشْقِی طَمَعِ بُر
کَنْ اِذْغَنَیْنِ لَلاِی گَلْبِی کَزَنْ اِیْفُرُ
مَدْرِی کِی سَار کَرِه مِئِی اِنْعِزْلَتِی

عَزِیزِی بَسْکِی گَلْبِی کَزَنْ اِیْرِیْدِکِ
حَرَرِ گَتِیْنِی رُمَاذِیْسَتِیْنِی اَخِر
تَمَامِ الْاِخْتِیَارِ اِنْتِیْتَه فِیْدِکِ
هَنْوَزَمْ نَارِجَه مَنّی مِنْ اِیْدِکِ

قَنِمِ اَزْعِی فِه هَدْ گَاعَه الْقَرْجِی
اَحَدْ مَكَنْ شِیْفِ فَدِهِکِ رِبِیعِ
اَسَارُ قُرْبَانِ هَمْدِ عَنَزُو نَعَجِی
قَنِمِ سَاِیرِ سِگِیْلِ مِنْ عُهْدَه مَجِی

اَکَزَرِ لَیْلُ وُ نَهَرُ اِبْکِی گَلِیْلُو
شِیْءَ زَیْنِ اَشُوفُو مَا کَدَرِ اَخِذْ
خَدَاِیْدِری دَمْعَه قَدْ دِلِیْلُو
فَه جِیْبِ کُلِیْمِی فِلُوسِ لِیْکُونِ دِلِیْلُو

عَزِیزِی فِکْرِی مَکْضُوبِ الْخِیْلُو
سَلَامُ لَحْکُو لِه رَضَغَانِ الْعِشَاِیر
خودی فِی الشَّهْرِ وُ گَلْبِی فِی الْجَبَلُو
مَحْمَدِ مِنْ بَعِیدِیتِکُمْ بَلَلُو

گَلْبِی ظِیْگَ سَاِیرِ مِنْ هَدْ زَمَنَه
فَه سَرَحَدْ یَدُ مِنْ کُلِ شِیْ خُصُوصاً
ذِلِیلِ اِیْسَاز کِه مِنْ اِحْشَامِ رِمَنَه
عِیُونِ الْمَوِیَه گَاعَه الْجَمَنَه

ترجمه اشعار دوبیتی عربی

بر سرچشمه نشسته بودم که آمدی - به تو کمک کردم تا مشک‌هایت را پر از آب کردی
 بعد از اون خودم مشک‌هایت^{۱۳} را بار کردم - ولی منظورم را به هیچ وجه نفهمیدی
 سیاه چادر شما قبله گاه این چشم من شده است - کسی به زیبای تو در عشایر ندیده‌ام
 اجازه بفرما تا قاصد به منزل شا بفرستم - بخاطر آن چشمان سبز رنگ تو
 چه بسیار به سردسیر و گرمسیر رفت و آمد کردم - چه بسیار شبانروز که از گوسفندان مراقبت کردم.
 چه بسیار که بار کردم - بار انداختم و راه رفتم تا تو در خانه در آسایش باشی
 لالای می‌خواندی و قلبم به پرواز در می‌آمد - از چشمانم اشک می‌بارید
 نمی‌دانم چطور شد که از من جداگشتی - و از من و از عشق من به کلی دست کشیدی
 عزیزم بس که دلم ترا^{۱۴} می‌خواست - همه اختیارات زندگی را به تو سپردم
 مرا سوزاندی و آخر خاکسترم کردی - ولی هنوز هم از دست تو ناراحت نیستم
 گوسفند می‌چرانم در این زمین پر سنگلاخ - قربان این بز و میشها می‌روم
 کسی چنین بهار خوبی ندیده بود - گوسفندان زیاد شده‌اند از عهده بر نمی‌آیم
 اگر شب و روز گریه کنم هنوز کم است - خدا می‌داند که هر دانه اشک من یک دلیل دارد
 چیزهای خوب زیادی می‌بینم ولی نمی‌توانم بدست آورم - هر کس پول در جیبش نباشد ذلیل است
 عزیزم فکرم گرفته خیالات است - خودم در شهر هستم و دلم در کوهها است
 سلام مرا به فرزندان عشایر برسانید - محمد از دوری شما افسرده و بلال است
 دلم از دست این زمانه تنگ شده است - ذلیل شود هر کس ما را از احشام دور کرده است
 در سردسیر یاد از همه چیز بویژه - چشمه‌های پر آب و زمینهای چمن‌زار

یَدِ مِیْنِ دِیدَر

یَدِ مِیْنِ یومِ که نَخنه فی باز همسایه کِنّه
 بکسی عده کُنْ مِیْمَنی عَلْ گُمِرِ وَاچْکْ دَمَادَم
 مِیْنِ غَم وُ غُصّه خابِرْ مَکَنْ فِه داکِ یومِ که اِنِتی
 قاصِدِ مِیْنِ اَکولِ ایجی لِه عندکِ نازنین یار
 اِنْتِظَرِ اَنّی که لِّلرَسِ ایجی هد حِرمان دیدار
 صَبْرِی لِّلرَسِ جِه لاخا ماگَدَرِ اکُونِ مِیْنِ هد بعیدتر
 گَلَبی مِثْلِ الزو دَمَادَمِ یَخْتَرِکْ جَرِمعندی
 فی باعاز لیل و نَهَرْ هم مَجْلِسُوْ همپایه کِنّه
 کُنْ اَپِیدکِ مِیْنِ گِریو مِیْنِ بَعیدِ کُلْ لَحْظَه کُلْ دَم
 مِیْنِ سِیْزِ بیرون کُنْ اِدجین صَبْرُو طاقَتِ گَلَبی کِنْتی
 فی الحِلْمِ مَسی نِزیرِ تِکْ مَدْرِی که کی باید ایسار
 اِنْتِظَرِ اَنّی رِبیعِ ایجی لا خام همسایه اِنْسار
 تا رِبیعِ ایجی اَنه مَجْنونِ اَسارِ مِیْنِ هد اَزیدتر
 باید اَقادای لِه خِدْمَه جِبُوْ نودین سَمندی

یاد از دیدار

یاد از روزی که ما با یکدیگر همسایه بودیم - شبانه روز با یکدیگر هم مجلس و همپایه بودیم
 از بس به ماه روی تو عادت کرده بودم، دمام - هر لحظه و هر دم تو را از دور و نزدیک زیر
 نظر داشتم
 از غم و غصه خبری نبود در آن روزی که تو - از سیاه چادر بیرون میامدی و صبر و آرام قلبم
 بودی
 قاصدی ندارم که به نزدت بفرستم ای نازنین یار - در خواب هم تو را زیارت نمی‌کنم چه باید
 بشود
 در انتظار هستم که این محرومیت دیدار به پایان برسد - در انتظار هستم که بهار بیاید و دوباره
 همسایه بشویم
 صبرم به سر آمد، دیگر نمی‌توانم از این بیشتر دور باشم - تا بهار بیاید من از این بیشتر دیوانه
 می‌شوم
 دلم مانند آتش دمام می‌سوزد و چاره‌ای ندارم - باید به خدمتش بروم اسب سَمند نو زین مرا
 بیاورید

چند تا شعر محلی از علمدار شهنسوازی لیبو محمدی

صف زلفت به شانه کمتر انداز
مگر آورده‌ای بهر علمدار
جوان و پیر می‌نالد ز تقدیر
علمدار از ازل محکوم دل شد
بسی آید بهار گل‌عذاران
بسی دیوان اشعار علمدار
یکی در راه عشقت چون علمدار
گاهی مرهم گهی زهرم جراحی
دلارام دل مسکین ما باش

نمایان کم بکن این قد طناز
دوا و مرهمی از شهر شیراز
چو زندانی که می‌نالد ز زنجیر
عزیزانم مرا با دل چه تدبیر
بسی بلبل پرد بر شاخساران
بماند یادبودی بهر یاران
بسی با چشم تر سر داده غوغا
به وقت وصل و روز آشنایی
شب جانسوز هجران و جدایی

فصل یازدهم

(۱۱)

گوشه‌هایی از زندگی عشایر ایل

عرب خمسه

عرب خمسه که طوایف و تیره‌های گوناگون و در قسمت‌های شرقی استان فارس فاصله بین آباده تا لارستان را سالهای سال در نور دیده و با بهره‌گیری از مواهب طبیعت خدمات ارزنده‌ای به هموطنان خود داده‌اند از نظر آداب و رسوم - لباس - کوچ - مسکن وجه اشتراک کامل دارند و اندک اختلافاتی که وجود دارد قابل تفکیک نیست و آنچه نگاشته می‌گردد عمومیت دارد. امید که برای علاقمندان مفید و مورد قبول باشد.

لباس

این مردم غیور و خدمتگزار از نظر لباس متحدالشکل بوده‌اند و همه طوایف در پوشاک همسان و همانند می‌باشند لباس مردان از قدیم تا بروز حکومت پهلوی بصورت محلی بوده و از زمان پهلوی به بعد از تأثیرات لباسهای جدید که در شهرها رایج گردید مصون نماند و اندک اندک تغییر شکل داد که امروزه کاملاً و صددرصد مشابه شهرگردیده و از لباسهای محلی و سنتی خبری نیست پوشاک یک مرد عرب عبارت بود از گیوه - پایبج - شلوار - پیراهن - ارخالق - شال و کلاه - گیوه که به ملکی و پوزار (پافزار) هم معروف است به دو گونه بود کف لاستیک و

کف گیوه‌ی رویه این پای افزار از نخ پنبه‌ای به وسیله زنان روستاهای فارس بافته می‌شده و وسیله بافت رویه که زُووار نامیده می‌شد، یک سوزن بود که از سوزنهای خیاطی ضخیم‌تر و بلندتر و به سوزن زُووارچین معروف بود. کف آن هم یا از لاستیک یا از تکه پارچه‌های کوبیده که بوسیله چند تار جرمی به هم فشرده شده بودند. تارها به دوال مشهور بود در جلو و پاشنه این کفی‌ها چند قطعه چرم خام به دوال متصل و محکم شده بود که به آنها سنگ برمی‌گفتند. رویه و کف نیز به وسیله چرم سفید و رنگ نخورده با استادی و زیبایی ملکی دوزان فارس با نخ پنبه‌ای تاب دار آغشته به موم متصل می‌گشت و پشت پا هم قطعه‌ای چرم قرمز یا سفید از روی کفی تا موازی برآمدگی پا دوخته بودند که در پشت به شکل درخت سرو بود و به آن هم سَلَمَک (سَرَوَک) می‌گفتند گیوه‌های شهرهای استهبان - نیریز - آباده - جهرم - ارسنجان و بخش قلات شیراز مشهور بود و گیوه‌هایشان سفارشی و گرانبه بود برای گیوه‌های خصوصی قطعه‌ای مثلثی شکل مشبک و نقش دار که روی قسمت جلو گیوه در ناحیه انگشتان پا نصب می‌شد به پیش پنجه معروف و بر زیبایی گیوه می‌افزود.

شلوار عموماً از پارچه مشکی ساده یا خط دار انتخاب می‌شد که پارچه‌های جیم و دبیت طرفداران بیشتری داشتند در بالای شلوار لیفه دوخته می‌شد که بند پنبه‌ای سفید رنگ درون آن نقش کمر بند را داشت.

مج پیچ که به آن پاتابه یا پائووه گفته می‌شد عبارت از بافته‌نخی با رنگ کناری و عرض تقریباً ۱۰ سانتیمتر و طول یک متر که از مج تا قلم پاروی پاچه شلوار می‌پیچیدند. پیراهن مردانه از پارچه غیرنقش دار و پیش بسته بود. یقه آن ساده و روی یکی از دو کتف قرار می‌گرفت. ار خالق که برای روپوش مورد استفاده قرار می‌دادند از پارچه ساده تهیه می‌گشت بلندی آن تا زیر زانو و جلو باز بود در دو پهلو از پائین تا بالای زانو چاک و دارای دو جیب بود و سرآستین آویزان و بلند داشت که تا روی پشت دست را می‌گرفت. شال که روی ارخالق و دور کمر بسته می‌شد از پارچه ساده به رنگ سفید یا قهوه‌ای برای سادات منحصرأ مشکی یا سبز متداول بود عرض این پارچه بین ۳۰ تا ۵۰ سانتیمتر طول آن از ۳ تا ۵ متر بود جوانها شال‌های قطور دوست داشتند و آن را نشانه تشخیص می‌دانستند. کلاه عموماً نمدی و گرد بدون زائده بود که چون به کاسه شباهت داشت به تاس کلاه مشهور بود در رنگهای سفید، طوسی قهوه‌ای و مشکی رایج بود بعد از رواج کلاههای پارچه‌ای نقاب دار که حکومت پهلوی برای مردان طراحی کرده بود بیشتر

کلاهها از این نوع بود بر سر می گذاشتند لیکن امروز، تعداد کمی، کلاه بر سر می گذارند به طوری که می توان گفت کلاه در عشایر عرب منسوخ گردیده است. و امالباس زنانه به همان شکل اولیه است و کفش یا همان گیوه که شرح آن گذشت متنها ظریف و لباس زنانه پوشش پائین تنه دامن های پرچین و گلدار است که تعداد آنها از سه تا ۶ عدد است و هر دامن از ۱۰ تا ۲۴ متر پارچه دوخته می گردد. در قسمت بالا لیفه دارد و از کمر تا روی پا را می پوشاند و بوسیله نوارهای رنگی تزئین می شود. نام محلی این پوشاک تنبون (تنبان) است پیراهن زنانه در بالا تنه شبیه پیراهن مردانه است ولی یقه آن از جلو باز می شود و دامنه های آن تا ساق پا می رسد که قسمت پشت ۱۰ سانتی متر کوتاهتر از قسمت جلو می باشد به این پیراهن جامه هم گفته می شود. روسری از پارچه ساده یا گل ریز به رنگهای مختلف و به صورت مربع است به ضلع $1/5$ متر که روی یکی از قطرها به صورت سه گوش و دولا می شود در بعضی موارد هم آن را به صورت سه گوش با یک زنانه که روی پیشانی قرار می گیرد می دوزند گوشه هایش تا نزدیک زانو می رسد و نام محلی آن چارقد است و با سنجاق قفلی زیر گلو بسته می شود. دستمال که مشکی و از ابریشم طبیعی با حاشیه رنگین است و در سالهای اخیر از دستمالهای رنگین و منقوش استفاده می نمایند و دور سر بسته می شود. نیم تنه به صورت کت است که روی پیراهن پوشیده می شود اکثراً از پارچه مخمل است با آستر که آن را با یراقها و نوارهای زیبا تزئین می نمایند.

موسیقی

در موسیقی می توان نی، ساز و دهل را نام برد نواختن نی هفت بند از دیر باز رایج و آهنگهای این آلت موسیقی ساده ولی پراحساس با زندگی چادر نشینان آمیخته است صوتهای داودی جوان در هنگام خواندن دوبیتی ها با آهنگ نی بر هر قلبی تأثیر می گذارد. ساز و دهل مخصوص جشنها و عروسیها می باشد آهنگهای آن سه جنبه دارد یکی آهنگهای جنگنامه ای است که پرهیجان و حماسی می باشد و مردان ایل هماهنگ با نواها و زیر و بمهای ساز و ضربه های دهل به چوب بازی می پردازند. چوب بازی این گونه است. که دو نفر حریف به میدانی که دور تا دور آنرا مردان مبارز احاطه نموده اند وارد می شوند یکی از آنها چوبی به طول ۲ متر و دیگری چوبی به قطر ۲ سانت و طول یک تا یک و نیم متر در دست می گیرند با رقصها و حرکات نمایشی دوری

می‌زنند. کسی که چوب باریک در دست دارد با حرکات مخصوص به طرف حریف هجوم می‌برد. چوب را بر سر می‌گذارد، بر زمین می‌زند، می‌نشیند و بلند می‌شود، هو می‌کشد و پاهای حریف را نشانه می‌گیرد طرف پایه به دست با دقت چشمانش را به چوب و دستهای رقیب می‌دوزد و در پشت پایه حالت دفاعی به خود می‌گیرد. مهارت هر یک از طرفین تحسین تماشاگران را برمی‌انگیزد این رقص و یورش‌ها چند مرتبه تکرار می‌شود و سرانجام چوب مهاجم به قصد پاهای مدافع رها می‌شود. (ناحیه مجاز ضربه از زانو به پائین است) چه ضربه اصابت کند و چه نکند چوب ردوبدل می‌شود پایه را یکی از تماشاگران می‌گیرند و به میدان کارزار وارد و بازی ادامه می‌یابد.

نوع دیگر آهنگهای ساز و دهل آهنگهای رقص است که ملایم و توأم با احساس است با ترنم ساز و ضربه‌های چوبه دهل رنگین پوشان صحرایه پایکوبی می‌پردازند رقص ردیف‌های منظم و دایره شکل با حرکات بدن و افشاندن دست و دستمال اجرا می‌شود. آوای دیگر ساز و دهل دور، دور یا سحرناز است هنگام اجرای این بخش شامگاه و بامداد می‌باشد که با سُرنا یا گُرنا نواخته می‌شود، ولی آهنگهای رقص و جنگنامه با ساز کوچک‌تر نواخته می‌گردد.

آداب عادات و رسوم

بارزترین خصلتهای اعراب ایل خمسه اعتقاد به سوگند عهد و قول است که اگر کاری را تعهد نمودند یا قولی دادند خلاف آن را انجام نخواهند داد اگر چه متحمل خسارت شوند سوگندهای مهم و قابل قبول آنها سوگند به قرآن، سوگند به ائمه اطهار خصوصاً حضرت ابوالفضل و سوگند (تو بمیری) است صداقت و راستگوئی خود را به اثبات می‌رسانند و این مسئله برای حکام و والیان دولتی شناخته شده بود و با بهره‌گیری از این روحیه ساده به مقاصد خویش دست می‌یافتند. افرادی که در قدیم دست به سرقت می‌زدند و مورد ظن قرار می‌گرفتند امکان نداشت که سوگند دروغ یاد کنند و ناچار به اعتراف می‌شدند. پای بندی این انسانهای دور از مکر و خدعه، به سوگند و امانت به قدری است که اگر در بیابان به شیئی برخورد کنند که چند قطعه سنگ در کنار آن روی هم چیده باشند می‌دانند که صاحب مال به این وسیله به بیننده قسم داده که دست زن و آن را مهر کرده است و در محلی که هیچکس وجود ندارد وجدان سالم ایلی اجازه نمی‌دهد که خیانت در مال دیگری انجام گیرد عبادت پسندیده دیگر، ناموس داری است که در فضای بی‌درو پیکر از نظر عفت و عصمت خود را مقید و محصور احساس می‌کنند و لازمه زندگی در شرایط صددرد صد آزاد همین روحیه غیرت و شرف می‌باشد و کامجویی فقط با عقد و نکاح امکان‌پذیر است و بس پدران به شرافت پسران می‌بالند و مادران دختران را آبروی خود می‌دانند. مهمان دوستی و غریب نوازی از دیگر خصوصیات ایلات خمسه می‌باشد هر تازه وارد یا رهگذری در خانه گرمای است و با روی خوش پذیرفته می‌شود و دور از هرگونه پیرایش و آرایش به استراحت می‌پردازد و در موقع رفتن از او مشایعت بعمل می‌آید عادت نیکو و پسندیده دیگر در ایل خمسه احترام به زنان بوده در زمانهای گذشته مثل دوران قاجار و رضاخان که هرج و مرج حکمفرما بود

و از بعضی از طوایف راه بر کاروانها می بستند اما اگر کاروانیان می گفتند زن همراه داریم فوری اجازه عبور به آنها داده می شد از روحیات دیگر این مردم روحیه آزادگی و انتقامجویی است اگر فردی مورد اجحاف قرار می گرفت به هیچوجه زیر بار نمی رفت و تا پای جان از حق خود دفاع می کرد. شب نشینی یکی دیگر از عاداتهای مردم ایل است. مردان و زنان در یک چادر جمع می شوند و با گفتن خاطره و کتابخوانی خود را سرگرم می کنند.



نقاشی از بیژن بهادری کشکولی
سواری از اعراب میان جنگل فسا

عقاید

در میان طوایف چادر نشین ایل خمسه عقایدی وجود دارد که بیشتر آنها ریشه خرافی دارند ولی منظور ما انتقاد یا تأیید مطالب نیست و چون بعضی از این اعتقادات جنبه‌های اخلاقی بسیار غنی دارند بذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم. ۱ - هیچگاه روز شنبه عروسی نمی‌کنند و مثلی دارند به این مضمون شنبه کار - شنبه بار - شنبه عروس خونه نیار. ۲ - در هنگام غروب خانه را جارو نمی‌کنند و عقیده دارند که برکت از خانه می‌رود. ۳ - اولین محصول لبنیاتی را نمی‌خورند و به مستمندان می‌دهند و اگر مستمندی پیدا نشود نزدیک لانه مورچه‌ها می‌ریزند. ۴ - اگر مرغی در خانه‌ای مثل خروس بانگ دهد بد می‌دانند و سرش را می‌برند. ۵ - اگر قند از دست در استکان چای بیفتد مهمان می‌آید. ۶ - هنگام خمیر کردن اگر تکه‌ای از خمیر جدا شود و بیفتد مهمان خواهد رسید و از آن نان خواهد خورد. ۷ - هنگام شروع کار یا مسافرت اگر کسی عطسه کرد باید اندکی صبر کنند عطسه را علامت صبر می‌دانند. ۸ - اگر سائل دست خالی از خانه برود برکت از آن خانه خواهد رفت. ۹ - خواب و تنبیلی فقر و بدبختی می‌آورد. ۱۰ - اگر دارو را از دردمند مضایقه کنند به درد گرفتار می‌شوند. ۱۱ - از افراد بد دهن و هرزه گو پرهیز باید کرد. ۱۳ - در موقع بارندگی زیاد اگر کفش را وراونه کنند یعنی رو به کفش بر زمین و کف آن را بالا قرار گیرد بارندگی قطع خواهد شد. ۱۴ - اگر هنگام مسافرت خرگوش از جلو آنها رد شود بد است و به فال بد می‌گیرند و اگر دوباره رد شود خوب است به فال نیک می‌گیرند. ۱۵ - اگر کلاغ در نزدیک خانه آنها قارقار کند بشارتی به آنها خواهد رسید. ۱۶ - اگر زن حامله هر خوراکی را دید باید حتماً به او از آن خوراک بدهند و گرنه همیشه در عذاب وجدان خواهند ماند.



درکنار رود جستویه و بنیان فرگ



منطقه طبیعی از فرگ

استفاده از گیاهان خدادادی

مردم شریف و چاره‌جوی ایل مانند سایر ایلات عشایر این مرزووبوم در طول تاریخ پر نشیب و فراز با مشکلات دست و پنجه نرم کرده راههای پر سنگلاخ را هموار کرده‌اند. از جمله هزاران نوع گیاه را بانامهای محلی می‌شناند و خاصیت‌های هریک را می‌دانند با جوشانده یا سائیده یا شیره آنها آلام خود را شفا و تسکین می‌بخشند و کمتر محتاج پزشک داروهای شیمیائی می‌شوند. از نظر غذایی نیز از سفره گسترده طبیعت بهره‌های وافر گرفته‌اند در فصل بهار قارچ، جاشیر، کنگر و سبزی‌های گوناگون را به صورت پخته و خام مورد استفاده قرار می‌دهند و از سبزه‌های معطر برای فصول دیگر جمع‌آوری و خشک می‌نمایند بنة و بادام کوهی نیز منبع غذایی دیگری هستند. گیاهانی هم هستند که از سوزاندن آنها دود معطر در فضا پخش می‌شود و به جای عود و به کار می‌رود شیرۀ نوعی خار که به کتیرا معروف است در صنعت و داروسازی اهمیت زیاد دارد. قدر مسلم این است که عشایر همیشه نیازمند و محروم از امکانات مملکت نهایت بهره را از مواهب الهی به دست آورده‌اند.

آداب و رسوم عشایر عرب جباره شییبانی نسبت به عروسی

اغلب طوایف عرب با قبیله و طایفه خود ازدواج می‌کنند. رسم خواستگاری بدین صورت است که پسر یا والدین دختر را می‌پسندند با صوایدید بستگان به خواستگاری می‌روند معمولاً در شب انجام می‌شود چون در روز گرفتار کار و امور زندگی و پراکنده‌اند اما در شب همه دور هم جمع می‌باشند. قبلاً به خانواده دختر اطلاع می‌دهند و آنها آماده می‌باشند. پس از رفتن به خانه دختر تا پاسی از شب به گفتگوهای متفرقه و مسائل ایلی می‌پردازند و از طرف خانواده دختر با تملقات و جای پذیرائی می‌شوند. بالاخره یکی از ریش سفیدان مقصود از این گردهم آئی را بیان می‌کند از طرف پدر دختر مطالبی در رابطه با خوش آمدگویی و تأیید ازدواج فامیلی بیان می‌گردد. پس از تعارفات معمول یکی از حضار رسماً دختر خانواده را برای پسر خواستگاری می‌کند. پدر دختر سکوت می‌کند و چون با اصرار حضار برای جواب مواجه می‌شود می‌گوید برای این تقاضا باید یا همسر و دختر و سایر بستگان مشورت کنم و تا ده روز دیگر بشما پاسخ می‌دهم. چنانچه پاسخ مثبت باشد از طرف خانواده دختر مهلتی برای تهیه جهیزیه خواسته می‌شود بدین ترتیب رابطه بین خانواده پسر و دختر بیشتر می‌شود و از طرف خانواده پسر در امور زندگی به پدر و دختر همکاری و مساعدت می‌شود. پس از گذشت مهلت مقرر جهت تعیین وقت عروسی اقدام می‌شود. از طرف خانواده پسر گروهی از بستگان دو طرف بخانه دختر فرستاده می‌شوند و برای پذیرائی از آنها از طرف خانواده پسر گوسفند، برنج، روغن، قند، چای، دیگر ملزومات به خانه دختر فرستاده می‌شود. پس از صرف ناهار یا شام توسط یکی از ریش سفیدان از پدر دختر برای تعیین وقت قطعی عقد و عروسی اجازه خواسته می‌شود و پدر دختر موافقت و آمادگی خود را اعلام می‌داند. مژده این موافقت با اطلاع خانواده پسر می‌رسد و آنها خود را برای عقد و عروسی آماده می‌کنند.

قبل از روز موعود از طرف خانواده پسر وسایل پذیرائی به خانه دختر فرستاده می‌شود و از بستگان دو طرف دعوت بعمل می‌آید. در این مجلس درباره مهریه و شیربها (باشلق) بحث و گفتگو میشود پس از توافق طرفین عقدنامه توسط فردی که دارای خطی خوش و اطلاعات شرعی باشد نوشته می‌شود. این عقدنامه توسط دختر، پسر و گروهی از حاضرین بعنوان شاهد امضاء و برا

اجرای مراسم رسمی و شرعی به دفتر خانه رسمی عقد و ازدواج برده می‌شود. بعد از انجام عقد مراسم عروسی یا رقص و شادی در خانه عروس و داماد شروع می‌شود.

دامداری

دامداری که زندگی عشایر کوچ رو بر پایه‌های آن استوار است به روش سنتی رواج داشته و دارای اصول و نکات دقیقی است. همین چهل سال اخیر تعداد دامهای طوایف عرب به حدی زیاد بود که در مسیر ییلاق و قشلاق این افراد شجاع و خستگی ناپذیر از عهده حراست و مخصوصاً جمع‌آوری محصول آن نمی‌آمدند منظره کوچ بهاره آنها چنان با شور و حال و پر جنب و جوش بود که روستائینان را به تحسین و تماشا و امیداشت هیچ کودکی پرورش نمی‌یافت مگر با هدف پرورش گوسفند اسبهای اصیل با شتران صبور و بارکش که پای رونده کوچ بودند. عشایر پیوسته در هنگام ایاب و ذهاب با روستائیان در منازعه و مشاجره بودند زیرا گله‌های سنگین گوسفند و رمة اسبها باعث خساراتی در مزارع می‌گشتند و صاحبان خود را مجبور به پرداخت خسارت می‌کردند و گاهی هم که خسارت جزئی بود و مدعی بی‌حسابی می‌کرد و می‌خواست از کاهی کوهی بسازد و بیش از حق خود اخاذی نماید زیر بار نمی‌رفتند و این نوع جریمه را باج‌گیری تلقی می‌نمودند و جروب‌حشهای طولانی بوجود می‌آمد اعراب خمسه به پرورش بز، گوسفند، اسب، شتر و تعداد کمی الاغ همت می‌گماشتند و به استثنای یکی دو طایفه علاقه‌ای به گاو پرورش گاو از خود نشان نمی‌دادند و داشتن سگهای تربیت شده و برای عشایر حائز اهمیت بود چون سگها با استشمام بوی حیوانات وحشی یا انسان غریبه با پارسهای مخصوصی که عشایر خوب می‌شناسند زنگهای خطر را به صدا در می‌آورند.

از بین بره و بزغاله‌های نر فقط تعداد انگشت شماری قابل جفتگیری و تولید مثل شناخته می‌شدند و شاخصه‌های زیر برای انتخاب آنها لازم بود پدر و مادر خوش ذات داشته باشد. قد و قواره رشید و درشت داشته باشد رنگش روشن مورد قبول باشد. اندام متناسب و زیبا داشته باشد و این گونه نسلها بودند که به دوام و بقا گله اطمینان می‌بخشیدند و تغذیه و علوفه جداگانه به آنها می‌خوراندند و شیر کافی می‌دادند تا ضربه نخورند و خوب رشد کنند گله بنا به مقتضیات آب و هوایی قشلاق در دو فصل پائیز یا زمستان می‌توانند زایمان کنند بنابراین یا اول تیرماه یا اواخر

شهریور ماه باید قوچ و دوبرهای جوان که دو یا سه ساله باشند را با توجه به مسعود و مبارک بودن ایام هفته و ماه در بامداد در گله رها شوند و حدوداً یکماه طول می کشد تا اکثر قریب به اتفاق گله آبستن شوند و در این مدت چوپان مهربان با دقت و تیزبینی خاصی تک تک ماده ها را زیر نظر دارد و می داند که کدامها اول آبستن شده اند و چه روزی باید انتظار تولد نوزادشان کشید از شروع آبستن شدن ۵ ماه باید سپری شود تا بز و گوسفند زایمان نمایند بچه گوسفند را بره و بچه بز را کهره می نامند نوزادان پائیز را پائیزه و نوزادان زمستان به چله زامشهورند پس جفتگیری در ییلاق انجام می گیرد در اوایل پائیز یوردهای (منزل گاه) ییلاقی ترک می شود و در یک روز مبارک و مسعود به سوی قشلاق روی می آورند در اواسط پائیز گوسفندان بعد از ۵ ماه بارداری شروع به زائیدن می نمایند که این روزها از پرشورترین و زیباترین روزهای ایل است چوپان هر روز چند بره و کهره با خود به خانه می آورد و روز به روز به تعداد آنها اضافه می شود گذشته از روزها شبها هم مواظب هتسند که اگر گوسفندی زائیده نوزاد زیر دست و پا له نشود شیر گوسفندان تازه زائیده را می جوشانند و آغوز درست می کنند که خیلی مقوی و مطبوع است و چون ماده زهک در آن وجود دارد بعد از جوشیدن مثل ماست سفت می شود. اگر سال خوب باشد و بارندگی به موقع انجام گیرد بارقه امید بر قلب مردم راه می یابد و با دادن خیرات و صدقات مراتب شکرگزاری به جای می آورند. پس از اینکه زایمان گله پایان یافت همکاری بین افراد خانواده برای شیر دادن نوزادان شروع می شود بعد از حدود یک هفته بره ها و بزغاله ها قوی و چابک می شوند و می توانند به تنهایی مادر خود را در گله پیدا کنند و شیر بخورند هر روز صبح بعد از شیر دادن نوزادان از گله جدا می شوند و عصر گله برای تغذیه و شیر دادن نوزادان زودتر از قبل از می بینید همینکه گله به حوالی چادرها رسید نوزادان را آزاد می کنند صحنه هیجان انگیز و زیبایی دارد مادران از یک سو و نوزادان از سوی دیگر پا به دویدن می گذارند و با صدا یکدیگر را فرا می خوانند وقتی که گله و نوزادان ادغام می شوند در مدت یک یا دو دقیقه تمام مادران و فرزندان یکدیگر را باز یافته اند اگر فرزندی اشتباه کند و به سوی مادر دیگری برود به او اعتنائی نمی کند و فرزند خود را با صدا و جستجو می کند در هنگام شیر خوردن که تقریباً نزدیک به یک ساعت طول می کشد مادر بچه خود را نوازش می کند او را می بوید، می لیسد و تمام شیر خود را در اختیارش می گذارد چوپان به یاری بقیه تک تک نوزادان را مورد مراقبت قرار می دهند تا خوب شیر بخورند و گرسنه نمانند وقتی که چند روزی گذشت و نوزادان نیرومند شدند شبها از مادر



گاوهای عشایر اسکان شده در فرگ

جدا نمی‌شوند و فقط صبح که گله می‌خواهد به جاهای دور برود آنها را باز می‌دارند در اوایل اسفند که در مناطق قشلاق بهار فرا می‌رسد و شیر گوسفندان فزونی می‌یابد از طرفی هم نوزادان و روزانه مقداری علف‌های تازه روئیده می‌خورند بهره‌برداری آغاز می‌گردد. نزدیک ظهر گله باز می‌گردد. گوسفندان شیرده را به محل دوشیدن نزدیک می‌کنند هرگاه بز یا گوسفندی جوان از این جمع فرار کند و به سوی گله برود تعقیب می‌شود و به (دام‌گاه) که باز می‌گردد تا عادت کند و مثل سایرین آرام و سر براه خودش به جایگاه بیاید و با صبر و بردباری منتظر بماند از نوروز که گل و گیاه صحرایی به نهایت فراوانی می‌رسد: گله روزی دوبار پیش از ظهر و پیش از غروب دوشیده می‌شود شیر به وسیله زنان با پارچه نازک و تمیزی که به شکل قیف دوخته شده و به آن شیر پالان می‌گویند صاف و در دیگهای بزرگ جوشانده می‌شود. سپس یک کاسه متوسط (یک لیتر) ماست به دیگ شیر مایه می‌زنند و روی دیگ را با گلیم می‌پوشانند تا حرارت را به کندی از دست بدهد با گذشت حدود سه ساعت ماست حاضر شده آن را در مشکهایی که از پوست گوسفندان نر تهیه کرده‌اند می‌ریزند و ^۱هم آب به آن اضافه می‌نمایند مشک را از سه پایه چوبی آویزان می‌کنند و تکان می‌دهند گاهی ^۳مردان هم در مشک زدن کمک می‌کنند. اگر ماست از درجه حرارت معینی سردتر باشد در جوار مشک آتش روشن می‌شود تا کره از دوغ جدا شود و اگر هم گرم‌تر باشد باید آب سرد اضافه شود. و در سایه قرار گیرد تا خنک شود هر مشک نیم ساعت زده می‌شود و در هنگام مشک زدن آوازهای خاصی می‌خوانند کره جمع شده را گلوله کرده در ظرف کره می‌گذارند و دوغ را برای کشک شدن حرارت می‌دهند. یک نفر مراقب پس از قوام یافتن دوغ تبدیل به (دوراغ) می‌گردد آن را در کیسه سفید می‌ریزند و آویزان می‌کنند تا یک شبانه‌روز که آب آن بخوبی گرفته شود این آب مجدداً جوشانده می‌شود تا قراقروت بدست آید خمیر کشک که در کیسه است به چگلوک معروف است روز بعد به آن نمک می‌زنند و زنان و دختران آن را به کشک تبدیل می‌نمایند کشک‌ها را پشت غراب و یا در سینی‌های بزرگ می‌چینند و روی آلاچیق قرار می‌دهند پس از اینکه حدود ده کیلو یا بیشتر کره آماده شد آنرا روی آتش می‌گذارند و خوب می‌جوشانند تا مقدار ناچیزی دوغ که در آن ترکیب شده پخته شود و به صورت دُرد در آید دُرد آن ته‌نشین گشته و روغن صاف و زلال به دست آید از دُرد ته ظرف هم به کمک آرد و شیرینی که معمولاً خرما است غذای مقوی و معطری تهیه می‌کنند که شیرین ترش مزه و چرب است و به آن خلاصه می‌گویند در بهار و تابستان پنیر گرفته نمی‌شود فقط در شهریور ماه که



قالی بافی در عشایر عرب



در تیره شهسواری در فرک در چادرهای عشایری

پایان شیردوشی است و شیر غلیظتر است و مقدار آن هم کم تر شده مایه پنیر که از معده نوزادان گوسفند بدست آمده با ادویه معطر مثل (راز یانه - سیاه دانه - زیره - میخک و چیزهایی از این قبیل مخلوط شده و در کیسه های تمیز نگهداری می شود) در کمی آب حل و شیر می افزایند و می پوشانند تا گرما را از دست ندهد بعد از نیم ساعت روی آن را باز می کنند تا پنیر دیگ و خنک گردد بعد آن را مثل دوراغ در کیسه سفید می ریزند و آویزان می نمایند تا آبش گرفته شود این آب را عربها لورک می گویند که می جوشانند و مقدار کمی پنیر از آن می گیرند که یا تازه مصرف می شود یا به پنیر اصلی اضافه می گردد کیسه را بین دو سینی بزرگ قرار می دهند و چند سنگ را روی سینی بالائی قرا می دهند تا تمام آب آن خارج گردد بعد به آن نمک اضافه می کنند و در پوست موقت می گذارند و در جای خنک نگهداری می کنند بعد از چند روز پنیر نیمه رس شده و باید در پوست اصلی قرار گیرد پنیر را در ظرفی می ریزند و یک مرد نیرومند و خبره پنیر را در پوست می گذارد و خوب می فشارد تا کوچکترین منفذی نداشته باشد در پوست را محکم می بندند و در جاهای خنک نگهداری می کنند بعد از ۲۰ روز پنیر آماده است و هر قدر بماند فاسد نمی شود و نوزادان که به مجموع آنها نتاج می گویند بعد از رشد کافی ماده ها به گله اضافه می شوند و نرها در محل ییلاق در معرض فروش قرار می گیرند در همین وقت گوسفندان مسن معمولاً از ۶ ساله به بالا فروخته می شوند تا گله یک دست جوان باقی بماند و کارآیی بیشتری داشته باشد. مراسم پشم چینی خود داستان جداگانه ای دارد بعد از عید نوروز در جایی که آبگیرهای وسیع داشته باشد مثل قسمتهای عمیق و نهرها یا استخرها تمام گله را می شویند و عرق آنها را می زدایند این کار برای گوسفندان هم خاصیت بهداشتی دارد هم پشم آنها را تمیز و شفاف و عاری از بو می نمایند. بعد از دو یک روز اول پشم بره ها را می چینند که صرفاً به علت لطیف و کوتاه بودن به درد نمد می خورد این پشم ها را می پیچند و در ظرف جداگانه جمع آوری می کنند سپس گوسفندان درشت را می چینند که مقداری برای تولید قالی - گلیم - خورجین - توبره - تنچه - طناب - خوابگاه - جوال - جاجیم و بلوز و شال و دستکش انتخاب و نگهداری می شود و مابقی را به بازار می فرستند... قیچی پشم چینی هم مخصوص است که از دو تیغه جداگانه تشکیل می شود به عرض دو سانتی متر و طول حدوداً چهل سانتی متر و این دو تیغه به وسیله یک زبانه چوبی در انتها به هم مربوط می شوند و فشار انگشتان دست آن را تنظیم و قابل استفاده نگه می دارد بهترین این قیچی ها در نیریز و استهبان ساخته می شدند با کمال تأسف در اثر عدم

حمایت دولت و نداشتن امکانات مؤثر پیش‌گیری از امراض دامی از یک طرف و بالا رفتن هزینه نگهداری دام و نداشتن رفاه و عوامل دیگر مردان و زنان سخت‌کوش و زحمت‌کش عشایر ایران را از دامداری دلسرد و ناامید کرده و شیرازه ایل از هم گسیخته به شهرها و روستاها روی آورده‌اند و به جز تعداد انگشت شماری از هر طایفه که هنوز با مشکلات مبارزه و با تعداد گوسفندان کمتر به وسیله ماشین و بیلاق و قشلاق می‌نمایند و یک روزه خود را از سردسیر به گرمسیر و بالعکس می‌رسانند دام‌داران سستی وجود ندارد. این گونه کوچ کردن هم تأثیرات ناخوشایندی دارد که عبارتند از:

- ۱ - گوسفندان از مراتع بین راه محروم می‌مانند.
 - ۲ - یک مرتبه از آب و هوایی به آب و هوای مخالف منتقل می‌شوند در صورتی که سابق بر این یک ماه طول می‌کشید که فاصله سردسیر و گرمسیر طی شود و حیوانات تدریجاً تغییر آب و هوا می‌دادند.
 - ۳ - ساعاتی متوالی در کامیون روی پا می‌ایستند و گرسنگی و تشنگی می‌کشند و عضلاتشان خسته می‌شود.
 - ۴ - در بین راه تلفاتی به گوسفندان وارد می‌آید.
- و همین تعداد اندک هم از زحمت‌های شبانه‌روزی خود چندان نتیجه مطلوبی به دست نمی‌آورند اکثر غریب به اتفاق به مشاغل دیگر متمایل گشته در نقاط مختلف استان فارس اسکان خواهند شد.

اسب - شتر و الاغ

مردم عرب خصمه اسب و شتر و الاغ را به اندازه نیاز نگاه می‌دارند و به عنوان راه درآمد پرورش نمی‌دهند و اگر تعدادشان از حد لازم بیشتر شد خرید و فروش می‌شود و هر خانواده نسبت به تعداد افراد و باروبنه‌اش دارای چندین حیوان بارکش می‌باشد اسب‌های خوش ترکیب و تیزپای عرب زبانزد همگان است که برای صاحبانشان هم خیلی گرامی و دوست داشتنی هستند اسب نر را نریان و اسب ماده را مادیان گویند و کره اسب تا زمان سوار شدن سه نام عوض می‌کند کره - اریه و نوزین اسبها متناسب با رنگ خود نامهایی دارند اسب سفید قزل اسب قرمز بادم و یال



سیاه کَهر، اسب قرمز رنگ بادم و یال بورکرنک، اسب خاکستری نیله، اسب زرد رنگ سمند و گروهی هم دارای لکه‌های سفید در پیشانی و دست و پا هستند که به چار قلم سفید مشهورند. هر اسب نری قابلیت پدر شدن را ندارد و در اوایل بهار که مادیان آمادگی بچه‌دار شدن پیدا می‌کند صاحبش مراقب است. تا با اسب جوان - خوش ذات - خوش ترکیب و با هوش جفت‌گیری نماید صاحب مادیان با دادن هدیه و پیش کش که معمولاً گوسفند و گاهی هم پول و کله قند است مادیان را از اسب‌های برتر آبه‌تن می‌نماید و قتی که مادیان آبه‌تن شد کسی بر آن سوار نمی‌شود و اگر هم لازم شد که سوار شوند او را نمی‌دوانند در هوای سرد جل سبک و رنگین به او می‌پوشانند تا کره‌اش آسیب نبیند یکسال طول می‌کشد تا کره به دنیا بیاید. هنگام زایمان از حال مادر مراقبت بعمل می‌آید همین که کره متولد شد افراد خانواده و درباره رنگ و قیافه‌اش اظهار نظر می‌نمایند کره اسب علاقه زیادی به مادر خود دارد و اگر آن را جدا نکنند از بدو تولد تا زمان سواری شدن همیشه با مادر همراه می‌شود به همین سبب مادیان‌ها گاهی سه کره به دنبال دارند رمه‌های اسب همیشه در آزادی به سر می‌برند حتی شبها هم یاد نمی‌شوند گرگ قادر به حمله به آنها نیست و جای پلنگ هم خیلی نادر و کمیاب است این اسبهای آزاد به قدری نجیبند که در موقع لزوم از خود اطاعت می‌کنند در هنگام کوچ مردان و زنان بر اسب سوار می‌شوند در جشنها و عروسیها اسبان به میدان مسابقه می‌آیند و به رقابت با یک دیگر می‌پردازند. در ارتباط سریعترین وسیله کوهسار و در هنگام کوچ پیشرو برای پیدا کردن منزلگاه مناسب می‌باشند.

و اینک چند مطلب در باره اسب:

اسب نر بایستی سر کوچک و سم بزرگ داشته باشد. دُمش از روی سه بند کفل روئیده باشد. در هنگام تاخت دم بگیرد. یعنی دم خود را بالا نگهدارد. سینه فراخ و فاصله بین دم و یال یعنی طول کمر اسب کوتاه باشد و شعری در عرب رایج است که می‌گویند «* قوی دم و قدح سم و تنک یال به وقت های و هو گیرد پروبال» و در باره اسبهای دست و پا سفید این چنین عقیده دارند «دو پایش سفید و ابادست راست * به میدان نیرزد به یک کاسه ماست . دو پایش سفید و ابا دست چپ x به میدان بخوانندش عالی نسب».



در روستای دوبرجی فرگ از دامداری صفر چوپانی عشایر لہو محمدی



در زنگشاهی آبشور فرگ (توسط ایرج سهام پور)

شتر:

این حیوان پرتوان و مقاوم مناسب‌ترین وسیله حمل و نقل کلیه عشایر ایران می‌باشد به رنگ‌های سفید، نخودی، قهوه‌ای، خرمائی و سیاه وجود دارد در هنگام بارگیری بر زمین می‌نشیند و تا زمان بسته شدن آخرین طناب صبورانه انتظار می‌کشد و همینکه کار باربندی تمام شد عجولانه از جا برمی‌خیزد و می‌داند که نباید زیاد فاصله بگیرد و در حوالی به چرا مشغول می‌گردد تا همسفرانش نیز آماده حرکت گردند و در منطقه قشلاق جفتگیری صورت می‌گیرد که ماجرای جالبی دارد قوی‌ترین شتر نر که به فارسی لوک و به عربی جمل نامیده می‌شود تمایل همسرگزینی را با علائمی بروز می‌دهد غذایش بسیار کم می‌شود دو پا را باز می‌گذارد و دم را مرتب بالا بردن و با شتاب به میان دوران می‌کوبد کیسه‌ای که در حلقوم دارد از دهان بیرون آورده صدای مخصوصی می‌دهد و کف بر دهان می‌آورد که به بُلُغ کشیدن بدن حیوان بیاض و جمع می‌گردد هر شتر نری^۱ که به گله شترها نزدیک شود حمله می‌کند هر انسان غریبه‌ای را مورد تهاجم قرار می‌دهد و بارها زن یا بچه‌ای را کشته.

(۱) بعضی از شترهای نر.



از عشایر شییری عکس برداری شده

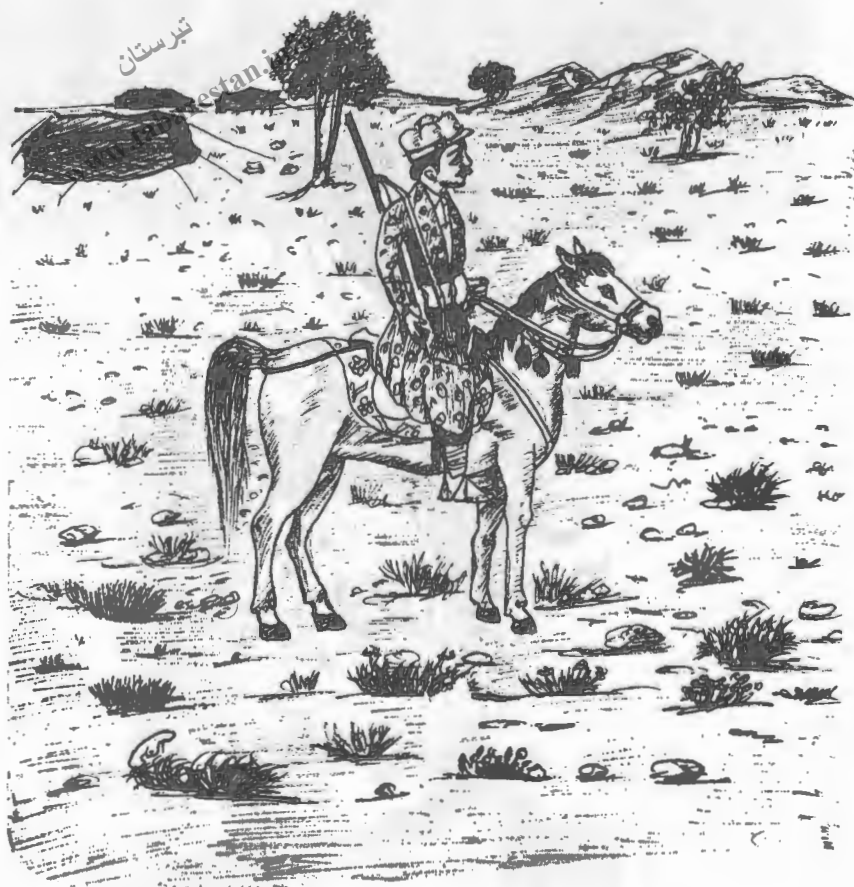


از عشایر عرب شییری در دوبران داباب توسط کورش سهام‌پور



حور قالبیافی مظفرالدین شاهی
دست بافت کشور ایران
عکس از کوروش سهام پور

نقاشی از بیژن بهادری کشکولی



تبرستان
www.tabarestan.info



بانویی از ایل عرب



از چپ بر است ۱- سید محسن فرزند سید عبدالعلی موسوی ۲- سید عبدالعلی ایستاده ۳- حاجی خان سهام پور
۴- نگارنده کتاب هوشنگ سهام پور ۵- امیر خسروانی ۶- سید اسمعیل موسوی از عشایر لہو محمدی



وحید نوری عبدالرضائی



قالی بافی زنهای عرب

خواستگاری در ایل عرب

وقتی پسری از یک خانواده دختری را خواستگاری می‌کند اولین شرط توافق فیما بین والدین پسر و دختر است و صرفاً پسر شرط نیست، پس از اینکه والدین آنها پسر و دختر را پسندیدند به خواستگاری دختر می‌روند در اینجا نیز والدین دختر بایستی خانواده پسر را به پسندند و تنها میل و رضایت دختر کافی نیست و صلاح‌دید پدر و مادر از جمله شرایط لازم می‌باشد چون معتقدند که پسر و دختر خام و فاقد تجربه هستند. و در انتخاب همسر مرتکب اشتباه می‌شوند و این والدین هستند که سرنوشت ساز خواهند بود. پس از گفتگوهای مقدماتی و آمد و رفت عده‌ای از اهالی با توافق والدین پسر رسماً برای خواستگاری بخانه پدر عروس می‌روند و ضمن مذاکرات لازم یکی از ریش سفیدان موضوع خواستگاری را عنوان می‌کند و می‌گوید (پدر و مادر فلان پسر که در اینجا حضور دارند ما را قاصد و وکیل کرده‌اند که از شما برای ازدواج و عقد و عروسی اجازه بگیریم) پدر عروس ضمن خوش آمد بحضار اظهار می‌دارد: چون این موضوع مستلزم تفکر است و باید با مشورت فامیل اتخاذ تصمیم بشود لذا ده روز دیگر جواب قطعی داده خواهد شد. در مقابل این مسئله ریش سفیدان حاضر در جلسه پیرامون خصایل اخلاقی و لزوم انجام این وصلت تا حدی پدر و دختر را راضی و مجاب نموده و مجلس را ترک نموده و متفرق می‌شوند. پس از انقضای مهلت ده روز مجدداً بخانه پدر دختر می‌روند و آغاز سخن می‌کنند و پدر دختر که با فامیل و همسر خود شور کرده است در صورتی که صلاح دیده باشند قول می‌دهد که اگر خدا بخواهد اینکار را انجام می‌دهم. شرایط دارد، از جمله اینکه هنوز برای دخترم جهیزیه آماده نکرده‌ام، بایستی قالی ببافد و خورجین و سفره و جاجیم و چند دست رختخواب و مقداری اثاث البیت تهیه نماید و اینکار یکسال بطول خواهد کشید و اگر پدر و مادر داماد می‌توانند یکسال صبر کنند مانعی ندارد. و اگر می‌خواهد بگوید پسر را ملاکن^۱ که ایل رفت معامله‌اش با ما نمی‌شود. و جای دیگر برود. ریش سفیدان در جواب می‌گویند نه مدت یک سال شما نه پسر را ملاکن. شش

(۱) پسر را ملاکن که ایل رفت این ضرب المثلی است در عشایر می‌گویند زمانی یک طایفه از عشایر در حال کوچ روی بوده‌اند به نزدیک یک روستا می‌رسند که معلمی درس به کودکان آن روستا می‌داده شخص عشایر در آن محل برای دو سه روز توقف می‌کند و پسرش را نزد معلم می‌برد و به معلم می‌گوید آقا پسر من را با سواد کن و خیلی هم فوری او را با سواد کن که احشام و قبیله من در حرکت هستند - تا حرکت قبیله باید فرزندم با سواد شود.

ماه مهلت باشد و پس از اینمدت امر ازدواج صورت بگیرد. بالاخره پدر و دختر با مهلت ششماه موافقت می‌کنند و ریش سفیدان با این موافقت صلوات می‌فرستند و با شادی محل را ترک می‌نمایند.

از روز بعد پدر و مادر داماد مقداری قند و برنج و گوسفند بعنوان سوغات برداشته و به خانه پدر عروس می‌روند و پدر عروس هم سوغاتیا را قبول می‌کند و این از شرائط اول ازدواج است و پس از انقضاء ششماه مهلت پدر و مادر داماد وسایل عقد را فراهم می‌کنند و بخانه پدر عروس می‌روند و پس از تعیین مهریه (نصف مبلغی که پدر عروس گفته است) صورتجلسه عقد را بنظر مجتهد می‌رسانند و بدین ترتیب صیغه عقد ازدواج جاری می‌شود.

www.tabarestan.info



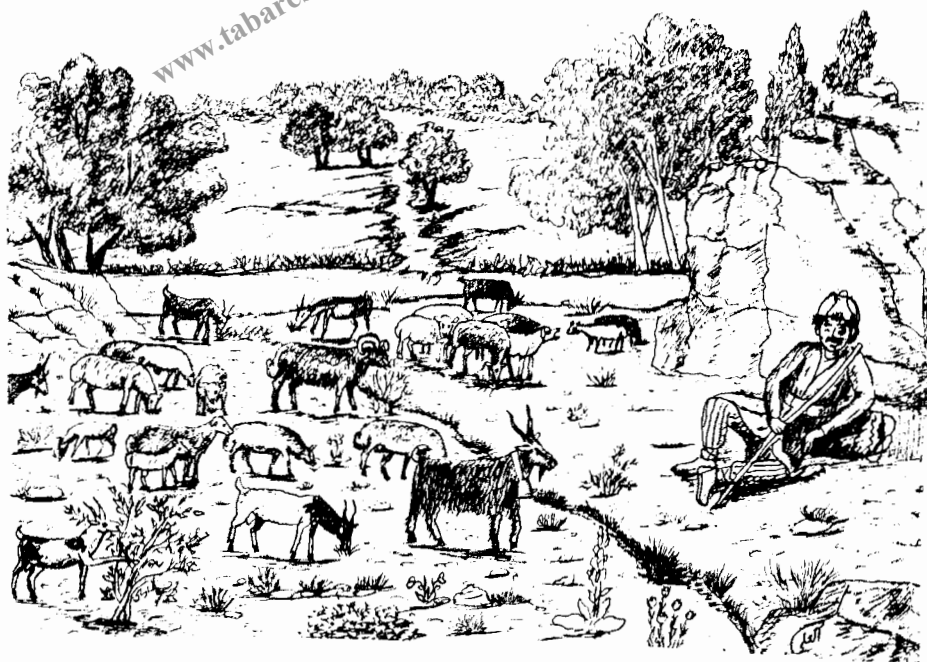
نمونه‌ای از لباس زنان ایل عرب

کارهای دستی

مردان ایل عرب کارهای دستی قابل ملاحظه‌ای انجام نمی‌داده‌اند لیکن زنان زحمتکش ایل در تولید فرش و منسوجات پشمی سهم بسزائی داشته و دارند. پشم گوسفند را پس از شستن با دوکهای چهار پره‌ای که به (پره) معروف است می‌ریسند و به صورت نخهای مطلوب در می‌آورند، کار پره ریزی اکثراً با دختران و زنان می‌باشد پس از تبدیل پشم به نخ به وسیله گیاهان آنها را به رنگهای مختلف در می‌آورند این رنگها در مقابل عوامل جوی همچون نور آفتاب و رطوبت مقاوم بوده و شفافیت خود را همچون روز اول حفظ می‌نمایند موادی که در رنگ آمیزی پشم و نخ مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارتند از پوست گردو، پوست لیمو ترش، روناس، جاشیر، برگ نوعی درختچه وحشی بنام مُردار آگاهی (این کلمه ترکی است) - زاج سفید - و مواد دیگر و مقداری هم جوهرهای شیمیائی می‌باشند پس از رنگ شدن نخ و شستن مجدد تارهای قالی را که یا نخی یا پشمی است به اندازه دلخواه که برای قالی عموماً $1/5 \times 1 - 1/5 \times 2$ و 2×3 متر می‌باشد بروی دو چوب ضخیم که به وسیله چهار میخ روی زمین استوار شده‌اند دار می‌کنند زنان مجرب با یک نخ بلند این دار را (نگرود) می‌نمایند یعنی به وسیله یک چوب و همان نخ بلند همه نخها را جفت جفت به مهار در می‌آورند و یک جفت (قلاب) در آن ایجاد می‌نمایند که یک چوب هم در بین ریشه‌های زیرین و روئین قرار داده با جلو عقب کردن آن چوب که به پس‌گرد معروف است نخها زیر و رو شده و پودها را نگه می‌دارند زنان تمام نقشه‌های مورد علاقه را از حفظ می‌باشند و بدون نقشه و راهنما فرشهای نفیس و زیبا می‌بافند برای بافتن قالی ابتدا چند پود پی در پی در تارها می‌کوبند تا اینکه تقریباً سه سانتیمتر گلیم ساده بافته می‌شود بعد یک ردیف گره یک رنگ بافته و یک پود روی آن می‌زنند آنگاه شروع به نقشه بافی می‌شود که هر رنگ را با تعداد متفاوت گره‌های در جای خود با حرکت سریع انگشتان و چاقو نصب می‌نمایند البته حاشیه هر طرف نیز تکرار می‌شود با هر ردیف گره بافی دو پود در زیر و رو می‌کوبند و نخهای کناره پیچ را که در دو طرف دار همراه با بافته‌ها پیش می‌رود به دور تارهای کناره پیچ روزانه تقریباً پانزده الی بیست سانتی‌متر بافته می‌شود در قالیهای $1/5$ متری یک یا دو بانوی بافنده کار می‌کنند سه الی چهار نفر کار می‌کنند.



به چه می‌اندیشد نقاسی وسیله محمد آل علی



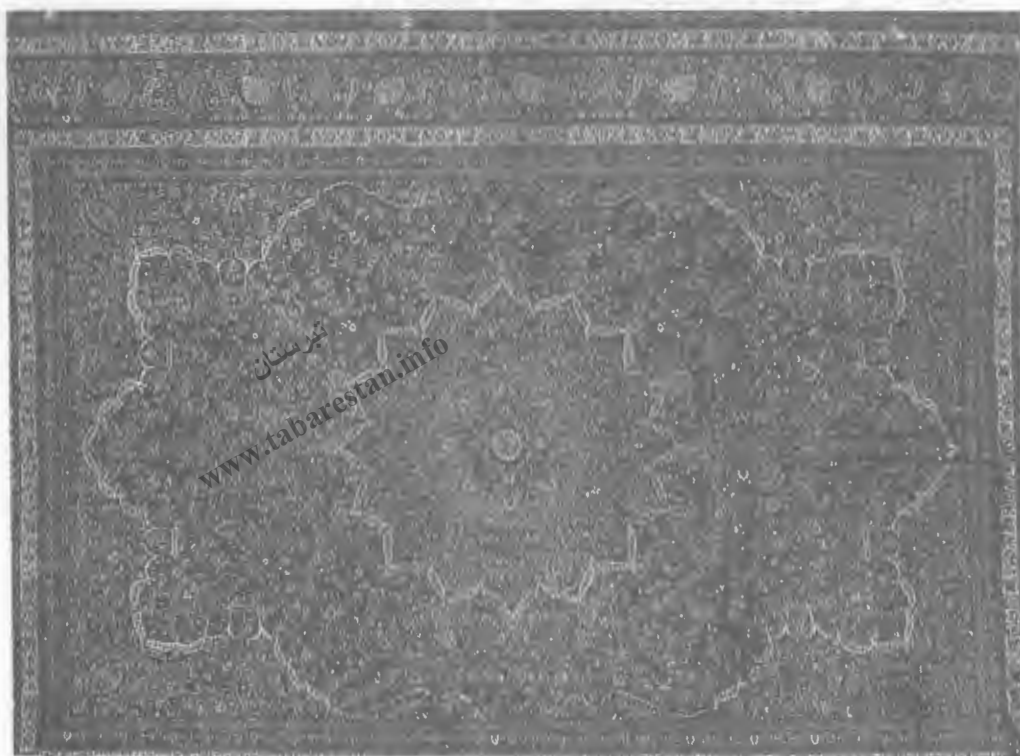
تک سوار ایل عرب در زمان حاضر



پختن نان که عمده معیشت روزانه است توسط زنان انجام می‌گیرد







گلیم و جاجیم

در گلیم بافی تارها را رنگ به رنگ دار می‌کنند در صورتی که تارهای قالی یک رنگ است جاجیم دیگر گره ندارد و با پس و پیش بُردن پس گرد تند تند پودهای رنگین می‌کوبند و کار از قالی سریعتر پیش می‌رود. گلیم هم برای خود راه و روش دیگری دارد و پودهای متعدد روی تارها قرار می‌دهند که هر پود طبق نقشه با کمک انگشتان دست تکه تکه بافته می‌شود و دو نوع است گلیم با نقشهای ساده که مثل جاجیم بافته می‌شود و گلیم با نقشهای هندسی که با چندین پود هم زمان می‌بافند.

لتف

لتف که همان خانه‌ها سیاه چادر است از موی بز تقریباً شبیه گلیم و جاجیم با تاروپود ساده و نسبتاً شل بافته می‌شود - توبره نمکدان - خورجین تیردان و جل اسب . پلاس^۱ و جوال نیز از دیگر دست بافت‌های زنان ایل است که مثل لتف و جاجیم بافته می‌شود.

آلاچیق

آلاچیق را از نی و چوب گز به ضخامت یک مداد یا حداکثر به قطر ۱/۵ سانتی‌متر می‌بافند اول چند نخ را به پاره سنگهای پیچیده روی یک چوب که بر ۲ سه پایه بلند استوار شده نصب می‌نمایند. بعد ترکه‌های نی و چوب درخت گز را یکی یکی روی کارگاه قرار داده و نخها را که همان سنگینی پاره سنگ باعث محکم شدن آنها می‌شود از این طرف به آنها کارگاه پرتاب می‌کنند و ترکه دیگر را روی کار گذاشته سنگها را به طرف اول به حالت چپ و راست بر می‌گردانند و این کار را ادامه می‌دهند آلاچیق را برای زیبایی و همچنین استحکام و استواری دامنه‌های سیاه چادر به کار می‌برند و در مواردی دیگر قبیل آغل ساختن برای بره و بزغاله‌های

(۱) پلاس فرش همه کاره‌ای که مانند گلیم است ولی ارزش آن از گلیم کمتر است.

کوچک یا برای خشک کردن کشک روی آن مورد استفاده دارد.
 بافتن آلاچیق را هم زن هم مرد انجام می‌دهند و خاص زنان یا مردان نیست.

طناب

طناب یکی از ضروریات زندگی است هم از موی بز هم از پشم گوسفند و شتر بافته می‌شود و برای کارهای مختلف به صورتهای متفاوت انجام می‌گیرد، گردچین که چهار طرف مساوی و بشکل منشور، پهن چین که عرض آن به اندازه پهنی سه انگشت بهم چسبیده می‌باشد. گیس باف که سه دسته ریشه را یک در میان می‌بافند و مثل گیسوی زنان می‌باشد کارهای عمده‌ای که با طناب انجام می‌گیرد. نگه داشتن چادر - مشک زدن - هیزم آوردن - بستن بار چهارپایان در هنگام کوچ - بستن حیوانات و اسب از این قبیل کارها طناب را هم زن و هم مرد می‌بافند.

ورزش ها و بازیها

تک تک افراد عشایر ایل عرب خمسه به ورزش و زورآزمایی علاقه شدید دارند و از قدیم الایام مبادرت به ورزشهای ساده ولی سازنده می نموده اند و این شیوه پسندیده هنوز رواج دارد

۱ - تیراندازی

ورزش پر طرفدار تیراندازی از نوجوانی شروع می شود در عشایر تیراندازی از نشانه گیری های ساده شروع و با رفتن کوه و شکار تکمیل می گردد تیرانداز با شرکت در مسابقات تیراندازی که معمولاً در جشنها و عروسیها برگزار می گردد گوی سقت را از یکدیگر می ربایند حضور فعال و مفید دارند.

۲ - اسب سواری

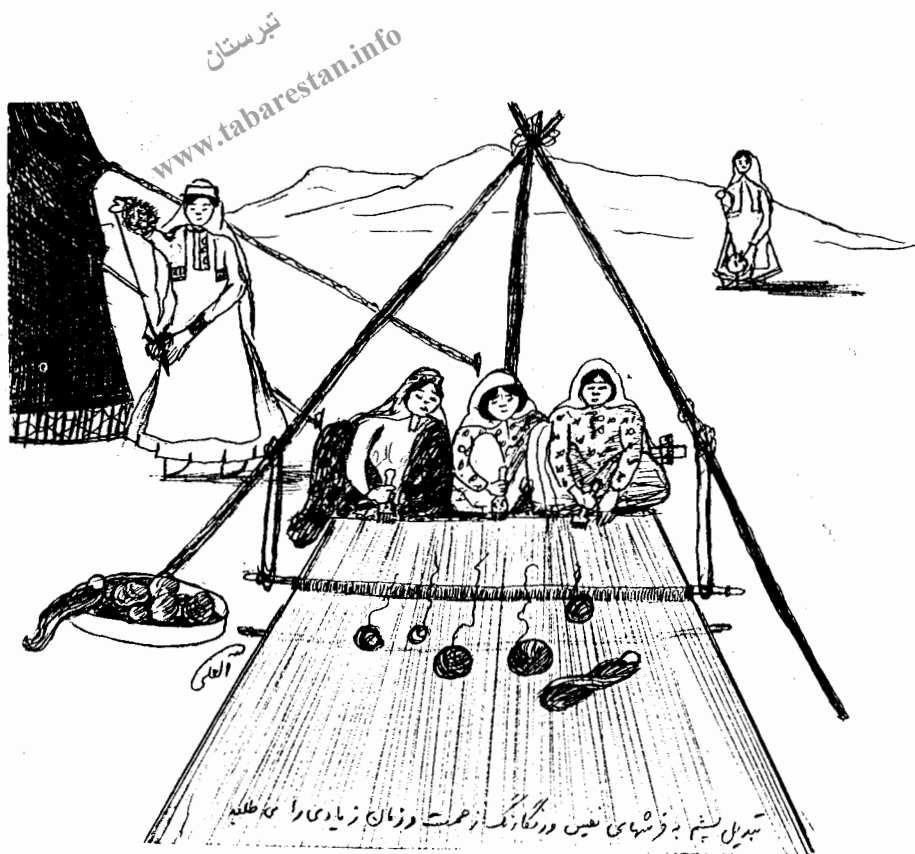
ورزش بسیار قدیمی و متداول می باشد زن و مرد اسب سواری را دوست دارند و همچنان که گفته شد اسبان اصیل و مشهور پرورش می دهند کودکان دختر یا پسر همینکه قدم به آستانه نوجوانی گذاشتند بر اسبان سوار می شوند و به تاخت و تازهای ابتدائی می پردازند تا اینکه به مرحله چابک سواری برسند. چابک سواران در جشنها و مسابقات هنرمندی و چالاکی خود را به نمایش می گذارند مثلاً در هنگام تاخت از زیر شکم اسب می گذرند و دوباره بر زمین می نشینند. در هنگام تاخت با تفنگ هدف گیری می کنند و نشانه می زنند. در هنگام تاخت دستمال خود را بر زمین می اندازند و سواره از زمین بر می دارند. روی زمین می چرخند و بر پا می ایستند در مسابقات اسب دوانی قابلیت خود را به اثبات می رسانند

۳ - مسابقه دو، کشتی، وزنه برداری و غیره

در روزهای فراغت و بیکاری که مردان و جوانان دور هم جمع باشند مسابقه دو، کشتی، وزنه برداری و غیره ترتیب می دهند مسابقه دو یک خط روی زمین می کشند و ورزشکاران پشت خط قرار می گیرند سپس با اشاره داور مسافت تعیین شده را با دو می پیمایند و باز می گردند و نفر برنده مورد تشویق و قرار می گیرد.

کشتی در طوایف عرب فقط یک روش دارد و آن چنین است که افراد هم وزن در میان دایره کوچکی که تماشاچیان احاطه نموده اند با هم به مبارزه می پردازند هر دو حریف سینه به سینه

تبدیل پشم به فرشهای نفیس و رنگارنگ زحمت و زمان زیادی را می‌طلبد



می‌گذارند و دستها را یکی از زیر بغل و یکی از روی شانه به پشت سر یکدیگر برده به هم قفل می‌کنند و سپس با اشاره داور شروع به مبارزه نموده یکی از آنها دیگری را بر زمین می‌زند و برنده می‌شود و زنه‌برداری هم با ساده‌ترین شکل خود در همین مواقع انجام می‌شود. و اکثراً سنگ بزرگ و خوش دستی را انتخاب نموده به طرق مختلف زور آزمایی می‌نمایند مثلاً از زمین بلند کردن، تا سینه رساندن بالای سر بردن و غیره.

۴ - پرش جفت پا یا تک پا یا با چوب

در یک جای نرم که زمین چمنی یا خاکی داشته باشد یک خط می‌کشند و داوطلبان از چند متری آن خط با دو به خط نزدیک می‌شوند که به این کار دورخیز می‌گویند همین که به خط رسیدند یا باید هر دو پا را جفت نموده و از زمین بلند شوند یا هم با یک پا پرش کرده با دو پا به زمین می‌آیند هرکس مسافت بیشتری پرش نماید مورد تشویق حاضران قرار می‌گیرد. طرز دیگر پرش با چوب است بدین قرار که چوبی به ضخامت ۴ سانتی‌متر و بلندی حدود ۲ متر بدست می‌گیرند و با دودیدن چند متر فاصله خود را به محل پرش می‌رسانند نوک چوب را به روی خط پرش گذاشته و در حالیکه با دو دست نوک دیگر چوب را محکم به زمین فشار می‌دهند از زمین برخاسته و هر قدر بتوانند پرش می‌نمایند لازم به توضیح است که از سال حدود ۱۳۳۷ که مدارس سیار عشایری تأسیس گردید ورزش فوتبال و والیبال نیز کم‌کم رواج پیدا کرد.

چند نمونه بازی

۱ - الختر مخفف کلمه أَلَاخْتَر می‌باشد که واژه‌ای عربی و به معنی ستاره است و چنین به نظر می‌رسد که بدین جهت نام الاخترباین بازی تعلق گرفته که در بین دو تیم فقط یک نفر از بازیکنان تیم خود را به پیروزی می‌رساند و به او لقب اختر یا ستاره داده‌اند که بعضی هم عروس می‌نامند بفاصله ۸۰ الی صد متری دو دروازه به عرض یک متر با قرار دادن دو سنگ مشخص می‌شود. بازیکنان صف می‌کشند دو نفر سردسته انتخاب می‌شوند این دو نفر به قید قرعه از بین بازیکنان افراد بزرگتر، زرنک‌تر را انتخاب می‌نمایند بدین ترتیب دو تیم مساوی تشکیل می‌گردد. هر تیم یکی از بازیکنان برتر خود را بنام اختر یا عروس تعیین می‌کنند و هر بازیکن انگشت بزرگ پای خود را از پشت گرفته و یک پا می‌شوند. پا فرمان سردسته دو تیم پا ولوله و به ظرف هم حرکت

می‌نمایند تا در وسط زمینی بهم برسند هر کس یا کسی که هم وزن و هم زورش باشد مبارزه می‌نماید و با زدن ضربات شانه و هُل دادن سعی می‌کند رقیب را مجبور به رها کردن انگشت و گذاشتن پا به زمین بشود که به سوختی و از زمین خارج شد از او منجر می‌شود که یکنفر از تیمشان کم می‌شود و مبارزه برای آنها مشکل‌تر خواهد شد. عروس پشت سربازی‌کنان تیم خودش جا به جا می‌شود و یا هوشیاری منتظر فرصت متناسب است تا با گریز و سرعت به طرف دروازه حریف فرار نماید. در دقایق اوّل مشکل است موفق شود زیرا یاران تازه نفس تیم مقابل ممکن است او را بسوزانند و اگر عروس یکی از دو نیم سوخت امکان برد برای آن تیم کم می‌شود. بازی آنقدر ادامه می‌یابد تا عروس یکی از دو نیم موفق شود از دروازه تیم مقابل عبور نماید که یک دور بازی پایان می‌پذیرد.

جایزه بازی: بعد از پایان بازی افراد تیم بازنده یا به افراد نیم برنده را بر پشت خود سوار کنند و از دروازه خود به دروازه مقابل برسانند. این بازی بیشتر بین مردان و جوانان انجام می‌شود.

ترنه بازی

از بازی‌های پر هیجان و پر زود و خورد است. دو دسته به هر تعداد که باشند انتخاب می‌شوند و روی زمین دایره‌ای به قطر پنج الی هشت متر می‌کشند سپس به قید قرعه عده‌ای داخل خط و عده‌ای در خارج دایره قرار می‌گیرند هر بازیکن داخل خط کمر بند یا طنابی به اندازه یک کمر بند را زیر یک پا می‌گذارد و در کنار داخلی خط دایره روی آن می‌ایستد و پای دیگرش آزاد است بازیکنان خارج از خط می‌کوشند که یکی از طنابهای تیم داخل خط را بر بایند یاران داخل خط نیز ضمن دفاع از طنابها در صدد هستند یکی از بازیکنان مهاجم را که نزدیک می‌شود با پا بزنند در صورتی که یک پای خودش داخل دایره باشد و اگر خارج شده باشد ضربه قابل قبول نخواهد بود. حال اگر یکی از طناب یا شلاق‌های داخل خطی‌ها به دست بیرونی‌ها افتاد باید همه طنابها را به آنها بدهند و همگی در مرکز دایره پشت به پشت هم داده آماده شلاق خوردن گردند ولی اگر پیش از اینکه طنابی ربوده شود یکی از داخل خطی‌ها موفق شد فردی از تیم مقابل را با پا بزند طبق شرایط بازی که جاها عوض می‌شود یعنی بیرونی‌ها روی ترنه که همان طناب است می‌ایستند و داخلی برای بردن طناب در خط حمله قرار می‌گیرند. خلاصه بازی ادامه دارد تا طنابی به دست

خارج از خطی‌ها بیفتد و دسته داخل دایره برای شلاق خوردن و دفاع آماده می‌شوند افراد تیم پیروز در اطراف دایره می‌چرخند و با جوش و خروش و‌های هوی رعب و ترس در دل بازیکنان مغلوب ایجاد می‌نمایند. شلاق‌ها را دور سر می‌چرخانند و با احتیاط به پاهای افراد تیم دیگر زنند. تا زمانی که یکی از بازیکنان داخل‌ها موفق شوند فردی از مهاجمین را با پا بزنند این زدوخورد جانانه ادامه خواهد داشت لازم به توضیح است که شلاق‌ها را طوری انتخاب می‌کنند که ضربات آن کاری نباشد و فقط سوزش ایجاد نماید در حین بازی گاهی یکی از بازیکنان متهورانه چند ضربه شلاق احتمالی را به جان می‌خورد و به مهاجمین می‌تازد ولی اگر سریع عمل نکند ضربه‌های پیاپی شلاق او را پشیمان می‌کند و به سرعت به داخل پناه می‌برد. دیر یا زود یکی از مهاجمین مضروب می‌گردد و دور اول بازی خاتمه می‌یابد. حال بستگی به قرار داد دارد یعنی اینکه بعد از دور اول بلافاصله خارج از خطی‌ها به داخل می‌روند و داخلی‌ها جای آنها را می‌گیرند و آنها که دل‌پُری از افراد آن تیم دارند با شدت و هیجان بیشتری می‌کوشند که پاهای رقیبان خود را با وارد آوردن ضربات محکم به درد و سوزش بیندازند و یا آنکه پس از اتمام دور اول بازی آنهایی که شلاق در دست دارند و ضربه پا خورده‌اند باید داخل خط روی تُرنه بایستند و باز هر گروهی که توانست ترنه را بر باید در موضع حمله و دسته مقابل در موضع دفاع قرار می‌گیرند. این بازی خاص مردان و نوجوانان است.

گرگم و گله می‌برم:

این بازی هم از بازیهای دسته‌جمعی است که بین بچه‌ها رایج است و پسر و دختر می‌توانند آن را بازی کنند و بدین صورت اجرا می‌شود. عده بازیکنان از هفت نفر به بالا است یک نفر گرگ می‌شود و دیگری چوپان بقیه بچه‌ها به ترتیب قد پشت سر هم می‌ایستند و گوشه‌ای از لباس نفر جلو را به دست می‌گیرند و چوپان هم در کنارشان قرار می‌گیرد. آنگاه گرگ پای چوپان به این طرف و آن طرف خیز برمی‌دارد و می‌گوید گرگم و گله می‌برم بچه‌ها همه با هم جواب می‌دهند (چپون دارم نمی‌ذارم) و در همین حال چوپان هم از اول تا آخر صف بچه‌ها را حراست می‌نمایند و مواظب حرکات و حملات گرگ می‌باشد باز گرگ فریاد می‌زند (دندون من تیز تره) بره‌ها می‌گویند (دنبه من لذیذ تره) البته بچه‌ها هم که جای گوسفندان هستند در حال جست و خیز و

حرکت دسته جمعی در جهت مخالف حملات گرگ به اینطرف و آنطرف می‌لولند یعنی در هنگام بازی هم گرگ هم چوپان و هم گوسفندان همه در جنب و جوشند گرگ می‌گوید (من می‌برم خوب خوبه) و چوپان جواب می‌دهد (یا من نمی‌دم بد ترشه) و اگر گرگ نزدیک به بچه‌ها شد خواست یکی را بگیرد چوپان باید ضربه‌ای به گرگ بزند. اگر زد که گرگ سوخته است و جای گرگ و چوپان عوض می‌شود ولی اگر توانست به بچه‌ها برسد و دست یکی را بگیرد او همراهش می‌رود و گرگ آن بره را به گوشه‌ای می‌نشانند و بازی ادامه پیدا می‌کند این بازی برنده و بازنده ندارد ولی هر چوپانی که گوسفند به گرگ ندهد یا هر گرگی که بتواند تعداد بیشتری گوسفند را ببرد افتخار می‌کند این بازی می‌تواند ساعتها ادامه داشته باشد در شبهای مهتابی روی چمنهای سرحد (بیلاق) از بازیهای شبانه کودکان می‌باشد.

بازی قلعه گیرک

بازیکنان دو نفر سر دسته انتخاب می‌نمایند و تعداد آنها هم از دو نفر به بالا است بعد به قید قرعه عده‌ای که قرعه بنامشان افتاد دور یک دایره فرضی به قطر تقریباً چهارمتر قرار می‌گیرند و تیم دیگر سرها را به هم نزدیک نموده و دستها را از دو طرف به گردن هم استوار می‌نمایند و روی آنها به طرف مرکز و پشت سرشان به طرف محیط دایره است و حالت یک برج یا قلعه را دارند سر دسته هم نوک یک طناب ۱۰۰ سانتی متر را به دست یکی از بازیکنانش می‌دهد و نوک دیگر را خود به دست گرفته دور تا دور آنان چرخ می‌زند و مواظب است که افراد دسته مقابل سوار قلعه‌اش نشوند این سر دسته باید چابکی و تیزهوشی زیادی داشته باشد تا بتواند هجوم چندین نفر را دفع نماید افراد دسته بیرون سر دسته مدافعان را گیج و اغفال نموده با یک خیز روی پشت افرادی که قلعه شده‌اند سوار می‌شوند اگر سر دسته توانست موقع حمله با پا ضربه‌ای به فرد مهاجم بزند در اصطلاح آن فرد را سوزانده و تیمش آزاد و جای دو دسته عوض می‌شود و اما هر بازیکنی که توانست خود را به قلعه برساند و سوار شود هراندازه که انصاف داشت و دلش خواست آن بالا می‌نشیند که البته از یکی دو دقیقه تجاوز نمی‌کند و امکان هم دارد که در آن واحد دو سه نفر سوار بر قلعه باشند بعد از یک یا دو دقیقه دوباره پائین پریده و همراه بقیه یاران به بازی ادامه می‌دهد و این مبارزه و مدافعه چالاکی بسیاری را می‌طلبد این بازی توأم با های هوی و شور و نشاط فراوانی است که هم بین بزرگان و هم کودکان طرفدار دارد.

بازی سردار سنگ

سردار سنگ نیز یک بازی دسته جمعی است که از دو نفر به بالا می توانند این بازی را انجام دهند و برعکس بقیه بازیها در این بازی می توان با دسته نامساوی نیز بازی کرد پس همه افراد داوطلب می توانند در بازی شرکت داشته باشند چون هر نفر باید یک سنگ به نشانه پرتاب کند پس یکی از افراد دسته کمتر دو سنگ می اندازد که البته باید شخص مشخص باشد سنگ اولی برای خودش و دومی برای یار غایبش و با توضیحی که می دهیم معلوم خواهد شد که چرا باید مشخص باشد.

بعد از تعیین نفرات هر گروه ۶ عدد سنگ تقریباً صاف به عرض تقریبی ۱۵ و ارتفاع تقریبی ۴۰ سانتی متر و یک عدد سنگ دیگر بزرگتر از این ۶ عدد پیدا می کنند بعد در دو جبهه به فاصله ای که پرتاب سنگ به آنها برسد سنگ بزرگ را می نشانند و به فاصله ۲۰ سانتی متر از هم به ردیف می نشانند سپس به قید قرعه دسته اول و شروع کننده بازی معلوم می شود هر نفر یک سنگ به طرف سنگ بزرگ تیم دیگر می اندازد و تا سردار را نزنند و نیندازد حق زدن سنگ های کوچک را ندارند و به سنگهای کوچک دندان گفته می شود وقتی همه یک سنگ خود را پرتاب کردند کنار می ایستند و تیم مقابل به همین ترتیب نفری یک سنگ پرتاب می نمایند. هرکس توانست سردار را بزند از آن به بعد دو سنگ پرتاب می کند و هر دندان را هر کسی زد برای هر دندانی یک سنگ اضافی پرتاب خواهد کرد و به همین جهت در تیمهای نامساوی که یک نفر دو سنگ می اندازند معلوم باشد که سنگ جایزه متعلق به خودش است یا نفر غایب به نوبت تیراندازی با سنگ ادامه دارد تا زمانی که یک بار طرفین بازی زودتر از طرف دیگر سردار و سنگهای دندان را بزنند و بنیدازند و یک بر هیچ برنده می شوند بعد از پایان دور اول بازی هر تیمی باید سنگهای خود را بشانند و زمین بازی عوض می شود.

بعد از پایان چند دور بازی افراد تیم بازنده باید افراد تیم برنده را بر پشت سوار کنند و به تعداد اختلاف باختشان بین دو دروازه ببرند و بازگردانند این بازی هم از بازی های مردانه است که کودکان نیز بازی می کنند.

بازی قُطول یا قُطور

این یک بازی رایج بین دختران و کودکان است و مردان ندرتاً بازی می‌کنند تعداد بازیکنان از دو نفر به بالا می‌باشد و هر فرد به نفع خودش بازی می‌کند هر بازیکن تعداد نه عدد ریگ گرد به اندازه یک فندق جمع می‌کند که هر سه ریگ یک خانه محسوب می‌شود پس هر نفر سه خانه ریگ دارد در ابتدا هر کس نه ریگ خود را در کف دست قرار داده و در حالیکه ریگها را به هوا می‌پاشند فوری دست را بر می‌گرداند و با پشت دست هر چند تا از ریگها را که توانست می‌گیرد هر کس ریگ بیشتری گرفت همه ریگهای خود را به او می‌دهند در این بازی بیش از پنج نفر شرکت نمی‌کنند زیرا تعداد ریگها زیاد می‌شود و بازی را مشکل می‌سازد.

نفر اول همه ریگها را در کف دست خود قرار می‌دهد و اگر یک دست جا نداد با هر دو دست ریگها را می‌گیرد و به هوا می‌پاشد ولی با پشت یک دست ریگها را می‌گیرد و دوباره به هوا ریخته با کف دست همه را می‌گیرد و اگر یکی از ریگها افتاد باید همه آنها را که روی دستش قرار داشته به نفر دست راست یخود بدهد ولی اگر همه ریگها را گرفت بدون کمک دست دیگر ریگها را سه تا سه تا روی زمینی می‌اندازد و اگر کمتر یا زیادتر افتاد باز هم سوخته است و به دیگری می‌دهد حال اگر ریگها را هم جدا کرد آنها را بر می‌دارد و با بقیه ریگها که در دستش مانده که یکی تا دو تا یا سه تا می‌باشد یکی را به هوا می‌اندازد و یکی از ریگهای روی زمین را برداشته بلافاصله ریگ بر هوا رفته را باز می‌گیرد و سه تا سه تا کنار می‌گذارد اگر در ضمن جمع کردن ریگهای روی زمین دستش به ریگ دیگری خورد یا اینکه ریگ در هوا را نتوانست بگیرد و یا اینکه ریگ یا ریگهای روی زمین به دستش نیامدند باز هم باخته و به دیگری می‌دهد این شرایط برای همه یکسان است و بازی دست به دست می‌شود وقتی تمام ریگها را از زمین برچینند هر کس ریگهای خود را شماره می‌کند اگر سه خانه داشته باشد نه برده و نه باخته و اگر بیشتر داشته باشد باید ببیند چه کسی کم دارد و بازی کنی که کم دارد به او باخته است و شماره بردها و باخته‌ها را نگه می‌دارند تا ده دور بازی تمام شود البته هر کس می‌داند که از چه کسی طلبکار است و به چه کسی بدهکار است و هر دور بازی تفاوت کنار گذاشته می‌شود ممکن است بازنده حساب خود را صاف کند و برنده هم بشود.

در پایان بازی هر کس هر مقداری که بدهکار باشد همان اندازه ریگ روی زمین خرمن

می‌کنند و یک دست خود را روی ریگها مثل خیمه می‌گذارد و فرد برنده به تعداد همان ریگها به دفعات متوالی یک مثل روال بازی یک ریگ به هوا می‌اندازد و با کف دست محکم روی دست فرد بازنده می‌کوبد که ضربه از بالا و ریگها از پائین دست او را نسبتاً به درد می‌آورد این بازی شیرین ساعتها می‌تواند ادامه داشته باشد.^۱

بارونی - (کوسه کلو)

در مواقعی که بارندگی کم می‌شود و ترس از خشکسالی بر دلها سایه می‌افکند شبی جوانان جمع می‌شوند و مراسم بارانی اجرا می‌نمایند.

یکی از جوانان لباسهای کهنه می‌پوشد و کلاه نم‌دی که دو شاخ بزرگ بر آن بسته‌اند بر سر می‌گذارد و زنگوله‌ای را بر چوب بلندی می‌بندند تا بجای اسبش باشد در کنار زنگوله یا زنگوله‌هایی که بر چوب بسته‌اند دستمال و پارچه می‌بندند فردی را با این شکل و هیأت عجیب آراسته شده کوسه می‌نامند و مجری واقعی و گرداننده این نمایش می‌باشد.

چنین مراسمی در عشایر قشقایی نیز وجود دارد که (کوسه گلن) می‌گویند و به نظر می‌رسد که مراسم یا نمایش کوسه از قشقایی به ایلات خمسه وارد شده باشد زیرا به کوسه گاهی (کوسه کله) یا (کوسه کلو) گفته می‌شود. خلاصه کوسه کلو سوار اسب چوبیش می‌شود و به راه می‌افتد و جوانان و نوجوانان و کودکان به دنبالش حرکت می‌کنند صدای زنگهای اسب کوسه و سروصدای دارو دسته همراه او آمدنش را خبر می‌دهد. اول به چادر بزرگتر بنکو می‌روند و با انجام حرکاتی در جلو چادر و تکان دادن طناب‌های چادر به وسیله کوسه کلو همراهان با هم می‌خوانند.

کوسه کلو تو کرده او بارون رو کرده یعنی کوسه تب کرده و آب باران بر زمین جاری شده است کوسه کلو کوسنگشه - سیصد تومن تفنگشه یعنی کوسه جشن به راه انداخته است و تفنگ گرانقیمت او سیصد تومان ارزش دارد (تفنگ چوبی هم از آراپه‌شای کوسه است) بعد همه ساکت می‌شوند و کوسه باتکان دادن اسب چوبی و تغییر دادن صدا می‌خواند: این میش سوز (بر وزن جوز - یعنی خاکستری) این میش سوز بی‌غلف خوابیده در پشت کتف (یعنی چادر - سیاه چادر) خدا

(۱) یادآوری: بازی گونه‌های فراوانی در ایل عرب متداول است که این چند نمونه را که معروف تر بودند به جهت حفظ آنها در این کتاب ضبط شد و به عرض خوانندگان رسید امید اینکه حمل بر قصور نفرمائید و پوزش نگارنده را ببپذیرید.

بده بارون بهر عیالوارون یکی از ساکنین سیاه چادر بیرون می‌آید و مقداری آرد، خرما، قند یا چای به آنها هدیه می‌دهد که تحویل فردی بنام انباردار می‌گردد البته بعضی از خانه‌ها هم به طور ناگهانی آب بر آنها می‌پاشند که در هوای زمستانی چندان خوشایند نیست. ولی همه می‌خندند و دور می‌شوند تا خیس نشوند به همین منوال کوسه کله و دارودسته‌اش به همه خانه‌ها می‌روند سپس در محل همواری گرد می‌آیند و آتش می‌افروزند چای دم می‌کنند و با آرد نان کماج می‌پزند در مدتی که نان آنها در زیر آتش پخته و آماده شود به خوردن چای و خرما و تنقلاتی که هدیه گرفته‌اند سرگرم می‌شوند وقتی نان کماج آماده شد آن را به تعداد افراد بزرگسال به تکه‌های مساوی تقسیم می‌نمایند و ریگی در میان یکی از این تکه‌ها قرار می‌دهند آنگاه کودکی در جایی که نان را نبیند قرار می‌گیرد که اصطلاحاً می‌گویند قهر کرده است. هر تکه نان را بلند می‌کنند و از کودکی که قهر کرده سؤال می‌کنند این برای کی؟ و او کسی را نام می‌برد در اینجا کسی که مورد اعتماد همه باشد تکه نان را بررسی می‌کند و به صاحبش می‌دهد تا اینکه ریگ در سهم یکی از آنها پیدا شود وقتی تمام شد همه بر سرش می‌ریزند و او را به باد کتک می‌گیرند او فرار می‌کند خود را به خانه یکی از محترمین می‌رساند و به او پناهنده می‌شود همین که به خانه فرد محترم رسید دیگر کسی حق تعرض ندارد صاحبخانه که سید، حاجی، ریش سفید و از این قبیل اشخاص است بیرون می‌آید و سؤال می‌کند از این جوان چه می‌خواهید؟ چرا او را می‌زنید می‌گویند ما باران می‌خواهیم و شخص محترم می‌گوید باشد من ضامن می‌شوم که انشاءالله مثلاً تا یک هفته یا ۱۰ روز (روز معینی را بر زبان می‌آورد) باران بیاید اگر نیامد او را به شما تحویل می‌دهم در اینجا نمایش تمام می‌شود با خنده و شادی و دعا و نیایش به خانه‌های خود می‌روند حال اگر تا روز موعود باران بارید که شکر و حمد خدای را به جا می‌آورند و بر صداقت و خوش قولی ضامن آفرینها می‌گویند ولی اگر باران نیامد دوباره جمع می‌شوند و همان شخص را در میان می‌گیرند و به زدن او مشغول می‌شوند (البته این کتک زدن‌ها جدی نیست و جنبه نمایشی دارد) و باز پناهنده به دیگری می‌شود تا زمانی که باران بیارد و دلها شاد شود. این مراسم در ایلات دیگر عشایر ایران هم اجرا می‌شود. همچنین در روستاهای فارس باکمی اختلاف مراسم بارانی را انجام می‌دهند.

فصل دوازدهم

(۱۲)

تبرستان

www.tabarestan.info

اسناد و مدارک از یکصد و پنجاه سال قبل

ریش سفیدان و سرجوخه گان و رعایای طایفه لبو محمدی صورت بنیچه طوایف عرب مربوط
بسال ۱۲۹۴ قمری سندی بنام نگارنده

فرمانی از حسام السلطنه عنوان مشهدی اسداله کلانتر لبو محمدی سندی برای حفظ انتظامات
راه کرمان بنام امیرقلیخان سهام عشایر فرمان حسام السلطنه بنام مشهدی اسداله و میرغریب خان
مزیدی و سایر ریش سفیدان فرمان حسام السلطنه مواجب بنام مشهدی اسداله سندی عنوان
پیرسلامی نقدعلی شاه سواری مهاری و لبو حسینی عنوان عبدالحسین خان سهام پور.

سندی از جلال الدوله عنوان امیرقلی خان

سندی از وزارت مالیه در مورد مالیات

سندی عنوان طوایف لبو محمدی

سندی عنوان طوایف کوچی

سندی عنوان عبدالحسین خان سهام پور در مورد طایفه صباح و شهنساری

پسندی در برابر وزارت داخله

اسناد دیگری از عبدالحسین سهام پور

جوانان عشایر در یکی از جشنها



وزارت جنگ

.....

[illegible]

صفحه ۴۷۸ دست نویس سند

بتاریخ ۲۲ شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۰۴
مطابق ۱۳ برج ۱۳۰۱



ایالت فارس

اداره عوام الملک

دائرة

نمرة

شهر تهران و کوهستان درین طرف چهار طرف است
تبرستان
www.tabarestan.info

برگه رسیدگی در این شهر و غیره نمودم باید کمال است
در این شهر و غیره نمودم باید کمال است

کریم نهد از طرف خود است و از این تاریخ بعد این را نام دیگر خود را
و صلیع
ن

تأیید کننده و امضا کننده به رسم مآخذ در این شهر و غیره نمودم باید کمال است

هو الله تعالى شانه

سجع مهرحسام السلطنه

حکم والا شد آنکه عالیشانان عزت و سعادت نشانان مشهدی اسداله کلانتر عرب لبو محمدی و میرغریب خان مزیدی و سایر ریش سفیدان اعراب سرافراز و امیدوار بوده بدانند چون سابقاً عالیشانان چنین معروض داشته بودند که بواسطه تعدی و بی حسابی ضابط و مباشرین خود از یورت اصلی فرار نموده بهاریز کرمان رفته اند جناب وکیل الملک هم حال همین طور عرض نموده بود محض التفات و مرحمت در حق عالیشانان و اینکه بعد از این به آسودگی و رفاهیت مشغول رعیتی خود گردیده حکومت طوایف اعراب را در هذاالسنه آیت ثیل بعهده کفایت و کفالت مقرب الخاقان صمیمی خانه زاد دولت ابد بنیان میرزا علی محمدخان قوام الملک مفوض و واگذار فرموده که سرپرستی کامل از عالیشانان و آحاد و افراد طوایف عرب نموده رفع بی نظمیهای که از طوایف اعراب در این مدت سرزده است نماید و کسانی را که عرض نموده بودید مشغول شرارت و هرزگی هستند تنبیه و گوشمال دهد حال معذی علیه عالیجاه میرزا رحیم را از جانب خود به آنجا فرستاده که عالیشانان را اطمینان و امیدواری داده مراجعت به یورت و جامکان خود دهد البته به محض زیارت این حکم محکم و ورود عالیجاه مشارالیه کمال امیدواری را بهمرسانیده در نهایت استظهار و اطمینان به همراه مشارالیه با طایفه جات خود معاودت نمایند و به هیچوجه درآمدن کوتاهی و تقاعد نورزند سفارش آن عالیشانان را بمقرب الخاقان قوام الملک فرموده ایم کمال محبت و مهربانی را با عالیشانان خواهد نمود چنانچه درآمدن به همراه مشارالیه تقاعد ورزند و تخلف از مدلول حکم نمایند نجاتی برای عالیشانان نیست و آنچه لازمه سیاست است در حق شماها خواهد شد و از هستی و زندگانی ساقط خواهید شد مقصود شماها رفع ظلم و تعدی بود که بعمل آمده است دیگر بهمه جهت رفع عذر شماها شده است البته حسب المقرر در عهد شناسید. فی شهر ربیع الثانی ۱۲۹۱.

هو الله تعالى شانه
سجع مهرحسام السلطنه
عزیز و محترم
میرزا رحیم

عزیز و محترم
میرزا رحیم
میرزا رحیم

عزیز و محترم
میرزا رحیم
میرزا رحیم

عزیز و محترم
میرزا رحیم
میرزا رحیم

سجع مهر

هو

دُر دریای خسروی فرهاد

حکم والا شد آنکه چون مؤتمن سلطان قوام الملک مراتب صداقت و خدمتگذاری علیجاه
 زیدالاشباه مشهدی اسدالله کلانتر عرب را به عرض حضور و مرحمت ظهور سرکار والا رسانیده و استدعای بذل
 مرحمتی در حق مشارالیه نموده بود علی هذا از معامله هذا السنه توشقان ایل و مابعدھا مبلغ پنجاه تومان نقد بصیقه
 مواجب در حق مشارالیه مرحمت و برقرار فرمودیم که همه ساله مبلغ مزبور را بدون کسر عشر از بابت حق الحکومه
 فارس دریافت کرده بذل گرمی و امیدواری مشغول خدمتگذاری باشد مقرر آنکه عالیجاهان مقرب الحضرت
 مستوفیان عظام همه ساله مبلغ مزبور را بموجب این حکم محکم برات از دفترخانه صادر کرده به مشارالیه عاید
 دارند و شرح رقم مطاع ثبت نموده در عهده شناساند فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۷

www.tabarestan.info
 تبرستان

الحمد لله رب العالمین
 امیر محمد بن حسن قاجار



شیراز

نسخه دستنویس از کتاب...

کتاب...

...

محل سند دست نویس

۲ / ۴ / ۲۶

آقای عبدالحسین سپهری صاحب نظر و طبعی
 تبرستان

چون تیار فرماندهی منظم شروع و سر برای روز چهارشنبه
 ششم خرداد ماه ۱۳۲۶ عدم خدمت تران طوایف غنیه را
 لازم است در روز ۴ / ۴ / ۲۶ در شیراز حضور یابید و ب معارفه گذارید

که کسب خبری فرماندهی منظم شروع و سر نماید چنانچه

رئیس شین
 سرور و صاحب

سجع مهر دُر دریای خسروی فرهاد
حکم والا شد آنکه عالیشان عزت نشان مشهدی اسداله کلاتر طایفه لبومحمدی سرافراز بوده بداند از
قراری که مؤتمن السلطان قوام الملک به عرض حضور مرحمت ظهور سرکار والا رسانیده بود بعد از وقوع قتل میرزا
چراغعلی خان که به عالیشان اطلاع داده سوار و تفنگچی خواسته بود فوراً سوار و تفنگچی فرستاده بودید آفرین بر
عالیشان چنانچه بخواست خدا این خدمت را انجام دادی و قوام الملک از خدمات عالیشان بعرض حضور مبارک
رسانید مورد مرحمت و التفات از جانب دیوان اعلی خواهی شد البته لازمه اهتمام در انجام این خدمت و نظم آن
صفحات نموده حسب المقرر مرتب داشته در عهدشناسی فی شهر ربیع الثانی ۱۲۹۵.

امیر علی بن عزت
www.tabarestan.info

کام



از دربار امیر شاهی که همگامی در خدمت و در راه رسیده بود به دربار فی قیام

که به این اطلاع شد که در خدمت و در راه رسیده بود به دربار فی قیام

بنام و در خدمت و در راه رسیده بود به دربار فی قیام

فرومهر است که در خدمت و در راه رسیده بود به دربار فی قیام

محل سند



— وزارت جنگ —

امنیه دولتی — ناحیہ جنوب

نمبره ۱۱۴۹

بر خط شفا، سید بن راه گم از بیخ فراموشی

چ

ای آفریناک خیرآباد از طرفی که بنام حضرت محمد مصطفی در آنرا مسجدی است
در آنجا

و در حق تعالی این راه را بخوبی دانسته باشد و نمیداند که دستهای پریشان است

از تاریخ پنجشنبه مورخه بیست و یکم ماه ذی القعدة سنه
مقامت داد و بیدار در روز دوشنبه مورخه بیست و یکم ماه ذی القعدة سنه

فان راجد محمد درود تو فرموده است که هر که این درود را بخواند خداوند

باعتها في دار الفخار بمصر بمائة جنيه

سجع مهر جلال الدوله
۱۲۸۸

حکم والا شد که چون مبلغ پنجاه تومان بصیقه مواجب از بابت حق الحکومه فارس درباره عالیجاه زیدالاشباه مشهدی اسداله کلانتر عرب مرحمت و مقرر داشته و در این وقت جناب فحامت نصاب قوام الملک مراتب لیاقت و صداقت و خدمتگذاری او را بعرض حضور مرحمت ظهور سرکار والا رسانیده بصدور این فرخنده رقم عنبر سهم مطاع امر و اشارات مینمائیم که در معامله هذالسنه پیچی ثیل و بعدها نیز کمافی السابق همه ساله مبلغ مزبور را بدون کسر عشر از بابت حق الحکومه سرکاری اخذ و دریافت داشته بلوازم خدمتگذاری بپردازد مقرر آنکه عمال حال و استیصال طوایف عرب هر ساله این مبلغ را در وجه مشارالیه عاید دارند و بخرج مجری دارند المقرر مقرب الحضرت مستوفیان عظام و کاتب خیریت الکتاب کرده شرح رقم مرحمت ارتسام را در دفاتر خود ثبت و ضبط نموده از مبدل و تخلف مصون دانند حسب المقرر مرتب معقول دارند و در عهده شناسند فی شهر رجب المرجب ۱۳۰۱

www.tabarestan.info
کچون سند تان بصره رجب شمس ۱۳۰۱ در این شهر
آخر الله

بسم الله الرحمن الرحیم
این سند در روز رجب شمس ۱۳۰۱ در شهر بصره صادر شد و در آن روز در شهر بصره در روز رجب شمس ۱۳۰۱ در شهر بصره صادر شد

این سند در روز رجب شمس ۱۳۰۱ در شهر بصره صادر شد و در آن روز در شهر بصره در روز رجب شمس ۱۳۰۱ در شهر بصره صادر شد

این سند در روز رجب شمس ۱۳۰۱ در شهر بصره صادر شد و در آن روز در شهر بصره در روز رجب شمس ۱۳۰۱ در شهر بصره صادر شد

این سند در روز رجب شمس ۱۳۰۱ در شهر بصره صادر شد و در آن روز در شهر بصره در روز رجب شمس ۱۳۰۱ در شهر بصره صادر شد

مربوط به سند ۴۷۸

شیراز

مردخ ۱۲ شهر محرم الحرام ۱۲۳۸

مطابق ۱۵ بیج میزان قمری ۱۲۹۸

ضدیه



دائرة

ليرة

مترجمان میرزا محمد باقر و میرزا محمد باقر
مترجمان میرزا محمد باقر و میرزا محمد باقر

www.tabarestan.info

مترجمان میرزا محمد باقر و میرزا محمد باقر

مترجمان میرزا محمد باقر و میرزا محمد باقر

مترجمان میرزا محمد باقر و میرزا محمد باقر

مترجمان میرزا محمد باقر و میرزا محمد باقر

مترجمان میرزا محمد باقر و میرزا محمد باقر

مترجمان میرزا محمد باقر و میرزا محمد باقر

سج مهر
جلال الدوله

چون پیوسته رعایت حال و رفاه احوال هر یک از خدمتگذاران منظور نظر رفعت اثر والا است و مقرب
الخاقان امیر قلیخان کلانتر طایفه لبو محمدی عرب از بدو ورود موکب مبارک بفارس در نهایت صدق و راستی
مشغول خدمتگذاری و در انتظام طایفه جمعی خود و تأمین رعیت و استرضایی خاطر والاحسن کفایت و اقدامات
خود را ظاهر و مشهود ساخته مستوجب بذل رعایت مکرمتی شده است علی هذا به تصویب جناب مستطاب اجل
اکرم مشیرالملک و استدعای جناب جلالت ماب معتمد دیوان از هذالسنه پیچی ثیل خیریت دلیل و ما بعدها مشارالیه
را به لقب جلیل ضرغام نظام مُلقب فرموده و مبلغ یکصد تومان بدون عُشر بصیقه مواجب سرکاری در حق او
مرحمت و برقرار داشتیم که همه ساله اخذ و دریافت کرده مشغول خدمت باشد و بصدور این رقم خجسته شیم
بمباشرتین امور دیوانی حال و استیفال مملکت فارس امر و مقرر می شود که همه ساله مبلغ مزبور را برات صادر و به
مشارالیه عاید دارند و شرح حکم را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسنامه شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶.

چون
پسندید که این احوال برین روشه از این عهده
مشارالیه عاید دارند و شرح حکم را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسنامه شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶.

مشارالیه عاید دارند و شرح حکم را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسنامه شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶.

مشارالیه عاید دارند و شرح حکم را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسنامه شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶.

مشارالیه عاید دارند و شرح حکم را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسنامه شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶.

مشارالیه عاید دارند و شرح حکم را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسنامه شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶.

شیر و خورشید

ایالت فارس

اداره قوام الملک

دائرة نمره

مورخه ۱۷ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲
مطابق ۳۱ برج جوزاسیچقان ایل ۱۳۰۳

چون برای وصول مالیات و حصول انتظامات طوایف مفصله ذیل لبوغنی لبردونی هندی بهلولی جابری قنبری عزیزی چگنی مقاطعه جات وجود آدم شایسته لازم بود در هذا السنه سیچقان ایل کلاتری طوایف مزبوره را به معتمد السلطان اعزی سهام عشایر برگذار کرده و مقرر آنکه عموم کدخدایان ریش سفیدان و رعایایی طوایف فوق مشارالیه را کلاتر بل استقلال خود دانسته مالیات متوجهات خود را به ای برادرزند و از اوامر و نواهی او تخلف نمایند - مهر قوام الملک

مورخه ۱۷ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲
مطابق ۳۱ برج جوزاسیچقان ایل ۱۳۰۳



بن
به کلاتر
برج جوزاسیچقان ایل
۱۳۰۳

مهر قوام الملک
شیر و خورشید

کلاتر
برج جوزاسیچقان ایل
۱۳۰۳

کلاتر
برج جوزاسیچقان ایل
۱۳۰۳

سجع مهر جلال الدوله

مقرب الخاقان امیرقلی خان

عریضه آن مقرب الخاقان بتوسط میرزاعلی از نظر گذشت از حسن عملیات و خدمتگذاری شما کمال رضایت داریم با این حسن نیت البتّه بر مقامات و ترقیّات شما افزوده خواهد شد ما هم با کمال التفات هستیم شهر شوال ۱۳۲۱

مقرب الخاقان
www.tabarestan.info
عریضه میرزاخان
رضایت و تقدیری
داریم
شما
۱۳۲۱

صفحه مربوط به سند



ایالت فارس

اداره قوام السلک

دائرة

نمرة

شیراز
مردخه ۱۱ شهر ثوالی یکم ۱۳۰۹
مطابق ۵ برج سرطان چهارم ۱۲۹۰

تبرستان
www.barestan.info

عمه که خدایان و پسران و عیال طبعه را در قوم فرد

برج که خدایان و پسران و عیال طبعه را در قوم فرد

عمه که خدایان و پسران و عیال طبعه را در قوم فرد

بنیاد بر وجهه که اسم خدیو و در سنه خراج گاه نیست و در وجهه که

بنیاد بر وجهه که اسم خدیو و در سنه خراج گاه نیست و در وجهه که

مورخه ۱۸ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲

مطابق ۱ برج سرطان ۱۳۰۳

کدخدایان و ریش سفیدان و رعایای طوایف لبومحمدی و پیرسلامی و نقدعلی و شاه سواری و مهارى و لبوحسینی را مرقوم می شود کلاترئى و حفظ انتظامات و رسیدگی به امورات و وصول و ایصال مالیات و متوجهات هذاالسنه بچیقان ایل طوایف مفصله فوق را بمعتمدالسلطان میرعبدالاحسین خان محول نمودم که از روی امیدواری به لوازم ترتیبات و انتظامات امور طوایف مزبور قیام نموده و مالیات و متوجهات معمولی آنها را بحیطه وصول و ایصال برساند علیهذا شماها آن معتمدالسلطان را کلاترئى خود دانسته مالیات و متوجهات ملزومی خود را بمشارالیه پردازید و از سخنان حسابی او تخلف نورزید

مهر قوام الملک

مورخه ۱۸ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲

مطابق ۱ برج سرطان ۱۳۰۳



مهر قوام الملک
مورخه ۱۸ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲
مطابق ۱ برج سرطان ۱۳۰۳

مهر قوام الملک
مورخه ۱۸ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲
مطابق ۱ برج سرطان ۱۳۰۳

مهر قوام الملک
مورخه ۱۸ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲
مطابق ۱ برج سرطان ۱۳۰۳

مهر قوام الملک
مورخه ۱۸ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲
مطابق ۱ برج سرطان ۱۳۰۳

مهر قوام الملک
مورخه ۱۸ شهر ذی القعدة ۱۳۴۲
مطابق ۱ برج سرطان ۱۳۰۳

دُر دریای خسروی فرهاد

حکم والا شد آنکه عالیشان عزت نشان مشهدی اسداله کلانتر طایفه عرب سرافراز بوده بداند از قراریکه به عرض حضور مرحمت ظهور والا رسید این روزها که طوایف از گرمسیر به سرحد مراجعت مینمایند بنای بعضی بی‌حسابی‌ها و هرزگی‌ها را گذارده‌اند و اسباب شکایت رعیت شده است و در این دوسال بهیچوجه از احدی در ایاب طایفه عرب بسرحد شکایت و صدایی بیرون نیامده حال چه شده است که در چند روزه غیاب مقرب‌الخاقان مؤتمن‌السلطان قوام‌الملک هرزگی و شرارت مینمایند و رعیت بشکایت آمده است لهذا این رقم مطاع صادر و به عالیشان امر و مقرر میفرمائیم که مدلول این حکم محکم را به آحاد و افراد طایفه عرب ابلاغ نمایند که بتاج و تخت اعلحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاء دین‌پنا روحی و روح‌العالمین خدا قسم است که اگر احدی از رعایای پاریز از بابت سرق و هرزگی و بیحسابی طوایف عرب در حضور والا شکایت نماید مورد مؤاخذه شدید و سیاست خواهند شد میخواستیم که فوج افشار به جهت تنبیه آنها مأمور فرمائیم مؤتمن‌السلطان قوام‌الملک شفاعت نمود حسب‌المقرر مرتب داشته و در عهده شناسید

في ٢٧ ربيع الثاني ١٢٩٦

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

امروزه و خلافت گذر کرده هر چه است با رضی بیدار که را که در خواب است که در خواب است

در این باب در بیان حالت و معاش و زندگی و مرگ و برپاست و در این باب در بیان حالت و معاش و زندگی و مرگ و برپاست

فصل سیزده

(۱۳)

یادی از شهداء و جانبازان و آزادگان جنگ تحمیلی

سوابق و شجره نامه ها

نگارنده با شهیدان گلگون کفن و مفعودالثرها و جانبازان و آزادگان هشت سال دفاع مقدس که باعث سربلندی و افتخار ایلات خمه شدند و وطن پرستی خود را باثبات رسانیدند می‌بالد. درود بر نوجوانان و جوانان و میانسالان و سالمندان ایلات. سلام بر غنچه‌های نوشکفته و گل‌های خندان و شاخه‌های بارور و کهنسال ایل خمه تعظیم بر جوانمردان ایلات همجوار، یاد از غیور فرزندان طوایف عرب که جز عشق به خدا و اسلام و قرآن هدفی نداشتند و جان برکف به لقاء الله پیوستند. که تاریخچه ایلات عرب خمه سعادت ذکر نام و نشان و تصویر آنان را نیافت باشد که بیاری خدای متعال در چاپهای بعد توفیق این سعادت عظمیٰ نصیب گردد تنها با ذکر پرندگان تیز پرواز که مردانه در راه دفاع از خاک وطن و اسلام و قرآن بامر رهبر به جبهه حق علیه باطل رفتند و شهید و مفعودالثر شدند یا جانباز و آزاده به خاک وطن بازگشتند اکتفا می‌شود. نامشان در تاریخ جاویدباد.



آزاده افشار
از طایفه لبر محمدی



جانباز ایرج سهام پور ۲۵ درصد مجروح جنگی
پس از بازگشت از جبهه و ادامه تحصیل اکنون
بدریافت مدرک لیسانس در رشته کشاورزی نائل شد

تبرستان
www.tabarestan.info



شهید علیرضا سهام پور
از طایفه لبر محمدی



شهید علیرضا امیدی
از طایفه لبر محمدی



شهید سیدکرامت موسوی
از طایفه لبر محمدی

نامی و یادی از مرحوم حسینقلی خان کسراً و کربلایی اسماعیل دهقان و ببرازخان استخری و مشهدی قنبر درستکار

یک طایفه در کوهستان داراب زندگی می‌نمایند بنام طایفه چاهگونویه گرچه از اهالی سرکوه داراب هستند لیکن همه دارای چادرهای ایل و عشایری بوده و دامداری و سردسیر و گرمسیر آنها از کوهستان داراب است تا طاشکویه که بین راه بندرعباس و شیراز می‌باشد سرپرست آنها شخصی بنام ببرازخان استخری بود. در حوزه فرگ از محال داراب شخصی بنام حسینقلی خان کسراء و اسماعیل دهقان ذینفوذ بودند و در منطقه طاشکویه شخصی بنام مشهدی قنبر درستکار سرشناس بود - با ایل عرب بخصوص طایفه لبو محمدی هر چهار نفر آنان منصوب بودند و روابط حسنه در بین ایل عرب و آنان وجود داشت بخصوص که مرحوم حسینقلی خان خود نژاداً از ایل عرب شیبانی بود. فرزندان آنان بنام کرامت الله خان کسراء - بهرام خان کسراً - حاج محمدرضا دهقان - سهراب و مسعود درستکار - خرم خان و منوچهرخان شایان استخری با ایل عرب و طایفه لبو محمدی فامیل و دوست صمیمی می‌باشند بخصوص که حاج محمدرضا مادرش عرب و همشیره زاده نگارنده است. جا دارد که نامی از این دوستان وفادار و همجواران عزیز که سالیان متوالی روزگاری با یکدیگر سپری گردیده در این تاریخچه ذکر گردد. مردانی خوب بودند و بطوایف و زیردستان خود خدمت کردند و فرزندان آنها مانند پدرانسان خدمتگذار مردم هستند.



اسماعیل دهقان

حسینقلی خان کسراء

بیرازخان استخیری

فرزندان ایل



رودخور و چشمه عاشق جزء شهرستان نیریز است

از شرق به ریزاب و بنه کلاغی جزء حوزه شهرستان داراب از غرب به نیلو و وزیره و جز حوزه شهرستان نیریز از شمال به انتهای کویر قطریه و از جنوب به ارتفاعات کوهستان شکریه و لای گردو از محال داراب محدود است این منطقه در دوران سلطنت نادر شاه افشار جزء خالصه دولت بوده و در رقبات خالصه دوران نادری از رودخور و چشمه عاشق نام برده شده است که مشتمل است بر اراضی قابل کشت اراضی شوره زار و غیر قابل کشت. تلال و جبال - آب چشمه عاشق گاهی برای مدت سه سال یا کمتر طغیان می کند و به اندازه صد ها اینچ آب از دهانه آن جاری می شود و اراضی را مشروب می سازد و گاهی برای مدت پنج الی ۷ سال چشمه خشک می شود، که بطور کلی یک قطره آب از آن جاری نمی شود. بهمین جهت خالصه جات ایران و فارس چه در زمان قاجاریه و چه در زمان پهلوی نتوانستند بهره برداری از این منطقه بنمایند. بومیان محلی اهالی سرکوه شکریه داراب که در قرب وجوار آن زندگی می کردند هر زمان که آب از چشمه جاری می شد می آمدند و زراعت می کردند در سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰ برای مدت ۵ سال که آب چشمه طغیان کرد اهالی سرکوه که سرمایه ای برای زراعت و ایجاد کشاورزی نداشتند با شرکت حاج حسین سوخکیان لاری که یکی از تجار سرمایه دار ساکن داراب بود آب چشمه و اراضی را متصرف و مشغول زراعت شدند. اداره دارائی نیریز بعنوان نماینده دولت و مأمور به محل اعزام داشت تا از تجاوز حاج حسین سوخکیان و اهالی سرکوه جلوگیری نماید محمود دانشی از طرف دولت مستأجر رودخور و چشمه عاشق گردید که متأسفانه هیچگونه توفیقی حاصل نشد و توسط مأمورین خاطی و رشوه خوار آن زمان حاج حسین سوخکیان و اهالی سرکوه به تجاوز خود ادامه دادند تا زمانی که آب چشمه عاشق خشک شد و حاج حسین سوخکیان محل را خالی کرد اهالی کوهستان هم به معدن شکر و به زادگاه اصلی خود رفتند در سال ۱۳۴۴ بنا به تقاضای نگارنده نسبت به واگذاری اراضی خالصه جهت تأمین معیشت و اسکان طایفه لبو محمدی موافقت گردید تا اراضی رودخور و چشمه عاشق را بطایفه لبو محمدی واگذار نمایند ۳۰۸۰ هکتار از اراضی رودخور و چشمه عاشق را جهت اسکان و کشاورزی ۱۵۰ خانواده واگذار نمود و سند واگذاری آنرا به افراد دادن و با حفر ده حلقه چاه به کشاورزی مشغول

شدند به دنبال اسکان طایفه لبو محمدی ۱۱۰۰ هکتار به تیره یاراحمدی از طایفه غنی واگذار شد که آنها هم با حفر چاه و به کشاورزی مشغول شدند یک قسمت از ملک رودخور هم اهالی سرکوه شکریه تصرف کردند و با حفر چاه به کشاورزی مشغول گردیدند اکنون ۳۰ سال از آن تاریخ می‌گذرد که سه طایفه لبو محمدی - غنی - سرکوهی در منطقه رودخور و چشمه عاشق به زراعت مشغول می‌باشند. و بهره‌برداری خوبی از آن منطقه می‌نمایند در حال حاضر در منطقه رودخور بالغ بر هزار واحد مسکونی و پنجاه دستگاه موتور پمپ دایر می‌باشد در خلال این مدت سه بار آب چشمه جاری گردیده است.

تا سال ۱۳۵۶ در منطقه بکشاورزی مشغول و سال ۱۳۵۷ علیه تأسیسات کشاورزی خود را به زارعین آن منطقه واگذار و به شیراز آمدم یک قسمت از اراضی بنام **بنه کلاغی** در ۱۲ کیلومتری شرق رودخور قرار دارد که دز مالکیت آقای مسعود عرب شیبانی و آقای منوچهر عرب بود که در سال ۵۷ که زارعین سرکوهی عدواناً تصرف کرده و مالکین آن به تهران عزیمت نمودند اکنون منطقه بنه کلاغی یکی از مناطق حاصلخیز و بسیار پُر درآمد حوزه پشت گوه داراب و هر دو منطقه رابط بین سیرجان و نیریز و داراب می‌باشند. این بود یادداشتی از منطقه عشایر نشین، رودخور و چشمه عاشق - بنه کلاغی.



هوشنگ سهام‌پور و علی محمد سهام‌پور و حسین سهام‌پور اولین گروه اعزام به رودخور و بقیه فرزندان

ملاقات راهداربیک دولخانی

به منظور ملاقات راهدار بیک از منطقه فورگ حرکت کردم. گفته بودند راهدار در طاشکویه است چون به طاشکویه رسیدیم شنیدیم که ایشان شب را قلاتویه گذرانده و صبح بسمت دشت کنار محل سکونت خود عزیمت نموده‌اند. ناچار ما هم بطرف دشت کنار حرکت کردیم راه فرعی و بیابانی بود با زحمت خود را به دشت کنار و قلعه راهدار رسانیدیم. راهدار بیک مردی است بلند قامت و قوی هیکل دارای چشمانی جذاب و چهره‌ای مردانه آثار شجاعت و مردانگی از چهره‌اش آشکار است.

از ایشان سؤال کردم چند سال دارید گفت ۸۵ سال گفتم آیا از ماندن در این بیابان و قلعه ناراحت نیستید؟ گفت خیر یک عمر در بیابان زندگی کرده‌ام و این محل برای من از شهرهای بزرگ بهتر است ولی فرزندام هر کدام در محلی دلخواه به کشاورزی مشغولند فقط قدری تنها هستم دیگر ناراحتی ندارم. گفتم از زندگی خود بگوئید. گفت من چهار زن بعقد خود در آورده‌ام از زن اول هیچ پسر ندارم. از زن دوم سه پسر بنامهای ایرج، منوچهر و فریدون، از زن سوم دو پسر بنامهای غلام شاه و جهانبخش و از زن چهارم که هم اکنون با من زندگی می‌کند چهار پسر بنامهای خانباز، شاه‌باز، غلام‌رضا و امیرحمزه دارم.

حال از گذشته بگو گفت: آقای حاج سید عبدالحسین مجتهد لار با رژیم سلطنتی موافق نبود. در زمان قاجار قوام الملک که حاکم شرق فارس بود پا اردونی وارد لار شد آقای سید عبدالحسین اردونی جمع‌آوری نمود و پا اردوی قوام جدال کرد اردو به شیراز مراجعت کرد و موفق به گرفتن مالیات از منطقه لارستان نشد دوره سلطنت احمدشاه بود و رضاشاه وزیر جنگ بود.

احمدشاه از سلطنت خلع شد و رضاشاه جانشین سلاطین قاجار گردید اول کاری که کرد هر چه سران عشایر بود گرفت، یا تبعید کرد من و عمویم سردار بیک با ۲۵ نفر تنفگچی آمدم لار خدمت آقا^۱ و گفتیم ما مدتها از شما فرمانبرداری کرده‌ایم و هر دستوری شما دادید ما اجرا نمودیم، ما فدائی شما بوده و هستیم اکنون قدرت بدست رضاخان افتاده و هر چه سرزنده در مملکت بود از بین برد تکلیف ما چه می‌شود. آقا جواب داد تکلیف از من ساقط است. چونکه من

(۱) آقای سید عبدالحسین موسوی مجتهد لارستان.

را هم می‌خواهند تبعید کنند. شاید مرا به شیراز یا تهران ببرند نگهدار شما اول خدا و دوم همین کوهها می‌باشد بروید بامید خدا در کوهها خودتان را محافظت نمایند ما هم بدستور آقای سیدعبدالحسین مجتهد با ۲۵ نفر زدیم بکوه، سرداریک رئیس ما بود از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ (ه‌ش) متواری می‌بودیم. رضاشاه به تمام فارس، کرمان و بندرعباس اعلامیه پخش کرده بود که هر کس راهدار دولخانی را تحویل بدهد جایزه خواهد گرفت. اول بوسیله زادون خان گراشی سرداریک تأمین گرفت. سرهنگ عزیزاله خان رزمجو حکومت نظامی لارستان بود منم بوسیله سرهنگ رزمجو تأمین گرفتم ولی چون هر کس را رضاشاه تأمین می‌داد بعد از چند ماه او را می‌گرفت یا می‌کشت یا به زندان ابد می‌انداخت ما هم حاضر به آمدن به آبادی نشدیم و در کوهها بسر می‌بردیم پس از مدتی توسط تیمسار سیاه پوش فرمانده لشکر کرمان تأمین گرفتیم و چند سالی راحت بودیم ولی هر روزه‌ای به عناوین مختلف به اطراف ما می‌فرستادند تا ما به چنگ بیاورد ولی ما به چنگ نیامدیم تا اینکه سرداریک فوت شد و من با اقوام و بستگانم در بیابان متواری بودم هیچ شیی در بستر نخواستیم و هیچ وقت قطارم را از کمرم باز نکردم و کفشم را از یابم بیرون نیاوردم تا دوره بدست محمدرضاشاه افتاد او هم گاهی از کرمان و گاهی از فارس یا بندرعباس اردوی روانه می‌کرد ولی بمن دست پیدا نکرد در دشت کنار قلعه‌ای ساختم و در کوههای این دشت ماندم. حال پیرمردی شده تمام فرزندانم کشاورز، باغدار دامدار هستند.

راهداریک می‌گوید عرب و از طایفه عبدالیوسفی شیبانی می‌باشد که از ایل شیبانی به طایفه دولخانی آمده است و افتخارش به این است که اجدادش عرب هستند و عرب هم افتخار می‌کند که شجاع مردی چون راهداریک دولخانی خود را عرب می‌داند.



از راست به چپ ۱- علی محمد سهام پور ۲- ایرج دولخانی ۳- هوشنگ سهام پور ۴- راهداریک دولخانی

اشعاری از آقای ایرج دولخانی

فلک بس دوره‌ها را می‌دهد یاد بسی تاج کیانی داده بر باد
چو ایرج بس گذر کردند در این دیر بسی چون خسرو و شیرین و فرهاد

* * * *

به چشمان سیه صیدم نمودی تو دل من سینه تنگم ربودی
ز رگبار مسلسل نیست باکم تن ایرج تو خاکستر نمودی

* * * *

ولم زلفان بورش کرده شانه دو چشمش فتنه آخر زمانه
سر مژگان چشمش تیر برنو نموده قلب ایرج را نشانه

* * * *

خرامان می‌روی ماه ده و چار شدم برق‌دل جویت گرفتار
اگر خواهی که دلدارت شناسی منم ایرج که هستم پور رهدار

* * * *

شب‌بی که با تو بودم با دل شاد جدا گشتم ز تو صد داد و بیداد
توقع از تو دارم ای نگارم بهر جایی کُنی از ایرج‌ت یاد



چادرهای اعراب ابو محمدی

هرات یزد

هرات محلی است که بین یزد و فارس و کرمان قرار دارد از شرق به شهر بابک، از غرب به بوانات، از شمال به مرو دشت و از جنوب وصل است به حوزه شهرستان نی ریز. ابتدا میر علی خان و فرزندش میر مهدی خان از ایل شیبانی با عیال و اجشام به هرات می روند.

توقف اعراب لبومحمدی در هرات بعد از میر علی خان شیبانی

بعد از اعراب شیبانی قسمتی از اعراب جباره از طایفه لبو محمدی به هرات راه یافتند که عزیمت آنان بدین شرح است: اکبرخان فرزند حسین خان عرب شیبانی به وسیله فرج اله خان (خواهرزاده خود) فرزند عیسی خان شهر بابکی به ناحق بقتل می رسد این شخص گویا مسئول وصول مالیات هرات بوده که از طریق حاکم شهر بابک برای وصول مالیات به هرات می آید و دو نفر سوار هم همراه داشته به منزل خالویش که اکبرخان باشد وارد می شود پس از صرف نهار مطالبه مالیات املاک اکبرآباد را می نماید و اکبرخان از نظر اینکه اقوام بوده اند در مورد پرداخت مالیات تجدید وقت می نماید که مورد قبول فرج اله خان واقع نمی شود و درگیری بوجود می آید اکبر خان تنها بوده و فرج اله خان وقت را غنیمت شمرده اکبرخان را به قتل می رساند و از هرات خارج و راه شهر بابک را در پیش می گیرد و فرار را بر قرار ترجیح می دهد. بدنبال قتل اکبر خان عیال مرحوم حسین خان به خونخواهی پسرش با چند سوار و تفنگچی بسمت ایل عرب روی می آورد که خود را به اقوام عرب برساند و عده ای برداشته و به شهر بابک حمله نماید و تقاص خون فرزندش را بنماید به محلی بنام گرُخنگان که از توابع قنقری و بوانات جزء آباده می باشد، می رسد و طوایف عرب ایل لبومحمدی و خانه مرحوم مشهدی اسداله کلانتر طایفه لبو محمدی در آنجا بوده مرحوم مشهدی اسداله با دوربین تشخیص می دهد که سوار بر اسب عیال مرحوم حسین خان است و چون از واقعه قتل اکبرخان اطلاع داشته اند می داند که قصد آمدن به ایل عرب و خونخواهی فرزندش را دارد.

عیال مرحوم حسین خان با همراهان به سمت منزل مشهدی اسداله می‌آید شب را با سوار و تفنگچی همراه، در منزل مشهدی اسداله توقف می‌نمایند مشهدی اسداله ضمن تسلیت و دلجوئی از ایشان سؤال می‌کند که به کجا می‌روید و چه مقصودی دارید. می‌گوید فرج اله خان شهر بابکی پسر مرا به قتل رسانیده می‌خواهم از اقوام جمعیت جمع و به شهر بابک حمله کنم و تقاص خون پسر مرا بنمایم مرحوم مشهدی اسداله می‌گوید: بسیار کار خوبی است و ما هم شریک غم و اندوه شما در مصیبت وارده هستیم. نظم هرات و قلع و قمع قاتل فرزندان چندان اهمیتی ندارد. عیال مرحوم حسین خان که نامش مریم سلطان بوده با اظهار تشکر و اطمینان خاطر و امیدواری در منزل مشهدی اسداله توقف مینماید تا مشهدی اسداله با سوار و تفنگچی به هرات برود و انتظامات هرات را در دست بگیرد بعد از نظم هرات و سر و صورت دادن به زندگی از هم گسیخته خانواده حسین خان مریم سلطان به هرات مراجعت نماید و تصمیم برای تقاص گرفته شود.

مرحوم مشهدی اسداله خودش با پنجاه نفر سوار به هرات می‌رود و هرات را منظم می‌کند قلعه‌های خوانین شیبانی که هر کس برای خودش در آن قلاع فرمانروا بودند از دست اشرا و متجاوزین خارج می‌سازد و بکارهای کشاورزی هرات که کلاً متعلق به خوانین شیبانی بوده رونق و سروسامان و رواج می‌دهد بعد از چهل روز بی‌بی مریم سلطان عیال مرحوم حسین خان به هرات می‌آید زمان ناصرالدین شاه بوده و حاکم یزد صمصام بختیاری بوده شخصی بنام ضمیم الدوله را بعنوان حاکم شهر بابک و هرات از یزد می‌فرستد که در دو منزلی هرات جلو او را محاصره می‌کنند و قصد خلع صلاح او را داشته‌اند که ناچار به یزد مراجعت و در راه چند سر اسب او تلف می‌شود دورانی حرج و مرج بوده و دولت مرکزی قدرتی نداشته و حکومت ملوک الطوائفی بوده در این چنین وقتی مرحوم مشهدی اسداله از فامیل شیبانی در هرات کمکهای می‌نماید که برای اعراب شیبانی و املاک آنها که هر آن در خطر بوده کمک شایانی بوده‌است. چند مرتبه قصد حمله به شهر بابک را داشته‌اند که امکان قلع و قمع قاتل ضعیف به نظر می‌رسیده چونکه از شهر بابک خارج شده و خود را به کوهستان می‌مهند می‌رساند و در آنجا محلی بوده که دست رسی به آن مقدور نبوده‌است. بهر حال تصمیم چنین اتخاذ می‌گردد که بی‌بی مریم سلطان به اتفاق مرحوم میر احمد قلی فرزند مشهدی اسداله که شخصی با سواد و

دانا و شایسته بوده و به تهران عزیمت و خود را به ناصرالدین شانه برسانند و شرح قتل فرزندش را بعرض برساند با این اندیشه به اتفاق میر احمد قلی بی بی مریم سلطان به تهران حرکت می‌کند و پس از بیست روز راه پیمائی با اسب و قاطر که مرکب سواری بوده خود را به تهران می‌رسانند و وسیله صدر اعظم مراتب را بعرض شاه می‌رسانند و تقاضای ملاقات حضوری می‌کنند.

مورد قبول واقع می‌شود و بی بی مریم سلطان بحضور شاه می‌رسد و شرح قتل پسرش را بعرض می‌رساند شاه دستور می‌دهد حکم حکومتی هرات را بعنوان آن بی بی بنویسند به والی کرمان و والی یزد دستور می‌دهد احقاق خون فرزندش بشود و پس از گرفتن حکم حکومتی و دستور رسیدگی از تهران مراجعت و یکماه در ارض راه بوده‌اند که به هرات وارد می‌شوند از آن تاریخ طایفه لبو محمدی به هرات راه یافتند و املاکی در هرات خریداری می‌نمایند و مرحوم میراحمدقلی با دختر مرحوم حسین خان بنام زهره سلطان ازدواج می‌نماید و ساکن هرات می‌شود و قسمتی از افراد طایفه لبو محمدی در معیت مرحوم میراحمدقلی مانند تیره لُرو قسمتی از سادات آل علی مقیم هرات می‌شوند که هنوز از بقایای آنها در حوزه هرات به کشاورزی اشتغال دارند. اگر مرحوم مشهدی اسداله از خانواده حسین خان شیبانی هرات حمایت نمی‌کرد با قتل مرحوم اکبرخان شیبانی‌های ساکن هرات از هم گسیخته و پراکنده می‌شدند. بدنبال قتل مرحوم اکبرخان فرزند مرحوم حسین خان هراتی شیبانی که بوسیله فرج‌اله خان شهر بابکی اتفاق افتاد و با وصلت مرحوم میراحمدقلی با زهره سلطان صیبه مرحوم حسین خان هراتی سه پسر بنام مرتضی قلی خان و امیرآقاخان و مهدی خان و یک دختر بنام صدری جهان حاصل این ازدواج بوده که اکنون هیچیک از آنان در قید حیات نیستند از مرحوم مرتضی قلی خان یک پسر بنام محمد حسین عشایری از مرحوم امیرآقاخان ۲ پسر بنام خسرو و پرویز و از مهدی خان سه پسر بنام هادی و محمدرضا و محمدحسین صدری جهان که با مرحوم عبدالحسین خان سهام پدر نگارنده پسر عمویش بود ازدواج کرد و سه پسر بنام نگارنده و علی محمدخان و حسین خان این بود شرح وابستگی و فامیلی قبیله لبو محمدی با شیبانی هرات.

از امیر آقا خان (منوچهر) چهار دختر بنامهای حاجیه بدرالملوک همسر علیرضا شیبانی
 قمرالملوک همسر حسین سهام پور فاطمه سلطان همسر هادی شیبانی (جهانگیر) زهره سلطان
 همسر مسعود خاکپور از مهدی خان پنج دختر بنامهای افسر الملوک همسر داریوش سهام پور
 شمس الملوک همسر محمد حسین عشایری (ایل خان) نورسته همسر پرویز سهامی (اکبر)
 صفا همسر نجفی از اهالی یزد عزیزه همسر رحمانی یزدی می باشد.



مرتضی خان



امیر آقا خان



سمت راست محمدحسن خان عشایری و آقای شمسی شرح بابکی



مهدی خان

شرح رؤسای طایفه مزیدی

طایفه مزیدی دارای ۱۲ تیره می‌باشند - ۱- رمضانلی - ۲- ادهمی - ۳- عزیزلی - ۴- گله خوشی - ۵- شیرازی - ۶- حاجق نظری - ۷- لبو حسین - ۸- نظری - ۹- میرکی - ۱۰- مهربابی از تیره رمضانلی - ۱۱- موشروانلی - ۱۲- چنکانچی ابوالمحمع مزیدی عبارت است از اسکندری - اردال - شکاری در حوزه فسا و داراب تیره رمضانلی و مهربابی که از تیره رمضانلی هستند در دو نقطه کوه جرد و بیخه دراز سکونت دارند و بقیه در منطقه فسا می‌باشند تیره عاشورلی از طایفه مزیدی است.

میر محمدعلی جد خوانین مزیدی دارای ۷ پسر بوده - ۱- میر محمد شریف خان - ۲- میر غریب خان - ۳- میر محمد حسین - ۴- میر محمد میرزا - ۵- میر علی مدد - ۶- میر علی همت - ۷- میر محمد طاهر.

میر محمد شریف خان را به تحریک قوام الملک شیرازی که حاکم ایل عرب بوده پسر برادرش بنام قبادخان فرزند میر محمد میرزا به قتل می‌رساند. علی محمدخان فرزند میر غریب خان در قتل میر محمد شریف خان دست داشته مرحوم میر محمد شریف خان دارای دو زن بوده یکی از طایفه مزیدی تیره عزیزلی ۲ پسر از آن زن داشته بنامهای ۱- ابوالحسن خان - ۲- محمود خان از زن دوم که دختر محمدحسین خان بزرگ و خواهر مرحوم منصورالسلطنه و امیرسلیم خان بوده: ۱- سرهنگ محمدتقی خان - ۲- میر مهدی خان بوده است.

مادر میر محمد شریف خان خواهر مرحوم محمدحسین عرب شیبانی و دختر مرحوم رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب و بهارلو بوده است از ابوالحسن خان - ۲- پسر بوجود می‌آید بنام ابوالفتح خان و از ابوالفتح خان ۲ پسر بنامهای ۱- عبدالحسین خان - ۲- لهراسب. از عبدالحسین - ۱- گشتاسب - ۲- عباس و از لهراسب - ۱- پسر بنام غلامرضا از محمود خان اولادی بوجود نیامده از سرهنگ محمدتقی خان یک پسر بنام منوچهر خان عرب و یک دختر بنام ایران خانم روجه الله قلی خان خسروی فرزند امان الله خان از خوانین بوانات از منوچهر خان یک پسر بنام محمدتقی خان و یک دختر از میر مهدی خان یک پسر بنام جعفر قلی خان و یک دختر بنام خانم بالا که زوجه نوروزاد همی شد از جعفر قلی خان یک دختر که زوجه عباس پاک نیت اصفهانی شد از مرحوم میر غریب خان یک پسر بنام عوض و یک دختر که مادر مرحوم حاج سلیمان خان امیرپور

از خوانین قنقری بود از عوض آقا یک پسر بنام صمد و یک دختر بنام رضیه از صمد ۲ پسر بنامهای رستم و خرم - رستم آموزگار و خرم در سویس تحصیل می‌کند. از میر محمد حسین ۲ ۱ - پسر بهادر خان ۲ - مهدیقلی از بهادر خان ۲ - پسر بنام غلامحسین خان و محمدحسین خان و ۳ دختر بنام زیورخانم - زمان خانم - رباب خانم از غلامحسین خان ۴ دختر بنامهای ۱ - افسر ۲ - شیرین ۳ - نسرین ۴ - سیمین. از محمدحسین خان ۱ پسر بنام محمدخان و از محمدخان ۴ پسر بنامهای ۱ - ایرج ۲ - محمود ۳ - داور ۴ - یاور زیورخانم عیال مرحوم امیر آقاخان بهارلو و دارای فرزندان بنامهای حسین خان - احمدخان - اردشیرخان و بهرام خان. میباشند. میر محمد میرزا دارای سه پسر بنامهای ۱ - قبادخان ۲ - حسین علی خان ۳ - ابراهیم خان از قبادخان اولادی نمانده از حسینعلی خان هم اولادی نیست از ابراهیم خان یک پسر بنام آقابابا و دو دختر. میرعلی مدد دو پسر داشته بنام میرزا حسنقلی و عبدالرحمن و یک دختر داشته بنام کشور که عیال مرحوم بهادرخان بوده است از میرعلی همت یک پسر بنام مرتضی قلی و یک دختر که عیال علی محمدخان بوده. از مرحوم میر غریب خان یک پسر بنام علی محمدخان بوده که در قتل میر محمد شریف خان دخالت داشته مرحوم علی محمدخان دارای یک پسر بنام رضاقلی خان و دو دختر بنامهای قمرالزمان که زوجه محمدرضا خان قوام الملک حاکم ایل خمسه می‌شود و یک دختر که عیال شیخ غلامرضای علامه شیرازی می‌شود از مرحوم رضاقلی خان سرگرد علی محمد خان بقائی بود از اختلاف بین خوانین مزیدی و قتل میر محمد شریف خان چنین معلوم می‌شود که باعث تمام برادرکشیا قوام الملک شیرازی بوده چون میر محمد شریف خان چنان با خوانین عرب شیبانی که حاکم ایل بوده اند منصوب و فامیل بوده به این واسطه اسباب قتل او را وسیله اقوام فراهم نموده و نامبرده با دختر علی محمدخان که یکی از همدستان در قتل میر محمد شریف خان بوده ازدواج می‌نماید تا قدرت ایل خانی عرب شیبانی کاسته گردد و این سیاست هم به نتیجه مطلوب می‌رسد.

میر محمد طاهر دارای یک پسر بوده بنام محمد و دو دختر بوده بنام جهانتاب زوجه مرحوم میرامان الله از خوانین ابو محمدی می‌شود که در همان سال اول ازدواج میرامان الله در محلی بنام حاج طاهره جزء حوزه داراب سوار اسب با عیالش به خانه پدر عیالش می‌رفته و در عرض راه وسیله شخصی یاغی بنام قُلبهارلو به قتل می‌رسد و جهانتاب با مرحوم میر عوض آقابومحمدی پسر عموی امیر قلیخان ازدواج بنماید که دارای ۲ پسر بنام میرامان الله سیاه خان می‌شود پس از

فوت میرعوض آقا با بهادرخان یکی از خوانین لبو محمدی ازدواج می نماید که دارای یک پسر بنام کُرقلی و یک دختر بنام فرنگیس می شود و دختر دوم عیال شهبازخان عرب بنی عبدالهی برادر عسکرخان می شود که دارای فرزندی بنام علی نقی خان می باشد. از علی نقی خان پسر بنام محمدقلی خان است و چند دختر که یکی همسر آقای عسکرخان شیبانی و یکی همسر آقای فرهاد ضرغامی و یکی همسر، سرهنگ اسفندیاری می باشد این بود شجره نامه خوانین مزیدی عرب.

شرحی از تیراندازان و سوارکاران مزیدی

مرحوم بهادرخان فرزند میرمحمدحسین بهترین تیراندازان و سوارکاران بوده است. در جنگ اول جهانی که اردوی قوام الملک برای سرکوب حجت الاسلام آقای سید عبدالحسین مجتهد عازم لارستان بوده در گردنه تاریخی بین راه لار و شیراز جلو اردوی قوام الملک را می بندد و با اردو می جنگد و از رفتن به لارستان اردو را باز می دارد یکنفر تفنگچی همراه بهادرخان بوده بنام حاج بابا از تیره مهرابی و یکنفر بنام کهندل از تیره عزیزلی و یکنفر بنام میرشکار علی از تیره میرگی پدر مرحوم ولی خان صادقی بوده این سه نفر تفنگچی سرکرده تفنگچیان بهادرخان بوده اند که در آن جنگ رشادت و شجاعت زیادی از خود ابراز می دارند و اردوی قوام الملک را وادار به بازگشت به شیراز می کنند - خان میرزا عاشوری که تفنگچی بسیار زرنگی بوده بدست مرحوم بهادرخان کشته می شود چونکه نامبرده مخالف با تصمیم بهادرخان در مورد مبارزه با اردوی قوام الملک بوده است. لیکن خان میرزا از طایفه مزیدی بوده.

(از اشعار خان میرزا) خانمیرزا عاشوری طبع شهری هم داشته و تخلص او ذیلی بوده

که ای چرخ فلک چرخت نگون باد	نشد از گسردشت یکدم دلم شاد
نگشستی هیچ برکام ذیلی	الهی قلبت همچون من غمین باد
ذیلی دل بدنیائی چه بستی	چه میجویی و پویای چه هستی
دل از دارجـهـان برکن ذیلی	که جویای ره بیهوده هستی
سر ^۲ از خاک لحد بردار بردار	ذیلی را ذلیل و زار مگذار
پس از مرگ تو ای سردار سرهنگ	ذیلی شد به چشم مردمان خار

(۲) مرحوم سرهنگ محمدتقی خان عرب در لارستان بدست اشوار لارستانی قتل می رسد که شرح مفصل آن در این کتاب ذکر گردیده - مرحوم خانمیرزا عاشورلی این دوییتی را بمناسبت قتل مرحوم سرهنگ محمدتقی خان سروده است.

از شجاع مردان طایفه مزیدی علی میرزا گله ولی خان صادقی - ماشاله عزیزلی - کوچکعلی عزیزلی - غلامحسین خان بهادری را باید نام برد.

فرزندان میر مصیب قهقانی عرب شیبانی

میرحسام‌الدین معروف به سرخ چشم از ایل عرب شیبانی در غی ویز اقامت می‌نماید و در همان شهر حاکم و سرپرست می‌شود. از آن نژاد دو برادر بنامهای میرظهرباب و میرمهرباب خود از فرزندان مصیب قهقانی خزائی می‌دانند بسمت مزایجان و حاجی‌آباد داراب روی آورده و در آنجا سکونت اختیار می‌کنند. لژی یکی از آن دو برادر فرزند بنام آقا محمد و از او فرزندی بنام ملاحسن بوجود می‌آید که در سه محال مزایجان و حاجی‌آباد مالک و سرپرست می‌شوند از ملاحسن دو پسر یکی آقاباباخان که سرپرست و کلاتر منطقه حاجی‌آباد بوده و دیگری شاه مرادخان که رئیس و حکمران منطقه سه محال مزایجان می‌گردد هر دو برادر حوزه وسیع حاجی‌آباد و مزایجان را متصرف و تشکیل ایل و طایفه‌ای از اعراب را بوجود می‌آورند. شرح مفصلی از رشادت شاه مرادخان و مردمداری آقاباباخان در کتاب وقایع‌التفایه نوشته شده است. و نیز در شرح قطریه مفضل نوشته شد.



حسین قلی خان گسراء



آقا باباخان شجاعی

نامی و یادی از شعرای گمنام طایفه غنی

ایاز ابن عبدالطیف از تیره عطائی - کربلائی حاجی آقا از تیره علی خانی - کربلائی حاج قلی
سرخیز از تیره اشرف مردانی شاعر و سخن‌دان بودند و اندک در اینجا از هر یک دوبیتی‌هایی
آورده می‌شود.

ولم صغرا، ز پله شد نمودار بدن چون گل ولیکن خارج از خار
صف زلف ول ایمن لطیفاً چه گزوهانی که ایستاده خبردار
ایاز لطیفاً

براه راست پویا شوم ایادل که بار کج نرفت هرگز بمنزل
به چشم خویشتن دید ابن شکر کج افعالن فنا شد بر در منزل
کربلائی حاج آقا علی خانی

شه من گر زند بردلدش هی بقای عمر اعدا را کند طی
برون آرد اگر تیغ دو سر را نماند رطب لا بآسأ و لاشی
کربلائی حاج قلی اشرف

قسم خوردم به سلطان ولایت بلا بر مرد خوب هرگز نیاید
زن بی شرم مرد کم تعصب امیدوارم که از مادر نزاید

اثر استاد اعظم الله شهابی (شهاب اعظم) از طایفه درازی عرب

شیبانی گریه شوق

گریه شوق جان می‌کشدم بر سویش که بهر جا نگرم هست همانجا کویش
جلوه‌اش از همه جا گشته پدیدار و عیان نیست جائی که نشانی نبود از رویش
خلوت آن است که من باشم و دلار عزیز تا که از شوق بی‌وسم رخ و مشکین مویش
تا بد آنجا بکشید است مرا عشق کنون که رسد از گل و ریحان به مشام بویش
دادم ایمن و دل و جان برهش بی‌پروا بس اثرهاست بچشم و نظر جادویش
خوی خوش مژده وصل است بعاشق از یار سازگار است بهر عاشق بیدل خویش
دل برفت از کف و از دل خبری نیست دگر غرقه در مهرم و لطف و کرم دل جویش
دارم امید خطائی نزنند از من سر وای آن لحظه که در هم بکشد ابرویش
عاشقی همچو (شهابی) نتوان یافت بگو
آفرین باد به عشق و نظر نیکویش

(دوییتی اختصاصی)

(چه خوش)

چه خوش در زندگی آزاده بودن

چه خوش سرمست عشق و باده بودن

چه خوش شمع و گل و پروانه گشتن

چه خوش در کوی یار افتاده بودن

شیراز - در سال ۱۳۷۰ (از شهاب اعظم)

شجره نامه مرحومان خانبازخان بزرگ و فرزندش عسکر خان

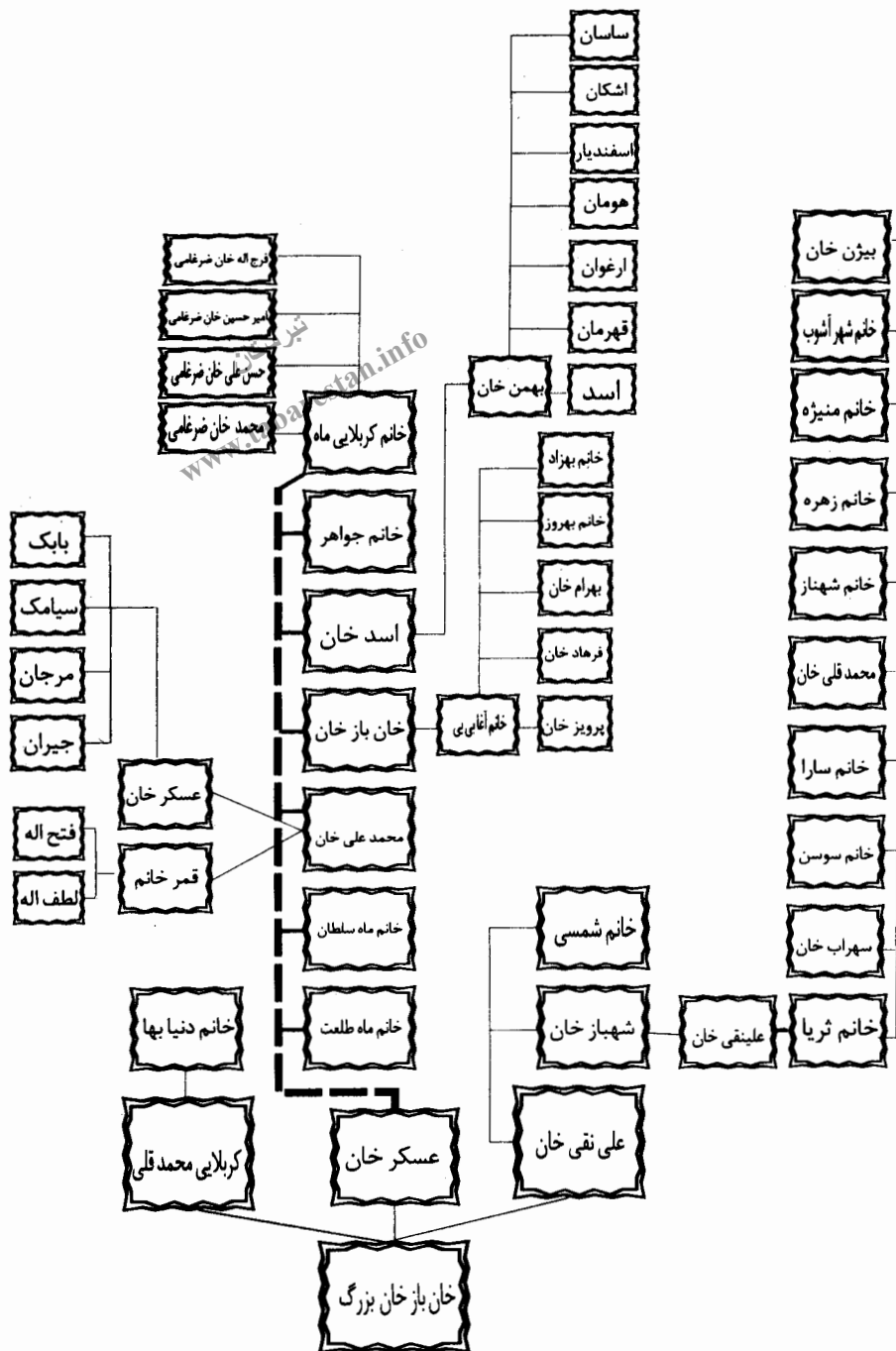
مرحوم خانباز اول از ایل عرب شیبانی از طایفه بنی عبدالهی دارای سه پسر بوده بنامهای عسکر خان و علینقی خان و کربلایی محمدقلی خان.

عسکر خان دارای چهار زن بوده زن اول بنام کربلایی عطری دختر میراله مراد یکی از سران طایفه بنی عبدالهی زن دوم بنام شهناز بوده خواهر رضاخان کلاتر طایفه عبدالیوسفی شیبانی زن سوم بنام جهان بوده و دختر حاج مهدخان کلاتر ایل باصری زن چهارم کربلایی ماه جان دختر قدرت الله از طایفه عرب آل سعدی از زن اول صاحب دو دختر می شود بنام جواهر و کربلایی ماه طلعت از زن دوم که قبل از مرحوم عسکرخان زن مرحوم علینقی خان برادرش بوده و یک دختر از علینقی خان بنام کربلایی شمس داشته که در جنگهای برادرش مرحوم خانبازخان دوم فرزند عسکرخان با قوای دولت با برادرش در جبهه جنگ شرکت می کرده و دو پسر عسکر خان از زن دومش ۱ - خانباز خان ۲ - اسدخان، از زن سوم دختر مرحوم حاج مهدخان باصری یک پسر بنام محمدعلی خان و یک دختر بنام خانم سلطان داشته از زن چهارم که قبلاً زن محمد مراد از سران طایفه بنی عبدالهی که بعد از محمد مراد با مرحوم عسکرخان ازدواج می کند یک دختر داشته بنام کربلایی ماه خانم کربلایی ماه با مرحوم پرویزخان کلاتر ایل باصری و پسر حاج مهدخان ازدواج می کند فرزندان بنامهای محمدخان - حسن علی خان - امیرحسین خان و شاه پورخان و فرج الله خان و طلعت خانم و زمان خانم بوجود می آید. عسکرخان یک دختر از زن اولش بنام خانم جواهر داشته که با مرحوم ایازخان فرزند کوهی از طایفه عبدالیوسفی برادر رضاخان کلاتر عبدالیوسفی ازدواج می نماید دارای ۳ فرزند می شود یک پسر بنام جوادخان و دو دختر بنام خانم عطری و خانم ذلیخا یکی از دخترهای مرحوم عسکرخان که بنام کربلایی ماه طلعت زن مرحوم اسدقلی خان فرزند رضاقلی خان کلاتر طایفه عبدالیوسفی می شود و دارای سه پسر بوده بنامهای عبدالحسین خان - علینقی خان و اسفندیارخان و دارای سه دختر بنامهای سدی خانم که همسر ارغوان خان خسروی پسر عطاخان نوه رضاقلی خان ۲ خانم گوهر همسر حبیب الله خان فرزند عوض آقا نوه کوهی عبدالیوسفی ۳ - خانم ملک تاج همسر بهمن نیرومند فرزند علیدادخان

باصری دختر مرحوم اسدخان بنام عالم بها همسر علی نقی خان پید شهری نوه رضاقلی خان از خوانین بیدشهر لارستان خانم سلطان دختر مرحوم عسکرخان همسر ناصر برومند فرزند ایازخان باصری مرحوم علینقی خان برادر بزرگتر از مرحوم عسکرخان بوده - علینقی خان دارای یک همسر بوده بنام خانم شهناز دختر خسروخان عبدالیوسفی بوده و خواهر رضاخان کلانتر طایفه عبدالیوسفی که در قسمت فوق گفتم بعد از فوت علینقی خان همسر مرحوم عسکرخان می شود. از آن همسر علینقی خان یک پسر داشته بنام شهبازخان و یک دختر داشته بنام کربلایی شمس که در قسمت فوق نام آن خانم را آوردیم. از شهبازخان یک پسر بنام علینقی خان بوجود می آید علینقی خان دارای ۲ همسر بوده یکی از ایل نفر دختر تهمن نفر و یکی دیگر دختر ایازخان عبدالیوسفی از دختر تهمن نفر دارای ۶ فرزند که چهار نفر آنها دختر و ۲ نفر آنها پسر بوده پسر اول محمدقلی خان پسر دوم سهراب خان دختر اول خانم نیره همسر مرادخان فرزند ابراهیم خان از طایفه بنی عبدالهی دختر دوم خانم شهرآشوب همسر فرهاد خان ضرغامی پسر مرحوم محمدخان ضرغامی رئیس ایل باصری دختر سوم شهناز خانم همسر الله مراد فرزند ابراهیم خان از طایفه بنی عبدالهی دختر چهارم خانم سوسن همسر سرهنگ اسفندیاری از ایل نفر از همسر عرب مرحوم علینقی خان که تحقیق در قسمت نام او بعمل نیامده. ۲ پسر بنامهای ۱ - شهبازخان و بیژن خان و سه دختر بنام سارا خانم که همسر عسکرخان شیبانی فرزند محمدعلی خان نوه عسکرخان ۲ بنام زهره خانم همسر داریوش شکوهی نوه نوروزعلی خان باصری ۳ - بنام خانم ثریا همسر ایازخان فرزند جوادخان عبدالیوسفی مرحوم کربلایی محمدعلی خان برادر عسکرخان همسرش بنام خانم کتون دختر میرالله مراد بنی عبدالهی و یک دختر از آن خانم داشته بنام خانم دنیاها که همسر مرحوم قلی خان عبدالیوسفی می شود.

مادر عسکرخان و علی نقی خان که فرزندان خانبازخان اول بوده اند از ایل بختیاری می باشد زمانی دولت خانبازخان بزرگ را در ایل بختیاری تبعید می کند چون جوانی بسیار شجاع و رشید بوده یکی از خوانین بختیاری که تحقیق در نام او بعمل نیامده دخترش را به عقد خانبازخان در می آورد نتیجه آن ازدواج فرزندان چون عسکرخان و علینقی خان و کربلایی محمدقلی خان بوده.

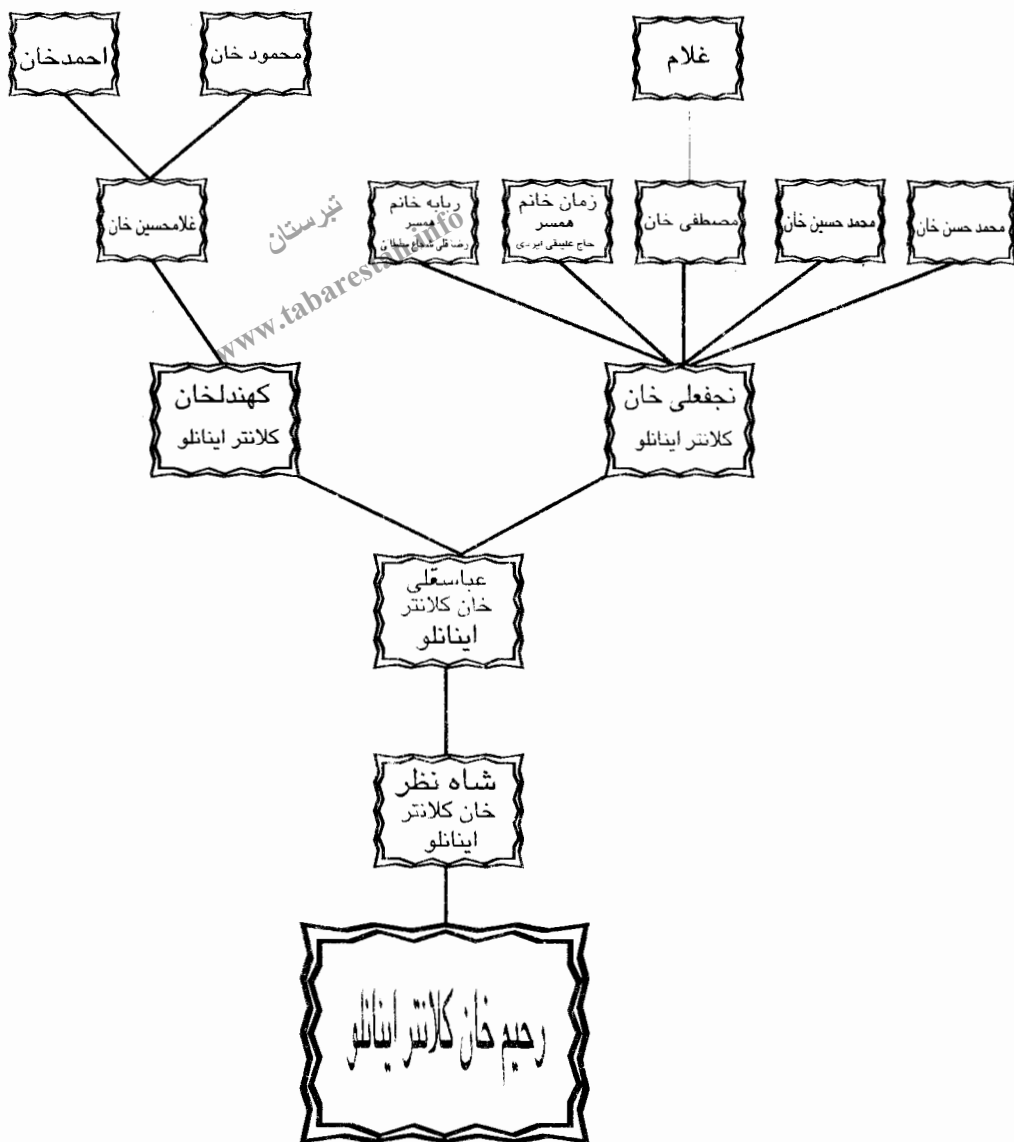
از عسکرخان سه پسر بوجود می‌آید بنامهای خانبازخان دوم و اسدخان و محمدعلی خان از خانبازخان یک دختر بنام خانم آغایی بی که همسر مرحوم محمدخان ضرغامی رئیس ایل باصری بود. از اسدخان یک پسر بوجود می‌آید بنام بهمن خان و از بهمن خان هفت پسر بوجود می‌آید بنامهای قهرمان - ارغوان - اسفندیار - ساسان - اشکان - اسد - هومان از محمدعلی خان فرزند سوم عسکرخان یک پسر بوجود می‌آید بنام عسکرخان دوم و از عسکرخان دو پسر بوجود می‌آید بنام سیامک و بابک و از کربلایی محمدقلی اولاد ذکوری بوجود نمی‌آید از علینقی خان یک پسر بوجود می‌آید بنام شهبازخان و از شهبازخان یک پسر بوجود می‌آید بنام علینقی خان دوم و از علینقی خان دوم چهار پسر بوجود می‌آید بنام محمدقلی خان و شهبازخان و سهراب خان و بیژن خان این شجره نامه خانبازخان اول بود.



شجره نامه مرحوم رحیمخان کلانتر اینانلو

رحیم خان کلانتر اینانلو دارای دو پسر بوده بنامهای معصوم خان و شاهنظرخان از شاه نظرخان دو پسر بوجود آمد بنامهای عباسقلی خان و رضاقلی خان - عباسقلی خان کلانتر اینانلو می شود از معصوم خان اولاد ذکوری نبوده یک دختر داشته که همسر عباسقلی خان می شود از دختر معصوم خان صاحب ۷ پسر می شود که ۵ پسر او در جوانی فوت می نماید و ذکری از آنها نیست. نام یکی از فرزندان که در جوانی فوت می نماید معصوم خان بوده و دو پسر که از عباسقلی خان می مانند صاحب همسر و فرزند می شوند یکی بنام کهندل خان و یکی بنام نجفقلی خان بوده کلانتری طوایف اینانلو به مرحوم کهندل خان و نجفقلی خان بوده اند. از کهندل یک پسر بوجود می آید بنام غلامحسین خان که شهرت آن معصومی می باشد و از غلامحسین خان دو پسر بوجود آمد بنام احمدخان و محمودخان و چند فرزند ذکور دیگری هم دارد که اطلاعی از نام آنان در دست نیت از نجفقلی خان سه پسر بنام محمدحسن خان و محمدحسین خان و مصطفی خان که شهرت آنها معصومی بود آنان هم دارای فرزندان هستند که نام آنها را نمیدانم. مرحوم نجفقلی خان دو دختر داشت دختر اول بنام ربابه خانم که همسر مرحوم رضاقلی خان شجاع سلطان کلانتر حاجی آباد داراب شد که فرزندش بنام آقا باباخان شجاعی کلانتر حاجی آباد بعد از مرحوم رضاقلی خان ربابه خانم با مرحوم امیرقلی خان برادر رضاقلی خان ازدواج می نماید که یک پسر از او بنام عبدالحسین خان بوجود می آید دختر دوم مرحوم نجفقلی خان بنام زمان خانم همسر حاج علی نقی ایزدی یکی از سرشناسان اینانلو می شود فرزندان از آن مرحوم دارد بنام محمدرضا ایزدی و یک پسر دیگر دارد که نامش را نمی دانم. منوچهر شاهرخ فرزند حاج عزیر نوۀ حاج کاکاجان از تیره اوشارشاکی اینانلو مادرش دختر مرحوم علینقی ایزدی و مادر بزرگش دختر مرحوم نجفقلی خان در تهیه عکس مرحوم عباسقلی خان و رضاقلی خان کلانتر اینانلو که جد اعلای ایشان است ما را یاری کرد صمیمانه تشکر می نمایم.

مختار خان ارجمند کلانتر اینالو



امیر آقاخان مُلقب به منصور السلطنه عرب فرزند محمدحسین خان بزرگ

دارای ۲ همسر بوده. همسر اول دختر مرحوم فتحعلی خان از خوانین شهرستان نیریز که نژاداً عرب شیپانی می‌باشد و در شرح شهرستان نیریز مفصل نوشته شده است. همسر دوم مرحوم منصور السلطنه عرب دختر دُکتر محمدخان نیریزی می‌باشد.

از همسر اول یک پسر بنام حسین قلی خان عرب که افسر ارتش بوده و در جوانی فوت می‌نماید و دو دختر بنام ۱- بدرالملوک که همسر محمدهاشم خان کدیور از خوانین بوانات بوده. ۲- کوکب الملوک همسر محمدحسین خان عرب شیپانی بوده.

از همسر دوم داری ۲ دختر و یک پسر بوده است. دختر اول بنام شمس الملوک عیال مرحوم امیرعلی خان همایونی از خوانین سوریان بوانات دختر دوم بنام نیرالملوک همسر یکی از خوانین بیضا بوده و در جوانی فوت می‌نماید. و یک پسر بنام دکتر عطاالله خان عرب که در تهران زندگی می‌کند.

همسر مرحوم امیر سلیم خان عرب فرزند محمد حسین خان بزرگ دارای یک همسر بوده که از اهالی قره‌باغ روسیه بوده و نام پدرش مشهدی نصیرخان بوده. مرحوم امیر سلیم خان دارای ۵ پسر و ۲ دختر بوده بنامهای ۱- محمدحسین خان ۲- عباسقلی خان ۳- اسدالله خان ۴- فرج الله خان ۵- مسعود خان ۶- قمرالملوک همسر مرحوم سرهنگ محمدتقی خان عرب ۷- خانم قیدافل عیال مرحوم غلامعلی خان بامداد از خوانین بوانات

مرحومان منصورالسلطنه و امیر سلیم خان دارای دو خواهر بوده‌اند یکی ایران خانم همسر اله‌قلی خان مادر مرحوم محمدهاشم خان و محمدکاظم خان و نصرت‌اله خان و یکی همسر مرحوم میرمحمدشریف خان مزیدی مادر سرهنگ محدتقی خان عرب می‌باشد.

بی بی رضیه سلطان دختر حاج عباسقلی خان و عباسقلی خان پسر میرزا قاسم خان

در سن ۱۶ سالگی با مرحوم علی اکبر خان فرزند خانابا خان برادرزاده میرزا قاسم خان ازدواج می نماید نتیجه این ازدواج یک پسر بنام مرحوم محمدحسن خان بوده مدت سه سال عیال مرحوم علی اکبر خان بوده و علی اکبر خان فوت می نماید. پس از دو سال گذشت از مرگ شوهرش با مرحوم محمدحسین خان عرب شیانی فرزند مرحوم رضاقلی خان ایل خانی عرب ازدواج می نماید که ثمره آن ازدواج دو پسر بنامهای امیر آقاخان منصورالسلطنه و امیرسلیم خان و سه دختر بنامهای که یکی زن مرحوم میرمحمد شریف خان مزیدی و یکی زن مرحوم الله قلی خان بواناتی و یکی زن صاحب جمع که اهل اصفهان بوده که ثمر این سه خانم از مرحوم میرمحمد شریف خان مرحوم سرهنگ محمدتقی خان و مرحوم میرمهدیخان و خانم بالا از مرحوم الله قلی خان دو پسر یکی مرحوم محمدهاشم خان کدیور و یکی مرحوم محمدکاظم خان کریم پور که هر دو از خوانین بوانات می باشند.

از مرحوم صاحب جمع یک پسر بنام فریدون خان که افسر ارتش بود و در ارتش پایش مورد اصابت گلوله قرار گرفت و پای او را قطع کردند و تا آخر عمر در وزارت دارایی انجام وظیفه نمود و بعد از فوتش در حضرت علی بن حمزه شیراز دفع گردید.

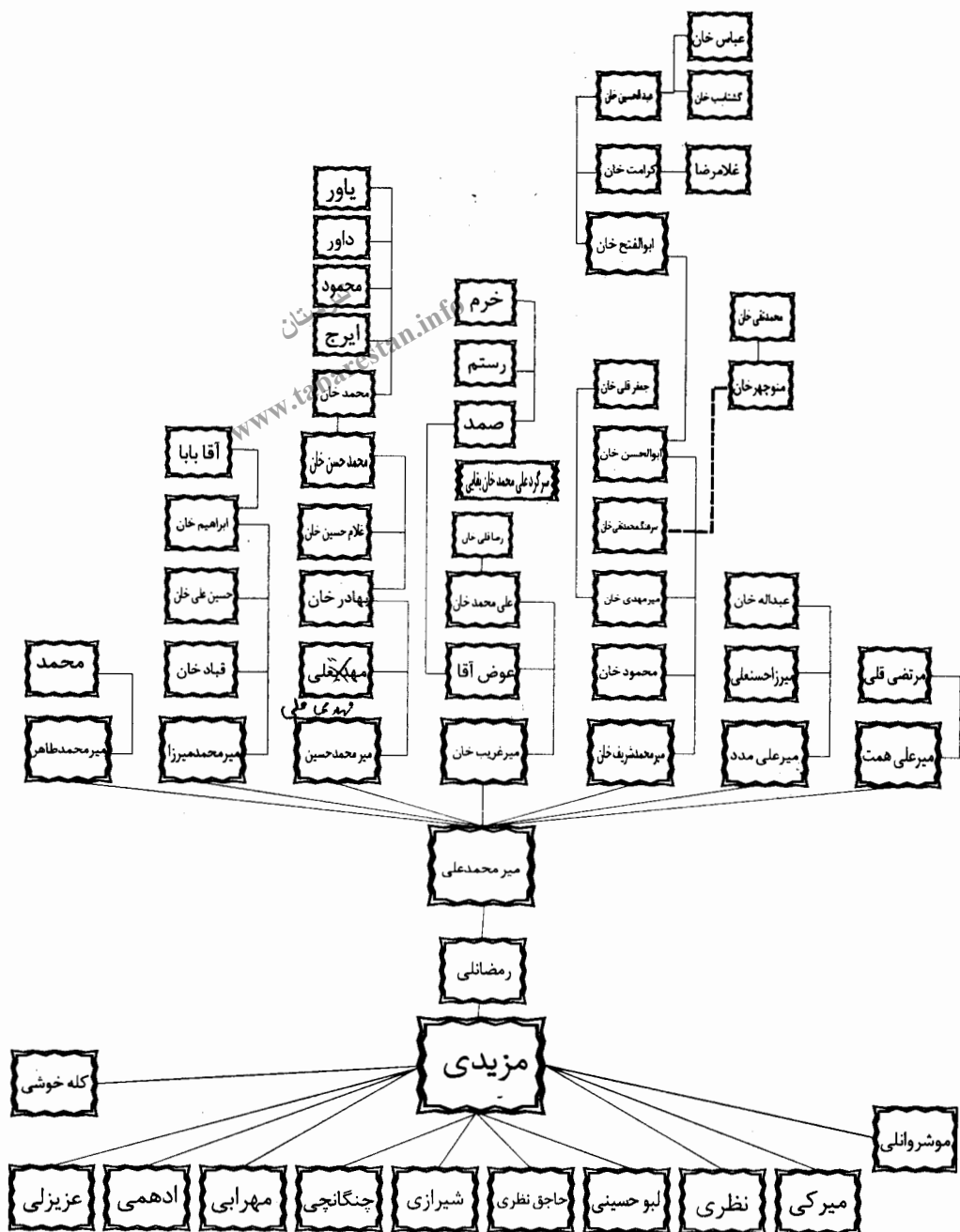
مرحوم سرهنگ محمدتقی خان که با دختر مرحوم امیرسلیم خان بنام قمرالملوک ازدواج نمود ثمره آن ازدواج یک پسر بنام منوچهرخان عرب و یک دختر بنام ایران خانم که عیال الله قلی خان خسروی فرزند امان الله خان شد از مرحوم محمدهاشم خان کدیور یک پسر که مادرشان دختر امیر آقاخان منصورالسلطنه می باشد بنام دکتر عنایت الله خان کدیور دکتر حقوق و استاد دانشگاه می باشد و قبل از بازنشستگی بشغل دادستانی در اصفهان انجام وظیفه می نمود. از کاظم خان یک پسر که مادرش دختر حاج محمدکریم خان بواناتی بود یک پسر بنام عبدالحمید خان در جوانی فوت شد و دو پسر از او باقی است که در لندن می باشند.

از منوچهرخان فرزند سرهنگ محمدتقی خان یک پسر بنام محمدتقی که در خارج زندگی

می‌کند و یک دختر بنام میترا که در تهران زندگی می‌کند و خانم و آقای رهنما می‌باشد. از ایران خانم سه دختر باقی‌ست از میرمهدی خان فرزندی نبود.

از مرحوم محمدحسن خان سه پسر بنامهای بهرام خان چوبینه و جهانشاه خان چوبینه و علی اصغر خان چوبینه. بهرام خان در عشوان جوانی بدرود حیات گفت و بقرار مسموع یکی از افراد بسیار لایق و شایسته و با معلومات بوده و پیشکار مرحوم سرهنگ تقیخان در لارستان زمانی که ایشان حکومت نظامی لارستان بوده است از مرحوم جهانشاه خان ۲ پسر یکی دبیر و دیگری مهجور است از علی اصغر خان چهار پسر بنام فرهنگ - فرهاد - محمد رضا و فتح دو نفر اول از اداره صنایع و معادن و ۲ نفر دوم یکی در اداره بازرگانی و دیگری شغل آزاد دارد یک دختر به نام خانم آفاق که عیال یداله خان نگهبان می‌باشد.

مرحوم محمد حسن خان دارای چهار دختر بوده اول زیور خانم عیال مرحوم سلمان خان کلانتر طایفه کوچی عرب و دوم عالییه خانم مرحوم محمد باقرخان پسر عموی علی اکبرخان سوم زینت خانم عیال مرحوم فتحعلی خان پسر مرحوم حاجی محمدعلی خان چهارم مرحوم قمرخانم عیال مرحوم امیرحسین خان احمدی مالک مظفرآباد این بود شرح فرزندان مرحوم محمد حسن خان برادر بطنی منصورالسلطنه و امیرسلیم خان از زیور خانم عیال مرحوم سلمان خان نوری یک دختر بنام پوران خانم از عالییه خانم یک پسر بنام امیرعلی همایونی دبیر دبیرستانهای شیراز از مرحوم زینت خانم یک پسر بنام علی مراد همایونی که در جوانی فوت شده که یک اولاد که نامش را نمی‌دانم این بود شجره نامه خاندان رضیه سلطان و عرب شیانی .





آزاده و سرباز وظیفه مجید سهامی

سرباز وظیفه مجید سهامی فرزند نظام متولد ۱۳۴۰ شماره شناسنامه ۱۰۹ صادره از نیریز طایفه لَبو
محمدی تاریخ اسارت ۶۷/۴/۳۰ تاریخ آزادی ۶۹/۹/۲۰ محل اسارت سومار محل آزادی یعقوبیه عراق
در اردوگاه یعقوبیه اسیر بوده

از جناب آقای محمد علی بابکان رئیس هیئت مدیره و آقای علیرضا یاراحمدی مدیر عامل چاپخانه حافظ شیراز که نسبت به چاپ تاریخچه ایلات و عشایر عرب خمسه فارس زحمت کشیدند صمیمانه تشکر نموده توفیق ایشان را در راه خدمت به خلق از خدای متعال مسئلت می‌نمایم.

مؤلف - هوشنگ سهامپور

تبرستان

www.tabarestan.info



یادی و نامی از آزاده

صاحب عکس فوق آقای علیرضا یاراحمدی فرزند آقای ماشاالله در تاریخ ۶۷/۴/۴ در جزیره مجنون به وسیله بعثیون عراق به اسارت در آمد و در تاریخ ۶۹/۶/۹ آزاد گردید و با سربلندی و افتخار به وطن بازگشت. نامبرده در راه خدمت به اسلام و قرآن تا قلب کشور عراق پیش رفت و با شجاعت و از خود گذشتگی مبارزات خود را با قوای کُفر به سرحد جانبازی و ایثار رسانید و تلفاتی به قوای بیگانه وارد ساخت که تاریخ در نبرد جزیره مجنون بعنوان جانبازان همدیف صدر اسلام از آنان یاد کرده است و جزیره مجنون خود شاهد شجاعت سپاه ایران خواهد بود. نامبرده از ایل خمسه و از طایفه غنی و از تیره یاراحمدی می‌باشد.

مشخصات کامل شهداء و جانبازان و آزادگان



آزاده و جانباز علیرضا یاراحمدی فرزند ماشاءاله



پاسدار شهید منصور یاراحمدی فرزند علی



شهید محمد رضا یاراحمدی فرزند آقا مراد



جانباز قاسم کوشانی مقدم فرزند اصغر



سرگرد پاسدار علی یاراحمدی فرزند جان بابا



شهید سید صمد دائمی فرزند رحمت اله

بسمه رب الشهداء والصدیقین

اسامی شهدای جنگ تحمیلی عشایر مقیم رودخور و شهرستان فیروز

- ۱- علی حسین یاراحمدی فرزند رضاقلی تاریخ شهادت ۶۱/۲/۲۱ محل شهادت بیت المقدس.
- ۲- فرج اله یاراحمدی فرزند سیف علی تاریخ شهادت ۶۱/۱/۲ محل شهادت فتح المبین.
- ۳- محمدرضا یاراحمدی فرزند آقامراد تاریخ شهادت ۶۲/۵/۱ محل شهادت والفجر ۲.
- ۴- حسین یاراحمدی فرزند جهانشاه تاریخ شهادت ۶۶/۱/۱۸ محل شهادت کربلای ۸.
- ۵- محمود یاراحمدی فرزند ایرج تاریخ شهادت ۶۴/۱۱/۱۸ محل شهادت عملیات قادر.
- ۶- پاسدار منصور یاراحمدی فرزند علی تاریخ شهادت ۶۷/۱/۱۵ محل شهادت شلمچه.
- ۷- مفقودالآثر جمشید کاوکانی فرزند علی عباس تاریخ شهادت ۶۱/۸/۱۸ محل شهادت محرم.
- ۸- بیک میرزا فریدونی فرزند نوازاله تاریخ شهادت ۶۱/۴/۲۳ محل شهادت رمضان.
- ۹- شاپور فریدونی فرزند جهانشاه تاریخ شهادت ۶۶/۱۰/۲۱ محل شهادت شلمچه.
- ۱۰- پاسدار شهید سید امیر موسوی خالص فرزند سید حمزه تاریخ شهادت ۶۵/۱۰/۲۹ محل شهادت کربلای ۵.
- ۱۱- شهید سید عمالدین پور رضا فرزند سید یحیی تاریخ شهادت ۶۴/۶/۱۸ محل شهادت عملیات قادر.
- ۱۲- شهید سید محمد حسین موسوی فرزند سید شاه رضا تاریخ شهادت ۶۴/۱۱/۲۲ محل شهادت والفجر ۸.
- ۱۳- شهید صمد دائمی (حسینی) فرزند رحمت اله تاریخ شهادت ۶۵/۱۰/۲۹ محل شهادت والفجر ۸.
- ۱۴- شهید غلامعلی اشرف فرزند کریم تاریخ شهادت ۶۵/۱۱/۱۴ محل شهادت کربلای ۵.
- ۱۵- شهید ناصر اشرف نیا فرزند مراد تاریخ شهادت ۶۶/۱۲/۲۷ محل شهادت شلمچه.
- ۱۶- شهید مرتضی یاراحمدی فرزند کریم تاریخ شهادت ۶۵/۱۰/۴ محل شهادت کربلای ۴.
- ۱۷- حاج مهیار ابراهیمی فرزند اسحق تاریخ شهادت ۶۱/۴/۲۷ محل شهادت رمضان.
- ۱۸- شهید عبدالله یاراحمدی فرزند آقا مراد برادر شهید محمد رضا یاراحمدی در یک خانواده ۲ شهید تقدیم اسلام و انقلاب گردید.

صورت بنیچه* طوایف عرب بعد از بنیچه چمن کرکو که ریش سفیدان عرب مهر کردند و در چمن رستمی درب خانه مشهدی اسداله ریش سفیدان جمع شده و بنیچه بسته شد به این معمول که هر یک از کدخدایان و رعایای عرب در این بنیچه حرف داشته باشند.

لبو محمدی و لبو غنی که کل بنیچه هستند بنمایند والی فلا تحریرافی

شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۳

لبو محمدی	لبو غنی	مزیدی	سعدی	لبو حاجی
۲۴	۱۶	۱۰	۸	۸

اولاد صباح و ملاحسینی

شیری	بنی عبدالهی	درازی	نقدعلی	عبدالرضائی و لر
۱۲	۲	۲	۱/۵	۲

ولی محمد	عزیزی	بهلولی قنبری	پیرسلامی	لبوشرف
۲	۱	۶	۱	۱

لبردونی	صفری	علوانی	عمادی	حنائی
۱	۱	۱/۲۵	۲	۱

حسانی	شعبانی	تکریتی	جابری	لبوحسینی	خوشنامی
۲	۲	۱	۱	۱	۶

شصت دینار فوق صحیح است بجهت سند دست ریش سفیدان قلمی شد و از ایشان هم صورت همین تعهد در نزد حلق الله ضبط است از قرار هر دیناری یکصد و پنجاه و دو تومان پنجهزار دینار بوده علی الحساب به رضا و رغبت ریش سفیدان تصویب شد.

شهر رجب المرجب ۱۲۹۴

محض رعایت کدخدایان بحال سند باقی ماند

* بنیچه به معنای مالیات بوده که بین طوایف عرب وصول می شده و به صندوق دولت تحویل می گردیده. هر دینار ۱۵۲ تومان

عالیشانان عزت همراهان ارجمندان مشهدی اسداله و میر محمد شریف خان و فتحعلی بیک و میر رضا خان و علینقی خان و سایر را مرقوم می‌شود اقدامات و خدمات مستحینه شما را مفصلاً مقرب الخاقان نور چشمی آمیرزا حسین خان به اینجانب نوشته کمال مسرت و شغف برای من روی داد خیلی میل داشتم که حاضر بودم و روی شماها را می‌بوسیدم اگر چه مثل این است که من خودم حاضر بودم حالا هم مقرب الخاقان آقا میرزا حسین خان باید روی شماها را از جانب من ببوسد ان شاء الله تعالی باقی کار را هم انجام خواهید داد.

زیاد زیاده است شهر شعبان ۱۳۰۸

اسم عباسقلی خان و میرجانی خان را میرزا اسماعیل فراموش کرده بود همه خدمت کرده‌اید همه در راه دولت جان فشانی کرده‌اید مرحبا روی شماها سفید باد انشاءالله کار را تمام کنید و بموجب دستورالعمل که در حاشیه شده است معمول دارید. سجع مهر قوام

حضرات کلانتر و کدخدا و ریش سفیدان و رعایای

طوایف جباره و شییبانی را مرقوم می‌شود التزام و نظم طایفه جات عرب از جباره و شییبانی از دزدی و هرزگی و شرارت خارجی و خرابی به محصولات و بی اعتدالی به مردم از عالیجاهان ارجمندان مشهدی اسداله و علی محمد خان و میرجانی خان گرفته شده است که هر کس از طوایف جباره و شییبانی اسباب بی‌نظمی بشود و مرتکب دزدی و شرارت گردد فوری باید کدخدایان مرتکب را گرفته به اطلاع و استحضار عالیشانان مشارالیه در شیراز حاضر سازند چنانچه در طایفه اعم از جباره و شییبانی خلاف کار را با اطلاع آنها به شیراز نفرستند مسئول و مورد مؤاخذه سخت خواهند شد و از جان و مال و عیال درباره آنها تخفیف نخواهد شد. از قرار مرقوم معمول داشته کوتاهی ننمائید.

فی شهر ذیقعه ۱۳۰۰

سجع مهر قوام الملک

حضرات معتمد و مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی
 اہرام نظم علیہ السلام

www.tabarestan.info

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والرحمة
الكرامة

وہ جس نے اسے امانت پر لیا اور جو اس کے ساتھ رہا وہ اس کے لئے ہے۔

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم



عالیجاه عزت همراه ارجمندی مشهدی اسداله مرقوم می‌شود نوشته‌جات مشروح و مکرر شما رسید از مراتب مستوره اطلاع حاصل شد فقراتی از بابت خدمتگذاری خودتان نوشته بودید رسید بالحق خاطر اینجانب از حسن خدمتگذاری شما نهایت خرسندی را دارد.

انشالله محبت کلی درباره شما خواهد شد. تفصیلی از بابت مرخصی حاج جمعه بیک و پسرش و ملاخان میرزا نوشته بودید و التزام فرستاده بودید روز اول که امیرالامراء العظام فرزند مکرم میرزا محمد حسین خان امیر تومان حفظه الله تعالی گرفته مخصوصاً به شیراز آورد محض تقویت کار شما بود حال هم چون خواهش نموده بودید آنها را مرخص نموده به اتفاق عالیجاه میر امیر قلی می‌آیند خود میر امیر قلی هم که آمد به شیراز حساب خود را پرداخت جزئی بدهکار شد آن را هم التزام سپرده که یکماه بدهد.

انشالله همین دوروزه او را مقضی المرام می‌فرستم. تفصیلی از بابت پریشانی و دست تنگی خودتان نوشته بودید اینجانب همیشه نهایت محبت را درباره شما نموده‌ام از خودم و از طایفه موجب و مرسوم به جهت شما تعیین نموده یک طایفه لبو محمدی بیشتر از این گنجایش ندارد.

انشالله به وقت خود بر جمعی شما خواهم افزود و محبت در باره شما خواهم کرد. شما آسوده خاطر به خدمات مرجوعه مشغول باشید.

در باب عیال حسین خان هراتی که نوشته بودید، در خانه شما آمده تقصیر از جانب خود حسین خان است و بی جهت پسر بیچاره‌اش را کشتن داد، حسین خان صاحب بضاعت است چرا طلب حضرت اشرف والا آقای جلال الدوله * مدظله‌العالی را نمی‌دهد که او را مرخص فرماید حال هر قسم میل دارید اینجانب مضایقه ندارم.

چون شما بیرون هستید و بهتر اطلاع دارید اگر لازم است و میل دارید تا چیزی خدمت حضرت والا عرض نمایم و اگر هم قسم دیگر مصلحت است بنویسید اینجانب به هیچ وجه مضایقه ندارم هر طور مایل هستید رفتار شود. البته از قرار نوشته معمول دارید.

فی شهر صفر ۱۳۱۴

سجع مهر قوام الملک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

www.istanbulistan.info

در باره خودت و فضیلت و جود و محبت و در باره خودت و در باره خودت

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر کس در راه حق ایستد و بر سر راه خداوند
ایستد و بر سر راه حق ایستد و بر سر راه خداوند ایستد

پندار خضر غریب و بیاد
 سر زلفی به خود سر هر کجا
 چه اندر کرب و چه در آسود
 خضر را در هر جا که بود

و کما یومئذ یخبر

وہابیہ کے بار بار یہ کہنا کہ وہ لوگ جو کہ اسلام کے سچے پیروکار ہیں ان کے لئے یہ سب باتیں بے فائدہ ہیں۔

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

عالیشان عزت نشان اخوی مشهدی اسداله

چون خدمات و صداقت عالیشان بر اینجانب ظاهر است و همواره منظور نظر اینجانب می‌باشید لهذا محض محبت و رعایت آن عالیشان از ابتدای هذاالسنه ثیلان خیریت تحویل و ما بعدها در سالی مبلغ سی ۳۰ تومان قرار مواجب گذاردیم که هر ساله دریافت و صرف گذاران خود ساخته بیش از پیش مشغول خدمات دیوانی باشید از قرار همین نوشته هر ساله بخرج آن عالیجاه محسوب خواهد شد.

فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۸۱

چون عالیشان خیرالحاج اخوی حاجی تقی* هم از قدیم خدمتگذار بوده و سالها از روی صداقت مشغول خدمات دیوانی بوده مبلغ بیست تومان هم به جهت مشارالیه قرار مواجب گذاردیم که از قرار همین نوشته بخرج آن عالیجاه محسوب گردد زیاده است.

سجع مهر محمد رضا خان قوام الملک

* حاج تقی پدر مشهدی اسداله بوده که پدر و پسر یکی بعد از دیگری کلانتر طایفه لبو محمدی بوده‌اند.

تاریخچه ایلات عرب خمسه فارس

از مردان خدمتگذار یاد کرده و اسامی آنان را به رشته تحریر در آورده:

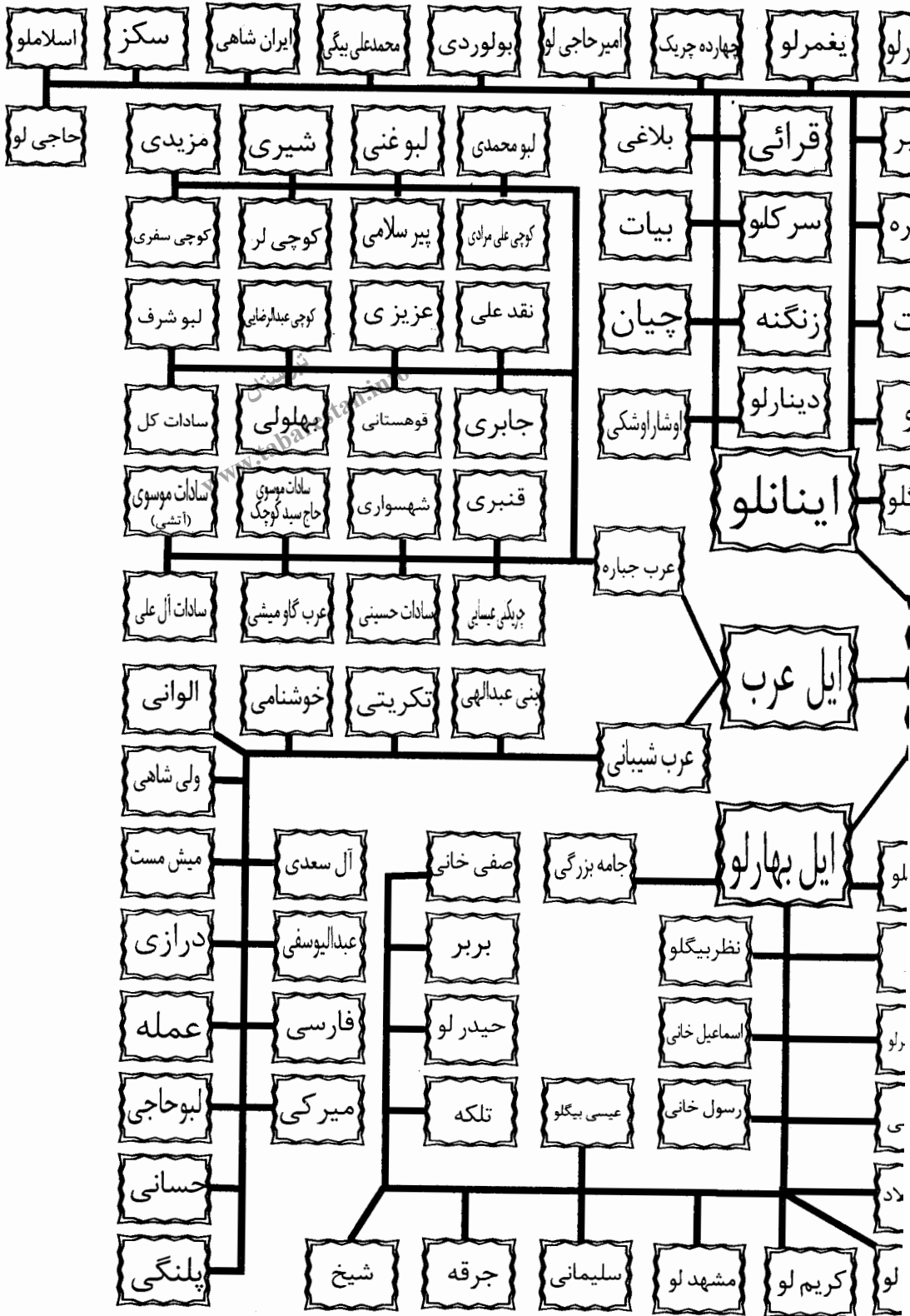
کربلانی بهروز حقیقت	حاج بهمن بهمنی	حاج حیدرعلی تدین
مهندس ایرج تدین	مهندس حسینعلی تدین	محمد اسماعیل مردانی
سرهنگ علی محمد تدین	حاج غلامرضا توکلی	دکتر سلطانعلی کاظمی
مهندس گرامی		

همه از ایل باصری می‌باشند و از خدمتگذاران به مردم پیرو خط رهبر و عده‌ایی فارغ التحصیل از دانشگاه‌های خارج و عده‌ای از سرشناسان ایل باصری می‌باشند.

توفیق ایشان را در راه خدمت به مردم از خداوند بزرگ مسئلت بنمائیم

«نگارنده»

تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

- ۲۵ - شورش عشایر فارس، کاوه بیات، ص ۵۲.
- ۲۶ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۳۱۰.
- ۲۷ - مقدمه‌ای بر شناخت ایلها و چادرنشینان، ایرج افشار سیستانی، ص ۶۲۷.
- ۲۸ - زندگینامه سیاستمداران، ژنرال سرپرسی سایکس، ص ۱۸.
- ۲۹ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۳۱۱.
- ۳۰ - مأمورین انگلیس ۱۹۰۹، ژنرال سرپرسی سایکس.
- ۳۱ - آثار جعفری، محمدجعفر خورفوجی، ص ۱۸۵.
- ۳۲ - اطلاعات عمومی، مهرداد مهرین، ص ۸۳.
- ۳۳ - ایلها و چادرنشینان، ایرج افشار سیستانی.
- ۳۴ - ایلها و چادرنشینان، ایرج افشار سیستانی، ۷۱۸-۷۱۷.
- ۳۵ - خاطرات و خطرات، مهدی قلی میرزا مخبرالسلطنه.
- ۳۶ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۶.
- ۳۷ - شناخت ایلات و عشایر، عبدالله شهبازی، ص ۷۶، ۷۷.
- ۳۸ - حرکت تاریخی کرد به ایران، ص ۳۹-۳۲.
- ۳۹ - کریم‌خان زند و زمان او، دکتر پرویز رجبی، ص ۳۹-۳۲.
- ۴۰ - سالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، ص ۲۷۱.
- ۴۱ - پارک ملی کویر، سازمان محیط زیست، ص ۱۷.
- ۴۲ - تاریخ اجتماعی ورامین، محمد امینی، ص ۱۲۶.
- ۴۳ - زندگی پرافتخار جابرابن عبدالله، محمد مجیدی اشتهاردی، ص ۴۲-۲۴.
- ۴۴ - زندگی پرافتخار جابرابن عبدالله، محمد مجیدی اشتهاردی، ص ۴۸.
- ۴۵ - زندگی جابرین عبدالله انصاری، محمد محمدی اشتهاردی، ص ۲۳، ۲۴، ۲۵.
- ۴۶ - سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ژنرال سرپرسی سایکس، ص ۳۴۵.
- ۴۷ - آثار عجم، فرصت‌الدوله شیرازی، ص ۳۴۶.
- ۴۸ - آثار عجم، فرصت‌الدوله شیرازی، ص ۴۴۵.

منابع و مآخذ

- ۱ - تاریخ سرگذشت مسعودی، مسعود میرزا ظل سلطان، ص ۱۲۹.
- ۲ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۵.
- ۳ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸.
- ۴ - وقایع اتفاقیه (خفیه نویسان انگلیسی)، سعید سیرجانی، ص ۳۵۳.
- ۵ - وقایع اتفاقیه (خفیه نویسان انگلیسی)، سعید سیرجانی، ص ۸۹، ۳۶۵، ۳۷۰.
- ۶ - وقایع اتفاقیه (خفیه نویسان انگلیسی)، سعید سیرجانی، ص ۶۰۹، ۶۴۴، ۶۵۱، ۶۵۳.
- ۷ - پلیس جنوب، ژنرال سرپرسی سایکس.
- ۸ - تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس جلد دوم ص ۶۰۹، ۷۰۴.
- ۹ - پلیس جنوب، ژنرال سرپرسی سایکس، ص ۱۴۳.
- ۱۰ - خاطرات مسعودی، مسعود میرزا ظل سلطان، ص ۱۴۳.
- ۱۱ - عشایر کلی ایران، تنظیم از ستاد ناحیه فارس.
- ۱۲ - فصل نامه عشایر کنفرانس بین المللی شماره ۱۸، علی قنبری.
- ۱۳ - فصل نامه عشایر، علی قنبری، ص ۱۶۳.
- ۱۴ - فصل نامه عشایر، علی قنبری، ص ۱۶۶.
- ۱۵ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۱۷۵.
- ۱۶ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۱۶۹.
- ۱۷ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۱۸۷.
- ۱۸ - شهر من داراب، حسین آرما، ص ۸.
- ۱۹ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۲۲۱.
- ۲۰ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۲۹۰.
- ۲۱ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۳۰۶.
- ۲۲ - تاریخ سرگذشت مسعودی، ظل سلطان، ص ۱۲۹.
- ۲۳ - فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، ص ۳۱۰.
- ۲۴ - جیل الممتین شماره ۲۵-۲۶-۲۷.

تبرستان
www.tabarestan.info

شابک: ۸-۲۰-۵۹۵۱-۹۶۴
ISBN: 964-5951-20-8



انتشارات کوشا مهر